مجموعهٔ
تاریخ ایران و عثمانی
(۱)

تاریخ عثمان پاشا

(شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز)
۹۹۳-۹۹۶ قمری

تألیف
ابوبکر بن عبدالله

به کوشش
یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات
دکتر نصرالله صالحی

مجموعهٔ
تاریخ ایران و عثمانی
شمارهٔ ۱

تاریخ عثمان پاشا

(شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز)

۹۹۳-۹۸۶ قمری

تألیف
ابوبکربن عبدالله

به کوشش
یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات
دکتر نصرالله صالحی

انتشارات طهوری
۱۳۸۷

سرشناسه	:	ابوبکربن عبدالله، قرن ۱۰ ق.
عنوان و نام‌پدیدآور	:	**تاریخ عثمان پاشا:** (شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز) ۹۹۳-۹۹۸ قمری / تألیف ابوبکربن عبدالله؛ به کوشش یونس زیرک؛ ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات نصرالله صالحی.
مشخصات نشر	:	تهران: طهوری، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	:	۲۷۶ ص.: مصور، نقشه، نمونه.
فروست	:	مجموعه تاریخ ایران و عثمانی؛ ۱.
شابک	:	978-964-6414-77-8
وضعیت‌فهرست‌نویسی	:	فیپا.
یادداشت	:	عنوان اصلی: ...Tarih-i Osman pasa: ozdemiroglu.
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	نمایه.
موضوع	:	عثمان‌پاشا، ۹۳۳-۹۹۳ ق.
موضوع	:	مراد سوم، سلطان عثمانی، ۹۵۳-۱۰۳۳ ق.
موضوع	:	ترکیه عثمانی ــ تاریخ ــ مراد سوم، ۱۵۷۴-۱۵۹۵ م.
موضوع	:	ترکیه عثمانی ــ روابط خارجی ــ ایران.
موضوع	:	ایران ــ روابط خارجی ــ ترکیه عثمانی.
شناسه افزوده	:	زیرک، یونس، گردآورنده.
شناسه افزوده	:	صالحی، نصرالله، ۱۳۴۳- ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۷ ۲ت۲الف/DR۵۱۹
رده‌بندی دیویی	:	۹۵۶/۱۰۱۵۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۰۸۳۲۲۷

انتشارات طهوری

شمارهٔ ۱۴۳۸، خیابان انقلاب، صندوق پستی ۱۶۴۸-۱۳۱۴۵
تلفن ۶۶۴۰۶۳۳۰ـ فکس ۶۶۴۸۰۰۱۸

تاریخ عثمان پاشا

تألیف: ابوبکربن عبدالله

به کوشش: یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات:

دکتر نصرالله صالحی

چاپ اول بهار ۱۳۸۷

چاپ افست: گلشن

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک ۸-۷۷-۶۴۱۴-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-6414-77-8

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

در طول بیش از دو سده سلطنت صفویان بر ایران، میان دو دولت ایران و عثمانی روابط بسیار پر فراز و نشیبی برقرار بود. وقوع جنگ‌های متعدد و انعقاد معاهده های صلح مختلف، از نمودهای بارز دوره‌های جنگ و صلح پیاپی میان این دو دولت است. جنگ های دو دولت صفوی و عثمانی در عهد شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول با شکست ایران در چالدران خاتمه یافت و جنگ های دوران شاه طهماسب و سلطان سلیمان با انعقاد قرارنامهٔ آماسیه (رجب ۹۶۲) پایان پذیرفت. از زمان انعقاد قرارنامهٔ مزبور تا سال ۹۸۶ که دولت عثمانی در عهد سلطان مراد سوم (سلطنت: ۱۰۰۳ ـ ۹۸۲) اقدام به لشکرکشی به قلمرو ایران کرد، یک دورهٔ بیست و چهار سالهٔ صلح میان دو دولت برقرار بود.

از مرگ شاه طهماسب تا سقوط صفویان، نوع روابط میان دو دولت بیش از آن‌که تابع تحولات داخلی عثمانی باشد، بیشتر تابع حوادث و تحولات داخلی ایران بود. چنان که هرگاه دولت صفوی رو به ضعف و سستی می‌گذاشت، دولتمردان عثمانی به بهانه‌های مختلف آتش جنگ را روشن می‌کردند و به قلمرو صفویان یورش می‌آوردند. با این که شواهد و مدارک مختلف تاریخی گویای تجاوزگری عثمانیان به قلمرو صفویان است، باز هم پاره‌ای از محققان ترکیه در نوشته‌های خود به توجیه لشکرکشی‌های دولت عثمانی علیه ایران پرداخته و صفویان را مسبب وقوع جنگ میان دو دولت دانسته‌اند. از جمله یکی از این محققان ترک، دکتر بکیر کوتوک اوغلو است که در کتاب «مناسبات سیاسی ایران و عثمانی» با طرح دلایل واهی تلاش کرده تا لشکرکشی عثمانی به ایران، در دوره سلطان مراد سوم را مشروع و موجه جلوه دهد.[1]

---

۱. نگاه کنید به: فیروز منصوری: مطالعاتی در باره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۰ ـ ۷۹.

یک محقق دیگر اهل ترکیه به نام جمال گوگچه در بیان علت شروع جنگ های ایران و عثمانی در عهد سلطان مراد سوم با بیان مطالبی سطحی و غیر مستند، یکسره ایران را عامل و مسبب شروع جنگ میان دو کشور دانسته است. وی می‌نویسد:

> پس از فوت شاه طهماسب، در زمان شاه اسماعیل دوم که جانشینش شد، دولت عثمانی دست به مقابله با ایرانیان که صلح را در مرز بر هم زده بودند، زد و بدین ترتیب جنگ ایران و عثمانی آغاز گردید. علت اصلی جنگ علاوه بر اقدامات غارتگرانه به ویژه گسترش قزلباشیگری در میان مردم شرق که توسط ایرانیان صورت می‌گرفت، تمایل دو دولت ایران و عثمانی برای نفوذ در گرجستان و آذربایجان بود.[1]

در نقد اجمالی نظر گوگچه باید گفت که، اصولاً ایران بعد از درگذشت شاه طهماسب چنان دچار اغتشاش و از هم گسیختگی امور داخلی گشته بود که توان سر و سامان دادن به امور داخلی خود را نیز نداشت ـ به تعبیر اوروج بیگ بیات «ایران در جنگ داخلی می‌سوخت»[2] با این وصف چگونه می‌توانست عامل بر هم زدن صلح در مرز دو کشور شود. از طرف دیگر نویسنده در جایی به صراحت اذعان داشته است که «حکومت عثمانی به خاطر نفوذ ایران در قفقاز دلیلی برای جنگ با ایران نمی‌دید.»[3] اصولاً قفقاز و آذربایجان جزء قلمرو صفویان بود و این دولت عثمانی بود که از بروز بحران در ایران سوء استفاده کرده و با آغاز جنگ در صدد بسط نفوذ و سلطه خود در این مناطق بر آمده بود.

محقق دیگر ترک، یونس زیرک، که تاریخ عثمان پاشا، (کتاب حاضر) به اهتمام او منتشر شده است، در مقدمهٔ خود بر این کتاب، ضمن بر شمردن اهداف عثمانی در حمله به قلمرو صفویان به توجیه تجاوزگری دولت عثمانی پرداخته و می‌نویسد: «مسئلهٔ اختلاف برانگیز سنی ـ شیعه وجود داشت، اما این تنها دلیل لازم برای اقدام به جنگ علیه صفویان نبود. بلکه دلایل دیگری نیز وجود» داشت. از جمله «حمایت از مردم سنی مذهبِ شروان و داغستان که به جهت سنی بودنشان مجبور به پرداخت مالیات به دولت صفویان بودند، اجابت تقاضای کمک حکام گرجستان که از دوران سلطان سلیمان قانونی بدین سو خواهان مقابله با دولت صفویان بودند، و در آخر این که با در اختیار

---

۱. جمال گوگچه: قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی، ترجمهٔ وهاب ولی، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۰.

۲. اوروج بیگ بیات: دون ژوان ایرانی، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۶۶.

۳. جمال گوگچه: همان، ص ۳۰.

گرفتن سواحل دریای خزر ضمن گشودن مسیر تجاری و زیارتی، راه دسترسی به ترکستان نیز هموار گردد.»[۱]

یونس زیرک بعد از بیان اهداف سه گانهٔ دولت عثمانی در توجیه حمله علیه صفویان، بدون استناد به هیچ منبع و مأخذی، صفویان را متهم به انجام اقداماتی می‌کند که در نهایت موجب نقض پیمان صلح از جانب آنان و آغاز حمله و هجوم از سوی عثمانی شد. اتهاماتی که یونس زیرک برای نقض پیمان صلح از جانب صفویان بر می‌شمارد از این قرار است:

۱ ـ تعرض و دستبرد به یک کاروان تجاری عثمانی و قتل تجّار کاروان.

۲ ـ دستگیری و زندانی کردن مأموران رسمی دولت عثمانی که برای پیگیری واقعهٔ مزبور فرستاده شده بودند.

۳ ـ دخالت در امور داخلی عثمانی با تحریک ایلات و عشایر مرز نشین.

۴ ـ دامن زدن به فعالیت‌های تبلیغی در قلمرو عثمانی از طریق ایجاد ارتباط میان علویان آناتولی و خانقاه اردبیل.

۵ ـ ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با دولت های مختلف اروپایی و وعدهٔ واگذاری مناطق سنی نشین قفقاز به روسیه.[۲]

زِیرک با بر شمردن این اتهامات، علاوه بر توجیه یورش قوای عثمانی به قلمرو صفویان، از قشون عثمانی به عنوان یک «نیروی نجات بخش» که به خواست اهالی گرجستان و شروان راهی آن دیار شد، یاد می‌کند[۳] اتهاماتی از این دست، که محققان ترک بر می‌شمارند، حتی اگر درست هم بوده باشد به هیچ رو نمی‌توانست مستمسک حمله همه جانبه علیه ایران بوده باشد، به ویژه آن که در آستانهٔ هجوم قوای عثمانی، ایلچی‌ای از جانب صفویان راهی دیار روم شده و خواستار گفتگو و حل اختلافات فیمابین شده بود.[۴]

اصولاً حمله عثمانیان علیه صفویان از دو انگیزه نشأت می‌گرفت: نخست، توسعه طلبی ارضی و تأمین منافع سیاسی و اقتصادی دولت عثمانی. در این زمینه، دو منطقه مهم قفقاز و آذربایجان از جمله مناطق مورد طمع عثمانیان بود که برای تسلط بر آن مناطق، بارها دست به لشکرکشی علیه صفویان زدند. دوم: انگیزه مذهبی. به موجب فتوای شیخ‌الاسلام‌های عثمانی که مجوز شرعی حملهٔ قوای عثمانی به ایران بود، ایرانیان در

---

۱. ر. ک: مقدمهٔ کتاب حاضر به قلم یونس زیرک. ۲. همان. ۳. همان.

۴. در این زمینه نگاه کنید به: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، انتشارات امیرکبیر، چ ۲، تهران، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۳۲.

حکم رافضیانی بودند که ریختن خونشان و غارت مال و اموالشان حلال بود.[۱] البته دولت عثمانی به صرف وجود این انگیزه‌ها نبود که اقدام به لشکرکشی علیه صفویان می‌کرد، بلکه آن چیزی که غالباً مشوق و محرک عثمانیان در حمله به ایران بیشتر مؤثر بود، وضعیت داخلی ایران بود. چنان که پیشتر نیز گفته شد هرگاه دولت صفوی با بحران‌های داخلی مواجه و اقتدار آن رو به ضعف و زوال می‌گذاشت، دولت عثمانی برای دستیابی به اهداف توسعه طلبانهٔ خود، اقدام به لشکرکشی به سوی قفقاز و آذربایجان می‌کرد. این سیاست تجاوزکارانه از زمان درگذشت شاه طهماسب تا سقوط شاه سلطان حسین، بارها از سوی دولت عثمانی نسبت به قلمرو ایران در پیش گرفته شد. آخرین باری که دولت عثمانی به طور رسمی و علنی متوسل به این سیاست شد، زمانی بود که اصفهان به محاصرهٔ شورشیان افغان در آمده بود. سلطان احمد سوم (سلطنت: ۱۱۴۳ـ۱۱۱۵ ق.) در فرمانی به والی ارض‌روم[۲] خطاب به او به صراحت نوشت: «مادامی که دارالملوک عجم ـ اصفهان ـ هنوز سقوط نکرده، راضی به تجاوز به قلمرو ایران نیستم، اما همین که خبر سقوط اصفهان دریافت شد، مجاز به حمله و هجوم هستی...»[۳] چنان که پیداست وضعیت داخلی ایران، مهمترین عاملی بود که در تعیین نوع مناسبات میان دو کشور تا حد زیادی مؤثر بود. برای تبیین این نظر، می‌پردازیم به بررسی اجمالی اوضاع ایران و تأثیر آن در روابط با عثمانی در سال‌های بعد از درگذشت شاه طهماسب، یعنی محدودهٔ زمانی کتاب حاضر.

درگذشت شاه طهماسب و بروز بحران در دولت صفویان

شاه طهماسب بعد از نزدیک به ۵۴ سال سلطنت، در ۱۵ صفر ۹۸۴ درگذشت. وی در

---

۱. در این زمینه برای نمونه نگاه کنید به نامهٔ سلطان مراد سوم به محمد گرای خان تاتار، مندرج در: شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات سیاسی، به کوشش عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ج ۱، ص۸۵ـ۸۳ و نیز مقالهٔ یوسف رحیم لو تحت عنوانِ «تشبّثات مذهبی عثمانیان علیه صفویان»، فصلنامهٔ پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۲، ش ۲ـ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۸، ص ۴۲ـ۳۵.

۲. این کلمه در منابع دوره صفوی بیشتر به صورت «ارزروم»، «ارزن روم» و «ارزنة الروم» آمده است. مانند: عالم آرای عباسی و خلاصة التواریخ. در خلد برین به صورت «ارض‌روم» نیز آمده است. در کتاب مهم و مستند «یر اسملری قیلاغوزی» (راهنمای اسامی جغرافیای عثمانی) به صورت «ارضروم» ثبت شده است. در منابع ترکی از جمله «تاریخ عثمان پاشا» نیز به صورت «ارض‌روم» آمده است. در کتاب حاضر به همین صورت آورده شد.

3. Münir Aktepe: **1720 - 1724 Osmanli-Iran Münasebetleri Ve Silahşör kemani Mustafa Ağanin Revan Fetih - Nāmesi**, Ist. Üniversitesi Edebiyat Fak. Yayinlari NO: 1585, ISTANBUL, 1970, s.14.

دوران سلطنت خود از چنان قدرت و اقتداری برخوردار بود که به تعبیر اوروج بیگ بیات «بر دل ترکان [عثمانی] لرزه می‌انداخت.»[۱] مرگ این پادشاه مقتدر و فقدان یک جانشین مشخص که بلافاصله بعد از او زمام امور کشور را به دست گیرد، دولت صفویان را با بحران جانشینی که عواقب نامطلوب بسیاری در پی داشت مواجه ساخت. بر سر تعیین جانشین شاه، میان امراء، علما و طوایف قزلباش اختلاف و دو دستگی شدیدی بروز کرد. با این که شانس و اقبال حیدر میرزا که مورد توجه شاه طهماسب بود برای رسیدن به سلطنت بیشتر بود، اما افشارها در رقابت با طایفهٔ استاجلو، برای به سلطنت رساندن اسماعیل میرزا که نزدیک به بیست سال در قلعهٔ قهقهه محبوس بود، دست به تلاش همه جانبه زدند. تلاشهای آنها در نهایت با حمایت پریخان خانم، دختر شاه طهماسب، به ثمر رسید و با قتل حیدر میرزا، اسماعیل میرزا در قزوین با عنوان شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت نشست. اعمال و رفتاری که این پادشاه در طول دوران کوتاه ۱۵ ماهه سلطنت (۹۸۵ ـ ۹۸۴ ق.) انجام داد، به خوبی نشان داد که بدترین گزینه ممکن برای در دست گرفتن زمام سلطنت صفویان بوده است. او در اثر تحمل نزدیک به بیست سال حبسِ زجرآور در قلعهٔ قهقهه و نیز اعتیاد شدید به مواد مخدر، از لحاظ روحی و روانی سخت آسیب دیده و به شخصیتی نامتعادل تبدیل شده بود. وی کمی بعد از رسیدن به سلطنت با کمال قساوت قلب، دستور کشتار شاهزادگان بی‌گناه صفوی را صادر کرد.[۲] پس از آن، کشتار صوفیان در قزوین به دستور او عملی شد.[۳]

اعمال سیئهٔ شاه اسماعیل دوم، تنها به قتل افراد مذکور خلاصه نمی‌شود، بلکه او در طول دوران کوتاه زمامداریش، مهمات امور مملکتی را مختل گذاشت و اسباب اختلال و پریشانی کشور را فراهم کرد. اسکندر بیگ ترکمان در عبارتی کوتاه از بی‌اعتنایی او به امور مهمهٔ کشور این گونه سخن گفته است: «اسماعیل میرزا متوجه قطع و فصل ممالک کمتر می‌شد و تغافل در انتظام مهمات و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هر چند روز، مهمی را نامزد شخصی می‌کرد و باز تغییر در آن می‌نمود.»[۴] قاضی احمد قمی نیز در

---

۱. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۱۶۶.
۲. شاه اسماعیل در طول دوران کوتاه سلطنت خود حدود نُه شاهزاده صفوی را به قتل رساند. تنها افراد خاندان سلطنت که جان سالم به در بردند برادر بزرگش محمد خدابنده و سه فرزند او بودند. راجع به قتل شاهزادگان صفوی نگاه کنید به: قاضی احمد قمی: خلاصة‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ۳۰ـ۶۲۸ و ۶۳۲.
۳. قاضی احمد قمی از قتل قریب به پانصد صوفی سخن گفته است. ر.ک: خلاصة‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۴۳.
۴. اسکندر بیگ ترکمان: همان، ج ۱، ص ۲۱۲.

عبارتی موجز و مختصر، شاه اسماعیل دوم را نسبت بـه امـر خـطیر سـلطنت بـی‌اعـتنا توصیف می‌کند. سلطنتی که خود شاه نیز به دیر پا نبودن آن اذعان داشت. وی می‌نویسد:

> چند روزی که شاه اسمعیل متقلد امور سلطنت شده بود، از اوضاع چـنین مـفهوم می‌شد که ایام وی را چندان ثباتی و بقایی نخواهد بود، چه همیشه از رفتن و گذشتن خبر می‌داد.[1]

شاه اسماعیل دوم در طول دوران ۱۵ ماههٔ سلطنت خود، در اثر اقدامات و اعمال سوء و نسنجیده از اقتدار دولت صفوی تا حد زیادی کاست و موجب طـمع ورزی بـیش از پیش دشمنان خارجی به ویژه دولت عثمانی شد. نصرالله فلسفی در یک ارزیابی دقیق از دوران سلطنت او می‌نویسد: «مرگ شاه طهماسب اول و اختلافاتی که بعد از آن پـادشاه میان سرداران قزلباش بر سر سلطنت ایران ظهور کرد، مایهٔ ضعف دولت و سرکشی حکام و طوائف و اقوامی که در اطاعت دولت صفوی به سر می‌بردند گردید. درین اختلافات بسیاری از سرداران مجرب و باکفایت ایران نیز کشته شدند و کارها در زمان شـاه اسـماعیل دوم بـه دست جوانان بی‌تجربه و نو رسیده و خود رأی افتاد. امور لشکری مختل و اتحاد و اتفاقی که در عهد شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب میان طوائف قزلباش مـخصوصاً در بـرابـر دشـمنان خارجی، وجود داشت به نفاق و دشمنی و رقابت مبدل گشت...»[2]

شاه اسماعیل دوم در اثر سوء اعمالی که در پیش گرفته بود، نفرت و انزجار بسیاری را موجب شده بود. به همین جهت توطئهٔ قتل او چیده شد و وی در ۱۳ رمضان ۹۸۵ در اثر مصرف مواد افیونی آلوده درگذشت. به گفته اسکندر بیگ «اکثر مردم [که] به جهت سوء اعمال اسمعیل میرزا آزرده بودند» از مرگ او «آزرده خاطر و پریشان احوال نشدند.»[3] بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم، از میان معدود شاهزادگان باقی مانده، سـلطان مـحمد مـیرزا مشهور به خدابنده که نابینا، ناتوان و ضعیف احوال بود به سلطنت انتخاب شد. انتخاب او نیز همچون انتخاب اسماعیل میرزا بدترین گزینه ممکن برای پادشاهی ایـران بـود. بـه سلطنت رسیدن او حتی برای توده عوام نیز جـای سـؤال داشت و قـابل پـذیرش نـبود. اسکندر بیگ، که انتخاب او را «تقدیر ازلی» می‌داند در توجیه سلطنت او و اثبات نادانی مردم می‌نویسد: «همانا از دیوان رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء مـنشور سـلطنت و

---

۱. قاضی احمد قمی: همان، ج ۲، ص ۶۶۱.
۲. نصرالله فلسفی: زندگانی شاه عباس، چاپ کیهان، تهران، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۴۷.
۳. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

پادشاهی باسم او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیدهٔ بصیرتشان از مشاهدهٔ تقدیرات ازلی پوشیده بود، اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون می‌تواند آمد. یکی پسر نامدار به پادشاهی باید گزید...»[۱]

اوروج بیگ بیات که خود و پدرش همعصر شاه محمد خدابنده بوده و در جنگ‌های این دوره ایران و عثمانی حضوری فعال داشته‌اند در انتقادی درست و واقع بینانه از انتخاب خدابنده به سلطنت می‌نویسد: «محمد خدابنده از آغاز زندگی مبتلا به نابینایی بود که گاه کاملاً و گاه بعضاً عارض او می‌گشت، و همین نقص او را از امور ملک داری و مهمات ولایات باز می‌داشت. این ناتوانی و نقص، بخصوص در کشوری چون ایران و در میان مردمی همچون ایرانیان که بسیار مستعد سرکشی و قیام هستند، عیبی بزرگ بود. از اینها گذشته وی در ابتدا از مسائل کشورداری و کارهای حکومتی بیزاری می‌جست و به آنها رغبتی نشان نمی‌داد...»[۲]

انتخاب نادرست خدابنده به مقام سلطنت و در حدود یک دهه زمامداری او (۹۹۶ - ۹۸۵ ق)، دولت صفویان را با بحرانهای عدیده داخلی و خارجی مواجه ساخت. در هفده ماههٔ نخست سلطنت، همسر خدابنده، مهد علیا، به جهت برخورداری از قدرت و اقتدار کامل، به رتق و فتق امور می‌پرداخت. سرکشی‌های او، سران قزلباش را وادار به حذف او از صحنه قدرت کرد. بعد از قتل مهد علیا، اختیار امور کشور به دست کشندگان او و میرزا سلمان وزیر افتاد.[۳] اگرچه آنها پیمان دوستی بسته بودند، اما دیری نگذشت که نفاق و شقاق مابین طوایف قزلباش، قدرت و اقتدار صفویان را با ضعف و زوال مواجه ساخت. نصرالله فلسفی در یک ارزیابی اجمالی از دوران سلطنت شاه محمد خدابنده می‌نویسد: «به علت بی‌کفایتی و سست رأیی و سیاست تردید آمیز و ملایم این پادشاه که در آغاز کار کاملاً مطیع احکام زن خود و پس از قتل وی بازیچه دست میرزا سلمان وزیر و جمعی از رؤسای قزلباش بود، کار اختلال و بی‌نظمی امورکشور و طغیان و سرکشی طوائف و اقوام تابع ایران، بالا گرفت و طولی نکشید که دولت مرکزی با جنگ‌های داخلی و تجاوزات دشمنان خارجی روبرو گردید.»[۴] وی در جای دیگر راجع به تأثیر اختلاف و دو دستگی سران قزلباش و سرکشی و نافرمانی حکام ولایات در تضعیف قدرت نظامی کشور که به تجاوز دشمنان خارجی منجر گشت می‌نویسد: «حکام معزول ولایات که

---

۱. همان:، ج ۱، ص ۲۲۰. ۲. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۳-۱۶۲.
۳. نصرالله فلسفی: همان، ج ۱، ص ۵۸. ۴. همان، ج ۱، ص ۴۸.

نمی‌خواستند دست از حکمروائی خود بردارند، به مخالفت و طغیان برخاستند و در هر گوشه لوای سرکشی برافراشته شد. در اندک زمان کار عصیان و اختلاف سران قزلباش به آن‌جا رسید که دست تسلط حکومت مرکزی از ولایات کوتاه گشت و چون خبر ضعف و اختلال سلطنت صفوی انتشار یافت، دشمنان بیگانه ایران هم که در زمان شاه طهماسب از بیم قدرت وی یارای خودنمایی نداشتند، موقع را برای انجام مقاصد دیرینه خویش مناسب یافتند و از مغرب و مشرق به خاک ایران تجاوز کردند.»[۱]

بنابراین، استقرار خدابنده بر تخت سلطنت، نه تنها منجر به پایان یافتن «اختلال احوال» ایران که از زمان درگذشت شاه طهماسب شروع شده بود، نشد که موجب تشدید هر چه بیشتر آن نیز گردید. برخی از عشایر و طوایف کرد مرزنشین و نیز شماری از سرکشان ولایات قفقاز نظیر شروان با سوء استفاده از اغتشاش و هرج و مرج داخلی ایران از اوامر و دستورات دولت مرکزی سر پیچیده و دولت عثمانی را در حمله به قلمرو ایران ترغیب و تشویق کردند. اسکندر بیگ در ذکر سوانح آذربایجان و شروان راجع به تمرد طوایف کرد مرزنشین می‌نویسد:

> بعضی از مفسدان اکراد خصوصاً غازی بیگ و سایر اولاد شاهقلی بلبلان و غازی قرن که در مابین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه زمین دارانست که هر چند گاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را به ملازمان او منسوب می‌سازند و تحریک ماده فساد نموده در میانه کار خود می‌سازند... بعد از ارتحال اسمعیل میرزا، بی‌سامانی دولت و بی‌اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده به جانب وان رفته و در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده بادی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا به رأی خود یا به امر پادشاه روم علی‌ای التقدیرین عهد و پیمانی که در زمان شاه جنت مکان... فیمابین استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه به دست خط سلطان سلیمان به قید نسلاً بعد نسل در میان بود به طاق نسیان نهاده لشکریان آن حدود را با امراء اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آن حدود فرستاد.[۲]

اسکندر بیگ در ادامه همین فقره اشاره می‌کند که چون «غازیان قزلباش» هیچگاه گمان نمی‌کردند که سلطان روم درصدد نقض پیمان صلح و دوستی برآید، از طریق حزم و احتیاط فارغ البال نشسته بودند، اما چون دانستند که طوایف اکراد جمعیاً طریق عصیان

---

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱ـ ۴۰.   ۲. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۳۱.

و طغیان پیش گرفته به اتفاق رومیه به قصد استیصال قزلباش آمده‌اند، دست از جان شیرین شسته به مدافعه مشغول گشتند.[1] اسکندر بیگ بعد از بیان نقش اکراد مرز نشین در تحریک عثمانیان برای حمله به ایران، در فقره‌ای دیگر از سرکشان شروان که از اختلال اوضاع داخلی ایران سوء استفاده کرده و به جانب روم روی آوردند، این گونه سخن گفته است:

چون آوازه بر هم زدگی سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد در آن حدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر به جیب ادب فرو برده بودند پای بی‌ادبی دراز کرده دست به شورش و فساد بر آوردند...[در این میان] مردمان ولایات شیروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزای ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس و آن حدود بی‌سر و سامان می‌گشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و قرابورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند بر سر او جمله شده متعرض حدود ولایت می‌شدند و مشارالیه کس به خدمت خواندگار روم فرستاده التماس کومک و مدد نمودند که به معاونت رومیه مملکت شیروان را به دست آورده در سلک ملازمان خواندگار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول[استانبول] رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند. از وقوع این حالات سلطان مراد والی روم نقض عهد و پیام پدران روا داشته [...] تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیشنهاد همت ساخته، مصطفی پاشا لله خود را لله‌پاشا اشتهار داشت با لشکر گران که قریب صد هزار متجاوز بودند بدین ولایت فرستاد...[2]

چنان که پیداست اسکندر بیگ، اختلال اوضاع داخلی[3] ایران در عهد شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده را مسبب عصیان و طغیان سرکشان آذربایجان و قفقاز که خود محرک و مشوق دولتمردان عثمانی برای حمله به ایران بودند، دانسته و دولت عثمانی را نقض کننده پیمان صلح فیمابین و آغازگر جنگ علیه ایران می‌داند. جالب است که مؤلف

---

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. همان، ص ۲۳۲. برای آگاهی از متن نامه ارسالی ابوبکر میرزا به پاشایان عثمانی و پاسخ آنها بـه او نگاه کنید به پیوست ۳.

۳. اوزون چارشلی می‌نویسد: «در پی وفات شاه طهماسب، نخستین بار خان کریمه خبر آشفتگی اوضاع را در سال ۹۸۵/۱۵۷۷ به دولت عثمانی داد. در پی این خبر، دولت، بیگلربیگی ارضروم را در جریان امر قرار داد و از او خواست تا در بارهٔ اوضاع ایران کسب خبر کند، در بین اخباری که خان کریمه در شروان کسب کرده بود، در اثنای درگیری جنگ قدرت بین شاهزاده‌ها مسأله قیام سنی‌ها نیز به چشم می‌خورد...» ر.ک: اوزون چارشلی: تاریخ عثمانی، ترجمهٔ نوبخت، انتشارات کیهان، ج ۳، ص ۶۶.

تاریخ عثمان پاشا نیز در بیان چگونگی آغاز جنگ عثمانی علیه ایران به صراحت از فرمان سلطان روم در لشکرکشی روم به ایران سخن گفته و می‌نویسد: «پادشاه عالم، شاهنشاه اعظم، مولای ملوک العرب و العجم، حضرت سلطان مراد خان بن سلیم خان چنین خواستند و فرمان دادند که به سوی دیار عجم و ولایت شروان و گرجستان سفر جنگی تدارک شود. و از وزرای عظام شان، حضرت فخر العنام مصطفی پاشا را بدین منظور انتخاب کرده و او به عنوان سرعسکر مأمور این سفر جنگی نصرت اثر ساختند.»[1]

اسکندر بیگ در بیان نوع واکنش دولت ایران نسبت به لشکرکشی عثمانی به دو نکته اشاره می‌کند یکی آن که قزلباشان خطّه آذربایجان در برابر تعدیات خسرو پاشا دست به مدافعه زدند و دیگر آن که «امراء و ارکان دولت» بعد از آگاهی از تدارک حمله و هجوم همه جانبه دولت عثمانی «صلاح در آن دیدند به جهت رفع حجت مکتوب محبت اسلوب به خدمت خواندگار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که در این مواد نمودند استفسار نمایند. حسب الصلاح امراء کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنان مصالحه که از این طرف مرعی و مسلوک است به حضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند [البته] حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود.»[2]

قاضی احمد قمی نیز در شرح وقوع جنگ میان ایران و عثمانی در سال ۹۸۶ با بیان این که «خواندگار [روم] را آرزوی تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان و گرجستان در دماغ او جای گرفته» بود، سلطان مراد خان را نقض کننده عهد و پیمان فیمابین دو دولت دانسته است.[3] او نیز همچون اسکندر بیگ معتقد است که بروز اختلال و اغتشاش داخلی در ایران که ارکان قدرت دولت صفویان را با تزلزل مواجه ساخت، موجب شد که سرکشان مناطق سرحدی به ویژه در شروان فرصت عرض اندام یافته و چون خود قادر به مقابله با قزلباشان نبودند، دست کمک به سوی همکیشان سنی مذهب عثمانی دراز کنند. وی می‌نویسد: در هنگامی که قشون عثمانی تا قارص پیشروی کرده بودند، ابوبکر میرزا ولد برهان که خود را «وارث ملک شیروان» می‌دانست و از «بیم تیغ آبدار غازیان خونخوار فرار نموده، در کوهستان قمق و قیتاق بسر می‌برد» از فرصت استفاده کرده به «اغوای بعضی از اجامره شیروان طغیان نموده، دم از مخالفت و عصیان زده، سیصد و چهارصد نفر از اوباش بر سر او جمع آمده، هوای حکومت ملک شیروان در دماغ او جای گرفت و

---

۱. تاریخ عثمان پاشا، (کتاب حاضر 3b).
۲. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۳۲.
۳. قاضی احمد قمی: همان، ج ۳، ص ۶۷۶.

صفحه‌ای مشتمل بر خلوص عقیدت و صفای طویت نزد پاشایان ارسال داشت.»[1] وی در بخشی از نامه خود برای ترغیب لشکر عثمانی جهت تسخیر سریع گرجستان و سپس شروان چنین می‌نویسد:

...اکنون که سلطنت خانواده صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشگر قزلباش به نهایت رسیده، جمیع اعیان و اصحاب ملک شروان عرضها و نامها به من نوشته استدعای رفتن فقیر بدان صوب با صواب نموده‌اند و همگی سر و مال خود را طفیل ساخته که شاید به یمن توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی‌معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام (خلدالله ظله علی مفارق الانام) میسر نیست و حضرت جل و علا ایشان را مأمور گردانیده که قلع و قمع آن گروه بی‌ایمان نموده، رفع ستم ظالم از مظلومان نماید و بحمدالله تعالی که به نیت و رفاهیت مسلمانان به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانیده آن ملک به تصرف لشکر ظفر اثر در می‌آید و غنیمت بسیار از شروان نیز بدست لشکر اسلام می‌رسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه حلقهٔ بندگی پادشاه اسلام پناه در گوش جان کشیده به شرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان را هر ساله به خزانه معموره ارسال می‌دارد. امید می‌دارد که همواره ابواب فتح و نصرت به جبهه آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد[2]

پاشایان عثمانی بعد از دریافت این نامه در لبیک به درخواست میرزا ابوبکر پسر برهان نامه‌ای به او نوشته و او را از عزم و اراده دولت روم مبنی بر تسخیر گرجستان و شروان مطمئن ساختند. در بخشی از این نامه که به زبان ترکی عثمانی نوشته شده بود، چنین آمده است: «...خاطر عاطر دریا نوال خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی به تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف گردیده است. حالا در این ایام، عساکر ظفر اثر که عدد و شمار آن را خدا می‌داند، در حال یورش به آن‌جانب مقرون صواب اند. لهذا عنان عزیمت بدان سو منعطف گردیده است، این نامه ارسال شد. تا انشاءالله الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل ممالک محروسه گردیده و از آنچه که لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت است. از آن کوتاهی نخواهد شد. به دارالفتح قارص.»[3] محتوای این دو نامه، نیت سرکشان شروانی و پاشایان عثمانی را به خوبی نشان می‌دهد. خواست هر دو

۱. همان، ص ۶۷۷. ۲. همان، ج ۲، ص ۷۸ ـ ۶۷۷.
۳. همان، ص ۶۷۸. برای آگاهی از متن اصل نامه نگاه کنید به پیوست شماره ۳.

گروه، یکی بود ـ قطع سلطهٔ قزلباشان از قلمرو حاکمیت شان در قفقاز، از راه جنگ و لشکرکشی.

تا این‌جا، به ارائه شواهد و مدارکی پرداختیم که همگی دال بر نقض پیمان صلح از جانب دولت عثمانی و حمله آن کشور به قلمرو ایران داشت. افزون بر مواردی که گفتیم می‌توان به نقش اساسی و تعیین کننده وزیران و پاشایان جاه طلب عثمانی نیز در به راه انداختن جنگ علیه ایران اشاره کرد. شماری از پاشایان برجسته و صاحب نام عثمانی نظیر مصطفی پاشا، سنان پاشا و عثمان پاشا که هر یک در لشکرکشی‌های عصر سلطان سلیمان مصدر فتوحات بزرگی نظیر فتح قبرس و یمن شده بودند، بنا به روحیه جاه طلبی و جنگ طلبی که داشتند، صلح و آرامش سالهای نخست حکومت سلطان مراد سوم را بر نمی‌تافتند و لذا در کمین فرصتی بودند تا بار دیگر مصدر فتوحات تازه ای شوند. این فرصت با درگذشت شاه طهماسب و بروز اختلال و اغتشاش در ایران برای آنها فراهم شد. به اعتقاد اوروج بیگ بیات «چون دیگر نام شاه طهماسب بزرگ که به دل ترکان لرزه می انداخت بر سر زبان‌ها نبود، سلطان مراد از فرصت بهرمند شد و در حالی که ایران در جنگ خانگی می‌سوخت، پس از مشاورات بسیار، مصطفی پاشا را به سرکردگی سپاه خویش مأمور اجرای این تهاجم کرد.»[1]

سلطان مراد و پاشایان او هر دو بر خلاف صدراعظم صوقللی محمد پاشا که در جناح مخالف و مقابل آنان قرار داشت، هدف مشترکی را دنبال می‌کردند. سلطان مراد که تنها چهار سال از آغاز سلطنت‌اش می‌گذشت به پیروی از سیاست کشورگشایی اسلاف خود، شخصاً از انگیزه‌های کافی برای گام گذاردن در راه سلاطین قبلی عثمانی، برخوردار بود. به تعبیر روضةالصفا «از آن‌جا که در دولت علیه عثمانیه سلطانی که بلدی نگشاید و چیزی بر روم نیفزاید معتبر نبود لهذا از اختلال احوال امرای ایران مستحضر شده به ملاحظه ارتفاع نام از مصالحه نامچه آبای عظام چشم پوشیده مصطفی پاشا راکه امیری محیل و جسور و متهور بود مأمور به تسخیر شیروان و ایروان و تمامت آذربایجان بلکه تخلیص کل ایران فرمود.»[2]

سلطان مراد علاوه بر انگیزه کشورگشایی، هدف سیاسی داخلی مهم دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن تضعیف موقعیت صدراعظم قدرتمند خود و حذف او از صحنه سیاست عثمانی، کاری که در نهایت با قتل این صدراعظم که از زمان سلطان سلیمان و

۱. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۱۶۶.　　۲. روضةالصفا، ۸ ص ۱۸۲.

سلطان سلیم دوم سکان اداره امپراتوری عثمانی را بر عهده داشت، عملی شد.

صدراعظم ۷۲ ساله عثمانی، صوقللی محمد پاشا،[۱] که بهتر از سلطان تازه به سلطنت رسیده و پاشایان جاه طلب نسبت به مصالح و منافع امپراتوری عثمانی آگاه و به مخاطرات جنگ با ایران به خوبی واقف بود، درست از زمانی که پاشایان شروع به نواختن طبل جنگ علیه ایران کردند ضمن مخالفت جدی با آنان، سلطان عثمانی را از عواقب شوم بروز چنین جنگی مطلع ساخت. اوزون چارشلی به نقل از تاریخ پچوی اظهار می‌کند که صوقللی محمد پاشا مشکلات جنگ با ایران را بارها به عرض شاه رسانید. استدلالهای او در مخالفت با جنگ علیه ایران از این قرار بود: «نخست این که غلامان (منظور سربازان) جری می‌شوند و به حقوق و مخارج آنان افزوده می‌گردد. رعایا (یعنی مردم دهات) هم از سنگینی بار مالیاتها و هم از تجاوز سربازان پایمال می‌شوند. حتی اگر ایران تصرف شود مردمش نخواهند پذیرفت که جزء رعایای ما شوند. عایدات جامعه از شهرها کفاف مصارف جنگ را نخواهد داد. جد اعلایمان حضرت سلطان سلیمان چه مرارت‌هایی کشید و تا زمانی که فیمابین صلح برقرار شد، چه زهرها چشید و چه مرارت‌ها به جان خرید. کسانی که چنین جنگی را تلقین و تکلیف می‌کنند، کسانی‌اند که معنی جنگ با عجم را نمی‌دانند.»[۲] چارشلی در جای دیگر، استدلال دیگری از صوقللی پاشا آورده که در آن وی به معلوم و مشخص بودن حد و حدود مرزی دو کشور تأکید دارد. وی می‌نویسد: «صوقللی محمد پاشا با عنوان کردن این‌که دولت عثمانی مرز طبیعی خود را با ایران به دست آورده است و صلاح نیست خود را بیهوده با ماجرایی تازه درگیر سازد و اگر چنانکه در این جنگ موقعیت‌هایی نیز به دست آورد موقتی و گذرا خواهد بود، درصدد جلوگیری از بروز این فاجعه بر آمد ولی به سبب از دست دادن نفوذ و قدرت پیشین، موفق نشد.»[۳]

هامر پورگشتال و اوزون چارشلی هر دو بر این نظرند که پاشایان و وزیران عثمانی، بنا به روحیه و امیال جاه طلبانه‌ای که داشتند به مخالفت‌های صریح و سخت صدر اعظم صوقللی محمد پاشا وقعی نگذاشته و در نهایت با آغاز جنگ علیه ایران، خود سرداری و سرعسکری لشکریان عثمانی را برعهده گرفتند. پورگشتال می‌نویسد: «صدر اعظم

---

۱. برای آگاهی از زندگی، اقدامات و به ویژه مقام و جایگاه صوقللی محمد پاشا در دوران سلطان سلیمان و سلطان سلیم دوم نگاه کنید به: اوزون چارشلی، تاریخ عثمانی، ترجمهٔ ایرج نوبخت، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۹. ج ۲، ص ۷۹_۵۷۸ و ج ۳، ص ۶۵_۵۷.

۲. اوزون چارشلی: همان، ج ۳، ص ۶۸.

۳. همان ص ۶۱.

صوقللی از اقدام به این جنگ مانند یورش به جزیره قبرس اکراه داشت، لیکن سنان پاشا فاتح یمن و خراب کننده گولت و مصطفی پاشا فاتح جزیره قبرس، سلطان را در اقدام به این کار محرک بودند و این هر دو وزیر از برای سرداری و سرعسکری این یورش طمع می‌داشتند. موافق صلاح و صوابدید صدراعظم و به جهت این که معادله و همبستگی در میان هردو وزیر واقع باشد، مصطفی پاشا به سرداری سرحد بغداد و سنان پاشا به سرعسکری حدود ارزنةالروم معین و مقرر گردیدند...»[1] اوزون چارشلی نیز در اشاره به امیال و اهداف پاشایان مهم عثمانی نظری کم و بیش مشابه پورگشتال دارد. وی می‌نویسد: «بیگلربیگی وان می‌دانست که باید از این آشفتگی‌های (ایران) استفاده کرد. وزیر اعظم صوقللی محمد پاشا با این جنگ موافق نبود، اما با از دست دادن نفوذ پیشین، بودند کسانی که قصد کسب شهرت در این جنگ را داشتند، به ویژه لله‌مصطفی پاشا و سنان پاشا که با یکدیگر دشمنی داشتند. هر یک می‌خواست سرداری جنگی که علیه ایران آغاز خواهد شد به عهده او محول شود. برای رضایت خاطر هر دو سردار، سپاه ارض‌روم و اطراف آن به لله‌مصطفی پاشا و سرداری سپاه بغداد به سنان پاشا محول شد.»[2]

چنان که از دو فقره پیشگفته پورگشتال و چارشلی بر می‌آید، این پاشایان و وزیران جاه طلب عثمانی بودند که با وجود مخالفت‌های صدراعظم صوقللی محمد پاشا سلطان مراد را به صدور فرمان جنگ علیه ایران ترغیب و خود، سرداری و سر عسکری اردوی عثمانی را بر عهده گرفتند، بنا به اظهار نویسندهٔ تاریخ عثمان پاشا، سلطان مراد با انتخاب مصطفی پاشا به عنوان سرعسکر، او را مأمور تهیه و تدارک مقدمات جنگ علیه ایران کرد. مقدمات حرکت اردوی عثمانی از استانبول به سوی قلمرو ایران درست از اوائل محرم ۹۸۶ قمری با انتقال خیمه و خرگاه اردو به اسکدار (اسکودار) آغاز شد.[3] اما پیش از حرکت اردو، از آن‌جاکه بنا بود با یک کشور اسلامی و ملت مسلمان جنگ صورت گیرد، شیخ الاسلام شمس‌الدین احمد قاضی‌زاده طبق سنت اسلاف خویش با صدور فتوی، ضمن مشروع دانستن جنگ علیه صفویان، «حکم کشندگان و کشته شدگان و نیز اسرا و اموال به غنیمت گرفته شده» را نیز روشن ساخت. به ادعای یونس زیرک «در این فتوی راجع به جایز بودن جنگ با صفویان دلایل معقولی مطرح شده بود. در فرمان پادشاه نیز اموری که رعایت آنها الزامی است، بر شمرده شده بود.»[4]

---

۱. هامر پورگشتال: تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمهٔ میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، نشر زرین، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸۷
۲. چارشلی، همان، ج ۳، ص ۶۸، ترجمهٔ نوبخت.
۳. ر ک: تاریخ عثمان پاشا، برگ (3b)
۴. مقدمهٔ زیرک بر تاریخ عثمان پاشا.

با توضیحی که تا این‌جا از انگیزه‌ها و هدف‌های جاه‌طلبانه و کشورگشایانه سلطان روم و پاشایان او آوردیم، تردیدی در نامعقول و ناموجه بودن فتوای شیخ الاسلام عثمانی در مشروع دانستن جنگ علیه ایران نمی‌ماند، فتوای او در واقع چیزی جز دستاویز شرعی برای نقض پیمان صلح و سرپوش مذهبی برای عوام فریبی در بین اتباع عثمانی برای تحریک و تشویق آنها به منظور جنگ با یک مملکت مسلمان و یک کشور اسلامی نبود. جنگی که به مدت دوازده سال به طول انجامید. در این سالها (۹۹۸ ـ ۹۸۶)، بخش‌های وسیعی از غرب و شمال غرب ایران از قفقاز تا آذربایجان در معرض تهاجمات مکرر قوای عثمانی قرار گرفت و به تصرف آن دولت در آمد. قوای عثمانی در اکثر حملات خود به شهرها و روستاهای ایران با نهایت قساوت و بیرحمی به کشتار و قتل عام مردم ایران پرداختند. اوج قتل عام‌های آنها در زمان تصرف تبریز و در همین شهر صورت گرفت. قاضی احمد قمی از قتل‌عام هفت و هشت هزار مردم بیگناه تبریز سخن گفته است. وی می‌نویسد: «تمامی ینکچریان خود را به کوچه‌ها و محل‌ها انداخته، هر کس را به نظر در آوردند به درجه شهادت رسانیده و از دیوار باغچه به خانه‌ها در آمده هر کس را که در نقب‌ها و زیرزمین‌ها پنهان شده بود، بیرون آورده به قتل رسانیدند [...] قریب هفت هشت هزار نفر به قتل درآورده، صد نفر از پیر زنان طعمه شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح النسب و علما و صلحا در این قتل عام شربت شهادت چشیدند و اطفال شیر خواره را پای به شکم نهاده به عالم آخرت رسانیدند و موازی هفت هشت هزار نفر از ساده رخان مه لقا و دختران سمن سیما و زنان حور لقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانه خرید و فروخت نمودند. [...] مجملاً از ظهور اسلام تا غایت، این نوع قتل‌عامی بر زمرهٔ مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرأت به این امر شنیع نکرده بودند که از این عثمانِ [عثمان پاشا] بی‌ایمان نسبت به مسلمانان صادر شد...»[1]

جنگ‌های دوازده ساله ایران و عثمانی که از دومین سال سلطنت شاه محمد خدابنده (۹۸۶) شروع شده بود در سومین سال سلطنت شاه عباس اول، با اعزام هیأتی به بابعالی و انجام مذاکراتی که منجر به عقد معاهده صلح استانبول (۹۸۸) شد، پایان یافت. به موجب این معاهده قلمرو وسیعی از خاک ایران در قفقاز و غرب کشور که در طول سال‌های جنگ به تصرف قوای عثمان در آمده بود، به آن کشور واگذار شد. به تعبیر اسکندر بیگ

---

۱. خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۸۹ـ۷۸۸، و نیز اسکندر بیک ترکمان، ج ۱، ص ۳۱۰، و نیز دون ژوان ایرانی، ص ۲۱۶.

منشی «شرط مصالحه رومیان و فرستادن شاهزاده، مناقشه نکردن [بر سر]محالی بود که به تصرف آل عثمان درآمده» بود.[1] شرط مزبور حاکی از نهایت امیال و اهداف توسعه طلبانه عثمانی در قلمرو خاک ایران بود. اهدافی که با جنگ‌های دوازده ساله و انعقاد «معاهدهٔ استانبول» هر چند مقطعی، به آنها دست یافتند.

ارزش و اهمیت «تاریخ عثمان پاشا»[2]

«تاریخ عثمان پاشا»، شامل سه متن تاریخی است. این متون حاوی گزارش‌های زنده و مستندی هستند از چگونگی آغاز حرکت اردوی عثمانی از استانبول تا پیشروی به مرزهای شمال غربی و غرب ایران در قفقاز و آذربایجان. نویسندگان هر سه متن با ذکر جزئیات سودمند به توصیف جنگ‌هایی می‌پردازند که بین قوای قزلباش و قشون عثمانی صورت گرفته است. نویسنده تاریخ عثمان پاشا که خود از نزدیک شاهد ماوقع جنگ‌های دو اردوی عثمانی و صفوی بوده و حتی در مقطعی از جنگ چنان که خود می‌گوید به اسارت قزلباشها در آمده و در حدود دو سال در ایران محبوس بوده و بعد با ترفندی از ایران به عثمانی گریخته، با این که در هیچ جای اثر خود کینه و نفرتش را نسبت به قزلباشها پنهان نمی‌کند، ولی با این حال، در نوشتن تاریخ، تلاش می‌کند تا انصاف را رعایت کند. او هیچگاه قتل و غارت‌های مکرر سپاه عثمانی را نادیده نمی‌گیرد، چنان که بارها از قتل و غارت و اسارت اتباع شهرهای مختلف ایران در قفقاز به تفصیل سخن می‌گوید. وی در جایی از اثر خود راجع به اسارت دسته جمعی دختران و پسران گنجه و فروش آنها در ازاء دو سکهٔ طلا، اطلاعات شگفتی آورده است. با این توصیف، هر سه متن در حکم منبع دست اولی هستند برای آگاهی از نحوهٔ برخورد صفویان و عثمانیان در میان سالهای ۹۸۶ تا ۹۹۳ قمری. از لابلای هر سه متن تاریخی، علاوه بر کسب آگاهی‌های تفصیلی از کم و کیف نبردهای دو اردوی صفوی و عثمانی، می‌توان آگاهی‌های مهم و درخور توجه دیگری نیز به دست آورد. از جمله:

---

۱. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۰۹، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲ ـ ۸۹۱. و نیز نامه سلطان مراد به شاه عباس، در قسمت پیوست.

۲. این کتاب به اهتمام یونس زیرک (شامل مقدمه، متن دست نوشته‌ها و آوانگاری لاتین) در سال ۲۰۰۱ میلادی در آنکارا منتشر شده است. با این مشخصات:

TARİH-i OSMAN PAŞA., Özdemiroglu Osman Paşanin Kafkasya Fetihleri (H. 986-988/M. 1578/1580) Ve **Tebrizin Fethi** (H.993/M. 1585), Yunus Zeyrek, T.C KÜLTÜR BAKANLIGI. 2001, ANKARA.

۱ ـ آگاهی‌های قوم شناختی. در هر سه متن، اطلاعات مفید و ارزشمندی راجع به زبان، آیین و آداب اقوام مختلف شهرهای قفقاز ارائه شده است.

۲ ـ آگاهیهای جغرافیایی و جغرافیای تاریخی. از آن‌جاکه نویسندهٔ تاریخ عثمان پاشا همراه سپاه عثمانی بوده، اطلاعات مفید و جالبی از موقعیت جغرافیایی بسیاری از رودها، کوه‌ها، قلعه‌ها، راه‌ها، قصبه‌ها و شهرهای قفقاز ارائه می‌کند. او حتی در توصیف تفصیلی منطقه دربند (دمیرقاپو) از شرح و وصف سنگ مزارهای این منطقه که همه حاوی نوشته‌هایی بوده است، غفلت نمی‌کند.

۳ ـ آگاهی‌های جالب توجه از بناهای تاریخی شهرهای ایران. نویسنده متن سوم یعنی ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش که در اثر خود به گزارش حرکت اردوی عثمانی از ارض‌روم تا تصرف تک تک شهرهای آذربایجان به ویژه تبریز پرداخته به عنوان بیگانه‌ای که بعد از تصرف قلمرو ایران قدم در این سرزمین گذاشته، تحت تأثیر عظمت آثار و بناهای تاریخی، ناخواسته به وصف آنها پرداخته است. برای نمونه راجع به «سرای امیرخان» در تبریز می‌نویسد: «چه سرای دلگشا و چه منزل فرح افزایی بود. با گفتن و نوشتن نمی‌توان به وصف آن پرداخت. حضرت سردار، سرای مزبور را گشته و سپس از سرایی که از زمان اوزون حسن و جهانشاه غازی به بعد باقی مانده و منزل هشت بهشت در آن واقع و آن نیز معمور و آباد است، دیدن کرد. سپس به [مسجد] جامع اوزون حسن رفت. این جامع شریف چنان هنرمندانه و زیبا بنا شده بود که نقاش چین نیز قادر به خلق چنین نقش و نگاری نیست.»

باز در جای دیگر راجع به عظمت گنبد شنب غازان می‌نویسد: «چنان گنبد مرتفع و بلندی بود که گنبد افلاک به کمرگاه آن نمی‌رسید. عظمت بنای گنبد قابل گفتن و نوشتن نیست. اگر چه بر روی زمین بنایی همچون بنای ایاصوفیا یافت نمی‌شود، با این حال برخی از قسمت‌های قابل تعریف آن صد برابر بیش از ایاصوفیا است. از جمله اوصاف و ویژگی‌های آن یکی این است که بر روی هشتاد هزار آجر، کلمه توحید نوشته شده و این نوشته به گونه‌ای موزون و مرتب در میانهٔ بنا قرار گرفته است...»

علاوه بر این موارد، مؤلف با اشاره مختصر به وجود برخی بناهای تاریخی در شهرهای آذربایجان، ارزش اثر خود را دو چندان کرده است. برای نمونه بعد از وصف اجمالی شهر خوی به صراحت به وجود زیارتگاه شمس تبریزی در این شهر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اکنون مرقد حضرت شمس تبریزی، نوراللّه مرقده، در خوی است.

شکر و سپاس خدا را که زیارت آن مرقد شریف میسر شد.»[1]

۴ـ آگاهی‌های درخور توجه از رونق و آبادانی شهرهای آذربایجان. ابراهیم رحیمی‌زاده که در هنگام تصرف و اشغال تک تک شهرهای آذربایجان همراه اردوی عثمانی بوده، هر چند به اختصار به توصیف زیبایی، آبادانی و رونق شهرهای آذربایجان پرداخته است، اما گاه چنان تحت تأثیر آبادانی این شهرها قرار گرفته که در وصف آنها به سرودن شعر نیز پرداخته است. برای نمونه راجع به تبریز می‌نویسد: «تبریز در حقیقت امر، شهر خوبی است. از جهت عمران و آبادی بسیار بی‌نظیر است.»[2] در وصف صوفیان می‌نویسد: «باغ و بوستان صوفیان خیلی خوب و زیاده از حد مرغوب است.»[3] راجع به مرند ضمن بیان ویران شدن آن، به وصف وضعیت طبیعی آن پرداخته می‌نویسد: «مرند را در اندک زمان چنان ویران کرده بودند که بعد از منزل گزیدن در آن، حضرت سردار کامکار [...] وقتی که برای سیر و سیاحت وارد شهر شد چنان به نظر رسید که از صد سال قبل ویران و به آشیانهٔ جغدان شوم تبدیل شده است، با این حال باغ و بوستان و آب و هوای مرند چنان فرح انگیز و دلگشا است که قابل گفتن و نوشتن نیست.»[4]

۵ـ آگاهی‌های مربوط به کشتار و قتل عام مردم تبریز. در دو فقره قبلی، به آگاهی‌های مربوط به بناهای تاریخی و رونق و آبادانی شهرهای آذربایجان از جمله تبریز اشاره شد. اما تبریز در چارچوب روابط ایران و عثمانی و به ویژه از منظر تاریخ نظامی عصر صفوی از أهمیت خاصی برخوردار است. مرکزیت و اهمیت این شهر در میان دیگر شهرهای ایران اگرچه سابقه پیش از صفوی دارد، اما این صفویان بودند که با انتخاب این شهر به عنوان نخستین پایتخت خود، بر اهمیت و جایگاه این شهر در میان دیگر شهرهای ایران صحه گذاشتند. این شهر در تمام دوران صفوی به عنوان یک نقطهٔ مهم و کلیدی همیشه مورد طمع، تجاوز و دست اندازی عثمانیان بود. داستان حمله‌های متعدد عثمانی‌ها در مقاطع مختلف عصر صفوی به شهر تبریز، داستانی است طولانی و اندوه بار. تاریخ عثمان پاشا تنها برگی است زنده و مستند از این داستان بلند. در این اثر، اگر چه مورخ

---

۱. این آگاهی از وجود مرقد شمس تبریزی در شهر خوی حائز اهمیت تاریخی زیادی است. زیرا شماری از محققان معاصر ترکیه مدعی شده‌اند که مرقد شمس در قونیه است. محمد امین ریاحی در مقاله «تربت شمس تبریز کجاست؟»، با استناد به برخی منابع فارسی تلاش کرده تا به هر گونه شک و شبه راجع به محل تربت شمس پاسخ دهد. ر.ک: (کلک، فروردین ـ خرداد ۱۳۷۵، ص۷۵ ـ ۷۳). و نیز همو: مجموعه فرهنگی شمس تبریز در خوی، روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۶، صفحه ۶.

۲. نویسنده در ادامه، در وصف زیبایی تبریز اشعاری سروده است. ر.ک: (65b)

۳. ر.ک: همان، 63b.

۴. همان.

تلاش کرده تا کشتار و قتل عام مردم تبریز را توجیه کند، اما نه تنها در این زمینه توفیقی نیافته که از عمق جنایت هولناک ینی‌چریهای عثمانی در کشتار دسته جمعی مردم تبریز نیز پرده برداشته است. البته این یک سوی ماجرا است، سوی دیگر آن، مقاومت، سلحشوری و پایداری عامه مردم شهر تبریز در برابر تجاوز و سلطه گری قوای بیگانهٔ عثمانی به مرز و بومشان است. امری که در اثر حاضر نیز به صورت تلویحی بدان اذعان شده است. مقاومت دلاورانه مردم تبریز، هم در زمان تجاوز اردوی عثمانی و هم در طول سال‌های متمادی اشغال این شهر توسط آنها، مؤید پیش‌بینی درست صدراعظم عثمانی، صوقللی محمد پاشا، بود. وی پیش از لشکرکشی سلطان مراد سوم به قلمرو ایران، ضمن مخالفت صریح، با جملاتی صریح و هشدار آمیز، سلطان عثمانی را از این امر بر حذر داشته بود. با این استدلال که «...حتی اگر ایران تصرف شود، مردمش نخواهند پذیرفت که جزو رعایای ما شوند [...]کسانی که چنین جنگی را تلقین می‌کنند، کسانی‌اند که معنی جنگ با عجم را نمی‌دانند»[1]

مواردی که تا این‌جا آورده شد، اگر چه گویای همهٔ جنبه‌های ارزشمند تاریخ عثمان پاشا و دو متن دیگر نیست ولی با این حال نشان دهنده ارزش و اهمیت این منبع دست اول برای شناخت تاریخ ایران و روابط این کشور با دولت عثمانی در یک مقطع کوتاهِ دوران صفوی یعنی دوره سلطنت شاه محمد خدابنده است. علاوه بر تمام مواردی که گفته شد، تاریخ عثمان پاشا و دو متن دیگر از آن جهت که روایتی است مستند به قلم دو مورخ عثمانی، می‌تواند بر آگاهی پژوهشگران تاریخ ایران از آنچه که در جبهه مقابل صفویان یعنی در قلمرو عثمانیان نوشته شده هر چه بیشتر بیفزاید. آگاهی‌های این منبع برای مثال تکمیل کننده اطلاعات منابع عصر صفوی به ویژه سه منبع مهم «خلاصة التواریخ»، «عالم آرای عباسی» و «دون ژوان ایرانی» اثر اوروج بیک بیات است. گذشته از اطلاعات تاریخی این منابع، مطالعه و.بررسی تطبیقی سبک تاریخ‌نویسی «تاریخ عثمان پاشا» با منابع ایرانی عصر صفوی می‌تواند خود موضوع پژوهش مستقلی باشد.

در باب ترجمهٔ این اثر

چنان که در مقدمه یونس زِیرک نیز آمده، کتاب حاضر حاوی سه دست نوشتهٔ مختلف در باره یک موضوع واحد است. با این که هر سه دست نوشته مربوط به یک

---

۱. چارشلی: همان، ترجمهٔ نوبخت، ج ۳، ص ۶۸. ترجمهٔ وهاب ولی، ج ۳، ص ۹۱ ـ ۹۰.

موضوع و در یک دورهٔ زمانی مشخص نوشته شده‌اند اما به جهت آن که نویسندگان آنها متفاوت بوده است، از لحاظ نثر و اسلوب نوشتاری تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند.

با اشاره‌ای گذرا به نثر هر سه دست نوشته، بهتر می‌توان از مشکلات پیش روی ترجمه سخن گفت. ویژگی مشترک هر سه اثر این است که نویسندگان آنها نهایت تلاش را به کار برده‌اند تا وقایع تاریخی را در قالب نثری وزین و ادیبانه بیان کنند. از این رو، در این نوشته‌ها انواع صنایع ادبی نظیر جناس، تشبیه، مبالغه و مراعاةالنظیر و غیره مکرر به کار رفته است. دیگر ویژگی مشترک این سه اثر که اصولاً یکی از ویژگیهای اصلی متون ترکی عثمانی است، این است که نویسندگان آنها تعمد زیادی در به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی در کنار واژه‌های ترکی داشته‌اند. نویسندگان عثمانی از این رویه ظاهراً دو هدف داشته اند: یکی فضل فروشی و دیگری آموختن عربی و فارسی به خوانندگان ترک.

نویسندگان این سه اثر برای بیان منظور خود مکرر از واژه‌های مترادف استفاده کرده‌اند. این واژه‌ها اغلب از هر سه زبان ترکی عثمانی، فارسی و عربی است. محض نمونه وقتی مؤلف گمنام تاریخ عثمان پاشا می‌خواهد کثرت سپاهیان روم را نشان دهد می‌نویسد: «بیگلربیگی‌ها و [...] که مأمور بودند، نیز گروه گروه، آلای آلای، موج موج و فوج فوج آمده جمع شدند.» و یا در اشاره به جنگ، از تعبیر «حرب و قتال» و «جنگ و جدال» استفاده می‌کند. و اما ویژگیهای نثر هر یک از این سه اثر از این قرار است:

۱ ـ تاریخ عثمان پاشا. نویسندهٔ این اثر با به کار بستن نثری روایی در بیان وقایع تاریخی، نهایت استادی و هنرمندی خود را در نوشتن تاریخ، نشان داده است. توصیف‌ها و تصویر سازی‌های نویسنده از وقایع و رویدادهای تاریخی به ویژه صحنه‌ها و میدان‌های جنگ که خود از نزدیک شاهد و ناظر آنها بوده آن چنان جذاب و گیرا است که گاه خواننده، خود را شاهد و ناظر وقایع و حوادثی که وصف آنها را می‌خواند، احساس می‌کند. گذشته از آن، نویسنده با انتخاب هنرمندانه و توأم با وسواس واژه‌ها و جملات خاص، نهایت تلاش را به کار برده تا نقل تاریخی را چنان با آرایه‌های ادبی در هم آمیزد که خواننده ضمن خواندن توصیف دقیق صحنه‌های نبردِ دو اردوی متخاصم در میدان جنگ، روایت تاریخی را با اشتیاق بیشتری دنبال کند. تنها مشکل اساسی این اثر همانند دیگر متون عثمانی، وجود جمله‌های بسیار دور و دراز است که گاه در دریافت مراد مؤلف دشواری‌های جدی ایجاد می‌کند. در ترجمهٔ فارسی چون بنا بر حفظ شیوه و سبک متن اصلی، هم از لحاظ به کار بردن واژگان کهن و هم از لحاظ جمله‌بندی بوده، لذا گاه جمله‌های فارسی نیز دور و دراز شده است.

۲ـاثر دوم، متن نامه‌ای است از طرف عثمان پاشا به عوض افندی. از آن‌جا که این اثر مکتوبی است به مقامی مافوق و عالی، برای آگاهی دادن از پیروزی‌های نظامی اردوی عثمانی در قفقاز، نویسنده نهایت سعی را در نوشتن جمله‌ها و عبارات مغلق همراه با ترکیب‌های عربی و فارسی و ترکی به کار بسته است. نویسنده برای بیان منظور خود در پاره‌ای از موارد به تشبیه توسل جسته و یا با آوردن جمله یا جمله‌های معترضه متعدد در دلِ عبارت اصلی، فهم جمله را سخت و دشوار کرده است. علاوه بر این، در این نامه از چند واژه استفاده شده که در هیچ یک از فرهنگ‌های لغتِ متعددی که در اختیار بود، یافت نشد. با این همه نهایت سعی به عمل آمد تا در ترجمهٔ درست این مکتوب چیزی فروگذار نشود.

۳ـاثر سوم به قلم شاعر و مورخی به نام ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی) است. شیوه و سبک این نوشته به مراتب سخت‌تر و دشوار تر از دو اثر قبلی است. تعبیر «اطناب ممل و ایجاز مخل» بهترین توصیفی است که می‌توان در باره نثر این نوشته به کار برد. نویسنده در برخی موارد، جمله‌های بسیار بلند و پیچیده به کار برده به گونه‌ای که جان کلام در دلِ جمله‌های بلند گُم شده و گاه در باره برخی حوادث و رخدادها آن قدر کوتاه و مجمل سخن گفته که برای فهم مراد مؤلف باید به شواهد و قرائن تاریخی توسل جست، و یا حتی استنباط شخصی را به صورت جمله‌های معترضه به متن افزود تا مراد مؤلف به وضوح بیان گردد.

در ترجمه هر سه متن، بیشترین دشواری متوجه دو اثر اخیر بوده است. خوشبختانه در طول ترجمهٔ کتاب حاضر، از این توفیق برخوردار بودم که برخی ازمشکلات متن را با دو دوست ارجمند اهل ترکیه، اسرافیل باباجان (دانشجوی دکترای زبان و ادبیات ترکی) و علی ارطغرل (دانشجوی دکترای تاریخ) که به مدت چند ماه در تهران در حال گذراندن دوران بورس تحصیلی بودند، مطرح کنم. بحث و گفتگوی ما، گاه منجر به حل پاره‌ای از مشکلات پیش روی می‌شد. گفتنی است که در طول کار ترجمه، با مصحح کتاب نیز، از طریق ایمیل چند بار مکاتبه صورت گرفت. مصحح محترم هر بار به سؤالاتِ این‌جانب تا جایی که برایشان مقدور بود پاسخ دادند. در این‌جا، بر خود فرض می‌دانم تا از این عزیزان سپاسگزاری نمایم.

در انتهای ترجمهٔ اثر حاضر، عکس متن اصلی هر سه اثر عیناً درج شده است. یکی از آن جهت که نه نسخه خطی و نه متن چاپی این اثر، هیچ یک در کتابخانه‌های ایران قابل دسترسی نیست، دیگر آن که با انتشار عکس متن اصلی ضمن حفظ اصالت آن، این امکان برای کسانی که بخواهند متن ترجمه را با متن اصلی مطابقت دهند تا میزان وفاداری

ترجمه را دریابند، فراهم خواهد شد. مترجم با وجود کوششی که برای ارائه یک ترجمهٔ امین و نزدیک به اصل به کار برده، کار خود را عاری از لغزش و خطا نمی‌داند. از این رو از تذکر هر گونه ایراد و انتقاد خشنود خواهد شد.

نکته‌ای که در خصوص ترجمهٔ حاضر یادآوری آن ضروری است، این که در ضمن ترجمه، همزمان هم به متن دست نوشته‌ها و هم به متن آوانگاری لاتین این آثار رجوع شده است. اما ملاک و مبنای کار متن خطی بوده است. زیرا در طول کار دانسته شد که در بازخوانی و آوانگاری لاتین سه مشکل وجود دارد. اشکال اول جا افتادگی برخی کلمات و حتی جملاتی است که به معنا و مفهوم عبارات لطمه جدی وارد کرده است.

محض نمونه در برگ <۶b> صفحه ۱۹، برگ <۸b> صفحه ۲۳، برگ <۱۹b> صفحه ۴۰، برگ <۳۴b> صفحه ۶۶، در این مورد اخیر، با جا افتادن یک سطر و نیم، معنا و مفهوم عبارت کاملاً مختل شده است.

اشکال دوم را ناشی از دو امر می‌توان دانست: یکی اشتباه در حروفچینی لاتین و دیگر در بازخوانی کلمات. محض نمونه در متن اصلی آمده «صویوب» <۲۸a> که باید این گونه آوانگاری می‌شد: söyüp، در حالی که این گونه بازنویسی لاتین شده است: sürüp (۵۵)، این دو کلمه از جهت معنا دارای دو مفهوم کاملاً متفاوتی هستند. برخی از این موارد را در این برگ‌ها و صفحه‌ها می‌توان دید: برگ <۶b> صفحه ۱۹، برگ <۲۳a> صفحه ۴۷، برگ <۶۰b> صفحه ۷۵.

اشکال سوم به مصحح محترم کتاب بر می‌گردد که تلاش کرده تا با نقطه گذاری و تقطیع جمله‌های بلند، جمله‌ها را کوتاه ساخته و به دریافت معنا و مفهوم عبارات کمک کند. حال آن که نقطه گذاری‌ها و تقطیع‌ها در اغلب موارد با دقت صورت نگرفته و لذا در معنای جمله سکته وارد شده و دیگر آن که به دلیل عدم آشنایی کامل نویسنده با زبان عربی، تعابیر دعایی متن به درستی تشخیص داده نشده است. برای مثال به جای این که دعای «آمین، یا میسرالمرادات» به طور کامل در انتهای جمله آورده شود، چنین نکرده بلکه «آمین» را در انتهای جمله و «یا میسرالمرادات» را در آغاز جمله بعد آورده است. ر.ک: برگ <۳a> صفحه ۱۴. این اشکال در چند جای دیگر نیز بروز کرده است. از جمله در یک‌جا با قرار ندادن تعبیر «زاده اللّه تعالی عمره» در داخل دو گیومه، کلمه «زاده» را با کلمه قبل یکی گرفته و این گونه آوانگاری کرده است:

«Ve Şehzade-i civan-bahtzade Allahu Taala ömre ve devlete...

در حالی که بازخوانی درست این عبارت چنین است: «و شاهزاده جوانبخت، زاده‌اللّه

تعالی عمره و دولته،... »

Ve Şehzade-i civan-baht, zade Allahu Taala ömre ve devlete...

با توجه به اشکالاتی که بر شمرده شد، در طول ترجمهٔ هر دو متن پیش رو بوده اما متن دست نوشته‌ها مبنای کار قرار گرفته است.

در پایان مقدمه، گفتنی است که مترجم، افزون بر ترجمه متن حاضر، در هر جا که لازم بوده، با آوردن حواشی و توضیحات کافی، که با (م)، مشخص شده، تلاش کرده تا معنا و مفهوم اصطلاحات و تعابیر به کار رفته در کتاب را هر چه بیشتر روشن سازد. جز این، در متن ترجمه نیز هر جا کلمه‌ای را برای رسایی جمله افزوده، در داخل [ ] قرار داده است. علاوه بر این‌ها، با افزودن چند پیوست به انتهای کتاب، کوشیده است تا متن حاضر، به عنوان یک منبع دست اول، برای مطالعه در تاریخ روابط ایران و عثمانی در دورهٔ شاه محمد خدابنده و سلطان مراد سوم، هر چه بیشتر مطلوب و مفید گردد. پیوست اول و دوم، ترجمه دو مقاله از مصطفی ارآوجی راجع به زندگی و آثار ابوبکر بن عبداللّه و ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش است. پیوست سوم که مروری است کوتاه بر زندگی و اقدامات عثمان پاشا، از بخشی از یک مقالهٔ مفصل ترکی ترجمه شده است. پیوست چهارم که «رویداد شمار روابط ایران و عثمانی از قرارنامه آماسیه تا معاهدهٔ استانبول» است، به طور عمده از منابع تاریخی از جمله همین کتاب برگرفته شده است. پیوست پنجم، که حاوی شماری از نامه‌های مبادله شده میان دولتمردان ایران و عثمانی در مقطع زمانی اثر حاضر است، در کنار رویداد شمار مذکور می‌تواند برای آگاهی از فراز و نشیب روابط دو کشور و به ویژه فهم مطالب کتاب حاضر بسیار مفید و مؤثر باشد. پیوست ششم به نقشه‌ها و عکس‌ها اختصاص دارد. یک نقشه و عکس‌های مربوط به مناطق مختلف قفقاز، عیناً از نسخه چاپی تاریخ عثمان پاشا گرفته شده است. دو نقشه و دو تصویر از سلطان مراد سوم افزوده مترجم است.

در پایان، جا دارد از دوستان گرامی، آقای دکتر محسن جعفری مذهب و آقای دکتر محسن بهرام‌نژاد که متن ترجمه را مطالعه نمودند، و نیز از استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمدتقی امامی که متن نهایی اثر حاضر را مطالعه و نسبت به انتشار آن نظر مثبت ابراز داشتند، تشکر و سپاسگزاری نمایم.

نصراللّه صالحی

۳۰ ـ آذر ۱۳۸۳

بعد التحریر

نگارنده حدود یک سال بعد از پایان ترجمهٔ اثر حاضر و تحویل آن به ناشر و اندکی پیش از صفحه‌آرایی نهایی، در هنگام جستجو در سایت‌های مربوط به تاریخ عثمانی در اینترنت، به طور کاملاً تصادفی به سایت مهم و ارزشمندی به نام «مورخان امپراتوری عثمانی» (www.ottomanhistorians.com) برخورد. این سایت چنان که از محتوای آن برمی‌آید، توسط سه تن از استادان دانشگاه هاروارد راه اندازی شده است. سه استاد مذکور حدود دو سال است که با حمایت مالی «مؤسسه علوم انسانی پَکارد» در آمریکا، پروژه بزرگی با عنوان «مورخان امپراتوری عثمانی» را طراحی کرده و بنا دارند با همکاری عثمانی شناسان صاحب نام، دانشنامه‌ای بزرگ در باب مورخان عثمانی تدوین کنند. چنان که در طول یک سال و نیم گذشته مدخل‌های مربوط به هفده مورخ امپراتوری عثمانی نوشته و برای استفاده عموم در سایت مزبور قرار داده شده است، (دو مورد به انگلیسی و پانزده مورد به ترکی).[1] از جمله مورخانی که در بارهٔ زندگی و آثار آنها، مدخل شایسته‌ای نوشته شده، یکی مؤلف «تاریخ عثمان پاشا» و دیگری مؤلف رسالهٔ «فتح تبریز» است. یونس زیرک که کتاب تاریخ عثمان پاشا را تصحیح و در سال ۲۰۰۱ در آنکارا منتشر کرده است، مؤلف این اثر را گمنام دانسته و راجع به مؤلف رسالهٔ «فتح تبریز» نیز گفته است که آگاهی چندانی از زندگی و آثار او در دست نیست. این در حالی است که یکی از محققان معاصر ترکیه به نام مصطفی ارآوجی، دربارهٔ هر دو مورخ دو مقالهٔ دقیق و ارزشمند نوشته است و ما هر دو را از سایت مزبور گرفته و ترجمهٔ آنها را در پیوست کتاب آورده‌ایم.

از عجایب روزگار این که، یونس زیرک که استاد دانشگاه غازی در آنکارا است، از وجود نسخهٔ دیگری از تاریخ عثمان پاشا در کتابخانه ملت در استانبول (که در آن نام نویسنده قید شده) آگاهی نداشته و چون تنها نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملی وین را که (فاقد نام نویسنده است) مبنای تصحیح قرار داده، در مقدمه چندین بار بر گمنام بودن مؤلف اثر مزبور تأکید کرده است. چیزی نمانده بود که ترجمهٔ فارسی تاریخ عثمان پاشا نیز همچون چاپ ترکی آن، بدون نام نویسنده به دست نشر سپرده شود که خوشبختانه با برخورد اتفاقی به سایت «مورخان عثمانی» هم نام نویسنده این اثر دانسته شد و هم

---

۱. برای آگاهی بیشتر راجع به این سایت، نگاه کنید به مقالهٔ «طرح تدوین مورخان امپراتوری عثمانی» (در دانشگاه هاروارد)، به قلم نگارنده، مندرج در فصلنامهٔ آینهٔ میراث، سال ۴، شماره ۱، بهار ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۲) ص، ۳۶۱-۳۵۴.

ترجمهٔ احوال او و نیز مؤلف رسالهٔ «فتح تبریز» در پیوست آورده شد.

گفتنی است که نگارنده با وجود آگاهی یافتن از نام نویسندهٔ تاریخ عثمان پاشا، در مقدمهٔ یونس زیرک که بر گمنام بودن او اشاره کرده است، دست نبرد و تنها در پی‌نوشت اشتباه او را متذکر شد.

ن. ص.

۲۰ مهر ۱۳۸۴

مقدمهٔ یونس زیرک

سلطان مراد سوم و سفرهای جنگی عصر و زمانه‌اش

سلطان مراد سوم پسر بزرگ دوازدهمین پادشاه عثمانی ـ سلطان سلیم دوم است که در ۶ جمادی‌الاول ۹۵۳ ق.[1] /۱۵۴۶ تولد یافت. در زمان درگذشت پدرش، والی ولایت مانیسا بود. در ۸ رمضان ۱۵۷۴/۹۸۲ و در ۲۹ سالگی به سلطنت رسید. سلطان مراد سوم از تحصیل و تربیت خوب و شایسته‌ای برخوردار بود. چهارده سال اشتغال وی به امر والیگری، او را در امر اداری توانمند ساخته بود. چهار دیوان شعر از خود باقی گذاشت ـ دو دیوان به زبان ترکی و دو دیوان به زبانهای عربی و فارسی. سلطان مراد سوم حکمرانی شاعر پیشه بود و یک شخصیت برجسته ادبی به حساب می‌آمد.

صوقللی محمد پاشای ۷۲ ساله که در زمان سلطان سلیمان قانونی و سلطان سلیم دوم دارای مقام صدارت بود، در زمان سلطان مراد سوم نیز عهده‌دار این مقام شد. وی شوهر خواهر سلطان مراد سوم بود. با وجود این، سلطان شخصاً نسبت به او علاقه‌ای نداشت، اما به واسطهٔ نفوذ والده سلطان نوری بانو و دخترش اسماء خانم سلطان (که همسر صوقللی بود) او را از مقام صدارت عزل نکرد. علما و رجال دولت نیز در زمره مخالفان صوقللی محمد پاشا بودند. در باره او این سخن مصداق داشت که: «به وزیر اعتماد نکن، زیرا برکشیدگان او یا از نزدیکانش هستند یا رشوه دهندگان‌اند، البته که در این امر سوء غرض در میان است.»

پادشاه با وجود عدم عزل محمد پاشا، اطرافیان و نزدیکان او را یک به یک از قدرت کنار گذاشت و روز به روز تضعیف‌شان ساخت. صوقللی محمد پاشا در ایجاد برخی

---

۱. تمام برابرهای هجری قمری افزوده مترجم است.

دسیسه‌های حرم و فتنه و آشوب به طور مسلم دخالت داشته است.

پادشاهان دولت عثمانی با هدف جهاد و جهانگشایی، خود شخصاً در اردوها و سفرهای جنگی حضور می‌یافتند. اما از دوران سلطان سلیم دوم به بعد این امر رو به ضعف و سستی نهاد چنانکه سلطان مراد سوم نیز همچون پدرش شخصاً در سفرهای جنگی حضور نیافت. در دوران سلطان مراد سوم نیز هر چند اردوهای ترک به انجام سفرهای جنگی مبادرت ورزیدند و ممالکی را نیز گشودند اما علائم تلخ ضعف و انحطاط و سست شدن پایه‌های اقتدار دولت عثمانی از همین زمان به وضوح نمایان شد. در سال‌های نخست زمامداری سلطان مراد سوم، لهستان به اطاعت دولت عثمانی درآمد و نفوذ عثمانی به سواحل بالتیک رسید. در پیروزی وادی‌السیل (۱۰ جمادالثانی ۱۵۷۸/۹۸۶) اردوی پرتغال منهزم شد و حاکمیت دولت عثمانی در شمال آفریقا نیز تثبیت گردید. با مرگ شاه طهماسب صفوی که نزدیک به ۵۴ سال سلطنت کرد (۹۸۴ - ۹۳۰ ق.) مملکت صفویان دچار بحران‌های داخلی گشت. در میان شاهزادگان، وقایع خونینی رخ داد. شاه اسماعیل دوم که به مدت ۲۵ سال در قلعهٔ الموت[1] زندانی بود، به سلطنت رسید و به صراحت از سنی مذهب بودن خود سخن به میان آورد. حکومت او یک سال و نیم دوام یافت. در همین مدت به مخالفت با سیاست مداراجویانه پدرش با دولت عثمانی پرداخت. این روش او، موجب تیره شدن روابط دو کشور شد. اقدام او در قتل عده‌ای از نزدیکان خود، موجب شد که شماری از بیگ‌ها برای نجات خود به قلمرو دولت عثمانی پناهنده شوند.

با مرگ شاه اسماعیل دوم (سلطنت: ۹۸۵ ـ ۹۸۴ ق.) برادر بزرگ و نابینای او به نام محمد خدابنده به سلطنت رسید. اما در دورهٔ او نیز نابسامانی‌های داخلی فروکش نکرد. ناآرامیهای داخلی صفویان، در شرق از سوی ازبکان و در غرب از سوی عثمانیان به دقت دنبال می‌شد. بیگلربیگی وان، کوسه خسرو پاشا، با فرستادن گزارش‌های متعددی به استانبول بر ضرورت لشکرکشی علیه دولت صفویان اصرار می‌ورزید. صوقللی محمد پاشای صدراعظم با انجام سفر جنگی شرق که در دیوان راجع به آن مذاکره صورت گرفته بود، مخالفت می‌کرد. اما فاتح قبرس، لله‌مصطفی پاشا، و فاتح یمن، قوجه سنان پاشا، و فاتح تونس، کاپتان قلیچ علی پاشا، بر این نقطه نظر متفق بودند که اردوی عثمانی اقدام به انجام سفر جنگی شرق کند.

---

۱. درست آن، قلعهٔ قهقهه است. مدت حبس نیز نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز است. (م)

اگر چه از گذشته بدین سو در میان دولت صفویان و عثمانی مسئله اختلاف برانگیز سنی ـ شیعه وجود داشت، اما این تنها دلیل لازم برای اقدام به جنگ علیه صفویان نبود. بلکه دلایل دیگری نیز برای آن می‌توان برشمرد. از جمله یکی آن که راه تجاری و زیارتی آسیا به ویژه به آناتولی در یدِ اختیار دولت شیعه مذهب صفوی قرار گرفته بود و دیگر آن که روس‌ها با اشغال خان‌نشین آستراخان در سال ۹۶۳ق. / ۱۵۵۶م. موجب قطع راه ارتباطی میان ترکستان با غازان ـ کریمه، شده و در نهایت این که اهالی سنی مذهب شروان دست یاری به سوی عثمانی‌ها دراز کرده و موجب جلب نظر دولت عثمانی به این منطقه شده بودند.

در حقیقت، اهداف دولت عثمانی در اقدام به انجام سفر شرق را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: حمایت از مردم سنی مذهب شروان و داغستان که به جهت سنی بودنشان مجبور به پرداخت مالیات به دولت صفویان بودند، اجابت تقاضای کمک حکام گرجستان که از دوران سلطان سلیمان قانونی بدین سو خواهان مقابله با دولت صفویان بودند، و در آخر این که با در اختیار گرفتن سواحل دریای خزر ضمن گشودن مسیر تجاری و زیارتی، راه دسترسی به ترکستان نیز هموار گردد.

در احکامی که از استانبول به بیگلربیگی‌های سرحد صفویان فرستاده می‌شد، چنین گوشزد می‌شد که اگر صفویان به عهدنامهٔ صلح فیمابین دو دولت وفادارند شما نیز بدان وفادار باشید و مرتکب اقدامی خلاف آن نشوید. با این حال از طرف عمال صفوی یک کاروان عثمانی مورد دستبرد قرار گرفته و مال و منال آن غارت شده و تجار آن نیز به قتل رسیده بودند. حتی مأموران رسمی دولتی که برای پیگیری این واقعه فرستاده شده بودند نیز زندانی شده بودند. گذشته از این، صفویان با تحریک ایلات و عشایر مرزنشین اقدام به مداخله در امور داخلی عثمانی کرده و حتی با هدف ایجاد ارتباط میان علویان آناتولی و خانقاه اردبیل، بر دامنهٔ فعالیتهای تبلیغی خود افزوده بودند. تمام این رفتارها و اقدامات، اخلال آشکار در قرارنامه صلح آماسیه (۹۶۲ ق./۱۵۵۵) بود. گذشته از این‌ها، صفویان در اقدامی آشکار علیه عثمانیان، با دولت‌های اروپایی به ویژه با ونیز، واتیکان، پرتغال، مجارستان، آلمان و اسپانیا وارد همکاری‌های نزدیک و جدی شده بودند، حتی به روس‌ها وعده داده بودند که مناطق سنی نشین دربند، باکو و شماخی را به آنها واگذار کنند.[1] در آن دوران، در شمال، جنوب و غرب دولت عثمانی، دیگر هیچ دشمنی باقی نمانده بود که به آنها پرداخته شود، بلکه تنها در شرق عثمانی بود که دولت صفویان به

۱. این ادعای مصحح بی‌اساس است. در منابع فارسی هرگز مطلبی در تأیید این ادعا نیامده است. (م)

اخلال در صلح فیمابین دو دولت می‌پرداخت و با دول مخالف عثمانی هم پیمان می‌شد. [اردوی عثمانی] برای رسیدن به شروان می‌بایست گرجستان را فتح کند. زیرا گرجستان منطقهٔ مورد نزاع دو دولت عثمانی و صفوی بود. گرجستان که از دوران پیش از میلاد تا دوران اسلامی در معرض تهاجم و استیلای اقوام و دولت‌های مختلف نظیر اغوزها، خزرها، سلجوقیان، آق‌قویونلوها، رومی‌ها، بیزانسی‌ها، عرب‌ها و مغول‌ها قرار گرفته بود، بنا به ماهیت قومی و از لحاظ تاریخی و جغرافیایی مملکت یکپارچه‌ای نبود و در طول تاریخ نیز زیر سلطه و نفوذ ملت‌ها و دولت‌های بزرگی قرار گرفته بود.

گرجیان هیچ‌گاه یک دولت مستقل ایجاد نکرده بودند. سرزمین گرجستان همیشه تحت نفوذ [سیاسی] فرهنگی دولت‌های ایران، بیزانس، عرب و ترک واقع شده و لذا فاقد یکپارچگی ملی بود، از این رو همیشه دچار کشمکش‌ها و بحران‌های داخلی بوده و به ویرانه‌ای تبدیل شده بود.

گرجستان در سده‌های سیزده و چهارده میلادی، به بخشهای زیر تقسیم شده بود: امیرنشین‌های کارتلی، کاخت و ایمرتی و حکومت اتابکان قبچاق مسیحی در آهیسکا (گرجستان ترکی) و چند شاهزاده نشین کوچکتر. از این بخش‌ها، گرجستان شرقی که شامل تفلیس و اراضی اطراف آن می‌شد، در واقع گرجستان اصلی و محل زندگی مردم کارتوِل (Kartvel) بود.

بعداز مرگ فرمانروای کارتیل، لووارصاب(Luvarsab)، که با صفویان در جنگ و ستیز بود، پسرش سیمون نیز که جانشین پدرش شد، همانند او به مخالفت با صفویان پرداخت. با ورود صفویان به تفلیس، سیمون پا به فرار گذاشت. برادر او، داوید، با رفتن به قزوین ضمن اعلام تبعیت از صفویان، به اسلام شیعی ایمان آورد و با انتخاب نام داوود، در تفلیس به تخت نشست. سیمون نیز در ۱۵۶۹/۹۷۷ از سوی طهماسب دستگیر و زندانی شد. داوید، فرمانروای کارتیل، با اعزام ایلچی به استانبول خواهان کمک و یاری عثمانی برای مقابله با حاکمیت استیلا جویانه صفویان شده بود. او اردوی ترک را به گرجستان فرا خواند اما سپس بد عهدی کرده به سمت صفویان تمایل یافت. چنان که پیداست، اردوی عثمانی نه به عنوان یک نیروی استیلاگر که بخواهد حق و حقوق گرجیان را پایمال کند که یک نیروی نجات بخشی بود که به دعوت گرجیان عازم آن دیار شد.

برای فرماندهی سفر جنگی شرق، لله‌مصطفی پاشای ۶۹ ساله تعیین شد، از طرف دیگر، بیگلربیگی‌های ارض‌روم، دیار بکر، سیواس، قرامان، مرعش و حلب نیز همراه با عساکرشان در معیت سردار مصطفی پاشا قرار گرفتند. بنابر این بود که عثمان پاشا نیز که قبلاً

بیگلربیگی دیاربکر بود، به این سفر جنگی بپیوندد. اما از آن‌جاکه بنا بود با یک مملکت مسلمان جنگ صورت گیرد. حکم کشندگان و کشته شدگان و نیز اسرا و اموال بـه غـنیمت گـرفته شـده چندان روشن نبود، شیخ‌الاسلام شمس‌الدین احمد قاضی‌زاده افندی، اقـدام بـه صـدور فـتوای تاریخی خود کرد. این فتوا و نیز فرمان پادشاه در ۲۲ شوال ۱۵۷۸/۹۸۶ بـه للـه‌مصطفی پـاشا تقدیم شد. در این فتوا راجع به جایز بودن جنگ با صفویان دلایل معقولی مطرح شـده بود. در فرمان پادشاه نیز اموری که رعایت آنها الزامی است، برشمرده شده بود.

اردوی عثمانی در ۲۸صفر ۱۵۷۸/۹۸۶ از اسکدار حرکت کرد. سردار مصطفی پاشا به هنگام رسیدن به ازمیت، ینی‌چری‌هایش را از راه بولی (بولو)، چروم و سیواسیه به سوی ارض‌روم گسیل داشت و خود همراه با اطرافـیانش از راه اسکـی شـهر، آفـیون، قـونیه، قیصریه و سیواس راهی ارض‌روم شد. بیگلربیگی‌ها و سـنجاق بـیگی‌هایی کـه مأمـور شرکت در این سفر جنگی بودند، در ماه جـمادی‌الاول ۱۵۷۸/۹۸۶ در ارض‌روم جـمع شدند. در اجتماع آنها راجع به نحوهٔ انجام سفر جنگی به گرجستان، شروان و داغسـتان تصمیم گیری شد. در ۱۸جمادی الاول، اردو از ارض‌روم حرکت کرده و با بالا رفتن از کوه‌های اللّه اکبر و سوغانلی، در یکم جمادی‌الثانی وارد اردهان[1] شد. در نهم همان ماه، در جنگی که در «چلدر میدان» با قوای تخماق خان و امـام قـلی‌خان صـورت گـرفت، شکست سختی به آنها وارد و نـیروهایشان مـتلاشی شـد. بـدین تـرتیب، دروازه‌هـای گرجستان به سوی اردوی عثمانی گشوده شد. در ۷رجب همان سال با کسب پیروزی در «قیون گچیدی»، راه‌های شروان نیز در مقابل قوای عثمانی هموار شد. لله‌مصطفی پاشا همراه با اردو عزم بازگشت به ارض‌روم نـمود. او در هـنگام بـازگشت، مـقام وزارت و عنوان سرداری و منصب والیگری شروان و داغستان را به هر یک از بـیگلربیگی‌ها کـه درآن‌جا بودند، تفویض کرد، هیچ یک تن به قبول آن نداده، حتی بیگلربیگی‌ها ارض‌روم، دیاربکر و حلب که آنها از نظام «دوشیرمه» بودند حاضر به قبول مسئولیت مزبور نشده و حتی از مقامی که داشتند نیز استعفا کردند. در نهایت عثمان پاشای اوزدمیرزاده منصب بیگلربیگی شروان و داغستان را قبول نموده و با چهارده هزار (و به روایتی پانزده هزار) نفر قوای نظامی در اَرَش باقی ماند.

لله‌مصطفی پاشا در ۶ شعبان همراه با اردو به سوی ارض‌روم حرکت کرد. مـدتی در

---

۱. اردهان: «قضا»ی وابسته به «سنجاق» چلدر واقع در «ایالت» ارض‌روم. در منابع فـارسی و نـیز در کـتاب «یر اسملری قیلاغوزی» به صورت «اردهان» آمده است. اما در متن دست نوشتهٔ تاریخ عثمان پـاشا، بـه دو صورت «اردخان» و «اردهان»، ضبط شده است. در این کتاب، همه جا «اردهان» آوردیم. (م)

میان ارض‌روم و قارص به جولان پرداخت. قلعهٔ قارص توسط عساکر اردو در ۱۵۷۹ / ۹۸۷ق. تعمیر و بازسازی شد. لله‌مصطفی پاشا با باقی گذاشتن عثمان پاشا در شروان آن هم با قوای نظامی کم در واقع نسبت به او بی‌توجهی کرد و عثمان پاشا به واسطهٔ بی‌توجهی و لاقیدی لله‌مصطفی پاشا دچار سختی‌های بسیار شد ولی با این حال در امر فتوحات وقفه ایجاد نکرد. وی با کمک گرفتن از قوای نظامی [تاتارهای] کریمه سراسر شروان و داغستان را فتح نمود و جزء متصرفات قلمرو عثمانی ساخت. عثمان پاشا با هدف ایجاد قوای بحری در بحر قلزم (دریای خزر) اقدام به ایجاد فرماندهی کرد.

★ ★ ★

بدون شک، عثمان پاشا مهمترین شخصیت این سفر جنگی است. وی پسر اوزدمیر پاشای داغستانی است که به عنوان فاتح صنعا و بعد فاتح قفقاز و آذربایجان در زمره یکی از چهره‌های بسیار بزرگ و درخشان، در تاریخ دولت عثمانی به حساب می‌آید. یکی از مورخان مشهور عثمانی به نام سلانیکی مصطفی افندی با بیان سخنان ستایش آمیزی در بارهٔ او می‌نویسد: «بیگلربیگی سابق دیاربکر، عثمان پاشا، اوزدمیر اوغلو، در شجاعت و شهامت و جنگ آزمایی، سام نریمان و رستم اسفندیار بود. مرد میدان مردان و فرد عرصه دلیران، عثمان پاشای شجاعت عنوان با قبول منصب وزارت، مسؤلیت حفظ و نگهداری از ولایت شروان را پذیرفته و...»

نعیمای مورخ، از عثمان پاشا این گونه سخن رانده است: «رستم عصر و زمانه، و قهرمان یگانه». صفویان به جهت نفرتی که از عثمان پاشا داشتند به او لقب «آدی یامان» [بد نام] داده بودند. فرمانده پیروز قفقاز، عثمان پاشا، رمضان ۹۹۱/ ۱۵۸۳ از راه کفه به استانبول آمد. سلطان مراد، قهرمان ملی آن دوران را به حضور پذیرفته و با گفتنِ «صفا آوردی عثمان» ضمن اظهار لطف و محبت، از او استقبال کرد. سلطان بعد از شنیدن حکایت پیروزی‌های بزرگ از زبان خودِ عثمان پاشا، ضمن اظهار، «آفرین عثمان، سعادتمند باش! در دوجهان رویت سفید باد! حضرت حق تعالی از تو راضی و خشنود باشد!» به او هدایای ذی‌قیمت و گران‌بها داد.

عثمان پاشا در ۲۰ رجب ۹۹۲/ ۱۵۸۴ به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. سه ماه بعد از آن، به عنوان سردار به عزم سفر جنگی تبریز راهی آن دیار شد. در هنگام عزیمتِ وزیر اعظم جدید به سوی تبریز، در میان ایلات ترکمان حاکم بر ایران، بر سر سلطنت، جنگ و نزاع بود. بنابراین، در این زمان ایران با جنگ داخلی مواجه بود. صفویان، این بار، بر خلاف لشکرکشی دوران سلطان سلیمان قانونی، تبریز را تخلیه نکردند، بلکه عموم

مردم شهر را مجبور به مقاومت کردند. البته مقاومت در برابر قویترین اردوی نظامی جهان، ثمری نداشت. در ۳۰ رمضان ۹۹۳ / ۱۵۸۵ تبریز و آذربایجان جنوبی[!] تصرف و جزء قلمرو عثمانی گردید.

اردوی صفویان که به نام ایران می‌جنگیدند، اصولاً از عناصر ایرانی نبودند، بلکه از عناصر ترک و ترکمن بودند، از این رو جنگ‌های فجیعی که میان آنها رخ داد، در حقیقتِ امر، چیزی جز برادرکشی نبود. به همین جهت بود که عثمان پاشا بعد از اتمام محاربه‌ها به تعقیب صفویان نپرداخت و بنابر ضرورت‌های سیاسی نسبت به توقف خونریزی در میان برادران ترک اهتمام ورزید.[۱]

فرمانده بزرگ، عثمان پاشا، در ۶ ذیقعده ۹۹۳/ ۱۵۸۵ در سن ۵۹ سالگی درگذشت. بنا به وصیتی که کرده بود. جنازه‌اش را به دیاربکر بردند و در آن‌جا دفن کردند.

بعد از قتل ولیعهد حمزه میرزا (۱۵۸۶/۹۹۴) برادرش عباس، به سلطنت رسید. شاه عباس، خواهان پایان یافتن جنگ با عثمانی‌ها بود، به این منظور هیأتی را بـه استانبول گسیل داشت. با انعقاد عهدنامه‌ای میان دو کشور در ۱۵ جمادی‌الاول ۹۹۸ / ۱۵۹۰ جنگ میان دو کشور خاتمه یافت. مطابق این عهدنامه، تبریز، قره‌باغ، گنجه، قارص و تفلیس در تصرف عثمانی باقی ماند. گذشته از آن در عهدنامهٔ مزبور از طرف شاه عباس تعهد داده شده بود که از این پس نسبت به سه خلیفه نخست و حضرت عایشه دشنام صورت نگیرد. بدین ترتیب، فصلی از جنگ‌های صفوی ـ عثمانی که دوازده سال طول کشید، به پایان رسید.

★ ★ ★

اثر پیش رو، شامل سه دست نوشته است که اصل آنها در کتابخانه ملی وین به شماره ۶۹، H.o.۱/۶۸ نگهداری می‌شود. در میکروفیلمی که در اختیار ما قرار گرفته، یک دست نوشته دیگر به شماره ۷۰ نیز موجود است. شماره ثبت و مشخصات دست نوشته‌های مزبور از این قرار است:

Codex Vindobonenisa Palatinus. H.O. 68-68 (Flügel 1018) & 70 (Flügel 1019). 68-69. f. ib-35b[۲] Geschochte der Fldzüge Utmanpascha a Türkisch

---

۱. مردم آذربایجان و به ویژه تبریز از همان آغاز حملات عثمانی‌ها به مقابله همه جانبه با قوای مهاجم پرداختند. حتی بعد از شکست و تصرف تبریز، هیچ روزی نبود که قوای عثمانی از سوی قزلباشان و حتی عموم مردم عادی، مورد حمله و هجوم قرار نگیرند. بهترین سند برای اثبات این امر، تاریخ عثمان پاشا و رساله رحیمی‌زاده چاوش (پایان کتاب حاضر) است. (م).

۲. صحیح آن ۳۶b_ ۲b است. صفحه‌های ۳۷ تا ۴۱ دست نوشته خالی است. از صفحه ۴۲a نیز به جهت آن که بسیار ناخوانا است کپی گرفته نشده است.

(تاریخ سفرهای جنگی عثمان پاشا)

f. 41b-51b[1]: Muhammed Bin al-Maula Kutb-ad-din Rahmatullah Kurdi. Türkische Abhandlung über die Tarawih genannten Gebete

(هذا رساله فی حق تراویح، دعاهای نماز تراویح)

f. 52b-55a[2]: Sammlung von arabischen Gebeten

(فی فلسفه ادعیه مخصوصه... / منتخب دعاهای عربی)

f. 1b-5z[3]: Utmanpascha. Schreibn von Darband aus an Iwad Efendi, Türkisch.

(مکتوب عثمان پاشا به عوض افندی از دربند)

f. 6b-12b[4]: Utmanpascha. Bericht über den Feldzug vom Jahre 993 (1583)

(در باره سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز در ۱۵۸۵ / ۹۹۳ ق.)

70. Beschreibung der Festlichkeiten, die zur Beschneidung Sultan Muhammad s III. Veranstaltet wurden. Türkisch.[5]

(جشن ختنه سوران، سورنامه، شاهزاده سلطان محمد سوم)

فصول فهرست فلوگل (Flügel)

راجع به دست نوشته‌های حاضر، در کاتولوگ فلوگل نیز اطلاعاتی آمده است. راجع به دست نوشتهٔ مربوط به سفرهای جنگی عثمان پاشا که با شماره ۶۹ در کتابخانه ملی وین مشخص شده، درکاتولوگ فلوگل (با شماره ثبت ۱۰۱۶ و با رسم الخط عربی و عنوان تاریخ عثمان پاشا) این اطلاعات درج شده است: «نویسندهٔ این اثر که در عصر سلطان مراد سوم می‌زیسته و ستایشگر او بوده، معلوم نیست. در دست نوشته از خود با عنوان «ضعیف» یاد می‌کند. اگر این اثر را به رحیمی‌زاده چاوش منتسب کنیم، این ادعا با خود دست نوشته و اخبار و اطلاعات دیگر جور در نمی‌آید. مؤلف در این اثر به شرح فتوحات عثمان پاشا در گرجستان در سالهای ۱۵۸۰ ـ ۹۸۸ / ۱۵۷۸ ـ ۹۸۶ ق. می‌پردازد. این اثر دارای ۳۵ برگ است و با این جمله شروع می‌شود: «الحمدلله الواجب الوجود اول پادشاهلر پادشاهنه که ...»[6]

۱. صحیح آن ۵۲b ـ ۴۲b است.
۲. صحیح آن ۵۶a ـ ۵۳b است.
۳. صحیح آن ۶۱a ـ ۵۷b است.
۴. صحیح آن ۶۸b ـ ۶۲b است.
۵. صفحه‌های ۱۳۹b–۷۰b این اثر نیز، یافت نشده است.

6. Gustav Flügel, Die Arabischen, Persischen und türkischen Handschriften, C. II. Wien 1865, s. 237.

در کاتولوگ فلوگل، رساله‌های شماره ۶۹ کتابخانهٔ ملی وین این گونه معرفی شده است:[1] «صورت مکتوب عثمان پاشا که از دربند برای عوض افندی ارسال کرده است.» در این مکتوب اخبار مربوط به اقدامات نظامی عثمان پاشا در گرجستان آمده است. در پایان این مکتوب امضاء عثمان پاشا به تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۹۹۱ (۹ آوریل ۱۵۸۳) دیده می‌شود.[2]

رحیمی‌زاده چاوش نیز در خصوص سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز در سال ۹۹۳ ق. (۱۵۸۵) رساله‌ای دارد که با این جمله شروع می‌شود: «بعد از فتح فاتحهٔ جنگ و جدال و پس از ختم حرب و قتال اولدرکه....» نویسنده در پایان رساله از خود این گونه یاد کرده است: «بندهٔ رحیمی‌زاده، چاوشِ درگاه عالی». از محتوای رساله، آغاز حرکت [اردوی عثمانی] از ارض‌روم در تاریخ ۱۵ شعبان ۹۹۳ (۱۲ اوت ۱۵۸۵) دانسته می‌شود. نویسنده در پایان اشعاری که سروده با حروف ابجد، تاریخ فتح تبریز را متذکر شده است.

کاغذ رساله زرد روشن است. هر صفحه دارای ۲۳ سطر و خط آن نسخ است. مسوده بودن رساله از روی تعجیلی که در نوشتن آن بوده، دانسته می‌شود. با این حال، خط آن خوانا و قابل خواندن است. مکتوب عثمان پاشا و سورنامه[3] هر دو از قلم همین مؤلف است. در هر صورت، این رساله‌ها پیش از این به صورت یک کتاب بود.»[4]

هامر پورگشتال در « Tarichi Osmanpascha» متذکر معرفی فلوگل از دست نوشته تاریخ عثمان پاشا شده است. پورگشتال در معرفی منابع مربوط به دوران مورد بحث خود راجع به دست نوشتهٔ مزبور می‌نویسد: «اثری است در باره سفر جنگی عثمان پاشا به گرجستان در سال‌های ۹۹۸ـ۹۸۶ (۱۵۸۰ـ۱۵۷۸).»[5]

دست نوشته‌ها و مؤلفان آنها

کتاب حاضر مشتمل بر سه دست نوشتهٔ مجزا از هم است. نخستین دست نوشته، از رساله‌های خطی کتابخانه ملی وین است و صفحه‌های 2b تا 36b را شامل می‌شود. این اثر محتوی است بر آگاهی‌هایی راجع به مهمترین لشکرکشی دوران سلطان مراد سوم به

---

1. Flügel, age, C. 2, s.237.
2. Flügel, age. S. 238-239.

۳. منظور دست نوشته‌ای است در باره جشن ختنه سوران، سورنامه، شاهزاده سلطان محمد سوم.

4. Flügel, age, s. 239.

5. Joseph v. Hammer-Purgstall, Geschichte des Osmanischen Reiches, Graz 1963, Band 4, s. VI, Band 9, s. 204.

این اثر که در دوره ناصری از زبان فرانسه به فارسی ترجمه شده، با این مشخصات انتشار یافته است: پورگشتال، یوزف فن هامر: تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمهٔ میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، مقدمه از کامران فانی، تهران، زرین، ۱۳۶۷.

منطقه ققفاز، در این رساله راجع به حرکت اردوی عثمانی که به جنگ «چلدُر» معروف است و نیز راجع به اقدامات اردوی عثمانی در گرجستان، آذربایجان و داغستان آگاهی‌هایی وجود دارد. همچنین راجع به ایلات و طوایف داغستان اطلاعات جالب و جذابی ارائه می‌کند. در بعضی قسمت‌های این اثر می‌توان به آگاهی‌هایی ارزشمند پیرامون مسائل تاریخی، جغرافیایی، قومی و فولکلور برخورد. نویسندهِ این دست نوشته با وجود اهمیتی که دارد، «گمنام»[1] است. او خود را با تواضع تمام این گونه معرفی می‌کند: «مؤلف حقیر، ضعیف، نحیف، چاکر بیچاره و ذره بی‌مقدارِ آواره، خاک پای اهل عرفان.»

در یکی از منابع راجع به اثر مذکور این مطلب آمده است: «تاریخ عثمان پاشا، اثرِ مؤلفی گمنام، تاریخ سفر [جنگی اردوی عثمانی] به گرجستان در سالهای ۸ـ۹۸۶ است. انتساب این اثر از سوی هامر پورگشتال به رحیمی‌زاده چاوش اشتباه است.»[2]

نویسنده در آغاز رساله، بعد از حمد و ثنا به نحوی مختصر به هدف خود از نوشتن این رساله چنین اشاره می‌کند: «...بنا به اختصار حال، احوالاتی راکه در سفر جنگی شرق واقع شده و جنگی که در شروان و دمیرقاپو میان عثمان پاشا و قزلباشان روسیاه روی داده را در حد توان و بضاعت بیان می‌کنم [...] هدف از تألیف و تصنیف این رساله تنها ذکر و بیان وقایعی که در جنگ‌ها روی داده نیست، بلکه این رساله به نیت جلب دعای خوانندگان به تصنیف درآمده است.»

مؤلف در قسمتی از این رساله به ذکر حکایت اسارتش به دست قزلباشان و سختی‌ها و مصیبت‌های فراوانی که متحمل شده از جمله یک سال در دیار عجم زندانی بوده و سپس با تغییر چهره به جانب روم گریخته، به عنوان نمونه اشاره می‌کند. مؤلف گمنام تاریخ عثمان پاشا در اشاره به اثر خود در چهار مورد از واژه «رساله» و در یک مورد از کلمه «غزاوت نامه» استفاده کرده است. این اثر با توجه به زمان تألیف‌اش، از نثری ساده و زبانی عامیانه برخوردار است. اسلوب آن صمیمی و روان و جملات آن طولانی و بلند است.

دومین دست نوشتهٔ کتاب حاضر «متن نامه ارسالی عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی» است. این دست نوشته، صفحه‌های ۵۷b تا ۶۱a را شامل می‌شود. در این مکتوب راجع به سفر جنگی عثمان پاشا به ققفاز و سختی‌هایی که در اثناء آن متحمل شده و نیز راجع به جنگ شماخی و مشعل‌ها، آگاهی‌هایی ارائه شده است.

---

۱. نگاه کنید به توضیح مندرج در پایان مقدمه مترجم.

2. Farnz Babinger, Osmanli Tarih Yazarlari ve eserleri (Cev. Prof. C. Üçok), Ankara 1982, s.131.

سومین دستنوشته کتاب حاضر که صفحه‌های ۶۲b تا ۶۸b را شامل می‌شود، رساله[مختصری] است از شاعر و مورخ مشهور اهل کوتاهیه، ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی). این اثر حاوی آگاهی‌هایی است راجع به آخرین سفر جنگی عثمان پاشا به آذربایجان و چگونگی تصرف تبریز. رحیمی‌زاده خود شخصاً در این سفر جنگی حضور داشته است.[1] وی در این اثر با زبان و اسلوبی ساده[!] به گزارش حرکت اردوی عثمانی از ارض‌روم که منجر به تصرف تبریز شد و نیز حوادثی که درآن شهر رخ داد، پرداخته است. رحیمی‌زاده علاوه بر آن، در اثر خود قطعات منظومی نیز آورده است که در آنها هم به فتح تبریز پرداخته و هم ماده تاریخ حادثهٔ مزبور را بیان کرده است.

---

۱. ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی)، در سدهٔ شانزدهم زیسته و در سفرهای جنگی دوران سلطان مراد سوم شرکت داشته و در همین زمینه دو اثر به رشته تحریر در آورده است: یکی به نثر، به نام «ظفرنامه سلطان مراد خان سوم، گنجینهٔ فتح گنجه» و اثر دیگری به نظم به نام «غنچه باغ مراد». در باب زندگی او و چیزی بیش از این یافت نشد. (برای آگاهی از نادرستی این نظر، نگاه کنیَد به توضیح مندرج در پایان مقدمهٔ مترجم. ـم)

BIBLIYOGRAFYA

1. A. Fikri Yavuz, *Kurâ-i Kerim ve Meal-i Âlisi*, Istanbul 1977.
2. Bekir Kütükoglu, *Murat III Islam Ansiklopedisi*, C. 8, Milli Egitim Bakanligi yayini, Istanbul, 1993, s. 615-625.
3. Bekir Kütükoglu, *Tahmasb I*, IA, C. 11, s. 637-645.
4. Bekir Kütükoglu, *Tahmasb II*, IA, C. 11, s. 647-655.
5. Evliya Celebi, *Seyahatname. C. II*, Dersaadet 1314 (1898).
6. Franz Babinger, *Osmanli Tarih Yazarlari ve Eserleri*, (Cev. Prof. Dr. C. Ücak), Ankara 1982.
8. G. Flügel, *Die Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften*, C. II, Wien 1865.
9. Ismail Hakki Uzuncarsili, *Osmanli Tarihi*, C. 3, Ankara 1983.
10. Ismail Hami Danişmend, *Izahli Osmanli Tarihi Kronolojisi, C. I, II*, Istanbul 1956.
11. Joseph v. Hammer-Purgstall, *Geschichte Osmanischen Reiches*, Band 4, Graz 1963.
12. Orof. Dr. M. Fahrettin Kirzioglu, *Osmanlilarin Kafkas ellerini Fethi*, Ankara 1993.
13. Mirza Bala, "*Dagistan*" *IA*, C. 3, s. 447-451.
14. Mirza Bala, "*Gürcistan*" *IA*, C. 4, s.837-845.
15. Bekir Kütükoglu, "*Mustafa Paşa (Lala)* " IA, C. 8, s. 732-736.
16. Naima Tarihi, C. I, *(Zuhuri Danisman neşri)* Istanbul 1967.
17. Prof. Dr. Nesip Nesipli, *XVI ve XVII. Yuzyillarda Osmanli-Safevi Savaşlari ve Azerbaycan*, Türk Kültür Dergisi, S. 330. Ankara 1999.
18. Selaniki Mustafa Efendi, *Tarih-i Selaniki* (Haz. M. IpŞirli), Ankara 1999.
19. Ş. Sami, *Kamus-i Türki*, Istanbul 1978.
20. Tahsin Yazici, "*şah Ismail*" *IA, C. 11*, 275-279.
21. V. Minorsky, "*Tiflis*" *IA, C. 12*, s. 264-279.
22. Yilmaz Öztuna, *Resimlerle Büyük Türkiye Tarihi*, Istanbul, 1970.
23. Mustafa I. Bilge, "*Osmanli-Fas Münasebetleri*", "*Fab*", TDVIA, C. 12, S. 191.
24. Bekir Kütükoğlu, *Osmanli-iran diyari Münasebetleri*, 1578-1612, ist. 1993.

[متن]

(2b) الحمدللّه الواجب الوجود، پادشاهِ پادشاهان که جملهٔ عالم را از نیست به هست آورد. او، برای ابراز وحدانیّت و اظهار لطف، بنی‌آدم را از یک قطره آب [گندیده] و یک مشت خاک [بی‌ارزش] خلق کرد. و از ملک عدم به اقلیم وجود آورد و با تعبیر «و لقد کرمنا بنی آدم»[1] بر مخلوق خود کرامت و عظمت بخشید و به انسان، عقل و ادراک و فهم اخلاق عطا کرد تا او به نهایت لطف و وحدانیت باری تعالی و کتب اربعه که از جانب خداوند نازل شده ایمان آورد. الفاظ آیه «من آمن بالله و ملائکه و کتبه و رسله و الیوم الاخر و قدر خیر و شره»[2] را بر زبان جاری سازد و با قلب تصدیق نماید و به موجب «امر به معروف و نهی از منکر» از آنچه که نهی نموده دوری گزینند و به آنچه که امر فرموده عمل نماید.

و صلوات زکیّات و اکمال تحیّات بر روضهٔ مبارک سرور انبیاء که جملهٔ عـالم را بـه خاطر وجود او چهره وجود بخشید و با تعبیر «لولاک لولاک، لما خلقت الافلاک»[3] او را کرامت بخشید و از جمیع پیامبران مقرب و فرشتگان معزز فضل و کرامت داد. و تحف تحیّات و صد هزاران صلوات بر آل او و بر اصحاب او و ازواج او و چهار یار با صفای او که گل سر سبد اصحاب، و برترین آنهایند. و علی الخصوص درود و ثنا بر حق سبحانه تعالی که بر عمر پادشاهمان و دولت او و فرصت نصرت او روز به روز افزوده و وجود شریف و لطیف او را از بلایا و خطایا محفوظ داشته و بر دشمنان بدکردار پیروز ساخته است.

و حق سبحانه و تعالی بر عمر و دولت حضرت شاهزاده جوانبخت، زاده اللّه (3a) تعالی عمره و دولته، بیافزاید و وجود شریف او را از خطرها و ضررها مصون نماید و وجودش را، با علم نافع و عمل صالح مزین و مشرف داشته، دایرهٔ سلطنتش را بر روی زمین برقرار و بر صواب سازد.

آمین یا میسرالمرادات

---

۱. اسراء/۷۰. ۲. بقره/۲۵۸. ۳. حدیث قدسی.

و حق تعالی بر عمر و دولت و منصب و مراتب و علم و عملِ وزراء عظام و امراء کرام بیفزاید و تدبیر منیف آنها را در امور مملکت و غزا، با توفیق قرین و روسفیدشان گرداند. حضرت حق سبحانه و تعالی حرکت و سلوک آنها را مطابق رضای شریف خود سازد و هر یک از آنها را در مقام صدارت، برقرار و در دایرهٔ منصب‌شان قائم و استوار سازد.

و حق تعالی به سپاهیان اسلام نیز توانایی و نصرت دهد و به هر سو که آنها روآورند، همیشه بر دشمنان بد اندیش و کفار فرومایه پیروز و مظفر گرداند. اقبال سلطان را به خاطر رسول اکرم و مفاخر عالم، مبارک و خجسته سازد و کسانی را که با پادشاه اسلام و حضرت شاهنشاه اعظم دشمن هستند، همیشه از مرتبهٔ پستی و سستی دور نسازد.آمین یا معین.

و بعد، این ضعیف و نحیف و چاکر بیچاره و ذرهٔ بی‌مقدارِ آواره و خاک پای عارفان، بنا به اختصار حال، احوالاتی را که در سفر [جنگی] شرق واقع شده و جنگی که در شروان[1] و دمیرقاپو[2] میان عثمان پاشا و قزلباشان روسیاه روی داده را، در حد توان و بضاعت، بیان می‌کنم. تا در زمانی که، یاران با وفا و اخوان با صفا در میان خود، به خواندن این نوشته می‌پردازند و وجود شریفشان از محتوای مطالب آن آگاه می‌شود از کاستی و

---

۱. شروان: ولایتی است در جنوب شرقی قفقاز، در حوزه علیای رودخانه ارس و رود «کُر» یا «کورا» و آن در قدیم از نواحی «دربند» (باب‌الابواب) محسوب می‌شد. تلفظ صحیح این کلمه به صورت فوق است ولی در بعضی آثار آن را به غلط «شیروان» نوشته‌اند. ر.ک: فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۰۰. (م)

۲. دمیرقاپو: نام ترکی «دمیرقاپو» و نام فارسی «دربند» و نام عربی «باب‌الابواب» هر سه نام شهری است بندری در قفقاز شمالی و در کنار دریای خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار شمالی‌ترین شهر مرزی ایران به شمار می‌رفت. (فرهنگ معین، ج ۵، ص۵۲۲). این شهر که به صورت گذرگاه و تنگه است از زمان مادی‌ها به نام تنگه دربند مشهور بوده است. گذرگاه مهم و استراتژیک «دمیرقاپو» یا «دربند» بین قفقاز شمالی و قفقاز جنوبی قرار گرفته است. این گذرگاه کوهستانی همیشه محل حمله و هجوم اقوامی نظیر سکاها، هون‌ها، خزرها و آلان‌ها، روس‌ها و تاتارها به سمت جنوب بوده است. از زمان شاهنشاهی هخامنشیان استحکاماتی با خشت و سنگ در دربند ساخته شده و تا آن‌جا که در تاریخ اشاراتی هست مرزبانان اشکانی و ساسانی از این ناحیه نگهبانی می‌کرده‌اند. بنا به نوشته اصطخری سلاطین عجم در حفظ دربند و مواظبت از این سرحد کمال اهتمام را داشته‌اند و دقیقه‌ای از دقایق از حفظ و حراست آن‌جا فروگذار نمی‌کردند و لوازم و مصالح آن را همیشه حاضر و مداوم موجود داشته‌اند زیرا می‌دانسته‌اند که این سرحدی است پرخوف و خطر و غفلت از آن مورث صدمه و ضرر کلی است. منطقه حساس و مهم دمیرقاپو یا دربند در دوره صفویان از جمله مناطقی بود که عثمانیان با حمله و هجوم به آن‌جا درصدد سلب حاکمیت دولت ایران بر منطقه قفقاز بودند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: مجید یکتایی: شهر باستانی دربند و حصار آن، بررسیهای تاریخی، س ۷، ش ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۱، ۲۴ ص ۲۵ ـ ۱. گفتنی است که از سطر آخر صفحه (۲۴a) کتاب حاضر به بعد اطلاعات مهم و جالب توجهی راجع به دمیرقاپو و به ویژه اقوام ساکن در آن منطقه آمده است. در سطری از قسمت مزبور چنین آمده است: «مردم آن ولایت به قلعهٔ مذکور، قلعهٔ دمیرقاپو نمی‌گویند، بلکه قلعهٔ دربند می‌گویند.» (م)

نقصان آن درگذرند. زیرا به دلیل آن که به اختصار حال به تسوید این اوراق پرداخته‌ام، کاستی و نقصان زیادی در آن راه یافته است. امید است که از معایب این رساله درگذرند و مؤلّف را از کاستی و نقصان آن معذور دارند. زیرا اگر کسی در امر (3b) عبودیّت دچار کسور و نقصان شود، این احتمال هست که دیگر احوالش نیز از سر تا پا دچار کسور و نقصان گردد.

حال، گفتنی است که هدف از تألیف و تصنیف این رساله تنها ذکر و بیان وقایع که در جنگ‌ها روی داده نیست، بلکه این رساله به نیت جلب دعای [خیر] خوانندگان به تصنیف در آمده است. زیرا احوال روی داده در خاطر جمیع عالم محفوظ و مستور است. پس نیازی به ذکر و تکرار نیست. زیرا بعضی با دیدن و بعضی با شنیدن از دیگران از ماوقع احوال با خبراند. اگر چنین باشد، دیگر نیازی به تقریر و تألیفِ مؤلّف نیست. حال، این بیچاره، گستاخانه به تألیف این رسالهٔ پر از نقص و اشتباه همت گماشت تا با سپری شدن ایام، دانسته شود که از آل عثمان پادشاهی غازی به نام سلطان مراد خان برخاسته، برای غزا به دیار عجم شتافته و جنگ‌ها کرده است ـ این ضعیف را به جهت ثبت آن حوادث با دعای خیر یاد کنند. امید که استماع کنندگان و خوانندگان این «غزاوات نامه»، این بنده را از دعای خیر خود فراموش نکنند.

و بعد ـ پادشاه عالم، شاهنشاه اعظم، مولای ملوک العرب و العجم، حضرت سلطان مراد خان بن سلیم خان چنین خواستند و فرمان دادند که به سوی دیار عجم و ولایت شروان و گرجستان سفر [جنگی] تدارک شود. و از وزرای عظام شان حضرت فخرالعنام مصطفی پاشا را بدین منظور انتخاب کرده و او را به عنوان سرعسکر مأمور این سفر جنگی نصرت اثر ساختند. مصطفی پاشا نیز برای این سفر جنگی نصرت اثر تدبیر و تدارک دیده و جمیع اموری که برای این سفر لازم بود را حاضر و مهیا ساخت و در اوایل محرم سنهٔ ۹۸۶ همراه با خیمه و خرگاه به اسکدار (اسکودار)[۱] انتقال یافته و در جوار تکیه و در مکان وسیع و عالی مستقر ساخت. ایشان (4a) ضمن گفتگو و مشورت با افراد برگزیده و با تجربه، به تمهید امور مربوط این سفر [جنگی] پرداخت. حضرت پادشاه عالم نیز امور و مصالحی که به سفر همایونی او تعلق داشت را، خود شخصاً فرمان دادند.

---

۱. اُسکدار: آغاز هر لشکرکشی عثمانی با مراسم و تشریفاتی انجام می‌شد. اگر لشکر عازم اروپا بود، نخستین اردوی شبانه در حومه غربی استانبول در محلی به نام داور پاشا، و اگر مقصد لشکرکشی آناتولی بود، در اسکدار واقع در امتداد بسفر اردو زده می‌شد. ر.ک: استانفورد شاو: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۲۳۱. (م)

از جمله خطاب به مصطفی پاشا فرمودند: «بعد از روی آوردن به دیار شرق جمیع مناصبی که می‌دهی یا می‌گیری تماماً مقبول همایونی است.»

مصطفی پاشا بعد از شنیدن تمام سفارش‌ها و توصیه‌ها، در محرم سنهٔ ۹۸۶ خود نیز به اسکدار وارد شد. سپاهیانی که مأمور عزیمت به این سفر جنگی بودند، آهسته آهسته در محل مأموریت جمع شده و برای حرکت حاضر شدند. ترکیب سپاهیان از این قرار بود: از قپو(قاپو)خلقی‌ها[1] همه ابناء سپاهیان و همه علوفه‌جی‌های یسار[2] و سه هزار ینی‌چری[3] و چهار صد ضاربوزان.[4] تمام عساکری که از استانبول و بخش روم ایلی مأمور بودند، جملگی به اسکدار رفته و چند روزی در کنار عساکری که در اسکدار و مال تپه مأمور بودند، ماندند.

پس از آن، سرعسکر حضرت مصطفی پاشا همراه با عساکر اسلام از اسکدار حرکت

---

۱. قاپی خلقی: مأموران بابعالی و یا نگهبانان خاص سلطان و بزرگان درباری. ر.ک: فرهنگ ردهاوس، ص ۵۹۸. شمس الدین سامی در معنی اصطلاح مزبور چنین نوشته است: «وقتیله پاشالرک معیت عسکریه‌سی». ص ۱۰۵۴.

۲. علوفه‌جی‌ها: از میان شش هنگ سواره نظام قاپی‌قولی، دو هنگ نخست را که حقوق بگیر بودند، «علوفه‌جیان» می‌خواندند. علوفه‌جیان که به دو گروه راست و چپ (یمین و یسار) تقسیم می‌شدند، طی سلطنت مراد اول و تحت نظارت قره‌تیمور تاش پاشا، بیگلربیگی روم‌ایلی، از میان افراد سواره نظامی که در اختیار داشت، تشکیل شد. هنگ سوم و چهارم که عزبا (بیگانگان، افراد خارجی) نامیده می‌شدند، بلافاصله پس از تشکیل علوفه جیان و از میان نیروهای مزدور مسلمانی که از سایر مناطق خاورمیانه به خدمت عثمانی در آمده بودند، تشکیل شد. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۱ و اوزون چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۸۰. (م)

۳. ینی‌چری: پیاده نظام ینی‌چری مهمترین بخش لشکر قاپی‌قولی محسوب می‌شد. سازمان ینی‌چری که پیاده نظام نیروهای مخصوص سلطان را تشکیل می‌داد در سال ۱۳۶۳ / ۷۶۴ م. تأسیس شد. گسترش نفوذ عثمانی‌ها در بالکان، حضور یک نیروی پیاده کادر ثابت در آن منطقه را ایجاب می‌کرد، که با ایجاد سازمان عجمی‌ها، پایه این نیرو ریخته شد. اسرای مسیحی و دوشیرمه‌ها پس از آن که در سازمان عجمی پرورش می‌یافتند با روزی دو آقچه مقرری وارد سازمان ینی‌چری می‌شدند و بعدها این مقرری با توجه به شایستگی و نیز سابقه خدمت آنها افزایش می‌یافت. در جنگ‌ها افراد سازمان ینی‌چری که مهمترین و با ارزشترین نفرات لشکر قاپی‌قولی را تشکیل می‌دادند، در قلب سپاه که جایگاه سلطان بود مستقر می‌شدند. هنگام جنگ، سلطان سوار بر اسب پشت سر آنان و یا در میانشان قرار می‌گرفت، در طی مسافرت‌ها و ضیافت‌ها، ینی‌چری‌ها در اطراف پادشاه بودند و از او حفاظت می‌کردند. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۱۹ ـ ۲۱۸. چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵. همان، ترجمه وهاب ولی، ص ۶۰۹ـ۶۰۸. (م)

۴. ضاربوزان: نوعی توپ قلعه‌کوب بوده است. در منابع تاریخی فارسی غالباً به صورت «ضربزن» آمده است. قاضی احمد قمی می‌نویسد: «قرب دو سال کفار بد روزگار حصار را نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کارزار شدند. افواج و امواج مصاف به تلاطم آمد و سپاه روم به ضرب توپ و تفنگ و «ضربزن» بروج حصار را از هم متلاشی گردانید.» ر.ک: خلاصةالتواریخ، ج ۱، ص ۵۶۹. (م)

نمود و به سوی دیار عجم روانه شد. تمام مردم استانبول و پاشایان[1] و آغایان[2] و کلیه کسانی که به این سفر جنگی همایونی مأمور نبودند نیز عساکر اسلام و مصطفی پاشا را بدرقه کردند. آن روز، شهر چنان زیور و زینت یافته و باشکوه و تماشایی شده بود که هوش از سر انسان می‌رفت. پس از آن، مصطفی پاشا همراه با سپاهیان روانه شدند. اما از راه هندک[3] و بولی[4] نرفته از ازنکمید [ازمید] عبور کرده از بالای قصبهٔ ازنیک و از راه ینی‌شهر و ارمنی دربند و بوزاویک و از داخل سنجاقِ سلطان اونو و از قصبه‌ای به نام پولادین گذشته در آق‌شهر مستقر شدند. سپس از آق‌شهر حرکت کرده به قصبه‌ای به نام ایلغین وارد شدند. زیرا حضرت مصطفی پاشا در آن‌جا مسجد، اراضی مزروعی و کاروانسراهایی داشت. علت عبور از این قصبه، سرکشی به این مستغلات بود. در آن قصبه سه روز اتراق صورت گرفت. پس از آن، (۴b) از قصبهٔ مزبور حرکت کردند و در دو سه منزلی آن، به شهر قونیه رسیدند. دو روز در قونیه اتراق کردند و حضرت خداوندگار مولانا را زیارت نمودند. سپس از قونیه نیز حرکت کرده و در چند منزلی آن‌جا به قصبهٔ قیصریه رسیدند. در آن هنگام، قیصریه دچار آتش سوزی شده بود. از این رو در آن‌جا اتراق نکرده و به راه خود ادامه دادند. چند روز بعد به شهر سیواس رسیدند و سه روز در مرکز شهر اقامت گزیدند. پس از آن، برخاستند و روانه شدند. بعد از چند منزل به دیار ارض‌روم رسیدند. تمام سپاهیان در چمنزار نزدیک ایلیجه که در مقابل شهر ارض‌روم بود، مستقر شدند.

زمانی که به ارض‌روم وارد شدیم، همهٔ عساکر حاضر نبودند، تنها قاپوخلقی‌ها و ینی‌چری‌ها حاضر بودند. زیرا عساکری که مأمور به حضور در این سفر جنگی نصرت آثار بودند، می‌بایست تماماً در آن‌جا حضور به هم رسانند. لذا عساکر خلقی از هر گوشه و از هر ولایت آهسته آهسته آمده، جمع شدند. چنان که بیگلربیگی‌ها[5] و

---

۱. پاشا: به معنی رئیس و آغا است. در دوره عثمانی، عنوان «پاشا» به بعضی از رجال دولتی و نظامی عالی رتبه داده می‌شد. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۱۰۶۴. (م)

۲. آغا: به معنی رئیس و امیر است. در دوره عثمانی، عنوان «آغا» به بعضی از رجال دولتی و نظامی داده می‌شد: «ینی‌چری آغاسی»، «قاپی آغاسی» و ... ، ر.ک: همان منبع، ص ۱۸. (م)

۳. هندک: به شکل «خندق» نیز در منابع ثبت شده است. «قضا»یی است وابسته به «سنجاق» آداپازان، واقع در «ایالت» ازمیت. ر.ک: «یر اسملری قیلاوزی»، استانبول، ۱۹۹۱، ص ۳۴. (م)

۴. بولی: «سنجاقی» است واقع در «ایالت» قسطمونی. همان. (م)

۵. بیگلربیگی: در سازماندهی نظامی ـ اداری حاکمیت عثمانی، واحد اصلی «سنجاق» بود. از مجموع چند سنجاق، واحدی اداری تشکیل می‌شد که به آن «بیگلربیگلک» یا «ایالت» می‌گفتند. در رأس ایالت‌ها، بیگلربیگی قرار داشت که نماینده قدرت سیاسی، اداری و نظامی سلطان مرکز نشین بود. نخستین

سنجاق‌بیگی‌ها[1] و زعیم‌ها[2] و آلای‌بیگی‌هایی[3] که مأمور بودند نیز گروه گروه، دسته دسته، موج موج و فوج فوج آمده جمع شدند. دشت ارض‌روم چنان با انواع خیمه‌های رنگین و اقسام سایبان‌های پر نقش و نگار و چادرهای کوچک و بزرگ مزین شده بود که گویا دشت و بیابان و وادی بی‌پایان در نوبهار با انواع شکوفه‌های رنگینِ آذین بسته شده است. در دشت ارض‌روم آن‌قدر سپاه گرد آمده بود که از کثرت چادرهای برافراشته و ازدحام افراد، جای سوزن انداختن نبود. هر روز هنگام عصر، دلاوران مرد میدان، بر اسب‌ها سوار می‌شدند و همچون شیران و دلیران، جنگاوری و سلحشوری می‌کردند. بعضی طوائف نیز جمع شده بودند. پهلوانان دلیر و قهرمان، جامه از تن می‌کندند و در میدان کُشتی می‌گرفتند. و بعضی‌ها نیز به تیراندازی می‌پراختند. خلاصه سخن آن که،

بیگلربیگلیک در دولت عثمانی، در روم‌ایلی ایجاد شد. به دنبال افزایش پیروزی‌ها و گسترش مرزهای کشور، شاهین پاشای لله را به سمت بیگلربیگی روم‌ایلی منصوب کردند. بعدها بایزید اول بیگلربیگی آناتولی را بنیان گذاشت. تعداد بیگلربیگلیکها رفته رفته بیشتر شد. در اوایل قرن یازدهم، حکومت عثمانی شش ایالت داشت، اما این تعداد در اوایل قرن هفدهم به نوزده ایالت افزایش یافت. ر.ک: داود دورسون: دین و سیاست در دولت عثمانی، ص ۲۹۴.

بیگلربیگی‌ها در واقع عالی‌رتبه‌ترین مقام لشکری ایالت‌ها به حساب می‌آمدند. آنها به هنگام عملیات جنگی همه سنجاق بیگی‌ها و سپاهی‌ها را به محل اردو می‌آوردند. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۶۵. (م)

۱. سنجاق‌بیگی: مهمترین واحد حکومتی ایالتی در نظام عثمانی، واحد به جا مانده از دوران سلجوقیان یعنی «سنجاق» است. این واژه ترکی است و معادل آن در عربی «لواء» است که از نظر لغوی به معنای «پرچم»، «فرمانروا»، یا «مدیری» است که به مقام اجرایی امور نظامی و مدنی و اعمال قدرت عثمانی گمارده می‌شد و لقب ترکی «بیگ» داشت. کشور عثمانی ابتدا از یک سنجاق تشکیل می‌شد. سپس سنجاق‌های دیگری در آناتولی و روم‌ایلی ایجاد شد. ر.ک: استانفورد شاو: ج ۱، ص ۲۱۷ـ۲۱۶. واحد نظامی ـ اداری که ایالت یا بیگلربیگلک خوانده می‌شد، دارای چند سنجاق بود. سنجاق‌ها از نظر سلسله مراتب تابع بیگلربیگی‌ها بودند. در رأس سنجاق «سنجاق بیگ» قرار داشت که از بندگان منصوب سلطان بود و نماینده قدرت سیاسی، اداری و نظامی سلطان محسوب می‌شد. سنجاق‌بیگ، بزرگترین مقام سنجاق بود. سنجاق‌بیگ دو وظیفه داشت: اول، وظایف نظامی. دوم، وظایف اداری. سنجاق‌بیگ اساساً فردی نظامی بود که همواره در حال آمادگی برای جنگ به سر می‌برد و در صورت فراخوان، ناگزیر بود با خدم و حشم و سپاهیان تیماردارِ محدود خود وارد جنگ شود. این وظیفه نظامی او بود. ر.ک: داود دورسون: همان، ص ۲۹۷ـ۲۹۶. (م)

۲. زعیم‌ها: در عثمانی قشر محروم از امنیت مالی و جانی، عسکری‌های اجرایی بودند. عسکری‌های اجرایی را بنا بر معیارهای درآمدی، به دو گروه تقسیم می‌کردند: گروهی که دستمزد می‌گرفتند به «حقوق بگیران» معروف بودند. گروه دوم عسکری‌های اجرایی «زعیم‌ها» و «سپاهی‌ها تیماردار» بودند که در ازای خدمتشان تیمار دریافت می‌کردند. ر.ک: داود دورسون: همان، ص ۳۳۰. (م)

۳. آلای بیگی‌ها: در طی جنگ‌ها، بیگ‌ها افسرانی را به جای خود به فرماندهی سپاهیان منصوب می‌کردند و برای هر هزار تن سپاهی یک نفر به نام آلای‌بیگ تعیین می‌شد که فرماندهی آنان را بر عهده داشت. معمولاً در ازای خدمات آلای‌بیگها، زعامت‌هایی از همان ناحیه محل خدمت آنان یا نواحی مجاورش به آنان واگذار می‌شد. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۲۵. (م)

سپاهیان خود را با انواع بازی‌ها (5a) و تفریحاتی که مطابق با اصول رزم بود مشغول می‌داشتند و یک لحظه آرام و قرار نداشتند. از این راه، سینه دشمن فرضی را به خاک می‌مالیدند. بدین سبب سپاهیان، مدت بیست روز در آن چمنزار ماندند تا تمامی عساکری که مأمور پیوستن به سفر جنگی همایونی بودند، جمع شدند.

پس از آن، در جمادی الاول سنهٔ ۹۸۶ از این چمنزار برخاسته، در پشت قلعهٔ ارض‌روم در موضعی معروف به «دوه بوینی» که در جوار تربت شهداء قرار داشت، خیمه‌های حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا را برافراشتند. آن روز تمام سپاهیان سوار بر اسب آمده، بیگلربیگی‌ها، سنجاق بیگی‌ها، آلای‌بیگی‌ها و زعیم‌ها و بلوک آغاها[1] و تمام سپاهیان برای ابراز هنرنمایی، هریک تا جایی که مقدور بود لباس‌ها بر تن کرده و اسب هایشان را زیور و زینت کرده بودند. به ویژه در آن روز، حضرت عثمان پاشا، پسر اوزدمیر پاشا، خود را با اسباب و آلات جنگی مزین کرده و همچون علی[ع] براسب سیاهِ دُلدُل[2] فعال سوار شده، و تمام قول‌ها نیز با رخت‌ها و لباس‌های مرصّع و مزیّن، تزئین شده، و درمقابل او شش تن از شاطرهای زرین سر و زرین کمر با تبرهای مرصّع در دست، ایستاده و سایر بیگلربیگی‌ها نیز همچنین تا جایی که قدرت و توانشان می‌رسیده، خود و قول‌ها را با اسباب و آلات مرصّع و مزّین، تزئین کرده در دسته‌ها و صفوف [منظم] ایستاده بودند. و از طرف دیگر ینی‌چری‌ها نیز به منظور هنر نمایی و تزئین، خود را آراسته بودند. ینی‌چری‌ها کلاهخودهای مرصّع و جواهر نشان اعلا و تاج‌های عالی با پرهای عقاب، بر سرهایشان گذاشته و تفنگ‌هایشان را بر دوش‌هایشان گرفته بودند. تمام سپاهیان با ابزار آلات جنگی تجهیز و آراسته شده، دسته دسته و فوج فوج در صفوف منظم ایستاده بودند، چنان که عقل هر بیننده‌ای با دیدن آنها زایل می‌شد.

هدف از چنین شجاعت نمایی و جنگ آزمایی در منطقهٔ سرحدی (5b) آن بود که در صورت وجود جاسوسی از سوی سرخ‌سران رو سیاه، آنها قدرت و نصرت روم را به عینه مشاهده کنند و با خبر رساندن به ملاحده بی‌دین[3]، هر یک از آنها را دچار خوف و

---

۱. بلوک آغالر: سازمان ینی‌چری تا اواسط قرن پانزدهم عبارت از یک رسته و صنف به نام «یایا بولوکلری» (گروه پیاده نظام) و یا «جماعت» بود. در سال ۱۴۵۱ م / ۸۵۵ رسته دیگری به نام «سکبان‌لار» به آن اضافه شد و بعدها رسته سوم به نام «آغابولوکلری» نیز به وجود آمد. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵. همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۸. (م)

۲. دُلدُل: نام اسب مخصوص پیامبر اکرم (ص) که بعد از خود به حضرت علی (ع) بخشیده بود. ر.ک: قاموس شمس الدین سامی، ص ۶۱۱. (م)

۳. استفاده از چنین تعابیر و اصطلاحی درباره قزلباشان از سوی نویسنده، در میان مورخان عثمانی امر رایجی بوده است. تقریباً در بیشتر نوشته‌های تاریخی دورهٔ عثمانی برای تخریب صفویان، این قبیل تعابیر،

عینه مشاهده کنند و با خبر رساندن به ملاحده بی‌دین[1]، هر یک از آنها را دچار خوف و خسارت سازند. خلاصه سخن آن که، آن روز در مقابل ارض‌روم، سپاهیان مثل دریا موج می‌زدند. از مرتع و چمنزار ایلیجه تا قلعهٔ ارض‌روم، آن قدر سپاه جمع شده بود که قابل گفتن و نوشتن نیست. با این ترتیب، سپاهیان به موضع «دَوه بوینی» رسیده و در آن‌جا استقرار یافتند. آن روز در آن‌جا اتراق صورت گرفته، روز بعد که جمعه بود، حضرت پاشا نماز جمعه را بجا آورده همین که عزم حرکت نمود از جانب توخماق‌خان[2] ملعون که از خان‌های قزلباش بد معاش بود، فردی به نام مهماندار مراد همراه با یک قزلباش معروف و چند تن دیگر به عنوان ایلچی وارد شدند. از مضمون مکتوب شان این گونه استنباط می‌شد که پادشاه عجم ـ سلطان محمد خدابندهِ ناپسند گفتار ـ به توخماق خان چنین پیام داده است: «توکه توخماق‌خان هستی معلومت باد که مصطفی پاشا نام، وزیر پادشاه روم با صد و پنجاه هزار سپاه به نزدیک سرحد ما یعنی ولایت ارض‌روم روی آورده، حال تو که توخماق‌خان هستی ایلچی‌ای نزد مصطفی پاشا گسیل‌دار و علت گرد آوردن چنین سپاهی در جوار سرحد ما را استفسار کن، اگر عزم جنگ با ما دارند، ما نیز تدارک ببینیم و اگر غیر از این اندیشه در سر دارند، سفرشان بخیر باد.» توخماق خان نیز با فرستادن مهماندار مراد، خواستار جواب شده بود.

حضرت پاشا در پاسخ به ملحد ملعون، چنین جواب فرمودند که: «امر همایونی حضرت پادشاه عالم پناه در این سنهٔ مبارکه این است که خرابهٔ قارص را آباد ساخته و اگر حق تعالی فرصت و نصرت اعطا فرماید، ولایات گرجستان را فتح نمایم و هدفی جز انجام آنها ندارم.» این جوابِ (6a) حضرت پاشا به ملاحده لعین معلوم گردید و آنها با اذعان به آن، بار دیگر به دیار عجم روانه شدند. پس از آن سپاهیان روم در جمادی الاول سنهٔ ۹۸۶ از قلعهٔ ارض‌روم برخاسته، به عزم گرجستان، رو به آن دیار کردند. بعد از دو روز طی طریق به «حسن قلعه» رسیده و در آن‌جا سه روز اتراق نمودند. سپس از آن‌جا نیز حرکت کرده، در چند منزلی به قلعه‌ای به نام «اردهان» رسیدند. در مقابل قلعهٔ مزبور و در

---

۱. استفاده از چنین تعابیر و اصطلاحی درباره قزلباشان از سوی نویسنده، در میان مورخان عثمانی امر رایجی بوده است. تقریباً در بیشتر نوشته‌های تاریخی دورهٔ عثمانی برای تخریب صفویان، این قبیل تعابیر، زیاد به کار رفته است. این امر معلول خصومت مذهبی عثمانی‌ها نسبت به قزلباشان و صفویان بود. آوردن چنین تعابیری در متن حاضر، یکی به دلیل حفظ امانت در ترجمه و دیگر، نشان دادن عمق بدبینی مذهبی عثمانی‌ها نسبت به صفویان بوده است. برای تحقیق در مناسبات مذهبی ایران و عثمانی، آگاهی از نوع اتهامات مذهبی که عثمانی‌ها به صفویان نسبت می‌دادند، ضروری است.

۲. در اصل دست نوشته به صورت «توقمق خان» است. (م)

کنار رودخانه‌ها استقرار یافته، سه روز نیز در آن‌جا ماندند. در این نقطه به تمام سپاهیان چنین دستور داده شد که از موضع اسقرارشان پیشتر نروند و به اندازه سه ماه توشه و ذخیره تدارک ببینند تا عساکر خلقی نیز تا حد مقدور توشه و آذوقه تدارک ببینند. ولایات گرجستان و حصاری به نام «آلتون قلعه»[۱] که در نزدیکی قلعهٔ اردهان قرار داشت، در تصرف خاتونی[۲] بود که پسرانی دلاور و شجاع داشت. این ولایات کافرنشین در تصرف آنها بود.

سردار مصطفی پاشا بی‌آن که از قلعهٔ اردهان برخیزد، از پیش فرستاده‌ای نزد بیگِ کفار خاکسار فرستاده و چنین پیام داد: «منوچهر[!] تو که صاحب «آلتون قلعه» هستی، آگاه باش که من کمترین وزیر پادشاه روم هستم، حال با صد و پنجاه هزار سپاه اسلام به مقابله با تو آمده‌ام، اگر بیایی و از سپاه پادشاه اسلام استقبال کنی و متابعت و مراجعت نمایی، ما نیز رفتاری مناسب حال تو و برازندهٔ شأن تو خواهیم کرد. و اگر عناد و مخالفت ورزیده سرکشی نمایی به مقابله با تو برخاسته و ایلات و ولایات تو را به آتش کشیده، خراب خواهیم کرد. و اگر در زمانی که بر سپاه اسلام اندک رنج و زحمت وارد شده، به دلیل ناچاری و از روی ترس از در اطاعت درآیی، آن‌گاه به یقین عذر و بهانهٔ (6b) تو مورد قبول ما نخواهد بود.»

این پیام، همین که به منوچهر، صاحب آلتون قلعه، رسید، او از ترس، تمام رؤسای با تجربه ایلات را جمع کرده و به رایزنی با آنها پرداخت. تدابیری که اندیشیدند چنین بود: «اینک اگر ما سرکشی پیشه کنیم و با سپاه روم از سر اطاعت و مراجعت در نیایم و از در مقابله در آیم، قادر به جنگ نخواهیم بود. و اگر از در فرار درآیم تمام ولایات ما را به آتش کشیده و به هر که دست یابند از دم تیغ گذرانده و زن و فرزندانمان را به اسارت خواهند گرفت. قلعه‌هایی که اکنون در آن هستیم اگر چه سخت و مستحکم است اما تسخیر آن از سوی عساکر روم بسیار سهل و آسان است. زیرا پیش از این، قلعه‌های معظمی همچون قلعهٔ قبرس و خلق‌الواد را گشوده‌اند. پس بیایید هم اکنون به استقبال آنها رویم و از در متابعت درآیم، پس آن‌گاه مراجعت نمائیم. امید آن که، آنها نیز رفتاری مناسب حال ما در پیش گیرند، تا این‌که، هم، ولایاتمان از خرابی مصون ماند و هم مال و منالمان از یغماگری در امان ماند. بیائید این تدبیر عاقلانه را در پیش گیریم و برای استقبال، توشه و ذخیره، تهیه و هدایایی چند تدارک ببینیم و به هنگام رسیدن حضرت سردار نزد او رویم.» این

---

۱. قصبه‌ای که امروزه آدیگون (Adigön) نام دارد و در غرب آهیسکا واقع است و تا این تاریخ پایتخت حکومت اتابکان قبچاق بوده است.

۲. ملکه اتابکان قبچاق، به نام دِدیس ایمدی (Dedis Imedis)

قصه را در این جا وا می‌گذاریم و به این سوی می‌پردازیم.

در این سوی، عساکر اسلام از قلعهٔ اردهان برخاسته، در دومین روز به موضع معروف و مشهور «چلدر» در آمد. در آن‌جا به‌جز یک قلعهٔ کوچک گرجی به نام «ابلیس حصار»[۱] قلعهٔ دیگری نبود. قلعه در درون دره‌های به غایت سخت و سنگی واقع شده بود. آن روز تنها بیگلربیگی ارض‌روم - بهرام پاشا - پیش‌قراول بود. وی به طرف قلعه رفت. جمعی از کفار در درون قلعه بودند. اینان درِ قلعه را نگشوده به مخالفت و عناد برخاسته و شروع به جنگ نمودند. کفار لعین که خیال جنگ داشتند (7a) با پرتاب تیر و سنگ از درون قلعه به جنگی سخت برخاستند. سرانجام، آخرین گروه عساکر نیز به حوالی قلعه رسیده و با محاصره آن، به حمله‌ای سخت پرداختند. عساکر اسلام بی‌خوف و هراس از تیر و شمشیر کفار لعین از دیوارهای قلعه بالا رفته و در ظل دولت پادشاه اسلام، تا وقت نماز ظهر قلعه را به تصرف درآوردند.

آن روز، هنگامی که عساکر خلقی در جنگ و رزم بودند، بیگلربیگی دیار بکر - درویش پاشا - پای در رکاب کرده و در حالی که در اطراف گشت می‌زده بر بالای تپه‌ای نگاهش به تعدادی عساکر می‌افتد. از اطرافیان می‌پرسد: این عساکر کدام عساکرند؟ از میان عساکر روم جمعی سواره نظام دلیر و شجاع چهار نعل بر بالای تپه رفته می‌بینند که عساکر مذکور جمعی از قزلباشان بد معاش‌اند. همراه این عساکر، توخماق خان ملعون و قره‌خان و امام‌قلی‌خان[۲] و قزق دوغزخان و نیز چند تن از خان‌های معروف دیگر به اتفاق چهل هزار قزلباش شجاع به قصد جنگ آمده بودند. آنها، در دم خود را آشکار کرده و به طرف درویش پاشا هجوم آورده و شروع به جنگیدن کردند. شمار عساکر همراه درویش پاشا کم بود. [وی خطاب به آنان گفت:] در هر حال بجنگید، فرار کار مردان نیست. بیگ‌های شجاع کُردِ دیار بکر با شعار «منم، دیگر[ی] نیست»[۳] بی‌توجه به شمار اندکشان، در راه دین اسلام و پادشاه اسلام پناه، فی‌الفور به ملعون‌ها تاخته به جنگی بزرگ برآمدند. چنان که سینه‌هایشان شکافته و سرهایشان از تن جدا شد. و خاک از اجسادشان پر شد. چنان جنگ عظیمی در گرفت که قابل نوشتن نیست. قزلباشان بر عساکر روم غلبه یافتند. در صحنهٔ جنگ هفت تن از بیگ‌های شجاع کُرد شهید شدند. از جمله صارخان بیگ که آبرو و افتخار اکراد بود. اما عساکر روم که در اردو بودند، از این جنگ (7b) به یقین خبردار

---

۱. منظور شیطان قلعه است که بر روی کوه سنگی بلندی در نزدیکی شهرستان چلدر و در محل تلاقی قره‌سو و رودکُر واقع است.
۲. والی صفویان در گنجه.
۳. عین عبارتِ متن ترکی است. (م)

نبودند. اما پس از آن که، از وقوع جنگ مطلع شدند، خود را به صحنهٔ جنگ رساندند. از یک سو بهرام پاشا، بیگلربیگی ارض‌روم و از سوی دیگر عثمان پاشا، زین کرده تاخت آوردند. خلاصه، هر آن که از وقوع جنگ خبردار شد، زین کرده، رعد آسا خود را به صحنه رسانده و ملاحده ملعون را در میان گرفته و از هر سو آماج شمشیرشان ساختند. چنان که نعش کشتگان بر روی هم تلنبار شد.

عساکر ملعون، هم این‌که دیدند عساکر روم هجوم آورده و از هر سو که پیش می‌آیند باز نمی‌گردند و همچون شیران و دلیران جنگاوری می‌کنند و جانانه یورش می‌آورند، ترس بر دل‌هایشان و لرزه به تن‌شان افتاده، عقل از کف داده، روی بر تافته و راه گریز در پیش گرفتند. بعد از آن که ملاحده ملعون راه فرار در پیش گرفتند، غازیان روم با شمشیرهای آخته از پی آنها تاخته، و در عرض یک ساعت، انبوه سپاه قزلباش را تار و مار ساختند. غازیان با تیغ‌های خون ریزشان به جنگ آوری پرداخته، و هریک از سپاه دشمن را غرق خون ساخته و سرهایشان را از تن جدا ساخته و سینه‌هایشان را شکافتند. چنان که از خون مردمان، زمینِ سیاه، لاله‌گون شد. دو سپاه به هم رسیده و در هم فرو رفت، زمینِ سخت زیر پای اسبان نرم شد. از گرد و غبارِ برخاسته در میدان و بخارِ خون، و دود تفنگ‌ها و نعره آدم‌ها و صیحه اسب‌ها، صحنهٔ جنگ به صحرای محشر تبدیل شد. آن روز تا غروب؛ جنگ، سخت دوام یافته و با تاریک شدن هوا بعضی از سرخ سران رو سیاه [قزلباشان] که از دم شمشیر جان به در برده بودند، یا در کنار رودخانه و لابلای علف‌ها اختفا گزیدند و یا در شکاف صخره‌ها پنهان شدند. خلاصه آن که، آن روز تا غروب آفتاب، جنگ سختی در گرفت.[۱]

هنگام غروب آفتاب، غازیان سرهای بریده را بر نیزه‌ها کرده و اسیران را (8a) همچون سگان در مقابل خود رها ساخته، تعدادی طبل و دهل که بر روی شترها بود را نیز گرفتند. اما باز هم برخی از آنها بنا بر طبیعت فاسدشان طبل‌ها را نواختند. نزدیک نماز عشاء؛ پاشایان، و بیگلربیگی‌ها و غازیان در این هنگامه و هیاهو وارد اردو شدند. حضرت سردار اعظم به مقابل خیمه‌ها آمده و از غازیانی که [دشمن] را زخمدار کرده و سرهای بریده می‌آوردند با گفتن «آفرین بر غازیان من، قوت به دست و بازویتان، رویتان سفید و نان پادشاه بر شما حلال باد» استقبال می‌کرد.

آن شب عساکر استراحت کرده و هنگام صبح حضرت سردار مجلس کرده و جمیع

---

۱. چلدر ظفر (پیروزی چلدر)، ۹اوت ۱۵۷۸ / ۹۸۶ق.

عساکر را در دیوان جمع آورده بنا به شایستگیِ غازیانی که سرها بریده و غزا کرده بودند، هدایا و پاداش داده، امر نمود تا گردن تمام قزلباشان زنده دستگیر شده را بزنند، چنان که در مقابل خیمه گاه، نعش روی نعش تلنبار شد. از کثرت سرهای بریده و نعش‌های ریخته بر زمین جای قدم گذاشتن نبود. از بخار برخاسته از خون‌ها و بوی تعفن برآمده از نعش‌ها، دماغ انسان آزرده می‌شد. از سرهای بریده شده، کله مناره‌ای عالی بنا شد، چنان که هر که می‌دید هوش از سرش می‌رفت.

قطعه

لاشه لر رایحه سندن کچه مز اولدی نسیم
کمی بی‌سر، کمی صد پاره، انک کیمی دو نیم
کسلن کلّه لردن برج و بدن وضع ایدوبن
ویردی دیزدارلغن سگلره مردان کریم

[ترجمه]

از بوی تعفن لاشه‌ها نسیم نمی‌وزید / بعضی بی‌سر، بعضی صد پاره، بعضی دو نیم /از سرهای بریده شده، برج و بارو ساخته شد / مردان کریم، نگهبانی این برج را به سگ‌ها دادند.

آن روز در حال خستگی به حضرت سردار خبر رسید که: «منوچهر ـ صاحب آلتون قلعه ـ با شماری از عساکر کافر برای ابراز اطاعت و تبعیت» می‌آید. حضرت پاشا نیز به تمام عساکر امر نمود که سوار بر اسبان به پیش آیند. تمام ینی‌چری‌ها نیز خود را آراسته و تفنگ‌ها بر دوش گرفته در مقابل منوچهر مذکور ایستادند. البته این امر نه برای استقبال از او (8b) که برای ابراز شجاعت و هنر نمایی چنین کردند.

کفار خاکسار نیز آمده، از میان صفوف عساکر و ینی‌چری‌ها گذشته و در جوار خیمه گاه پاشا، با دیدن نعش‌های کشتگان و کله مناره‌ها همچون برگ خزان بر خود لرزیده و رنگ از رخسار پریده، بیهوش و بی‌عقل شده به دست بوس حضرت پاشا وارد شده و به تبعیت از دین اسلام و پادشاه عالم درآمدند. منوچهرِ[1] مذکور با مشاهدهٔ شجاعت ناشی از قدرت و افتخار اسلام، به نهایت لطف حق تعالی ایمان آورده، بعد از

۱. اتابک قبچاق در آلتون قلعه ـ آهیسکا.

ایمان آوردن، نام مصطفی[۱] بر او گذاردند و لواء «اولتی»[۲] را به او بخشیده و به مقام سنجاقی منصوب گردید. او از موضع چلدر برخاسته و بعد از چند منزل به قلعهٔ معروف «آقچه قلعه» وارد شد و در کنار آب [رودخانه] استقرار یافت.

پیش از ورود حضرت سردار، عبدالرحمن بیگ و بیگِ اردهان وارد قلعهٔ مذکور شدند. در داخل قلعه، شماری از کفار بودند که قلعه را تسلیم نمی‌کردند. به جهت عناد و مخالفتی که می‌ورزیدند، عبدالرحمن بیگ با توسل به جنگ، قلعه را با زور و خشونت به تصرف در آورده، بعضی از آنها را کشته و برخی دیگر را اسیر ساخت. او و همراهانش با شماری از سرهای بریده در عمارتی که حضرت پاشا در آن بود، به حضورش وارد شدند. حضرت پاشا تعدادی از افراد را برای [حراست] از قلعه تعیین و چند «ضاربوزان» نیز در داخل قلعه نصب شد. پس از آن، حضرت پاشا برخاسته روانه شد. در روز دهم[۳] به قلعهٔ مشهور تفلیس وارد شدیم. تمام مردم ولایت تفلیس، گرجی بودند. اما ولایت در تصرف یکی از خان‌های قزلباش، داوود خان نام ملعون بود.

پیش از ورود عساکر اسلام جمیع اهالی قلعهٔ مذکور گریخته و قلعه خالی از سکنه شده بود. داخل قلعه شده و شش روز در آن‌جا استقرار یافتیم. ولایت تفلیس دارای آب و هوای معتدل بود(9a) و قلعهٔ آن در دره‌ای قرار داشت. دره دارای هفت هشت عدد [چشمهٔ] آب گرم بود. در اطراف دره، باغ و باغچه نیز وجود داشت. در وسط شهر رودخانه بزرگی به نام کُر [کورا] جاری بود. در داخل شهر و بر روی این رودخانه پلی قرار داشت. قزلباشان تا وقتی که قلعهٔ تفلیس را در تصرف داشتند، از بازرگانانی که از شروان و زَگم، بار ابریشم می‌آوردند و قصد عبور از پل را داشتند، باج می‌گرفتند. آن پل، هر ساله به یک بار [شتر] آقچه[۴] واگذار می‌شد. اکنون آن‌جا یک ولایت است. حضرت سردار برای محافظت از قلعهٔ تفلیس یک بیگلربیگی منصوب کرده و به میزان کافی عساکر تعیین نموده و تعدادی «ضاربوزان» نیز درآن‌جا مستقر ساخت. خلاصه کلام این‌که قلعهٔ مزبور به واسطه وجود جنگجو و یراق مجهز و مرتب شد. سردار سعادتمند پس از آن

---

۱. مصطفی پاشا.

۲. اولتی: نام یک «قضا» (شهرستان) در «سنجاق» چلدر واقع در «ایالت» ارضروم. (م)

۳. ۲۴ اوت ۱۵۷۸ / ۲۰ جمادی الثانی ۹۸۶ق.

۴. آقچه: اورخان غازی در سال ۷۲۷ هجری قمری سکه‌ای نقره‌ای (آقچه) در بورسا ضرب کرد. نام این سکه برگرفته از نام مغولی بود. وزن نخستین آقچه پنج قیراط و سه حبه بود. سلطان مراد خداوندگار (سلطان مراد اول) نیز به ضرب آقچه و هم برای نخستین بار به ضرب سکه مسین پرداخت. ر.ک: اوزون چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۵۰. (م)

قصد پیشروی به صوب شهر زَگم را نمود. این شهر را، «لوند شاه» مشهور و معروف که نام قبیح او الکساندر بود در تصرف خود داشت. حضرت سردار پیش از آن که از تفلیس حرکت کند، قیتاس بیگ که سنجاق صاروخان بود را به عنوان ایلچی نزد کفار لعین گسیل داشته، این گونه پیام فرستاد: « [ای]لوند شاه! تو که بزرگ و بیگ ولایات زَگم و گرجستان هستی، آگاه باش که من که یکی از ادنا وزرای پادشاه روم هستم، اکنون همراه با صد و پنجاه هزار نفر از عساکر اسلام به دیار تو آمده‌ام. اگر از در اطاعت و تبعیت از عساکر اسلام درآیی و مراجعت نمایی، خوش و خرم خواهی بود، ما نیز مناسب حال تو و شایسته شأن و مقام تو رفتار نموده، از نو تو را به مقام سنجاقی ولایت تفلیس منصوب نموده و به تبعیت از پادشاه اسلام در خواهی آمد. و اما اگر از در مخالفت و عناد درآیی، پس آماده باش که ایل و ولایت تو را در هم کوبیده و به آتش کشیده و تمام سران قومت را از دم شمشیر گذرانده و عرض و ناموس‌ات را به اسارت گرفته (9b) و بلایی بر سرت خواهیم آورد که تا قیام قیامت از آن یاد کنند.»

کفار لعین بعد از آگاهی یافتن از این پیام، جمیع سران و کسان تجربه دیدهٔ خود را جمع کرده، برای چاره اندیشی این گونه به گفتگو و رایزنی پرداختند: «اگر با عساکر روم به مخالفت برخاسته و به مقابله بپردازیم، تاب و توان جنگ با آنها را نخواهیم داشت. اگر به کوه بزنیم و فرار اختیار کنیم، ایل‌هایمان و ولایت‌هایمان را یکپارچه خراب و ویران خواهند کرد. پس قادر به مقابله با چنین عساکر نیرومند نیستیم. به خصوص، منوچهر که صاحب آلتون قلعه بود به تبعیت از آنها در آمده و قلعهٔ تفلیس در ید تصرف عساکر روم قرار گرفته و داخل آن را پر از جنگیان کرده‌اند. از این رو عساکر روم از این ولایت دست نخواهند کشید، خصوصاً این که آنها به هر سو که رو آورده‌اند، کون و مکان نیز مانع و حائل آنها نشده است. چنان که قلعه‌های معظمی نظیر قلعهٔ قبرس و خلق‌الواد را نیز پیش از این گشوده‌اند. پس بیائید در این وضع جدید حیله‌ای به کار بسته و از در متابعت درآمده و به استقبال‌شان رفته و مراجعت کنیم، اگر این اقدام سرانجام نیکی داشته باشد، از کارمان پشیمان نخواهیم شد و اگر عاقبت متینی نداشت، پس آن‌گاه خود خواهیم دانست که چه باید بکنیم. اینک در حال کنونی باید با توسل به حیله، این عساکر عظیم را از پیش رویمان برداریم.»

با این گونه حیله‌های رنگارنگ عزم آن داشتند که مانع از آمدن حضرت سردار شوند. عساکر اسلام نیز از قلعهٔ تفلیس برخاسته، در دومین روز در جوار قریه‌ای که درختانی عالی و آب‌های جاری خوب و زیبایی داشت اتراق نمود. چیزی نگذشت که به حضرت

سردار خبر آوردند که: «هم اکنون لِوند شاه با چند هزار نفر از عساکر کفار در حال آمدن هستند.» پس از آن، حضرت سردار تمام عساکر را از این امر آگاه ساخته و خطاب به آنها گفت: «جملگی سوار بر اسبان به پیش آمده و در برابر کفار لعین هنرنمایی کنید.» تمام عساکر خلقی سوار بر اسبان (10a) گروه گروه، صف صف ایستاده و ینی‌چری‌ها نیز جملگی تفنگ‌ها را محکم گرفته و فتیله‌هایشان را روشن ساخته و سیصد ضاربوزان نیز حاضر نمودند.

پس از آن لوند شاه ملعون با پنج شش هزار نفر از سپاهیان شجاع گرجی به پیش آمده و در کناری به استقرار اردوی خود پرداخت. ایشان همراه با هفتصد هشتصد نفر از کفار به زعم فاسدشان بر طبل جنگ کوبیده از میان دو سپاه به صف ایستاده، خود را به مقابل خیمه‌گاه حضرت پاشا رسانده همین که خواست از اسب فرود آید، ینی‌چریان به صف ایستاده، به گشودن آتش پرداخته و سیصد توپچی نیز زمین و زمان را به آتش کشیده و چنان هنگامهٔ تماشایی و پر سروری بر پا ساختند که عقل از سر انسان زایل می‌شد. کفار نیز رنگ بر رخسارشان نمانده، همگی دست از جان شسته، نا امید گشتند.

عساکر اسلام نیز مراقب و آماده باش بودند که هنگام ورود لِوند شاه به خیمه گاه، اگر امر یافتند او و همراهانش را به قتل رسانند و وسایل‌شان را به یغما ببرند. اما حضرت سردار از کشتن آن ملعون چشم پوشید و بر او خلعت پوشانید و بار دیگر او را به مقام سنجاقی ولایت [تفلیس] منصوب نمود. او نیز عهد و قرار نموده تا تابع پادشاه عالم پناه شده و به بندگی او در آمده و با امر و فرمان پادشاهی مخالفت نورزیده و سال به سال خراج ولایت را واگذار نماید. وی یکی دو منزل نیز با عساکر اسلام راه پیموده و پس از آن با کسب اجازه از حضرت پاشا بار دیگر رو به ولایت خود نهاد.

پس از بازگشت لِوند شاه، عساکر اسلام در هفتمین منزل به کنار رود قنق[قانق][1] رسیده، در جایی عالی و زیبا اتراق صورت گرفت. اما به واسطهٔ فقدان آذوقه و برگ و بنه در میان عساکر قحطی بروز کرد، به گونه‌ای که قیمت [یک] کیله اسلامبولی جو تا سیصد آقچه و [یک] کیله[2] آرد بالغ بر چهار صد آقچه شد. نانِ آن آرد نیز نایاب بود. (10b) قیمت [یک] وُقیّه[3] نمکِ بی‌ارزش نیز به یک صد و بیست آقچه رسید. خلاصه آن که در میان عساکر چنان قحطی‌ای وقوع یافت که قابل گفتن و نوشتن نیست. در این اثناء حضرت

---

۱. نام این رود در نقشه‌های امروزی آلازان (Alazan) است.
۲. کیله: از ریشه عربی «کیل» و واحد وزن، معادل $\frac{۱}{۲}$۳۶کیلو، ر.ک: فرهنگ ردهاوس، ص ۶۶۴. (م)
۳. وُقیّه: کلمه‌ای عربی است. واحد وزن و معادل چهار صد درهم. همان. (م)

سردار چند روزی اتراق نموده و عساکر خلقی برای تهیه آذوقه و برگ و بنه در قریه‌های اطراف پراکنده شدند. و چند رأس شتر متعلق به بیگ، به اطراف خندق رفته و در حال گردش بودند که در حقیقت یکی از امرای لعین قزلباش بد معاش به نام امیرخان با بیست هزار سپاهی به آن حوالی آمده و در آن وادی اختفاء گزیده و دام گسترده بودند، ملاحده لعین با دیدن عساکر روم و تعدادی از شتران آنها، خود را آشکار ساخته و به سوی آنها هجوم آورده و در آن محل شماری از غلامان را شهید ساخته و شتران را رانده و دوباره در وقت روانه شدن به سوی مقرشان از اردوی اسلام فریاد کمک برخاسته، بلافاصله عساکر اسلام، سوار بر اسبان به پیش آمدند. از یک سو درویش پاشا، بیگلربیگی دیاربکر و بهرام پاشا بیگلربیگی ارض‌روم و عثمان پاشا و محمد پاشا بیگلربیگی قرمان با عساکری که آماده بودند، رعد آسا خود را رساندند. غازیان در جای جای با شمشیرهای آخته بر ملعونان تاخته و جنگی عظیم بر پا ساخته، سرها بریده و سینه‌ها را شکافتند. اجساد کشتگان همچون تگرگ زمین را پوشاند. اما ملاحده ملعون همین که دیدند در برابر عساکر اسلام زبون و درمانده‌اند، اسباب و شترانی را که گرفته بودند و نیز اسباب و وسایل خودشان را رها ساخته، روی به گریز نهادند.

پس از آن، غازیان، ملعونان را تعقیب کرده، بعضی را با شمشیر کشته و بعضی نیز از ترس شمشیر، خود را به آب عظیم رودخانه انداخته و غرق شدند. خلاصه سخن آن که ملعونان شکست یافته، بعضی در معرکه جان باختند و بعضی نیز با تحمل جراحت فرار اختیار کردند. غازیان، سرهای بریده (11a) را بر نیزه‌ها کرده و زنده دستگیرشدگان را همچون سگان بر زمین می‌کشاندند. طبل‌های روی شتران را گرفته و با کوبیدن بر آنها هنگامه‌ای بر پا نموده و شادی کنان به اردو بازگشتند. خبر این جنگ پایان یافت اما عساکر خلقی نمی‌دانستند که حضرت سردار به کدام جانب عزم رفتن دارد. با این حال بر بعضی آشکار شد که تصمیم به عبور از آب رودخانه و رفتن به سوی شروان است. در آن محل، عساکر خلقی جملگی اتفاق کرده و سر به شورش گذاشته نزد حضرت سردار آمده و خطاب به او گفتند که: «[ای] پاشای دولتمند از خون عبور می‌کنی! عساکر دچار قحطی‌اند، زمستان نیز در پیش است. ما از این‌جا، قدم از قدم بر نمی‌داریم و به پیش نمی‌رویم.»

حضرت پاشا که دید بیشتر قول‌ها حاضر هستند، به واسطهٔ دلالان به عساکر «آرام باشید و بازگردید!» گفته، جمیع عساکر خلقی با شنیدن این ندا شاد و مسرور شدند و سکوت اختیار کردند. آن شب، گذشت و صبح زود، حضرت پاشا مجلس نموده و تمام بزرگان و

بیگلربیگی‌ها و سنجاق‌بیگی‌ها و بلوک آغاها و کدخدای ینی‌چریان و بعضی از رؤسا و پیران را جمع کرده و خطاب به آنها چنین گفت: «امر همایونی حضرت پادشاه عالم پناه چنین است که در این سال مبارک، اگر حق سبحانه تعالی فرصت و نصرت عطا فرماید ولایات گرجستان را فتح نموده و ولایت شروان را نیز به تصرف درآورم. اکنون بحمدالله والمنه، حق سبحانه و تعالی فرصت و نصرت را میسر ساخته چنان که هر یک از آنان تن به فرمان ما داده و تابع حکم ما شده‌اند. اکنون وضعیت به گونه‌ای است که ما تا چهار پنج منزلی شروان آمده و این همه سختی و زحمت را بر خود هموار ساخته‌ایم. حال، نه موجه و معقول (11b) است که این کار را به سرانجام نرسانیم و نه شایسته نام شریف پادشاهمان است که چنین کنیم. انشاءالله تا فرا رسیدن زمستان مجال هست. از امر پادشاه سرپیچی نکنید.!» حضرت سردار به هر یک از قاپو(قپو)قولی‌ها[1] آقچه‌ای تقدیم داشت و به ینی‌چری‌ها نیز انعام داده و مقرر شد که از آب عظیم رودخانه عبور کرده به سوی شروان روانه شوند. پس از آن تمام عساکر خلقی سوار بر اسبان شده و از آب عظیم رودخانه راه عبوری یافته و پس از عبورِ حضرت سردار، همه به دنبال او قصد عبور کرده، اما آب عظیم رودخانه چنان در تلاطم و طغیان بود که هوش از سر هر بیننده‌ای می‌ربود. آب رودخانه به غایت عظیم بود. گل‌آلود و خروشان جریان داشت. چنان عظمت و هیبتی داشت که اگر به فردی گفته می‌شد که :«اگر از این آب بگذری، به تو پادشاهی عالم را می‌دهیم!» چنین نمی‌کرد. اما حکایت آدمی‌زاد، مثل حکایت گوسفند است؛ همین که یک نفر پا پیش گذاشت، همه به دنبال او روان می‌شوند. چنان که بعضی، به راهگذر مشخص نگاه نکرده، همه با هم به آب زدند. اما آن آبِ ظالمِ بی‌امان، آن‌قدر اسب و شتر و بار و بنه و اسباب وسایل را به کام خود کشید که قلم از نوشتن و زبان از گفتن آن عاجز است. هر دو سوی آب عظیم رودخانه به صحرای محشر تبدیل شد. بعضی از غرق شدن اسب‌شان فریاد می‌زدند، بعضی از غرق وسایل و ارزاق‌شان فریاد می‌زدند و بعضی نیز در فقدان فرزندان و دوستان شان ناله سر می‌دادند. خلاصه آن که، در آن آبِ خون‌آلود، آن‌قدر آدم

---

۱. قاپوقولی: معنی تحت‌اللفظی این کلمه، غلامان بابعالی (غلامان دربار سلطان عثمانی) است. ر.ک: اوزون چارشلی، همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۳) و اما در تشکیلات نظامی دولت عثمانی که شامل نیروی زمینی و نیروی دریایی می‌شد، نیروی زمینی از «غلامان دربار» (قاپی قولی‌ها) و نیروهای ولایتی تشکیل می‌شد. لشکر «قاپی قولی» در اصل لشکر مرکزی ثابت و دائمی سلطان بود و افراد آن را زندانیان و نیروهای مزدور مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می‌دادند. اما بعدها تقریباً همه افراد آن از طریق نظام دوشیرمه برگزیده می‌شدند. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۱۹ ـ ۲۱۸. اوزون چارشلی: همان، ترجمهٔ نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵ ـ ۵۷۳. همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۷ ـ ۶۰۶. (م)

تلف شد که تنها خدا می‌داند و بس. هر انسان خالص و پاکی که اجلش آمده بود به دیار باقی شتافت و مابقی عساکر با عبور از آن آب عظیم، به عزم رسیدن به شروان روانه شدند.

در اواخر رجب المرجب سنهٔ ۹۸۶ در منزل پنجم به شروان رسیده، داخل آن ولایت شده و در قصبه‌ای به نام «اَرَش» حضور یافتند. سُنیان قصبهٔ مذکور، گروه گروه، موج موج، بعضی گریان، بعضی عریان، چرخان و (12a) سماع کنان، به استقبال عساکر روم آمده و به مصافحه با آنان پرداخته و با درود و سلام گویان به سپاهیان پادشاهِ دینِ اسلام و زنده کنندگان دل‌های مرده، شادِ شادان از خوشی نعره سر داده، خود را به پیش عساکر اسلام می‌انداختند. عساکر اسلام در جوار قصبهٔ مذکور و در موضع مشهوری به نام «گوک میدان»، استقرار یافتند. پس از آن اکابر شروان گروه گروه با بعضی هدایا نزد حضرت سردار اعظم آمده با او در بارهٔ نحوهٔ حفاظت و حراست از ولایت شروان به گفتگو پرداختند.

قصبه اَرَش در میان باغ‌ها قرار داشت. میوه‌های بسیار فراوان داشت. خیل عظیم عساکر در طول یک ماه اقامت خود در این قصبه از میوه‌های آن خوردند اما تمام نشد. باغ‌هایی نیز وجود داشت که میوه‌های آن دست نخورده باقی ماند. ولایت شروان ولایتی است کاملاً ساحلی [1] اما آب و هوای آن خوب است. بار ابریشم ولایت شروان در مرکز آن تهیه و حمل می‌شود.

حضرت سردار در ولایت شروان به مدت بیست روز اقامت گزید و سپس برای بازگشت به دیار روم، به تهیه و تدارک پرداخت. در مقابل قصبهٔ اَرَش، باغ معروف و بزرگی بود به نام «شاه باغچه» [2]؛ به دستور حضرت سردار تمام باغ از بین برده شد. بدین صورت که تمام درختان بزرگ آن قطع گردید و از تنهٔ درختان دیواری ساختند. در فواصل بین تنه درختان چَپَر و پَرچین تعبیه کرده و در میان آنها خاک ریخته شد. در بعضی نقاط این حصار، برج و باروهایی نیز تعبیه شد. در چهار گوشهٔ این حصار نیز چاه‌ها و خندق‌هایی حفر و درون آنها آب بسته شد. بر برج و باروهای آن نیز «ضاربوزان»هایی گذاشته شد. در مجموع، چنان حصار محکمی ساخته شد که قابل بیان نیست. بعد از ساخته شدن حصار مذکور، حضرت سردار بنای بازگشت به روم را گذاشت. اگر ایشان و همراهان‌شان زمستان را در ولایت شروان سپری می‌کردند از جهت آذوقه و ارزاق با مشکلی مواجه نمی‌شدند، چراکه ولایت مزبور از این بابت بسیار غنی و

---

۱. شروان در کنار ارس واقع است. منظور ساحل رودخانه است. (م)
۲. به باغ فارسی در ترکی عثمانی «باغچه» گفته می‌شد. ر.ک: قاموس شمس‌الدین سامی، ص ۲۸۸. (م)

پیشروی به سوی ارض‌روم دشت «پاسین» را خالی دیده، دست به غارت و تاراج زده و واقعهٔ ناخوشایندی را به بار آورند.» از این رو تصمیم به بازگشت به روم گرفته شد.

پس از آن، حضرت سردار، بیگلربیگی حلب یعنی محمد پاشا را با شرط [اعطاء مقام] وزارت به همراه شماری از عساکر، برای محافظت از شروان تعیین نمود. محمد پاشا، همین که خود را عهده‌دار این مقام یافت، بعضی از پیران با تجربه و کارکشتهٔ ولایت شروان را جمع کرده از آنها راجع به اوضاع آن ولایت پرسش‌هایی نمود. آنها نیز خطاب به او این گونه جواب دادند که: «قزلباش بد معاش، طائفه‌ای است موذی و شرور. البته بعد از بازگشت مصطفی پاشا به روم، آنها به این ولایت حمله کرده و جنگ و ستیز خواهند کرد. اما امید است که حق تعالی به دین اسلام قوت دهد و شما را پیروز و مظفر سازد.»

این جواب که دایر بر [خطر] آمدن قزلباشها بود، محمد پاشا را دچار خوف و هراس ساخت چنان که او از وظیفه ماندن در ولایت شروان سر باز زد و از مقام بیگلربیگی و وزارت کناره جست. این تکلیف بر عهده بیگلربیگی دیاربکر، درویش پاشا، گذاشته شد، او نیز نپذیرفت. قبول این تکلیف از سوی بیگلربیگی ارض‌روم، بهرام پاشا، خواسته شد. او نیز نپذیرفت و از مقام بیگلربیگی کناره جست. خلاصه آن که وظیفه ماندن در ولایت شروان و محافظت از آن‌جا بر عهدهٔ هر یک از بیگلربیگی‌ها که گذاشته شد، هیچ یک از آنها نپذیرفتند. سرانجام، حضرت سردار، عثمان پاشا پسر ازدمیر پاشا را دعوت نمود و با شرط اعطاء مقام وزارت، او را مکلّف به ماندن در ولایت شروان و محافظت از آن‌جا نمود. عثمان پاشا نیز از امر حضرت سردار (13a) امتناع نورزیده، برای خیر و صلاح اسلام و در راه سعادت پادشاه عالم تکلیف ماندن در ولایت شروان را پذیرفت.

منصب بیگلربیگی ارض‌روم، به قیتاس بیگ، که سنجاق‌بیگ صاروخان بود، داده شد و عساکر ارض‌روم موظف به حرکت شدند. از میان قاپوقولی‌ها، همهٔ علوفه‌جی‌های یسار، با شرط دادن دو آقچه بیشتر موظف به ماندن در ولایت شروان شدند. و پانصد ینی‌چری و شماری از قول‌قارنداشی‌ها و گونوللوها[1] و شماری از ارباب

---

۱. گونوللو: این کلمه در اصل به معنی «داوطلب» است. نیروهای داوطلب در واقع یکی از واحدهای اصلی قشون عثمانی که در دژها خدمت می‌کردند را تشکیل می‌دادند. آنها عموماً از میان مردم کشورهای همسایه جمع می‌شدند. از جمله آنان مسیحیانی بودند که در روند ورود خود به این بخش از طبقه حاکم می‌بایست به اسلام می‌گرویدند. این دسته به واحدهای پیاده نظام و سواره نظام تقسیم می‌شدند و افراد آن معمولاً از روستاهای خود حقوق دریافت می‌کردند و نه از خزانه دولت. ر.ک: استانفورد شاو: ج ۱، ص ۲۲۷. «گونوللو»ها رئیسی به نام «گونوللوآغاسی» (سرکرده و امیر داوطلبان) داشتند. ر.ک: اوزون چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۷۲. (م)

تیمار،[1] که در مجموع به بیست هزار نفر می‌رسیدند مکلّف به ماندن در شروان شدند. عثمان پاشا خیمه و خرگاه خود را از اردوی سپاه دور ساخته و در صحرایی بر پا نموده و آن قسمت از عساکر که مأمور به ماندن در شروان و محافظت از آن‌جا بودند، همگی در نزد او جمع شدند. پس از آن حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا، در اواسط شعبان‌المعظم سنهٔ ۹۸۶ از قصبهٔ اَرَش برخاسته با عزم بازگشت به روم بدان سو روانه شد. هر یک از عساکر که در شروان باقی ماندند، ملول و محزون از یاران صمیمی خود جدا شده و به وسیلهٔ آنها به اهل و عیال و دوستان و نزدیکان‌شان نامه‌ها و امانت‌هایی فرستادند. عساکری که قصد عزیمت به روم را داشتند، شادی‌کنان، هر یک از خشنودی، نعره شادی سر داده روانهٔ دیار روم شدند. آن کسانی که در شروان باقی ماندند به عساکر در حال عزیمت چنان ملول و محزون نگاه می‌کردند که گویا، روح عزیزشان از قفس تن به اصل خود عروج می‌کند. خلاصه سخن آن که روندگان، رفتند و بازماندگان، ماندند. تمام عساکری که در شروان باقی مانده بودند در اطراف عثمان پاشا گرد آمدند.

آبِ[رود]«کُر» [کورا][2] که در نزدیکی قصبهٔ اَرَش جاری بود از ولایات گرجستان می‌آمد. آب عظیمی بود. آبی که در مقابل تفلیس جاری بود نیز با آب کُر در یک‌جا به هم رسیده، جمع می‌شد و از نزدیکی قصبهٔ اَرَش عبور می‌کرد و تا شرق شروان به طور مستقیم جریان می‌یافت، و بعد از طی هفت هشت روز راه به ولایتی به نام «جواد» که جزء قلمرو شروان بود رسیده و از آن‌جا وارد بحر قلزم [دریای خزر] می‌شد. (13b) در شرق آن [رودخانهٔ] عظیم، ولایت شروان و در غرب آن ولایت قزلباش قرار دارد.

---

۱. ارباب تیمار: در امپراتوری عثمانی به منابع مالیاتی مناطق معینی که به برخی از دولتمردان و نظامیان، در ازای خدمات آنان و یا برای تأمین هزینه‌هایشان تخصیص داده می‌شد، تیمار می‌گفتند. نظام تیمار موجب تداوم حیات سازمان اداری، نظامی و مالی عثمانی بود، لذا باید آن را از جنبه‌های نظامی و اداری و مالی مورد بررسی قرار داد. سپاهیان تیماردار که پس از لشکر ینی‌چری عثمانی نیرومندترین سازمان را داشتند، لشکریانی بودن که با اتکا بر نهاد تیمار سازماندهی می‌شدند. آنچه سواره نظام عثمانی را تغذیه می‌کرد، آموزش می‌داد و به جنگ گسیل می‌داشت، چیزی جز نهاد تیمار نبود. در سایه نظام تیمار و بدون ایجاد هزینه برای خزانه دولت بود که سواره نظامی نیرومند سازمان یافت و زیر فرمان حاکمیت سیاسی قرار گرفت. تیمارها را بر اساس نوع خدمت، به شکل تیمارهای نظامی و غیر نظامی تقسیم می‌کردند. تیمارهای نظامی نیز به دو شکل «سواره نظام» و «غیر سواره نظام» تقسیم می‌شدند. ر.ک: دورسون: همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۲. (م)

۲. کُر: رودخانه «کُر» یا «کورا» در شمال غربی ایران در قفقاز جنوبی و ترکیه جریان دارد. این رود بزرگترین رود قفقاز به شمار می‌رود. طول آن ۱۳۶۴ کیلومتر است. بیشترین مسیر کُر در اراضی جمهوری آذربایجان جاری است. (به طول ۹۰۰ کیلومتر) این رود از فلات قارص در ترکیه سرچشمه گرفته و در امتداد غرب به شرق به دریای خزر می‌ریزد. «کُر» به معنی «آب» و «رود» به کار برده شده است. ر.ک: بهرام امیر احمدیان: جغرافیای کامل قفقاز، ص ۷۵ ـ ۷۳. (م)

رسیده، جمع می‌شد و از نزدیکی قصبهٔ اَرَش عبور می‌کرد و تا شرق شروان به طور مستقیم جریان می‌یافت، و بعد از طی هفت هشت روز راه به ولایتی به نام «جواد» که جزء قلمرو شروان بود رسیده و از آن‌جا وارد بحر قلزم [دریای خزر] می‌شد. (13b) در شرق آن [رودخانهٔ] عظیم، ولایت شروان و در غرب آن ولایت قزلباش قرار دارد.

بعد از عزیمت مصطفی پاشا، عثمان پاشا بر روی آن رودخانه پلی احداث کرده و بعد از اتمام بنای آن، خود در ابتدای پل ایستاده و عساکر خلقی را برای حمله به ولایات قزلباش گسیل داشت. عساکر مزبور، ولایات قره‌باغ و حلو را یغما نموده، قزلباشان را به قتل رسانده و آذوقه و مأکولات بسیار به چنگ آوردند. از این راه، عساکر گرسنه از جهت ارزاق غنی و بی‌نیاز شدند. پس از آن، عثمان پاشا به نیت عزیمت به شهر شمقی [شماخی][1] افتاده و قیتاس پاشا را به همراه عساکر ارض‌روم و شماری از قول قارنداشی‌ها و گونوللوها و نیز چند عدد توپ در قصبهٔ اَرَش گذاشته و خود به همراه عساکر به سوی شهر شماخی روانه شد. وی و همراهانش از کنار کُر [کورا] چند منزل راه طی کرد. اما نیت حضرت عثمان پاشا این بود که به سوی ولایات «سالیان» و «جواد» که شماری از قزلباشها در آن‌جا جمع شده بودند، رفته و رعایای آن ولایات را از انواع گوناگون ستم‌ها و رنج‌هایی که تحمل می‌کردند، رها سازد.

حضرت عثمان پاشا و همراهانش با چنین نیتی، به سوی آن ولایات روانه شدند. چند منزل پیش رفتند، اما مردم قریه‌هایی که در مسیر راه بودند، همگی از ترس قزلباشها گریخته بودند. چنان که به جهت خالی بودن قریه‌ها از سکنه، عساکر خلقی از جهت تأمین آذوقه در تنگنای شدید گرفتار آمدند. سرانجام پیران با تجربه و کار کشتهٔ آن ولایت خطاب به حضرت پاشا چنین گفتند که: «[ای] پاشای دولتمند، بیا و از عزیمت به جانب [آن دو ولایت] صرفنظر کن، زیرا مردم قریه‌هایی که در مسیر راه قرار دارند، از ترس قزلباشها جملگی فرار اختیار کرده‌اند. عساکر خلقی به جهت فقدان آذوقه به تنگنا افتاده، اسبان و سربازان نیز زبون و ناتوان می‌شوند. این احتمال نیز هست که توسل به جنگ ضرورت یابد، در صورتی که اسبان عساکر از پایداری در خواهند ماند. پس بیا به شهر شماخی (14a) وارد شویم، زیرا ولایتی است غنی و پر نعمت، اسبان عساکر و نیز

---

۱. شماخی: یکی از قدیمی‌ترین شهرهای منطقه قفقاز به شمار می‌رود. این شهر مرکز ایالت شروان بوده است. در دوره صفویه، شاه تهماسب اول دولت شروانشاهان را منقرض کرد (۱۵۳۸ / ۹۴۴) و شماخی به مرکز بیگلربیگی تازه تأسیس شروان تبدیل شد. بعد از مرگ شاه تهماسب، این منطقه از جمله مناطق مهم نزاع و جنگ و ستیز قوای صفویان و عثمانی بود. ر.ک: بهرام امیر احمدیان: همان، ص ۴۸۰ـ۴۷۵. (م)

خود آنها چند روزی توش و توان یابند. و این بارهای سنگین و شتران و اسب‌های بارکش را در آن‌جا گذاشته و بدون اینها به سوی دشمن هجوم برده و جنگ نماییم.»

حضرت پاشا این تدبیر را معقول یافته، از همان میانهٔ راه، به سوی شماخی تغییر جهت داده و بدان سو روانه شد. آن روز در نزدیکی قصبه‌ای به نام «شیراز» منزل کرده، پس فردا، عزم شماخی نموده و بعد از طی پنج منزل وارد شهر مذکور شد. آن روز سنیان شهر و مردمان دیگر همگی دسته دسته، گروه گروه و موج موج به استقبال حضرت پاشا آمده و اهل حِرف دسته دسته بیرق‌ها علم کرده و زیر پای اسب حضرت پاشا «قماش»ها و «بَز»ها[1] پهن کردند. از این جانب نیز، هر یک از عساکر روم که توانستند خود را مجهز به اسباب و وسایل و ملبس به لباس[رزم] ساختند. به ویژه در آن روز، حضرت عثمان پاشا خود را با آلات جنگ آراسته و کلاهخُود و تاج بر سر نهاده و لباس‌های مرصع و مزین بر تن کرده و بر اسب سیاه سوار شده، مرد مردانه و شیر شیرانه جلودار عساکر اسلام شده و به پیش رفتند. گویا که رستم زال و یا قهرمان قاتل است.

عساکر خلقی نیز هر یک، خود و اسب‌هایشان را با اسباب و وسایل جنگی آراسته و بیرق‌ها و علم‌ها را افراشته و دسته‌ها و صف‌های چپ و راست ساخته و در جلوی آنها پنجاه عدد «ضاربوزان» در کنار هم قرار گرفته و پانصد ینی‌چری که آنها نیز خود را آراسته و تفنگ‌ها را بر دوش گرفته و فیتیله‌هایشان را روشن کرده و در جلوی حضرت عثمان پاشا نیز شش شاطر زرین سر و زرین کمر با تبرهای مرصع و جواهر نشان در دست ایستاده و با آراستگی و هنرنمایی، شجاعانه وارد شهر شماخی شده و در مرکز آن (14b) به خانه اُرس خان ملعون وارد شده و در آن‌جا، سکونت اختیار کردند.

عساکر خلقی به هنگام ورود به مرکز شهر، برای نشان دادن شادی و سرور با توپ‌ها آتش گشوده و ینی‌چری‌ها نیز با تفنگ‌هایشان به شلیک پرداختند. صدای توپ و تفنگ‌چنان تماشایی بود که هوش از سر انسان می‌ربود. مردم شهر به طور قطع صدای توپ و تفنگ نشنیده بودند، لذا بیهوش و سرگشته و سرآسیمه شدند. خلاصه کلام این که، عساکر خلقی وارد شهر شده هر یک برای خود خانه‌ای دست و پاکرده و جملگی در خانه‌ها مستقر شدند. ورود ما به شهر مذکور در اواخر شعبان المعظم سنهٔ ۹۸۶ اتفاق افتاد. چند روز بعد، ماه مبارک رمضان فرا رسید.

شهر شماخی، ولایتی است پر رزق و روزی، گوشت و نان و سایر نعمات بی‌نهایت یافت

---

۱. بَز: پارچه سفید کتانی و یا پنبه‌ای. ر.ک: شمس الدین سامی، ص ۲۹۱. (م)

می‌شود. عساکری که از گرسنگی و دشواری ناشی از سفر جنگی رنج می‌بردند چند روزی استراحت کرده و به صوم و صلاة و زهد و طاعت مشغول شدند.

شهر شماخی در وسط ولایت شروان واقع شده است. جای وسیع و بازی است. آب و هوای آن به غایت خوب و مساعد است. بیشتر به آب و هوای ییلاقی نزدیک است. در سمت شمال آن که «گلستان» نام دارد، قلعه‌ای واقع است. در زمان‌های گذشته حصار معموری بوده است، اما قزلباشها، آن را خراب کرده‌اند. الان خرابه‌ای بیش نیست.

خلاصه این که چند روز بر این منوال گذشت. یک روز ناگاه جاسوسی به نزد حضرت عثمان پاشا آمده و این گونه خبر آورد که: «اکنون اُرس‌خان و ارطوغدی‌خان و پسرش علی بک همراه با بیست هزار نفر از عساکر قزلباش با عزم جنگ به پیش می‌آیند.» حضرت عثمان پاشا، جمیع قول‌ها را آگاه ساخته و دستور «حاضر باش» داده و از آنها خواست تا خود را آماده جنگ سازند. همگان از این دستور آگاه شدند. و عساکر خلقی نیز خود و اسب هایشان را آماده کرده و حاضر و مهیا شدند. پس از آن در اوایل رمضان المبارک سنهٔ ۹۸۶ یک روز سحر دیدیم که اُرس‌خان لعین با بیست هزار نفر (15a) از عساکر شجاع و قوی قزلباش از سمت غرب شماخی به این سو، دسته‌ها و صف‌ها تشکیل داده و به خیال فاسدشان طبل و نقاره و کوس و نفیر نواخته، خارج شدند.

هنگامی که شماری از دلاوران روم که «قراول» بودند با چرخچی‌های[1] قزلباش، در حال زد و خورد بودند، قزلباشان بد معاش در مقابل شماخی و بر روی تپه‌های بایر و لم یزرع، اردوی خود را مستقر ساخته و بارهای سنگین خود را بر زمین نهاده و تمام افراد سواره نظام و جنگجوهایشان نظام گرفته و در جای جای بیرق‌ها را بر افراشته و با صفوف منسجم وارد میدان جنگ شدند. از این جانب نیز حضرت عثمان پاشا خود را با اسباب و آلات جنگ آراسته و پیشاپیشِ عساکر اسلام قرار گرفته و در جلو شهر شماخی و در نزدیکی مزارات دسته‌ها و صف‌ها تشکیل داده و برای مقابله با قزلباش بد معاش حاضر و آماده ایستاده و از هر سو چرخچی‌های دلاور قدم به میدان جنگ نهاده شیرانه و

---

۱. در اصل: «چارقاجیلر»، در منابع تاریخی فارسی به صورت «چرخچی» و «چرخچیان» آمده است. از جمله قاضی احمد قمی می‌نویسد: «آنگاه چرخچیان بر کافران جلو انداخته از جانب..» خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۲۰، ۳۹۵. پاکالین در «فرهنگ اصطلاحات تاریخی عثمانی» راجع به این کلمه می‌نویسد: «چرخچیها زبده‌ترین افراد اردوی عثمانی بودند که در هنگام پیشروی اردو، آنها وظیفه جلوداری و پیشتازی را بر عهده می‌گرفتند. شمار چرخچی‌های سواره نظام به چهار پنج هزار نفر می‌رسید. اگر تاتارهای کریمه به اردوی عثمانی می‌پیوستند، معمولاً آنها وظیفه جلوداری یا پیشتازی که همان چرخچی باشد را بر عهده می‌گرفتند.» ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۲۶. (م)

دلیرانه به تبادل تیر پرداختند. این جنگ و ستیز خصمانه تا وقت نماز ظهر ادامه یافت.

اما از خان‌های قزلباش بد معاش، پسر ارطوغدی‌خان ملعون، علی قلی‌خان قزلباش دلاور، با دعوی مردانگی این چنین چاره‌اندیشی کرده و گفته بود که: «به من هزار نفر قورچی شجاع و کار آزموده بدهید تا در قسمت بالای شماخی پنهان شده و به مقابله با سپاه [روم] بپردازم و در اثناء جنگ، از یک سوی شهر با هزار مرد هجوم آورم و زمانی که عساکر روم به شهر باز می‌گردند و طلب کمک می‌کنند بر آنها یورش ببرم. امید دارم که به این طریق عساکر روم را تار و مار نمائیم.»

بدین ترتیب، دو سپاه در برابر هم صف بستند و خصمانه به جنگ پرداختند. علی‌قلی‌خان لعین با هزار سوار دلیر قزلباش به عزم شهر هجوم آورد و در حالی که از کدخداهای حضرت عثمان پاشا، تنها کدخدا خسرو(15b) با تعدادی از سوارکار به حفاظت از آن‌جا مشغول بود، از این رو، علی‌قلی‌خان بر او غالب آمده و در آن اثناء، جنگ عظیمی در گرفت. شمار زیادی از سپاه ما و آنها به خاک و خون افتادند و کدخدا خسرو نیز در همان‌جا به شهادت رسید.

قزلباشان ملعون در صدد هجوم به شهر بودند که در کوچه‌های شهر توپ و تفنگ‌ها شروع به آتش کرده و درآن اثناء از قضای خداوندی گلوله توپی به علی‌قلی‌خان ملعون اصابت کرده و او جان به جهنم برده و اسب قوی و شجاع‌اش رو به سوی عساکر روم گریخته و ملاحده لعین نیز با مشاهده قتل علی‌قلی‌خان، تن به شکست داده، فرار اختیار کرده و رو به بازگشت نهادند. بدین صورت، عساکر قزلباش دست از جنگ کشیده و عقب نشینی نموده و طعم شکست را چشیده و نسبت به ما از در حیله و نیرنگ برآمدند. بدین صورت که خواستند عساکر روم را از شهر دور کرده و از توپ‌هایشان جدا ساخته و نیز از یک سو دست به نقب زده و حیله و نیرنگ بکار بندند. ما نیز هر چه به‌دنبال آنها می‌رفتیم، آنها عقب‌تر می‌رفتند تا به محلی رسیدیم که در آن‌جا کمی آب جاری بود. پل کوچکی نیز وجود داشت پل ما بین دو سپاه واقع شده بود. دو سپاه آن قدر به هم نزدیک بودند که اگر چرخچی‌های آنها صدا می‌کردند در این سو شنیده می‌شد و اگر چرخچی‌های این طرف صدا می‌کردند در آن سو شنیده می‌شد.

عساکر روم از روی پل مذکور گذشته، عساکر قزلباش را تعقیب نموده چنان که به دسته‌های مقدم آن‌ها نزدیک شدند. جنگ بدین منوال جریان داشت که ملاحده لعین اتفاق کرده و یکباره از راهی به سوی عساکر روم هجوم همه جانبه آوردند. عساکر روم به مقابله برخاسته، و دو سپاه در آن‌جا در هم فرو رفتند. چنان جنگ عظیمی بر پا شده بود.

که قابل گفتن و نوشتن نیست. چنان‌که (16a) سرها از بدن‌ها جدا شد و سینه‌ها شکافته شد و اجساد آدمی‌زادگان همچون تگرگ، زمین را پوشاند. جنگ سختی واقع شدند. از گرد و غبار و از آتش و دود توپ و تفنگ و از صیحه اسبان و از نعره آدمیان مکان معرکه بدل به صحرای محشر شد. از عساکر روم، ینی‌چری‌های زیادی شهید شد. و از عساکر قزلباش نیز کسان بسیاری به خاک در افتادند. خلاصهٔ کلام این‌که در آن روز جنگ و جدال و کشت و کشتار سختی واقع شد.

و باز بار دگر دو سپاه از هم جدا شده هر یک به قرارگاه خود بازگشتند. گرد و غبار به هوا برخاست و صحنهٔ معرکه روشنایی یافت. وقتی به میدان جنگ نظر می‌شد چنان بود که داخل میدان جنگ، نعش‌های کشتگان همچون پارچه سفید بر زمین گسترده شده بود. خلاصهٔ کلام آن که در غروب آن روز، طبل آسایش به صدا درآمده هر دو سپاه به قرارگاه خود بازگشتند. آن شب گذشت و علی‌الصباح بار دیگر دو سپاه نظر به میدان جنگ انداختند تا ببینند که این بار، سر چه کسانی با «اجل مقراض» جدا خواهد شد. پس از آن، بار دیگر از دو سو چرخچی‌های دلیر و شجاع وارد شده و شروع به جنگ کردند. یک بار دیگر جنگی خصمانه درگرفت. اما درمیان عساکر روم شماری از افراد شجاع و دلاور شاخص و برجسته وجود داشت. از جملهٔ آنها، یکی آلای ممی، دیوانه ممی و دیوانه قیقی‌و از آغاهای عثمان پاشا، بالی آغا و بهرام آغا و چاوش‌باشی[1] بودند. اینان با یک روش خیلی خوب می‌جنگیدند. درمیان عساکر قزلباش نیز شماری از افراد شجاع و دلاور وجود داشت که بیشتر بر اسبانی به رنگ «قیر»[2] سوار می‌شدند و بر سرهایشان نشان‌های سرخ می‌گذاشتند. آن ملعون‌ها بی‌نهایت دلاور بودند. هر زمان نیاز به نقب زدن زمین می‌شد، آنها پیشقدم می‌شدند و کسی در این کار به آنها نمی‌رسید. خلاصه آن که، آن روز نیز تا غروب میان دو سپاه جنگی سخت در گرفت. از سپاه ما و آنها، افراد زیادی به خاک و خون افتادند، آن روز نیز با فرا رسیدن غروب آفتاب، دو سپاه از یکدیگر جدا شده (16b) هر یک به قرارگاه خود بازگشتند. آن شب پایان یافت و هنگام طلوع آفتاب، بار دیگر دو سپاه سوار بر اسب به پیش تاختند. عساکر عجم از آن سو و عساکر روم از این سو

۱. چاوش‌باشی: کلمهٔ «چاوش» در زبان ترکی عثمانی معانی متعددی دارد. از جمله: نظارتچی، و یا مأمور دیوان همایون در دولت عثمانی (یاور)، و نیز کسی که در زمان جنگ، در اجاق ینی‌چری اوامر و دستورات فرماندهان عالی‌رتبه را به فرماندهان دون‌رتبه می‌رساند. «چاوش باشی» رئیس چاوشان دیوان همایونی بوده است. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۴۵ ـ ۲۴۴. (م)

۲. قیر: سفیدِ مایل به خاکستری. ر.ک: شمس الدین سامی، همان، ص ۱۱۲۴. محمد دوغان: همان، ص ۷۶۴. (م)

در مقابل هم و رو در روی یکدیگر صف‌ها و دسته‌ها تشکیل داده و چرخچی‌های دلیر داخل میدان شده و با یکدیگر خصمانه به جنگ و ستیز پرداختند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و می‌رویم بر سر ذکر داستان سلطان عادل‌گرای خان تاتار.

پیش از این دانسته شد که حضرت پادشاه عالم و شاهنشاه اعظم در هنگام صدور فرمان حرکت سپاه به سفر جنگی شرق خطاب به حضرت تاتارخان چنین امر نمود: «تو نیز با شماری از عساکر از راه اَزاَق و از داخل چرکس و از دشت قبچاق و از راه شمخال و قیتاق و از دمیرقاپو عبور کرده در ولایت شروان به وزیر و سردار من، مصطفی پاشا ملحق شو!» حضرت تاتارخان نیز برای اجابت فرمان همایونی، برادرش عادل‌گرای خان را سرعسکر نموده با شماری از عساکر تاتار کمان‌دار و تیرانداز شجاع و تعدادی «ضاربوزان» همراه کرده و از دیار کفه برخاسته و به عزم رسیدن به شروان روانهٔ آن ولایت شد. وی و همراهانش از راه اَزاَق گذشته و دشت قبچاق، که چهل روز راه است و دشت و بیابانی است بدون آدم و آدمی زاد را نیز پشت سر گذاشته و از ولایات چرکس عبور کرده و از راه شمخال و قیتقاق و دمیرقاپو گذشته وارد ولایات شروان شده و به قصبه‌ای به نام «شبران»[1] رسیدند. عثمان پاشا از جنگ اُرس‌خان در شماخی خبردار شده و عساکر روم نیز از خبر آمدن عادل‌گرای‌خان تاتار مطلع شده و عساکر خلقی نیز از شنیدن این خبر قوت قلب یافتند. چنان که دیگر از دشمن روی برنتافتند و شیرانه و دلیرانه به جنگ پرداختند.

حضرت عثمان پاشا فرستاده‌ای نزد عادلگرای‌خان (17a) گسیل داشت و خطاب به او گفت: «تعجیل کن، این احتمال هست که قزلباشهای ملعون از آمدن تو خبردار شده و فرار نمایند. اکنون جای اهمال نیست، با تعجیل پیش بتاز.» عادلگرای‌خان با شنیدن این درخواست، اقدام به هجوم نمود. سه روز از وقوع جنگ با قزلباش لعین می‌گذشت که در عصر روز سوم عادل‌گرای خان و برهان‌زاده[2] ابوبکر میرزا و اسلام‌گرای میرزا با ده هزار کمان‌دار و تیرانداز شجاع و خون ریز، رعد آسا به هم پیوسته و به محل جنگ رسیدند. عثمان پاشا نیز با عادل‌گرای خان ملاقات کرده در آن محل به چاره‌اندیشی پرداخته و عساکر تاتار را به دو دسته تقسیم کرده یک دسته از جناح چپ عساکر قزلباش و یک دسته نیز از جناح راست آنها یورش آورده، عساکر تاتار نیز که به اندازه تمام دسته‌های عساکر

---

۱. شبران: از قصبه‌های ایالت شروان بوده است. اکنون در قلمرو جمهوری آذربایجان قرار دارد. نام این قصبه در منابع تاریخی فارسی غالباً به صورت «شابران» آمده است. محض نمونه در عالم آرای عباسی، احسن التواریخ، حبیب السیر و ...، (م)

۲. در اصل: «بورهان‌زاده» (م)

روم می‌شد از دو جناح و عساکر روم نیز از میان دو جناح، بی‌امان به سوی عساکر قزلباش لعین حمله همه جانبه کردند. قزلباش بد معاش چون دید که ناگهان با سپاهی که پیش از آن ندیده و از آن خبر نداشته مواجه شده و آن سپاه همچون مور و ملخ به آنها خواهند تاخت دچار ترس و وحشت شده، بر دل‌هایشان ترس و بر اندام‌شان لرزه افتاده با دست پاچگی فوراً روی از جنگ برتافتند. قورچیان بیرق بر سر که کوس «منم، دیگر[ی] نیست»[1] سر می‌دادند، لرزان و گریزان فرار اختیار کرده و عقب نشستند.

الله اکبر (!) از عساکر روم و تاتار که با هجوم به سپاه در حال فرار قزلباش چنان آنها را کشتار کردند که نعش روی نعش ریخته شد. در عرض یک ساعت انبوهی از عساکر، قزلباشها را پراکنده و تار و مار ساختند. عده‌ای را کشتند و عده‌ای را زنده به اسارت گرفته، کشان کشان آوردند. عساکر تاتار با بی‌رحمی تمام با پرتاب تیر، هر یک از ملعون‌ها را از اسب به زیر می‌انداختند. (17b) اگر لباس‌شان خوب و مناسب بود، لباس از تنشان در می‌آوردند و اگر لباس‌شان نامناسب و کهنه بود، رها کرده و به سراغ دیگری می‌رفتند، و به قزلباش فقیر و مفلوک نگاه نکرده بلکه تنها قزلباشی را که لباس و کلاهخُود اعلاء و مجلا بر تن داشت، می‌کشتند و لباس از تنش بیرون می‌آوردند. عساکر روم نیز به همین نحو عمل می‌کردند.

قزلباشهای ملعون، اردو و اسباب و ارزاق و خیمه‌هایی که طناب‌های آن ابریشمی بود و سایبان‌های پر نقش و نگار اعلا و اسب‌ها و شترهایشان را رها کرده عده‌ای مجروح و عده‌ای مصدوم در میان علف‌ها و شکاف سنگ‌ها و صخره‌ها پنهان شدند. آن روز تا غروب آفتاب ، غازیان، ملاحده ملعون را کشتند و عده‌ای را نیز زنده به اسارت گرفته و مال و منالشان را غارت کرده، هر یک غنی و بی‌نیاز شدند. به ویژه مردم شهر شماخی نیز اردوی قزلباشها را غارت کرده از جهت اسباب و ارزاق غنی شدند. تعدادی از میرزاهای تاتار، اُرس خان ملعون را با زور و اجبار از اسب ساقط کرده و بر گردن او دستار بسته و کشان کشان نزد عثمان پاشا آوردند. خلاصه کلام آن که، آن روز چنان کشتار و غارتی صورت گرفت که قلم از نوشتن و زبان از گفتن آن در می‌ماند. حق سبحانه تعالی دشمنان را همیشه دچار چنین شکست و حقارت سازد.

آن روز هنگام غروب آفتاب و تاریک شدن هوا، غازیان، سرهای بریده را بر نیزه‌ها کرده و زنده دستگیر شدگان بی دین را به پیش خود رها ساخته و در هنگام شب، درشهر

---

۱. عین عبارتِ متن ترکی است. (م)

شماخی قرار یافتند. آن شب، پایان یافته و صبح زود حضرت عثمان پاشا دیوان کرده و عساکر خلقی جملگی در دیوان جمع شده و به هر یک از غازیانی که سرها بریده و نیز به هر یک از غازیانی که با آنها همراهی کرده بودند، هدایا و جوایز شایسته و ارزشمند داده و به هر یک از میرزاهای تاتار نیز خلعت‌های سراسر اعلاء (18a) و شاهوار پوشاند و بعد از اعطاء جوایز و هدایای بسیار به هیچ یک از زنده دستگیر شدگان ملعون امان نداده، امر به کشتار دسته جمعی آنها داد. چنان که در دیوان عالی در اثر گردن زدن قـزلباشها دسـتان همگان به درد آمد. آن روز، سرهایی که بریده و سرهایی را که در جنگ از تن جدا کرده بودند را در یک‌جا جمع کرده، سرهای بی‌شماری شد. با این سرها در مقابل شهر شماخی و در میدانی، دو کله مناره ساختند. کله منارهای عجیب و غریب که هر که می‌دید هوش از سرش می‌رفت. بدین منوال چند روز گذشت. و اما مردم آن ولایت نسبت به عساکر روم و تاتار چنان متابعت و مراجعت می‌کردند و هر یک از آنها را به جهت آن که چـنان ضربه شصتی به قزلباشها نشان داده‌اند، «قهرمان قاتل» به حساب می‌آوردند.

بدین منوال چند روز در شهر شماخی گذشت. اما عساکر تاتار مردم شـهر را آزار و اذیت می‌کردند، به گونه‌ای که هر آن‌چه مردم داشـتند مـی‌گرفتند و در حـق آنـها انـواع تعدیات روا می‌داشتند. کار به جایی رسید که برخی از مردم شهر نزد حضرت عثمان پاشا آمده و به شکوه و شکایت پرداختند. شهر شماخی به جهت آن که در ولایـتی بـیابانی و بی‌آب و علف واقع بود، اسبان تاتار در عسرت و تنگنای سخت گرفتار آمده و سرانجام چنین چاره اندیشیدند که عساکر تاتار از حضرت پاشا جدا شده به سوی «محمود آباد» و «سالیان» عزیمت نمود. اهل و عیال و اموال اُرس خان ملعون شکستِ خورده در آن‌جـا بود. عساکر تاتار بعد از طی چند منزل به محل مذکور رسیدند اهل و عیال اُرس خان را غافلگیر کرده مال و اموال و اسباب و ارزاق او را غارت و چپاول نـموده و مـحبوبه‌های رعنای عجمی (18b) و عرض و ناموس اُرس خان و دیگر خان‌های قزلباش را جـملگی اسیر ساختند چنان که هر یک از تاتارها، به یمن اموال غارت کرده غنی شده هر یک در آن ولایت پر آب و علف، فارغ‌البال به عیش و عشرت مشغول شدند. عساکر روم نیز در شهر شماخی، همچون عساکر تاتار به یمن غارت مال و اموال قزلباشها غنی و بی‌نیاز شده در عالم خود به عیش و نوش پرداختند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و به جانب دیگر داستان یعنی شرح احوال قزلباش بد معاش می‌پردازیم.

بی دین‌هایی که پس از شکست اُرس خان ملعون جان به در برده بودند جهت شکایت و طلب کمک، نزد شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] رفتند. گویا پادشاه عجم، محمد خدابنده

[شاهرخ] خان و امام قولی سلطان قجار [قاجار] و خلیفه انصار و چند نفر دیگر از خانواده‌های شایسته و ممتاز را با هشتاد هزار نفر از عساکر قزلباش به ولایات گنجه و قره‌باغ که به شروان بسیار نزدیک بوده و ما بین آنها رودخانه کُر قرار دارد، گسیل داشته بود.

این جمعیت، عزم آمدن به سوی عثمان پاشا را داشت که جان بدر بردگان از شکست اُرس‌خان برای عرض شکایت و طلب کمک نزد آنها آمده، این چنین به شرح ماوقع پرداختند: «[ای] شاهزاده دولتمند، به همراه بیست هزار نفر از عساکر [به فرماندهی] اُرس خان به سوی عثمان پاشا رفتیم و سه روز جنگ سختی نمودیم. عثمان پاشا را زبون و خوار ساخته و در صدد اسارت او بودیم که از سوی «کفه»[1] چهل هزار نفر از عساکر تاتار برای یاری عثمان پاشا در رسیده و با عساکر روم یکی شده و ما را به محاصره در آورده (19a) و از چهار طرف بر ما هجوم آورده و به کشتار ما پرداخته و اُرس خان را زنده دستگیر ساخته و مال و منال او را غارت و چپاول نمودند. ما نیز فرار اختیار کرده و جان بدر بردیم. برای تلافی این شکست، تهیه و تدارک ببین.»

شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] با شنیدن شرح ماوقع دچار خوف و هراس شده، تمام خان‌های با تجربه و کار کشته را در یک‌جا جمع کرده و به رایزنی و گفت وگو با آنها پرداخته و تدبیر موذیانه‌ای اندیشیدند. به این صورت که عزم نمودند تا جاسوسی به شروان گسیل داشته تا از شمار نفرات عساکر روم و تاتار آگاهی یافته و نیز در محمود آبادهم به شیوه جاسوسی میزان قوای تاتار را دانسته و راه غافلگیر کردن آنها را سنجیده [و به نزد عساکر عجم] بازگشته و آن‌ها را خبردار سازد. ملاحده لعین بعد از به کار بستن این تدبیر، تمام عساکر خود را از آبراه موسوم به «قیون‌گچدی» رودخانهٔ کُر که در جوار اَرَش جاری است، عبور داده، نخست در اَرَش به سوی قیتاس پاشا آمده، اما شماری از عساکر را ابتدا به سوی اَرَش گسیل داشته و مابقی را در کمینگاه پنهان ساختند. قیتاس پاشا نیز به محض اطلاع از آمدن قزلباشها بلافاصله با عساکر خود به مقابله با ملاحده لعین پرداخته و در موضعی به نام «گوک میدان» با تک تک آنها جنگ و ستیز نمود. جنگ عظیمی واقع شد. اما عساکر قزلباش غالباً دست به جنگ و گریز می‌زدند زیرا هدفشان بیرون کشاندن تمام عساکر روم از شهر بود. در آن موضع، بعضی از پیران با تجربه و کار

---

۱. از قلعه‌های معروف شبه جزیره کریمه است. در ایالت تاوردیده روسیه و در ساحل جنوب شرقی شبه جزیره کریمه واقع شده است. یونانیان آن را تئودوسیا و روس‌ها، فئودوسیا (Feodosia) می‌خوانند. در زمان سلطان محمد دوم (فاتح) به تصرف عثمانیان در آمد و سرانجام در سال ۱۱۸۴ / ۱۷۷۰ م. به دست روس‌ها افتاد. (م)

آزموده خطاب به قیتاس پاشا چنین نصیحت کردند: «[ای] پاشای دولتمند بیا و از شهر خارج نشویم و در داخل شهر بجنگیم. یا این که به قلعه‌ای که مصطفی پاشا ساخته، رفته و در آن‌جا بجنگیم زیرا قزلباش طایفه‌ای است حرامزاده. این احتمال هست که آنها از کمینگاه درآیند و برایمان فضاحت و بدنامی ببار آورند.» از این قبیل نصیحت‌ها، بسیار شد. اما قیتاس پاشا این نصیحتها (19b) را به کار نبسته و دشمن را به حساب نیاورده و با جسارت نابجا به مقابله با عساکر عظیم دشمن در میدان جنگ پرداخته، کمی جنگ صورت گرفت.

در اثناء جنگ، قزلباش بد معاش از کمینگاهی که در آن پنهان شده بود خارج شده و از چهار طرف به هجوم همه جانبه پرداخته و قیتاس پاشا نیز که غلبه قزلباشها را به عینه دیده و توفیق عن قریب آنها را دانسته و از شهادت حتمی خود آگاهی یافته بود وخود شخصاً قدم در میدان جنگ گذاشته، گاه با تبر و گاه با شمشیر مرد مردانه، زیاد از حد جنگیده و بعد از سرکوب تعداد زیادی از ملعون‌ها، خود نیز در صحنه جنگ به شهادت رسید. بیگ اردهان، عبدالرحمان بیگ، به اسارت درآمده شماری از عساکر به شهادت رسیده و شماری نیز گریخته خود را به «قلعهٔ قبالیه» رساندند و تعدادی نیز گریخته و به شهر شماخی نزد حضرت عثمان پاشا آمدند. قزلباشان لعین بعد از به شهادت رساندن قیتاس پاشا، قصبهٔ اَرَش را غارت کرده و سنیان آن‌جا را کشتار نموده و مال واموال آنها را چپاول ساخته و تمام شهر را به آتش کشیده و پس از آن عزم حرکت به سوی عثمان پاشا را نمودند. به عثمان پاشا نیز خبر رسید که: «اکنون هشتاد هزار قزلباش جمع شده و در اَرَش، قیتاس پاشا را به شهادت رسانده و عساکر همراه او را تار و مار ساخته و اکنون در حال پیشروی به سوی شما هستند.» عثمان پاشا و عساکراسلام با شنیدن این خبر، حاضر و مهیا شده و در چهار طرف شهر شماخی شروع به کندن خندق و چاه نمودند. و در ابتدای هر یک از کوچه‌های شهر سنگر ساختند. این تدارک و تدبیر در اواخر رمضان المبارک سنهٔ ۹۸۶ صورت گرفت. در یک سحر، یکباره دیدیم که شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] با هشتاد هزار نفر از عساکر قزلباش، دسته دسته و گروه گروه تا مقابل شهر شماخی پیش آمدند که عقل انسان با دیدن آنها حیران و زایل می‌شد.

از آن‌جا که شمار قزلباشهای لعین بسیار زیاد بود، امکان خروج از شهر نبود (20a) لذا برای جنگ در داخل شهر تهیه و تدارک دیده شد، بدین صورت که هرگاه کسی به شهادت رسید، سنگر خالی نگردد. عساکر قزلباش نیر شهر را محاصره کرده و از چهار طرف دست به هجوم همه جانبه زده و جنگ عظیمی صورت گرفت، اما از آن‌جا که شمار

ملعون‌ها خیلی زیاد بود. به توپ و تفنگ اعتناء نکرده و از چهار طرف شهر، یورش سنگینی نموده و چنان تلاش و تقلا می‌کردند که قابل وصف نیست.

ملعون‌ها، پنج هزار نفر از پیاده نظام خود را به بیل و کلنگ مجهز ساخته بودند تا سنگرهای ساخته شده را تخریب و خندق‌های کنده شده را پر کنند. خلاصه کلام آن که، آن روز جنگ سختی در گرفت. اما قزلباشهای لعین، از چهار گوشه شهر یکی یکی به داخل شهر راه یافته و در محله‌ها جای گرفتند. با فرا رسیدن شب، آنها در محله‌هایی که جای گرفته بودند، مستقر شدند و عساکر روم نیز در سوی دیگر آنها، استقرار یافتند. درمیان عساکر روم و قزلباش تنها یک دیوار فاصله بود. چنان‌که صحبت‌های یکدیگر را می‌شنیدیم. آن شب، پایان یافت و هنگام طلوع آفتاب، بار دیگر دو سپاه به مقابله با یکدیگر پرداخته و جنگ عظیمی واقع شد. چنان‌که تا وقت ظهر جنگ سختی صورت گرفت. اما به قدرت رب العالمین، هرچه از زمان جنگ می‌گذشت، قزلباشها بر عساکر روم غلبه می‌یافتند زیرا تعداد آنها خیلی زیاد بود.

خلاصه کلام این که غازیان روسفید، هر یک با حمیت دینی و در راه پادشاه عالم از موضع خود جدا نشده با جان و دل جنگیدند. اما قزلباشها، عساکر روم را چنان شکست دادند که توانستند چهار سمت شهر را به تصرف درآورند و تنها خانه‌هایی که در نزدیکی محل استقرار عثمان پاشا بود. از تصرف آنان به دور ماند. اکثر عساکر خلقی دست از جان شسته بودند و دیگر امیدی به زنده ماندن نداشتند. عثمان پاشا نیز که دید پیروزی و غلبه ملاحده لعین نزدیک است و عساکر روم نیز دچار شکست شده‌اند سرانجام خود شخصاً (20b) به هر طرف سرکشیده و دل هر یک از عساکر را به دست آورده و با گفتنِ ـ«راحت باشید غازیان من، خدا قوت به دست و بازویتان. برای دین اسلام و در راه پادشاه عالم پناه جهد و تلاش واجب است. انشاءالله‌الرحمن، پایانش خیر و نیکی است.» ـ عساکر خلقی‌را جسارت و غیرت می‌بخشید.

خلاصه کلام این که، آن روز نیز تا غروب آفتاب جنگ صورت گرفت. بعد از غروب آفتاب و تاریک شدن هوا، تمام عساکر در یک‌جا جمع شدند. بعضی با اسب و بعضی پیاده بودند. آن شب، از شب‌های مبارک عرفه بود. مسلمان‌ها هر یک، دست به دعا بلند کرده و گریه و زاری سر داده و حضرت حق تعالی را دعا گفته و تا صبح بر درگاه حق مناجات نمودند. تمام عساکر روم دریافتند که از این سپاه عظیم [قزلباش] راه خلاصی و نجاتی نیست، پس دست از جان شستند و از زنده ماندن قطع امید کردند. اما ملعون‌ها قبل از پیش روی به سوی عثمان پاشا، کسی را نزد تاتار خان فرستاده [و از قول عثمان پاشا] به

او گفته بودند که: «اکنون قزلباشها در حال پیش روی به سوی ما هستند و قصد جنگ دارند. حال تعجیل کنید و خودتان را زود برسانید.»

عادل‌گرای‌خان تاتار نیز بلافاصله با عساکر همراه خود ایلغار کرده و پیش از حرکت به سوی شماخی فردی را همراه با نامه‌ای به عثمان پاشا گسیل داشته و خطاب به او اظهار داشته بود که: «برادرم عثمان پاشا، معلومت باد که هشتاد هزار قزلباش همراه با شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] به سوی شما آمده و قصد جنگ دارند. اکنون نگران و ناراحت نباشید. من انشاءاللّه به زودی با چهل هزار نفر از عساکر کمان‌دار و تیرانداز دلاور تاتار خواهیم رسید. انشاءاللّه، حالِ آنها را نیز به حال و روز اُرس خان در می‌آوریم.» حامل این نامه در میانه راه توسط قزلباشها دستگیر شده و به نزد شاهزاده برده شده و بدین صورت، قزلباشها از محتوای نامه عادلخان تاتار به عثمان پاشا آگاهی یافتند و علاوه بر آن، از فرد دستگیر شده راجع به وضعیت عساکر تاتار سؤال کرده، و آن مرد دلاور نیز در بیان احوال تاتار (21a) با مبالغه گفته بود: «هر یک از آنان [چنان‌اند که هیچ‌گاه] روی از شما برنتابند.»

ملاحده لعین بعد از آگاهی از احوال تاتار، در یک‌جا جمع شده و چنین تدبیر موذیانه‌ای اندیشیدند: «مقدر شد که اگر فردا به مقابله با عثمان پاشا بپردازیم و جنگ کنیم، از یک سو عساکر تاتار سر خواهند رسید و از پشت سر به ما حمله خواهند کرد. چون عساکر روم نیز چون آنها را ببینند از داخل شهر بیرون آمده و با پیوستن دو سپاه روم و تاتار این احتمال هست که بر ما غالب شده و ما را نیز همچون اُرس خان تار و مار کرده و برای ما فضاحت و بدنامی به‌بار آورند. بیایید اکنون کار عثمان پاشا را واگذاریم و برای مقابله با عساکر تاتار عزیمت نمائیم. اگر تاتارها را در آن موضعی که هستند شکست داده و از هم پراکنده سازیم، در هم شکستن عساکر روم در هر زمانی که بخواهیم میسر خواهد بود.» قزلباشان بدمعاش با این تدبیر، هنگام طلوع آفتاب تمام خیمه‌ها و چادرهایشان را جمع کرده و تمام بارهایشان را بار کرده همگی سوار بر اسبان دسته دسته و گروه گروه و موج موج به قصد حمله به تاتارها روانه شدند.

در شماخی به طور قطع، هیچ امیدی به خلاصی و نجات نبود. اما حق سبحانه و تعالی [خطر] ملعون‌ها را از سر ما رفع کرد. بعد از رفتن ملاحده لعین، عساکر روم نیز در یک‌جا جمع شده و به قوت عقل دانستند که ملعون‌ها به قصد مقابله با عساکر تاتار به سوی آنها رفته اند. عادل‌گرای‌خان تاتار نیز از قرارگاه خود برخاسته و عزم شماخی کرده و در هنگام پیش آمدن، ناگاه با عساکر قزلباش برخورد کرده و در آن میانه، قزلباش و تاتار به جنگ برخاسته و جنگ عظیمی نمودند. اما میرزاهای دلاور تاتار در صحنه جنگ شمار

زیادی از قزلباشان را از فراز اسب ساقط کردند. قزلباشها که دیدند تاتارها به شیوه جدیدی جنگ می‌کنند، به جنگ و گریز متوسل شده و با پرتاب تیر، عساکر تاتار را از اسب به زیر افکنده، سرانجام دیدند که (21b) تاتارها را یک به یک نمی‌توان مورد اصابت تیر قرار داده، فوراً با خیل عظیم عساکر به هجوم همه جانبه دست زده و تاتارها را به محاصره در آورده و از هر سو به آنها حمله آوردند. در آن روز جنگ عظیمی در گرفت که قابل گفتن و نوشتن نیست.

سرانجام عادل گرای خان تاتار که دید شمار قزلباشها خیلی زیاد است و از چهار طرف اقدام به محاصره کرده و جنگ می‌کنند و مجال برای نجات و زنده ماندن نیست و به شهادت رسیدنش حتمی است، و از طرفی دریافت که «هر که به هر که شده و کسی به فکر دیگری» نیست خود شخصاً تیر و کمان و تیغ بی‌امان را به دست گرفته شیرانه و دلیرانه خود را به قلب سپاه قزلباش زد. آن مرد دلاور از چهار سو، گاه با تیر و گاه با شمشیر آن‌قدر جنگید که غرق در خون شد. قزلباشها به جنگاوری او هزار تحسین گفته و همین که دانستند که او عادل‌گرای خان است، کوشیدند تا او را زنده به چنگ آورند. از این رو هر کس بر سر اسب او جمع شده و آن‌قدر با چوب بر سر اسب او زدند تا او را از اسب بر زمین افکندند و بعد از گرفتارکردن او، مابقی عساکر تاتار نیز چون دیدند که سلطان‌شان به اسارت درآمده[1] تن به شکست و هزیمت داده و هر یک سر خود به فکر جان بدر بردن افتادند. از عساکر تاتار بعضی در صحنهٔ جنگ به شهادت رسیده و بعضی گریخته و جان بدر بردند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و بر می‌گردیم به ذکر داستان عثمان پاشا.

بعد از این که قزلباشها از مقابل شهر شماخی به سوی عساکر تاتار رفتند، عساکر روم در یک‌جا جمع شده و بر درگاه حضرت حق مناجات و راز و نیاز کرده و چشم به راه احوال عساکر تاتار بودند که نزدیک نماز عصر روز عرفه، شماری از میرزاهای تاتار که

---

۱. ماجرای اسارت عادل‌گرای خان به صورت داستان در آمده است. عبدالقادر اینان راجع به این موضوع می‌نویسد: «این داستان مربوط می‌شود به جنگی که بین ایران و ترک در جنوب شماخی و در موضع ملاحسن در تاریخ ۱۵۷۸/۱۱/۳۰ ۹۸۶ روی داد و منجر به اسارت عادل‌گرای خان و قتل این شاهزاده اهل کریمه در قلعهٔ قهقهه و دوستان او که از میرزاهای چچن ـ کریمه بودند، شد. راجع به این موضوع در منابع عثمانی و صفوی به تفصیل مطالبی آمده است. شاعر معروف، نامق کمال، راجع به همین موضوع رمانی دارد به نام «جزمی» (cezmi). ماجرای مزبور در عصر و زمان وقوع موجب بروز هیجان در میان مردم ترکستان و ترکیه شده، و در میان ترکان میانه (Orta Türkler) به سوژه‌ای برای داستان‌سرایی تبدیل شد. ماجرای مزبور حتی در حوزه‌های سیر دریا و در میان ترک‌های قزاق و قرقیز که از منطقهٔ کریمه بسیار دور هستند نیز تا امروز زمزمه می‌شود.

(Makaleler ve Incelemeler, Ankara 1968, s. 86)

در جنگ شکست خورده و جان بدر برده بودند به شماخی و نزد عثمان پاشا آمده (22a) و شرح ماوقع را بیان کردند. عثمان پاشا با شنیدن وضع و حال تاتار، دچار ترس و وحشت شده و برای این که این خبر سیاه و شوم را عساکر روم نشنوند دستور داد تا برای ابراز شادمانی به شلیک توپ پرداخته و اعلان کرد که: «عساکر تاتار سپاه قزلباش را شکست داده و تار و مار ساخته‌اند.» عساکر روم با شنیدن این خبر، بعضی آن را باور کرده و بعضی بدان اعتماد نکردند. اما تا نیمه‌های شب عید مبارک، جمیع عساکر روم از آن خبر شوم آگاهی یافته و دچار خوف و وحشت شدند. از این رو با خود گفتند که صبح فردا «البته قزلباشها بار دیگر در رسیده و ما را محاصره خواهند کرد. پس باید چاره‌ای اندیشید.»

از این رو بعضی از بیگ‌های با تجربه و کار آزموده و آغاها و پیران کارکشته عساکر، آن شب، حضور حضرت عثمان پاشا رسیده و خطاب به او از تدبیر و چاره‌اندیشی خود این گونه سخن گفتند: «[ای] پاشای دولتمند! در این‌جا ماندن روا نیست. در جای خود گریختن عین مردانگی است. زیرا این شهر، در جایی باز و بی‌حصار واقع شده است. قلعه‌ای نیز ندارد که در آن بتوان پناه گرفت. سپاه دشمن نیز بی‌شمار است. ما توان مقابله و جنگ با آنها را نداریم. به ویژه آن که عساکر تاتار نیز این چنین هزیمت یافته‌اند. حال، بیا و تا فرصت باقی است و دشمن هنوز پیش نتاخته است، به سوی قلعهٔ دمیرقاپو[1] روانه شویم. زیرا قلعه‌ای است سخت و مستحکم. اگر دشمن در آن‌جا نیز به سراغمان آمد، از درون قلعه با توپ و تفنگ به جنگ و ستیز با آنها می‌پردازیم.» صبح زود که با روز مبارک عید مصادف بود، مقرر شد که به طرف قلعهٔ دمیرقاپو حرکت شود. حالا بیا و ببین که اسب اکثر عساکر نیست و پیاده‌اند. و اسب تعداد دیگری از عساکر هم در جنگ تلف شده است. صبح زود تمام عساکر شروع به حرکت کردند. ولی پدر به پسر و برادر به برادر اعتنا

---

۱. اولیاء چلبی در سیاحتنامه خود راجع به قلعهٔ دمیرقاپو می‌نویسد: «نخستین بانی آن، اسکندر ذوالقرنین است که در نبوتِ او اختلاف است. در دوره امویان و در زمان یزید بن عبدالملک از دست خوارج خارج شده، و تمام اهالی داغستان به اسلام مشرف شدند. بعد از آن بارها محاصره شده و گاه ویران و گاه معمور و آباد بوده است. در سال ۹۸۶ وزیر و سردار سلطان مراد سوم، عثمان پاشای اوزدمیرزاده، با سپاهی بی‌شمار به سوی قلعه یورش برده، و حاکم آن‌جا یعنی چراغ‌خانِ (استاجلو) را به قید و بند در آورده و قلعه بدون جنگ تسلیم او گردید. عثمان پاشا برای ایالت شروان حاکم تعیین کرده و قلعه را آباد و امن ساخت. غازیان مسلمان از این قلعه به دفعات به دیار شروان شبیخون زده و هفتاد پارچه قلعه را به تسخیر خود در آوردند. سبب نامگذاری قلعه به «دمیرقاپو» این است که اسکندر بر سدی [دیواری] که احداث نمود دری آهنین بر آن نصب کرده و نگهبانانی بر آن گمارد. از آن‌جاکه تا عصر نوشیروان این درِ آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود، به آن قلعه نام «دمیرقاپو» اطلاق شد. دومین بانی آن نوشیروان است و پنجمین بانی آن عثمان پاشای اوزدمیرزاده است.

(Evliy çelebi Seyahatnamesi, C.II, s.307-308).

نکرده همه به فکر خود بوده و برای رفتن تقلا می‌کردند. از قدرتِ اللّه، آن روزها هوا چنان سرد بود و باد می‌وزید که بخار دهان بر روی ریش و سبیل انسان یخ می‌بست. عثمان پاشا کلیه اسباب و آلات را رها کرده و عساکرخلقی نیز چنین کرده (22b) و هر کس اسباب و آلات و خدمه پیاده خود و نیز همراهانش را رها کرده با وضع فلاکت و بدبختی از شهر شماخی خارج شده و به عزم دمیرقاپو روانه می‌شدند. اما در هنگام عبور از راه «اُوَه» دچار ترس و وحشت شده ناچار راه کوهستان، یعنی کوه «البرز» که در مسیر راهمان بود را در پیش گرفتیم.

عساکر سواره و پیاده همگی از شهر خارج شده یک مقدار از راه را آهسته آهسته رفته اما تعدادی از اهالی شروان و قلعهٔ دمیرقاپو و نیز شمخال همراه بودند. آنها عثمان پاشا را در مسیر راه، راهنمایی می‌کردند. آنها خطاب به حضرت عثمان پاشا چنین گفتند که: «[ای] پاشای دولتمند، این گونه آهسته رفتن کارساز نیست، تمام عساکر را به کشتن می‌دهی. در ولایاتی که ما از آنها عبور می‌کنیم مردمان عاصی و سرکش بسیار است. از جمله آنها یکی که در جوار دمیرقاپو است، «تبرصران» و «کوره»[1] نام دارد. مردمانی سرکش وجفا کار در آن‌جا هست. همین که از شکست عساکر روم خبردار شوند، جملگی راهمان را سدکرده عساکر را آزار و اذیت نموده، بعضی را کشته و بعضی را لخت خواهند کرد. یا این که دشمن از راه پائین، پیش از ما وارد قلعه شده و قلعه از دست رفته و ما همگی تباه و نابود خواهیم شد.» حضرت عثمان پاشا به محض شنیدن این مطالب، به عساکر پیاده و اسبان خسته اعتنا نکرده و خود را از همان شاطرهای پیش رو خلاص کرده، چهار نعل تاخت نمود.

حالا بیا و ببین با تاخت نمودن [عثمان] پاشا، عساکری که اسبان توانمند و تندرویی داشتند از حضرت پاشا جدا نشده و همراه او پیش رفتند. بعضی که از تصمیم پاشا آگاهی نداشتند و یا از رأی و تدبیر به کار رفته بی‌خبر بودند و پاشا را در حال گریختن و رفتن می‌دیدند، با بیان این که «دشمن از پشت سر آمده، در حال رسیدن است.» دچار خوف و هراس شده، عساکر پیاده و عساکر سوار بر اسبان خسته، در هم فرو رفته و پدر به پسر و

---

۱. اولیاء چلبی راجع به «کوره» [Küre] می‌نویسد: «قصبه‌ای است مزین و معمور با خانه‌های محدود. بازاری در آن نیست. تنها در روز جمعه از روستاهای اطراف، مردم در آن‌جا جمع می‌شوند و به خرید و فروش می‌پردازند. با این حال پول و طلا را نمی‌شناسند. کار و کسب شان داد و ستد است. از ازل تاکنون چنین بوده اند. اهالی آن‌جا شافعی مذهب و پاک دیانت‌اند. در این شهر هیچ زنی ندیدم. در این داغستان، یک زن زمانی می‌تواند شهر را سیاحت کند که مرده باشد و او را بخواهند از خانه تا مزارستان حمل کنند. (!)
(E. çelebi, s. 312)

برادر به برادر اعتنا نکرده، هر کس برای پیش رفتن به تلاش و تقلا می‌پرداخت.

زمستان نیز بسیار سخت و جانسوز بود. به ویژه آن روز هنگام غروب آفتاب به کوه البرز [۱] رسیدیم. (23a) کوه مذکور چنان سخت و صعب‌العبور بود که زبان از شرح آن عاجز است. به ویژه آن که راه‌های عبور از آن، یخ بسته بود. با تاریک شدن هوا، عساکری که در کوه بودند، از یکدیگر جدا شده و پراکنده شدند، راه‌ها را گم کردند و راهِ رفتن را نیافتند. بعضی نیز دوباره رو به همان راهی گذاشتند که پیشتر آمده بودند. مشعل‌ها را نیز از ترس دشمن روشن نکردند.آن شب در آن کوهِ بلادیده چنان درد و رنج و مصیبتی تحمل شد که تنها خدا بر آن آگاه است و بس.

آن شب، گذشت و صبح شد. از آن کوه گذشتیم و در دومین روز به قصبهٔ «شبران» رسیدیم. اما روز ورودمان به قصبهٔ مذکور، چنان طوفانی برخاست و زمستان سختی شد که در عمرمان هیچگاه ندیده بودیم. بسیاری از اسب به زیر افتادند و مردند و انگشتان دست و پای بسیاری از افراد نیز بعد از آن سرمای شدید ضایع و تباه شد. خلاصه، این چه قصه‌ای است! به اختصار اکتفا کنم.

از شهر شماخی تا دمیرقاپو هفت هشت روز راه است. عثمان پاشا و همراهانش چهار نعل تاخته و سه روزه به آن‌جا رسیده و وارد شدند. اما پیش از ورود حضرت پاشا به دمیرقاپو، فراریانِ شکست خوردهِ تاتار به جانب دمیرقاپو رفته و به عساکر داخل آن چنین گفته بودند که: «هشتاد هزار قزلباش به شماخی آمده و عثمان پاشا را شکست داده و تمام عساکرِ او را کشتار و تار و مار کرده پس از آن به سوی ما آمده، ما را نیز شکست داده و تمام عساکرمان را پراکنده ساخته و سردارمان، عادل‌گرای‌خان را به اسارت گرفته، حال، ما تنها نجات یافتگانیم. چرا نشسته‌اید، فکر چاره کنید.»

در داخل قلعهٔ دمیرقاپو یک یایاباشی [۲] و یک تعداد ینی‌چری افراد دیگر، جهت محافظت مستقر بودند. این افراد با شنیدن خبر سیاه و شوم شکست مزبور، جملگی در یک‌جا جمع شده و قلعهٔ دمیرقاپو (23b) را رها کرده و از داخل قیتاق به دیار کفه قصد عزیمت نموده و صبح روز بعد از قلعه خارج شدند.

---

۱. اولیاء چلبی راجع به کوه البرز می‌نویسد: «کوهی است به غایت بلند و مرتفع، در چهار طرف آن چهار حکمران وجود دارد. و در شرقِ آن قبایل «آبازا» [ابخاز] ساکن‌اند. در دامنه این کوه، اقوام گرجی، مگرلی، آچیک‌باش، گُرل و دادیان، ساکن‌اند.

(E. çelebi, s. 293)

۲. یایاباشی: به فرمانده یکی از دسته‌های پیاده نظام ینی‌چری‌ها اطلاق می‌شد. به او «چورباشی» نیز می‌گفتند. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۳، ص ۱۴۶. (م)

اهالی قلعه، درِ قلعه را محکم بسته و همگی به برج و بارو رفته و عساکر روم را که گروه گروه به بیرون قلعه می‌رسیدند را به جای قزلباشها اشتباه گرفته و لذا خود را با اسباب و آلات جنگی آراسته و آماده جنگ شدند. عثمان پاشا که به درِ قلعه رسید، او را شناختند با این حال، درِ قلعه را نگشوده و دست به عناد و مخالفت زدند. اما یکی از بیگ‌زاده‌های دلاورِ همان قلعه که همراه عثمان پاشا بود در یک اقدام شجاعانه، درِ قلعه را گشوده و عساکر خلقی وارد قلعه شده و در داخل آن استقرار یافتند. عثمان پاشا نیز در اواسط صبح وارد قلعه شد.

برج و باروهای قلعه بسیار مستحکم بود. اما خانه‌های داخل آن خراب شده بود. در گذشته‌ها، شهر آبادی بود. اکنون خرابه‌ای بیش نیست. در داخل حصار آن چند خانه سالم وجود دارد. اما بیشتر خانه‌های بیرون قلعه خراب شده‌اند. آن قسمت از عساکر خلقی که زودتر رسیدند، خانه‌هایی یافتند. اما کسانی که دیرتر رسیدند، خانه‌ای نیافته و در محوطه‌های باز اتراق نمودند. برف سنگینی نیز باریده بود. هوا بی‌نهایت سرد بود. عساکر لخت و بی‌لباس در آن ولایت سرد چنان فلاکت و بدبختی کشیدند که قابل بیان نیست. سه چهار روز طول کشید تا مابقی عساکر نیز برسند. اما در طول راه بعضی از حرام زادگان ولایات بین راه، به آن‌ها حمله کرده، بعضی را کشته، بعضی را مجروح و مصدوم ساخته و بعضی را لخت کرده بودند. خلاصه این که عساکرِ جان بدر برده همگی رسیده و در دمیرقاپو مستقر شدند. اما، از این قوم شکست خورده هیچ یک، آذوقه و قوت و غذا نداشتند. در داخل دمیرقاپو قحطی روی داده و عساکر به واسطه نیافتن خوردنی و آشامیدنی (24a) دچار زحمت و سختی بسیار شده آدمی‌زادگان هر چه که باید، متحمل شدند. اسبان‌شان نیز، علف و کاه و جو نیافته، از گرسنگی زبون و ناتوان شده، ملول و محزون به روی صاحبان‌شان نگاه می‌کردند. سرانجام شمار زیادی از افراد برای آن که چشم‌شان به وضع رقت بار اسب‌ها نیافتد آنها را خارج کرده و در بیابان رها ساختند. چند روز با همین وضع فلاکت بار سپری شد.

پس از آن از ولایت «تبرصران» و «قیتاق» بعضی افراد آمده و آذوقه و ارزاق آوردند. عساکر روم با پرداخت آقچهٔ زیاد آنها را خریده و ذخیره کردند. مردم آن ولایات، آقچه و طلا ندیده بودند. اهل روم آقچهٔ زیادی داشتند. آذوقه و ارزاق آن‌قدر به دمیرقاپو آوردند که دیگر کسی به آن‌ها نگاه نمی‌کرد. اهالی آن دو ولایت و عساکر روم به همدیگر خو گرفته آنها به دمیرقاپو و عساکر روم به ولایت آنها رسیده، دسته دسته عده‌ای در تبرصران و عده‌ای در ولایت قیتاق زمستان را سرکردند. آن سال از دولت پادشاه عالم تابستان فرا

رسید.

پس از فرا رسیدن بهار، عثمان پاشا ندا سر داده، امر نمود که: «در هر کجا که عساکر روم مستقراند به دمیرقاپو آمده در آن‌جا جمع شوند.» عساکری که زمستان را در قیتاق و تبرصران سر کرده بودند، همگی در دمیرقاپو جمع شده، عده‌ای در داخل قلعه و عده‌ای هم در بیرون و در صحرا چادر زده و مستقر شدند. تمام اطراف قلعه چنان سبزه‌زار و عالی و زیبا شده بود که قابل بیان نیست.

قلعهٔ دمیرقاپو در دامنه کوه قرار دارد. شرق آن بحر خزر و غرب آن کوه است. در فاصله میان کوه تا دریا دو دیوارساخته شده است. درازای دیوار مذکور به سه میل می‌رسد. اسکندر ذوالقرنین آن را بنا کرده است. مردم آن ولایت به قلعهٔ مذکور قلعهٔ دمیرقاپو نمی‌گویند، بلکه قلعهٔ دربند می‌گویند.[1] منظورشان از دربند (24b) این است که در گذشته که ولایات شروان مسلمان نشین و ولایات قیتاق کافرنشین بوده، کفّار آن ولایات جمع شده و با هجوم به مسلمانان شروان آنها را غارت وچپاول کرده و به ایل و عشیره خود باز می‌گشتند، سرانجام مردم آن ولایت به نزد حضرت اسکندر ذوالقرنین شکایت برده و اسکندر نیز در آن تنگه، دیوار ساخته و در فاصله‌کوه تا دریای خزر برج و باروهای محکم در آن تعبیه کرده و در داخل آن جنگجویان را مستقر ساخته و در هفت هشت نقطه نیز دروازه نصب کرده بودند. وقتی که کفار می‌آمده‌اند به دیوار برخورده و ناچار به دیار خود باز می‌گشته‌اند. حضرت ذوالقرنین با این تدبیر آن ولایت را از گزند کفار در امان داشته و حفظ کرده بود. حال مقصود و مراد از دربند همین است.

در چهار طرف قلعهٔ مذکور مزارات خیلی زیادی وجود دارد که در هریک از آنها سنگ‌های قبر نوشته و حجاری شده اعلاء یافت می‌شود. بر روی هر کدام از سنگ‌ها نام و مشخصات فرد متوفی و نیز تاریخ‌هایی نوشته شده است. در حقیقت در زمان‌های گذشته، قلعهٔ مذکور محل سکونت غازیانی بوده، که با کفار می‌جنگیدند. بعضی از غازیان در آن جنگ‌ها کشته و شهید شده‌اند. هر غازی در زمانی که در قید حیات بوده

---

۱. یک شاعر مردمی آذربایجان، در باره دربند براساس سیاحت‌اش چنین سروده است:

آی آغالر گلین تعریفین دیـِیم — نه عجب دوشوبدی یری دربندن
اسکندر الیله الوپ برقرار — چکیلیپدی برج و و بارو دربندین
من گلمیشم بوردا قُناق قالماغا — گوزللر مُلکینه گذار سالماغا
یاغی اولدورمیه قصاص آلماغا — قوچاق اولار ارنلری دربندین
دربند دیدیکلری باغچه‌دی، باغدی — آلت یانی دریادی، اوست یانی داغدی
عباس دییر: عجب میوه‌سی چاغدی — خسته‌یه درماندی ناری دربندین

عباس توفارقانلی (سده ۱۷ـ۱۶)

برای خودش سنگ قبری تهیه کرده، بر روی آن حجاری نموده و حاضر و آماده می‌کرده است.

یک ولایت پر اولیائی است که قابل بیان نیست. حتی مزار و زیارتگاه جمشیدخان نیز در آن‌جاست. مقام «اوچلر» و «قرقلر»[1] نیز آن‌جاست. زیارتگاه مشهوری است. مقام حضرت ابوحنیفه نیز آن‌جاست. آن نیز زیارتگاهی است. زیارتگاهِ نعلبندِ حضرت علی‌نیز در آن‌جاست. و زیارتگاهِ «پور مغار سلطان» و «پیر دده سلطان»[2] که حقیقتاً مورد عزت و احترام‌اند نیز در آن‌جاست. (25a) مقام و زیارتگاه چیل[چهل] مهری که چهل دختر باکره بوده‌اند نیز آن‌جاست. آنها در زمان اسکندر ذوالقرنین به دمیرقاپو آمده‌اند و در نزدیکی آن ماندگار شده و با کفار می‌جنگیده‌اند. یکی از آنها در آن مکان شهید شده و مابقی غیب شده بودند. مقام و زیارتگاه آنها طوافگاه مشهوری است. «کعبه کوچک» نیز آن‌جاست. در سمت کفره [کفار] قلعهٔ مذکور بنا شده است. مردم آن ولایت بر این اعتقادند که اگر استطاعت زیارت خانهٔ خدا، کعبه، را نداشته باشند، و به جای آن، «کعبهٔ کوچک» را طواف کنند مثل آن است که طواف مکه را بجا آورده و به همان ثواب نایل خواهند آمد.

در سمت کفره [کفار] قلعهٔ دمیرقاپو دیواری وجود دارد که دارای دری است به نام درِ قیامت. علت نامگذاری در قیامت به این نام، این است که در زمان اسکندرذوالقرنین از درهای قلعهٔ مزبور، غازیان، گروه گروه خارج شده و به جنگ می‌رفته‌اند. اما غازیانی که از در قیامت خارج شده و به جنگ می‌رفته‌اند به طور حتم باز نگشته و به شهادت می‌رسیده‌اند. این امر چندین بار تجربه شده و در باب آن به حضرت اسکندر خبرداده شده، و او نیز در حق درِ مزبور این گونه نفرین کرده بود: «انشاءاللّه در زمین فرو رود.» اکنون چیزی نمانده که درِ مزبور به طور کامل در زمین فرو رود. حال آنکه که در آن زمان، در بزرگی بوده چنان که حتی افراد با اسب از آن داخل و خارج می‌شده‌اند.[3]

در قلعهٔ مذکور برخی از افراد پیر و با تجربه بود که می‌گفتند: «ما از داخل و خارج شدن افراد با اسب، از این در آگاهیم» اما حال، چیزی نمانده که در زمین فرو رود. مردمان آن ولایت بر این اعتقادند که: «با فرو رفتن این در، در درون زمین، قیامت آغاز می‌شود.» در اطراف درِ مزبور آن قدر میخ کوبیده بودند که جای سوزن فرو کردن نبود. هر کسی که دچار دندان درد

۱. «اوچلر» (سه تن)، «قرقلر» (چهل تن)، از زیارتگاه‌های مقدس و مورد احترام اهل طریقت در قفقاز است. (م)
۲. ده ده قورقود.
۳. مورخ در ذکر داستان اسکندرذوالقرنین، تاریخ را با افسانه در آمیخته است. (م)

می‌شده، میخی به آن در می‌کوبیده و در همان ساعت بامراللّه تعالی دندان دردش تسکین می‌یافته است. (25b) اکنون دمیرقاپو ولایتی است با مزارات اولیاء و عجایب بسیار.

در اطراف قلعهٔ مذکور طوائف گوناگونی ساکن است، یکی از آنها، طائفه تبرصران است. دارای چهل هزار خانه است. علت نامگذاری آن به تبرصران این است که حضرت ابومسلم در آن‌جا ظهور یافته و الان مزار او و تبر او در آن ولایت است. مردمان اطراف برای زیارت آن می‌آیند. همه آنها مسلمان هستند. مذهب‌شان شافعی است. اما در دل این گونه نیستند. یک بیگی به نام معصوم دارند. اما طائفه مذکور به آن بیگ خراجی نمی‌دهند، یک طائفه عاصی و سرکشی هستند. اعتقادات دینی‌شان ضعیف است. با زور و قلدری رزق و مال کسانی راکه بتوانند می‌گیرند و می‌خورند. و هرکسی که اقربا و بستگانش زیاد باشد و زور زیادی داشته باشد، حق با اوست و لذا منصب بیگی نیز از آن اوست. حرامزاده‌های بعضی از قریه‌ها نیز جمع شده با قهر و زور اسب‌ها و گاوها و گوسفندهای قریه‌های مجاور را رانده و تصاحب می‌کنند. و بالجمله افراد این طائفه با زره و جوشن و یراق و یساق می‌گردند. حتی وقتی که از خانه‌شان خارج شده برای آوردن آب و هیزم نیز می‌روند همراه با یراق و یساق می‌روند. زیرا اعتنایی به بیگ ندارند، اعتقادات دینیشان نیز ضعیف است. از طرفی تابع ضوابط و اصولی هم نیستند. از این رو رزق و مالی راکه با زور به دست می‌آورند، همراه خود نگه می‌دارند. از این رو هر یک سرخود می‌گردند. اکنون ولایت تبرصران چنین ولایتی است.

در سمت کفره [کفار] قلعهٔ دمیرقاپو یک طائفه دیگری نیز ساکن است. به آنها قیتاق می‌گویند.[1] بیگ مشهوری به نام اُسمی دارند. فردی است درشت اندام و قوی هیکل، حتی قادر به سوار شدن بر اسب نیز نیست. اگر می‌خواست از جایی به جای دیگر برود با

---

۱. اولیاء چلبی در وصف قبیله قیتاق می‌نویسد: «در این دیار قبیله‌ای به نام قیتاق وجود دارد که بیست هزار نفراند. مکانشان در حوالی داغستان است. برای خرید و فروش به اَرَش و شکی می‌آیند. مردمانی عجایب‌الهیکل هستند. سرهایشان مثل دیگ، بزرگ است. دارای ابروهایی به پهنای دو انگشت، شانه‌هایی پهن و کشیده، سینه‌هایی فراخ، کمرهایی باریک، رانهایی چاق، کفِ پاهایی پهن، چشمهایی مدور، صورت‌هایی سرخ و گرد و موهایی مثل توبره هستند. در هنگامی که به بازارهای شکی و اَرَش می‌آیند، صحرا را پیاده طی می‌کنند، بعد بر ارابه‌های شکی سوار می‌شوند. این امر حاکی از آن است که اسب‌ها و قاطرها قادر به تحمل هیکل‌های آنها نیستند. بر ارابه‌های مخصوصی که گاومیش‌های زین کرده [آنها را می‌کشند] سوار می‌شوند. بر سرهایشان عمامه می‌گذارند. با ریش‌های بلندِ خود محتشمانه به اطرافیان نگاه می‌کنند. طائفه اغوزِ به غایت عجیب و غریبی هستند. مورد تمسخر و استهزاء مردم گیلان، شروان و شماخی‌اند.

(E. çelebi, s. 291)

ارابه می‌رفت. اما پسران شجاع و دلاوری دارد، آنها در امور نظامی خیلی توانا و زبده‌اند، قادر به غلبه بر بیست هزار عساکراند. (26a) مسلمان اند، اما در دل چنین نیستند. طائفه‌ای هستند با خلق و خوی تاتارها. بیشترشان به نوشیدن «بوزا»[1] میل دارند.

نسب طائفه مذکور به حضرت حمزه می‌رسد. آنها قلعه‌ای به نام قلعهٔ قریش نیز دارند. منظور از نَسب بردن به حضرت حمزه این است که آن ولایات در زمان‌های گذشته کافرنشین بود، حضرت حمزه همراه با بعضی از اصحاب خود به آن‌جا وارد شده جنگ‌های متعدد کرده و سرانجام کفار لعین او را با حیله گرفتار نموده و در قلعهٔ قریش زندانی نمودند. حضرت حمزه مدت‌ها در حبس به سر برده و کنیزی نیز در اختیار او گذاشته شده تا با او باشد. آن دو با هم در آمیخته، پس از آن بابا عُمر، حضرت حمزه را به طریقی از حبس آزاد می‌سازد. در حالی که آن کنیز از او باردار بوده است. کنیز پس از مدتی فرزند پسری به دنیا آورده، آن پسر بزرگ شده، جوانِ شجاع و دلاوری می‌شود. پس از آن، او نیز صاحب فرزندانی شده و نسل‌اش رو به ازدیاد می‌گذارد. آنها با شجاعت و قدرت، آن ولایت را به تصرف خود در می‌آورند. منظور از این که طائفه مذکور از نسل حضرت حمزه‌اند همین است.[2]

مراد از قلعهٔ قریش نیز همین است که حضرت حمزه که از قبیله قریش بوده مدتی در آن قلعه در حبس به سر برده و از این رو نام آن را قلعهٔ قریش گذاشته‌اند. قلعهٔ قریش در داخل کوهی در ولایت قیتاق است. این قلعه بی‌نهایت سخت و مستحکم است. در حال حاضر، بیگ طائفه مذکور که اُسمی نام دارد در آن ساکن است.

در نزدیکی طایفه قیتاق، [طائفه] شمخال است. آن طائفه نیز مسلمان است. آن‌ها نیز قادر به غلبه بر عساکر بسیاری هستند. وقتی که مصطفی پاشا به ولایت شروان وارد شد، آن‌ها به استقبال او آمده، متابعت و مراجعت نمودند. حضرت مصطفی پاشا نیز دختر

---

۱. «بوزا» یا «بوزه» نوعی شربت ترش و شیرین غلیظ که از تخمیر ارزن، جو و ذرت و چند غله دیگر تهیه می‌شد. ر.ک: محمد دوغان، همان، ص ۱۸۲ (م)

۲. اولیاء چلبی می‌نویسد: این قوم می‌گویند «از نسل حمزه‌ایم، اما صوم و صلاة و حج و زکات نمی‌دانند چیست. هفت هشت مرد با یک زن در می‌آمیزند. اگر از این زن یک والدالزنا به دنیا آید، با این که تعیین پدر او کار دشواری است، اما این حرامزاده‌ها برای آن، راه حل ساده‌ای یافته‌اند. به این صورت که به کودک والدالزنا یک سیب می‌دهند و او این سیب را به طرف افرادی که مدعی پدر بودن او هستند، پرتاب می‌کند، سیب به هر کدام که اصابت کرد او به عنوان پدر کودک شناخته می‌شود. پس از آن، زن در اختیار آن مرد قرار گرفته و فرد دیگری نمی‌تواند در کار او مداخله کند. این‌ها قوم خبیثی هستند که در دیار عجم به «موم سوندرن» [شمع خاموش کن] مشهوراند. در هیچ دیاری، قومی با این طرز رویه ندیدم.
(E. çelebi, s. 290-291)

[رئیس] شمخال را برای عثمان پاشا خواست، او نیز موافقت کرده و در همان محل، نکاح صورت گرفت. بعداً زمانی که عثمان پاشا به قلعهٔ دمیرقاپو رسید (26b) فردی را فرستاده و دید که، کسی راکه به نکاح خود درآورده دختر [رئیس] شمخال نیست بلکه دختر برادر اوست. الان در نکاح حضرت عثمان پاشا است.

در آن اطراف، طوائف مختلفی وجود دارد. از قبیل: «تومان»، «قومق»، «قبرته» و «چرکس». مردم این طوائف همگی از کفار هستند. اصل و تبار بعضی از آنها «ابازه» [ابخاز] و بعضی چرکس هستند. اینها نیز خود طوائف زیادی هستند. همهٔ این طوائف، در ناحیه کوهستانی داغستان ساکن‌اند. ولایات‌شان صعب و صخره‌ای و سخت و مستحکم است. احوال این ولایات، تا آن‌جاکه دانسته شد، در حد توان بیان شد. اینک بر می‌گردیم به ذکر احوال عثمان پاشا.

عساکر اسلام در قلعهٔ دمیرقاپو ساکن شدند. بعضی در داخل و بعضی در خارج و اطراف آن استقرار یافتند. با فرا رسیدن ایام بهار، هر کس به چراندن اسب‌های خود در اطراف قلعه پرداخته و هنگام غروب آفتاب، بعضی، اسب‌ها را در داخل قلعه و بعضی در خارج از آن می‌خوابانید. چند روز بر این منوال گذشت. اما هر شب تعدادی از اسبهای عساکر به سرقت می‌رفت. سرانجام در بیرون قلعه کسی نمانده، به داخل قلعه آمدند. بعد از آن، حرامزاده‌های ولایت قیتاق جمع شده و با زور و خشونت شروع به دزدیدن اسب‌ها و اسباب و وسایل خدمتکارانی می‌کردند که اسب‌ها را برای چرا به اطراف قلعه می‌بردند. به این جهت، کسی در بیرون قلعه نماند و همگی به داخل قلعه آمدند. سرانجام حضرت پاشا، بعد از باز شدن قلعه چند نفر سوار کار را برای محافظت و کمین تعیین نمود. پس از آن، اسب‌ها به چرا رفتند. چند روز بدین صورت گذشت تا این که یک روز تعدادی از افراد طائفه قیتاق جمع شده و در کنار دریای خزر خود را پنهان ساخته و قصد سرقت اسب‌ها را نمودند. کسانی راکه حضرت پاشا جهت محافظت تعیین کرده بود، با آنها درگیر شده و به جنگ پرداختند. سه تن از افراد شجاع آن حرامزاده‌ها گرفتار شده، مابقی پا به فرار گذاشتند. آن سه نفر را نزد حضرت پاشا (27a) آورده، به هیچ یک از آنها امان داده نشد. گردن هایشان زده شد و سرهایشان از برج و بارو آویخته شد.

این افرادی که به قتل رسیدند در حقیقت از افراد بیگ قیتاق یعنی اُسمی، بودند. او با شنیدن خبر قتل افراد طائفه خود به دشمنی همه جانبه با عساکر روم پرداخته و مردم ولایت خود را مجاز ساخته بود که در هر جاکه عساکر روم را یافتند به قتل آورده و مال و منال و اسب و وسایل‌شان را غارت نمایند. طائفه مذکور نیز خروج از قلعه را برای عساکر

روم دشوار ساخت. چنان که برای آوردن آب و هیزم از نزدیکی قلعه با احتیاط خارج می‌شدیم. حتی بعد از باز شدن قلعه اگر یک سنجاق بیگی به همراه عساکر قراول خارج نمی‌شدند، اسب‌های عساکر برای خوردن آب و علف نمی‌توانستند از قلعه خارج شوند.

قیتاق‌ها که شنیدند عساکر روم این گونه با احتیاط و همراه با «قراول» از قلعه خارج می‌شوند. پانصد ششصد نفر از آنها در یک‌جا جمع شده و چندین بار به چمنزار حمله کرده و اسب‌ها و قاطرهای بسیاری را با خود بردند و تعدادی از افراد را نیز به قتل رساندند. سرانجام حضرت عثمان پاشا، تعدادی از عساکر و ینی‌چری‌ها و تعدادی توپ را مهیا کرده و در یک روز در هنگام غروب آفتاب به ولایت قیتاق تاختند، آن شب تا صبح رفته و اواسط صبح روز بعد داخل ولایت قیتاق شده و غازیان هر یک از حرامزادگان را که یافته به قتل رسانده و بعضی را نیز به اسارت گرفتند.

در داخل ولایت قیتاق و در دل کوه و در جایی سخت و مرتفع قریه‌ای با پانصد خانه وجود دارد که به «باش‌کوی» مشهور است. این قریه از آنِ شخص اُسمی بیگ است. زمانی که عساکر اسلام به آن‌جا رسید اهالی قریه مذکور و نیز افراد بسیار زیادی از قریه‌های اطراف جمع شده و با زره و جوشن و سلاح و یراق و یساق کامل، قریه را احاطه کرده و آماده ایستاده بودند. قریهٔ مذکور در جایی بی‌نهایت سخت و صعب واقع شده بود.(27b) تنها یک راه ورود داشت که در آن نیز جنگجویان قیتاق جمع شده و از جای مرتفع و بلندی به روی عساکر روم سنگ‌های بسیار بزرگ فرو می‌غلتاندند و تیر پرتاب می‌کردند. چنان جنگ سختی صورت گرفت که به بیان در نمی‌آید. از هر چهار گوشه ولایت قیتاق که افراد برای طلب کمک رفته بودند، عساکر قیتاق دسته دسته و گروه گروه جمع شدند. در آن قریه جنگ زیادی صورت گرفت. از ما و آنها افراد زیادی کشته شد. آن ملعون‌ها، با توپ و تفنگ از قریه بیرون رانده شدند. عساکر خلقی در قریه مذکور مستقر شدند. آنها اسباب و ارزاق قریه را غارت و چپاول کرده و هر که را که یافته به قتل رسانده و تمام خانه‌هایشان را به آتش کشیدند. اسبان و گوسفندان بی‌شماری را نیز به غنیمت گرفته و با این غنیمت عزم بازگشت به دمیرقاپو شد. اما قیتاق‌های ولایت مذکور جمع شده هر یک از آنها با زره و جوشن و یراق و یساق بسیار مرتب و مجهز به تعقیب ما پرداخته و جنگ سختی صورت گرفت. آن ملعون‌ها، در تیراندازی بی‌نهایت ماهر بودند. تیرهایشان مثل نیزه و زوبین بود. تنها با یک ضربه، افراد را از اسب به زیر می‌افکندند. آن روز با آنها جنگ سختی صورت گرفت. اما هر چه می‌گذشت بر شمار آنها افزوده می‌شد. سرانجام این که تا غروب جنگ دوام یافته و در هنگام غروب آفتاب در یک نی‌زاری

مستقر شدیم. عساکر خلقی همگی در یک‌جا جمع شده، توپ‌ها را در چهار طرف قرار داده و از روی احتیاط تا صبح نخوابیده و بیدار ماندیم. هنگام صبح همه عساکر حرکت کرده و به کنار دریای خزر رسیدیم. یک سوی عساکر از کنار دریا و یک سوی آن از کنار دشمن آهسته و آهسته رو به سوی دمیرقاپو آورد.

در مقابلمان رود عظیمی بود. از راه زمین امکان عبور نبود. در نزدیکی دریا یک راه عبور وجود داشت. عساکر قیتاق همگی در آن‌جا جمع شده و در ابتدای آن راه عبور، سنگر بسته و به قصد جنگ ایستاده بودند. عساکر روم (28a) به آن محل که رسید، امکان عبور نیافتند و لذا جنگ در گرفت. در آن اثناء جنگ محدودی صورت گرفته و سرانجام عساکر روم «ضاربوزان»ها را آورده و سنگرها را در هم شکسته و عساکر قیتاق را به عقب رانده و از آن راه عبور، گذشتیم. اما آن ملعون‌ها با حمله و هجوم سخت به تعقیب ما برخاسته و جنگ زیادی صورت گرفت. حتی تا نزدیکی‌های دمیرقاپو نیز ما را تعقیب کردند. در نزدیکی دمیرقاپو، آن دسته از عساکر روم که در آن‌جا بودند به استقبال آمدند. عساکر قیتاق که دیدند مابقی عساکر روم به استقبال آنها آمده و شمارشان افزون شده، ناچار به ولایت خود باز گشتند.

مردم آن ولایات، عثمان پاشا را به جهت آن که توانست با تعدادی از عساکرِ هزیمتِ یافته روم، ایل و طائفه دلیر و پهلوانی همچون طائفه قیتاق را شکست دهد و قریه بیگ‌شان را به آتش بکشد و مال و منال شان را غارت و چپاول کند و بیگ‌ها و حکام شان را بر سر جایشان بنشاند، او را هزار بار ستایش کردند و هزار بار بر او آفرین گفتند.

غیر از طائفه قیتاق، در نزدیکی تبرصران و در دامنهٔ کوه البرز طائفه دیگری به نام «گورل» ساکن است. مردم این طائفه محبِ قزلباش و شیعه مذهب هستند. آنها جمع می‌شدند و راه عساکر روم که به قریه‌های اطراف جهت آوردن آذوقه و ارزاق می‌رفتند را سد می‌کردند. بعضی را می‌کشتند و بعضی دیگر را لخت می‌کردند. حضرت عثمان پاشا که دریافت طائفه مذکور مرتکب انواع تعدی‌ها می‌شوند، عساکری را به سوی آنها گسیل داشت. عساکر به نزدیکی آن طایفهٔ ضلالت‌پیشه رسیده و جنگ صورت گرفت. سرانجام، حق سبحانه تعالی به دین اسلام نصرت داده در پرتو دولت پادشاه اسلام، طائفه مذکور از دم تیغ گذشته و بعضی از آنها به کوه گریخته و جان بدر بردند. خانه‌های طائفه مذکور به آتش کشیده شد. مال و منال شان غارت شده و گاو و گوسفند بی‌شماری تصاحب (28b) و به دمیرقاپو آورده شد. چنان‌که عساکر، غنی و بی‌نیاز شدند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و می‌پردازیم به ذکر داستان قزلباش لعین.

زمانی که عثمان پاشا شهر شماخی را رها کرد و به سوی دمیرقاپو رفت، قزلباش لعین به شهر مزبور آمده و در می‌یابد که در آن شهر احدی از عساکر روم باقی نمانده و همگی به دمیرقاپو رفته‌اند. آن ملعون‌ها وارد شهر شده و هر آنچه که از عساکر روم در شهر باقی مانده بود را چپاول کرده و سُنیان شهر را به قتل رسانده و آذوقه و ارزاق‌شان را غارت می‌کنند. با اتراق آن ضلالت پیشگان در ولایت شروان، بیگلربیگی وان، خسرو پاشا، از جانب روم خبردار می‌شود که عساکر قزلباش در شروان جمع شده و قصد رفتن به سوی عثمان پاشا را دارند. از این رو خسرو پاشا، با عساکر وان به سوی تبریز یورش آورده و در فاصلهٔ مابین وان تا تبریز شماری از قلعه‌های کوچک را تصرف کرده و به ملاحدهٔ ملعون که در آن محل‌ها بودند حمله نموده، بعضی را به قتل رسانده و بعضی دیگر را به اسارت در می‌آورد.

به شاه[محمد خدابنده] چنین خبر می‌رسد که: «اکنون بیگلربیگی وان در مرزهای نزدیک تبریز به غارت و چپاول پرداخته و در حال آمدن به سوی تبریز است.» شاه از این خبر دچار خوف و هراس شده و با شتاب نامه‌ای نوشته و به دست شاطر داده و او را به سوی عساکر مستقر در شروان گسیل می‌دارد. پس از چند روز، شاطرِ حامل نامه به شروان رسیده و نامهٔ شاه را به [سلطان حمزه میرزا] تقدیم می‌کند. در نامهٔ مزبور، شاه خطاب به حمزه میرزا چنین گفته بود: «تو که جگر گوشه‌ام، حمزه میرزا هستی و تو که وزیرم میرزا سلمان هستی و امیرخان و شاهرخ خان و پره [پیره] محمد خان و ترکمان محمد خان و خلیل خان و خلیفه انصار و سایر قورچیانم! بر شما معلوم باد که بیگلربیگی وان، خسرو پاشا، همراه با تمام عساکر وان به مرزهای ما هجوم آورده و قتل و غارت نموده، شمار زیادی از غازیانم را کشته و تعدادی از (29a) قلعه‌هایمان را تصرف کرده است. اکنون نیز قصد حرکت به سوی تبریز را دارند. پس، وقتی که شاطر نامبارک همراه با پروانهٔ پر ملال به نزد شما رسید، با شتاب بسیار (تعجیل علی التعجیل) باز گردید، اگر اهمال و مساهله ورزیده و دیر باز گردید، از اولاد و انساب‌تان [باید] قطع امید کنید.»

ملاحدهٔ لعین با دریافت این نامه، دچار خوف و هراس شده هر کس به تنهایی محزون و مضطرب شده بنای بازگشت گذاشتند. عثمان پاشا از رفتن آنها از شروان خبردار شد. در هنگام رفتن از شهر شماخی به دمیرقاپو تمام توپ‌ها بجا مانده بود. همین که شروان خالی شد. فرصت دست داد تا «گونوللر آغاسی» چند نفر را برای کمک به «دیوانه قیقو» فرستاده تا توپ‌های بجا مانده دِر شماخی را باز گردانند. «قیقوآغا» نیز فوراً به شهر شماخی تاخت نموده و به شهر رسیده و شهر را خالی [از دشمن] یافته و توپ‌ها را ضبط

نمود. باروت‌ها نیز جا مانده بود. آنها را نیز ضبط کرده و چند روز بعد به دمیرقاپو باز گرداند. قلعهٔ مذکور پر از سلاح و یراق شد. باروت‌های [عساکر روم] تمام شده بود. حق تعالی بار دیگر لطف و کرم نموده در دولت پادشاه اسلام سلاح‌ها ضایع نشد.

بدین منوال چند صباحی گذشت. از خان‌های لعین قزلباش تکه محمدخان با چند هزار قزلباش ملعون به شهر شماخی آمده نیمی از ولایت شروان را به تصرف درآورد و نیم دیگر نیز در تصرف عثمان پاشا باقی ماند. محمدخان ملحد لعین، در گرمای تابستان به ییلاق «کوتاح» آمده در آن‌جا سکونت اختیار کرد. ییلاق مذکور در نزدیکی «مسکور» و شروان است که آنها پیش از این در تصرف حضرت عثمان پاشا بود. در آن تابستان تا فرا رسیدن ایام پاییز، با آن ملعون‌ها جنگ و ستیز صورت گرفت. گاه عساکر اسلام بر آنها غالب می‌شدند و شمار زیادی از آنها را کشته و تعداد زیاد دیگری (29b) را به اسارت می‌گرفتند، و گاه آنها بر عساکر اسلام غلبه کرده و شمار زیادی از افراد ما را به شهادت می‌رساندند. خلاصه، این چه قصهٔ [مفصلی] است، به اختصار اکتفا کنم.

تا فرا رسیدن روزهای سرد پاییز، آن ملعون‌ها از ییلاق پایین آمده و در حین رفتن به شماخی هر روز مبادرت به جنگ می‌کردند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و به جانب دیگر داستان یعنی ذکر احوال سردار اعظم مصطفی پاشا می‌پردازیم.

مصطفی پاشا و همراهان از ولایت شروان برگشته و در هنگام عزیمت به روم از قصبهٔ اَرَش برخاسته و از قصبهٔ شکی و از نزدیکی شهر زَگم عبور کرده در چند منزلی به قلعهٔ تفلیس رسیدند. در تفلیس یک روز اتراق صورت گرفته و در قلعهٔ مذکور یک مقدار آذوقه و برگ و بنه گذاشته به سوی دیار روم روانه شدند. اما عساکر اسلام در طول راه و در ولایات و کوه‌های صعب و سخت گرجستان بارها گرفتار سرما و برف و توفان شدند. درد و رنج بسیار کشیدند، آن‌چه بر آنها رفت، بماند.

حضرت سردار مصطفی پاشا در رمضان المبارک سنهٔ ۹۸۶ به قلعهٔ ارض‌روم داخل شد. بعضی از عساکر اسلام در ارض‌روم و بعضی در دیار بکر ساکن شدند. به بعضی نیز رخصت داده نشد. هر کس در جای خود استقرار یافت. می‌پردازیم به ذکر داستان عساکری که در شروان و تفلیس برای محافظت از آن‌جا ماندند.

عثمان پاشا بعد از این که از شروان به قلعهٔ دمیرقاپو رفت از خان‌های قزلباش، امام قلی‌سلطان و خلیفه انصار و خان قزاق‌ها به نام دونمز بیگ و سیمون[۱] لعین با چند هزار

---

۱. سیمون هنگامی که حاکم کارتلی بود، در سال ۹۷۷ / ۱۵۶۹ ق. توسط شاه طهماسب دستگیر و زندانی شد. در زمان شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۴ / ۱۵۷۶. آزاد شده و به عنوان خان تفلیس تعیین گردید. در آن

نفر از عساکر، رو به سوی تفلیس آورده و به آن‌جا رسیده و قلعهٔ تفلیس را محاصره کرده و به جنگ سختی برخاستند. اما عساکر روم که سعادت یارشان باد، از داخل قلعه مبادرت به جنگ شدیدی نموده، با توپ و تفنگ، ملعون‌ها را از نزدیک قلعه دور ساخته و شمار زیادی از آنها را به خاک هلاکت افکندند. سرانجام قزلباشها که دیدند در روز روشن نمی‌توانند به قلعه نزدیک شوند. از چوب درختان اطراف نردبان‌ها ساخته شب هنگام با همدیگر اتفاق نموده از هر گوشه (30a) هجوم همه جانبه آورده و نردبان‌ها را به دیوارهٔ قلعه تکیه داده و همین که درصدد بالا رفتن از آنها برآمدند، عساکر روم از داخل قلعه به سوی آن ملعون‌ها، سنگ‌ها پرتاب کرده و به گشودن آتش توپ و تفنگ پرداختند. بدین صورت آنها نردبان‌ها را رها کرده و مجبور به دور شدن از قلعه شدند، بی‌دین‌ها چون دریافتند که با آن تدبیر تصرف قلعه ممکن نیست، سرانجام قلعه را از پشت به محاصره در آورده و درست چهار ماه انتظار کشیدند تا مگر عساکر روم از فرط گرسنگی تلف شده و قلعه را از این طریق به تصرف در آورند. در واقع در درون قلعه قحطی واقع شده بود. هر نوع خوردنی و آشامیدنی به هیچ وجه یافت نمی‌شد. چنان شد که افراد برای خوردن همدیگر، به هم، حمله می‌کردند. کار به جایی رسید که به غیر از انسان بقیه جاندارهای داخل قلعه را کشته و خوردند. از جاندارها اثری نماند، ناچار شروع به خوردن علف و آرد استخوان کردند.

خلاصه؛ این چه قصه‌ای است، مختصر کرده بگوییم که تعداد زیادی از افراد از فرط گرسنگی هلاک شدند [اما] از قلعه خارج نشده و تن به اطاعت از قزلباشها ندادند. در حالی که اوضاع و احوال سخت پریشان بود، از روم، بیگلربیگی «مرعش»[1]، مصطفی پاشا، همراه با تعدادی از عساکر برای کمک و یاری رسیدند. آذوقه و ارزاق بسیاری نیز همراه خود آوردند. قزلباشها، هم این‌که از آمدن عساکر اسلام خبردار شدند، دچار ترس و وحشت شده همگی فرار اختیار کردند. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و می‌پردازیم به ذکر داستان مصطفی پاشا در ولایت ارض‌روم.

مصطفی پاشا، آن سال از سفر نصرت اثر بازگشته و عساکری که به روم وارد شدند هر کدام زمستان را در محلی به سر برده تا این که زمستان پایان یافت و با فرا رسیدن بهار،

اثناء، برادرش، داود خان، از دولت عثمانی تقاضای کمک کرد. او بعد از این که تفلیس تحت حاکمیت عثمانی قرار گرفت، با جمع آوری قوای قزلباش و گرجی دست به حمله به عساکر عثمانی زده و در این‌جا و آن‌جا شروع به یغماگری کرد. سرانجام دستگیر و به استانبول آورده شد و در زندان «یدی‌کوله» (هفت برج) حبس گردید.

۱. مرعش «سنجاق» وابسته به «ایالت» آدنا. (م)

دشت و بیابان و وادی بی‌پایان با انواع شکوفه‌های رنگین مزین و آراسته شد. در اثر سوز و سرمای شدیدِ زمستان، از چشمان درختان اشک جاری بود. درختان به استقبال قدوم نو بهار رفته و شکوفه باران بودند. (30b) چمن سبزه پوش شده و گیاهان و نباتات و درختان از شادی و سرمستی سر برافراشته، زاهدانه و عابدانه مولای لامکان را حمد و ثنا گفته، سر فرود می‌آوردند. گویا که سرو، سر برافراشته است و در جنت باغ جنان، از باد شمال سر تکان می‌دهد.

خلاصه سخن آن که بهار همه جا را فرا گرفته و بار دیگر برای تدارک سفر نصرت اثر چاوشان و قاصدان به هر سو پراکنده شده و درمیان عساکر اسلام ندا سر می‌دادند که: «بار دیگر برای حضور در سفر همایونی حاضر و مهیا شوید. با شتاب به محل مأموریت آمده و جمع شوید.» از آن‌جا که این امر، فرمان همایونی بود، عساکری که مأمور حضور در این سفر همایونی بودند، از هر ولایتی که زمستان را در آن‌جا گذرانده بودند، دسته دسته و گروه گروه و موج موج و فوج فوج، رو به سوی ولایت ارض‌روم آورده و در آن‌جا جمع شدند. دشت ارض‌روم با انواع چادرهای رنگین چنان مزین و آراسته شده بود که قابل گفتن نیست. به ویژه آن که در سفر نصرت اثر آن سال، به بیگلربیگی شام، حسن پاشا نیز امر شده بود که دلاوران و جنگجویان دیار عرب را از شام شریف به دیار ارض‌روم آورد. عساکری که به ارض‌روم آمدند برای هنرنمایی و رزم آوری هر یک، خود را با اسباب و آلات جنگی آراسته و قول‌ها و اسب‌هایشان را نیز با اسباب و آلات مرصع و جواهرنشان تزئین نمودند. چهل هزار جنگجوی شجاع و ممتاز که هر یک خود را با ابزار آلات جنگی آراسته و نیزه‌ها در دست گرفته و بر اسب‌های اصیل عرب تعلیم دیده سوار شده، هر یک در میدان، مرد مردانه و شیر و شیرانه جنگاوری و سلحشوری نموده و چنان هنر نمایی و رزم‌آوری می‌کردند که قابل نوشتن و گفتن نیست. بیگلربیگی آناتولی، جعفر پاشا، نیز چنین کرد. سایر بیگلربیگی‌ها و سنجاق‌بیگی‌ها و آلای بیگی‌ها و تمام عساکری که مأمور این سفر نصرت اثر بودند (31a) نیز هر یک به فراخور حال خود، توان رزمی و قدرت سلحشوری خود را نشان دادند. سردار اعظم مصطفی پاشا نیز در اواخر جمادی الاول سنهٔ ۹۸۷ از قلعهٔ ارض‌روم برخاسته، به عزم خرابهٔ قارص روانه آن دیار شد.

منظور شریف حضرت سردار از این سفر این بود که در این سنهٔ مبارک، خرابهٔ قارص را معمور و آباد ساخته و اگر فرصتی دست داد به شروان رفته و با عثمان پاشا ملاقات کند. وی و همراهانش از قلعهٔ ارض‌روم برخاسته در روز ششم به خرابهٔ مذکور رسیده، عساکر اسلام دسته دسته در اطراف اتراق کردند. هر یک از بیگلربیگی‌ها و

سنجاق‌بیگی‌ها بنا به راه و روش خود، خیمه‌ها و بارگاه‌ها را بـر پـا داشـتند. و حـضرت سردار در سمت قبلهٔ خرابهٔ مذکور خیمه‌ها و بارگاه‌های خود را بر پا ساخت. پنج هـزار ینی‌چری، حضرت سردار را در میان گرفته و احاطه کردند. چهار صد ارابه «ضاربوزان» نیز در تمام اطراف عساکر قرار داده شد. از یک ارابه به ارابه دیگر زنجیر کشیده و محکم بسته شد. چنان که جدا شدن ارابه‌ها از هم ممکن نبود. ارابه‌ها همانند حصاری عساکر را در میان گرفته بود. حتی اگر دشمن بنای شبیخون هم داشت قادر به نفوذ در میان عساکر نبود. با این ترتیب همهٔ عساکر اسلام با هم در یک‌جا نشسته و جاگیر شدند، و هر روز در چهار سو بیگلربیگی‌های شجاع را به عنوان قـراول تـعیین کـرده و نـسبت بـه تـعمیر و عمارت خرابهٔ قارص اقدام و اهتمام شد. قلعهٔ مذکور در طول سه ماه به طور کامل تعمیر شد. چنان حصار مستحکم و استواری بنا شد که به بیان در نمی‌آید.

آن سال عساکر اسلام قلعهٔ قارص را تعمیر و آباد ساخته و بار دیگر در سرمای پاییز، از رفتن به ولایت شروان صرف نظر شد. اما به عساکر اسلام اجـازه داده شـد تـا قـصبهٔ «ایروان»[1] و «ساعت چغورین» را غارت کنند. (31b) عساکر روم ولایت مذکور را غارت و چپاول کرده و ولایات قزلباشِ لعین و قصبهٔ وان را به آتش کشیده و از سرخ سران هر که را که به دست آوردند از دم تیغ گذراندند. غازیان؛ گوسفندان، اسبان و شتران بی‌شماری را نیز گرفته و با خود آوردند. چنان که عساکر اسلام غنی و بی‌نیاز شدند. در قلعهٔ قارص به تعداد کافی جنگجو تعیین شده و در برج و باروهای آن توپ‌ها و «ضاربوزن»‌هـایی قرار داده شد، چنان که قلعه با سلاح و ساز و برگ جنگی، به طور کامل تجهیز شد. پس از آن حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا از قلعهٔ مذکور برخاسته به عزم ارض‌روم روانه آن ولایت شد. بعد از طی چند منزل به قلعهٔ ارض‌روم رسـید. شـماری از عسـاکـر اسـلام زمستان را در ولایت ارض‌روم به سر برده و شمار دیگری نیز رخصت یافته، هر کـه در جای خود قرار یافت. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و می‌پردازیم به جانب دیگـر، یعنی داستان عثمان پاشا و سلطان محمد گرای‌خان تاتار.

عثمان پاشا در قلعهٔ دمیرقاپو ساکن شده و در میان سه چهار دشمن احاطه شده بود. گاه با قزلباشِ مستقر در ییلاق «کوتاح» به جنگ پرداخته، گاه با قیتاق به جنگ برخاسته و گاه با طائفه «گُورل» که در دامنهٔ البرز مستقر بودند به جنگ بر می‌خاست. خلاصه آن که یک لحظه از جنگ و ستیز در امان نبود. و با امید این‌که از دیار روم عسـاکـر اسـلام در

---

۱. در اصل: «روان». (م)

می‌رسد، هر روز چشم به راه دوخته و چشم انتظار می‌نشستیم. در ایام انتظار و در اوقات شریف، به صوم و صلاة و زهد و طاعت مشغول شده و به وحدانیّت و کمال لطف آن ذوالجلال لامکان شکر و ثنا گفته، در دربندِ بلا، ایامِ پر ملال و پریشان احوال، می‌گذشت. اما ماه‌های پاییز فرا رسید و هوا رو به سردی گذاشت. امید همگان نسبت به آمدن عساکر اسلام قطع شد. (32a) ایام با خاطری مشوش سپری می‌شد که حضرت پادشاه اسلام و شاهنشاه اعظم به سلطان محمدگرای‌خان تاتار انعام و احسان بی‌حد و حساب نموده و فرمان همایونی‌اش را بدین مضمون، خطاب به او صادر و جاری نمود: «تو که برادرم سلطان محمدگرای هستی، لطف و احسان نموده عساکر را گرد آورده و با عزیمت به ولایت دمیرقاپو، عثمان پاشا را ملاقات نما. سپس از آن‌جا برخاسته روانه شروان شو و در فاصله مابین شروان و ولایات قزلباش که رودخانه کُر [کورا] جاری است، با وزیر و سردارم مصطفی پاشا دیدار کن و از آن‌جا نیز تهیه و تدارک دیده و در باب چگونگی فتح مملکت [؟] هر گونه که رای‌تان باشد به همان عمل کنید.»

محمد گرای خان مطابق این فرمان و نیز برای تأمین منظور و مراد پادشاه، با چهل هزار نفر از عساکر تاتار از دیار کفه برخاسته به عزم دمیرقاپو، روانه آن دیار شد. در چند منزلی و در هنگام ورود به ولایت قیتاق، پیشاپیش، بیگ اَزاَق، محمدبیگ، و پانصد نفر ینی‌چری و پانصد نفر از عساکر تاتار را با خزینه ارسالی از سوی شاه برای قول‌های مستقر در دمیرقاپو فرستاده پس از آن، در یکی دو منزلی دمیرقاپو چند نفر از میرزاهای شجاع تاتار را به عنوان مشتلقچی به سوی عثمان پاشا فرستاد.

یک روز در قلعه نشسته بودیم که ناگاه چند نفر از دلاورهای تاتار، خضر وار سر رسیدند و به عثمان پاشا بشارت دادند که عساکر روم به زودی در خواهند رسید. این خبر چنان همگان را غرق در شادی و سرور کرد که گویا مردگان زنده شده و دوباره جان یافته‌اند. همه به دور حضرت عثمان پاشا جمع شده و او دیوان نموده و همهٔ قول‌ها در دیوان حاضر شدند. عثمان پاشا امر همایونی که از سوی پادشاه عالمپناه رسیده بود را در آورده و به دست رئیس الکتاب (32b) دال محمد چلبی داده و او شروع به خواندن نمود. جمیع عساکر به متن امر همایونی گوش فرا دادند. مفهوم مبارک امر همایونی چنین بود: «وزیرم! عثمان پاشا، سعادتمند و رو سفید باشی. نان من حلالت باد. بیش از آنچه انتظار داشتم تلاش و تقلا کرده‌ای، قوت به دست و بازویت. قول‌هایم که بلوک خلق‌اند و ینی‌چری‌هایم هستند و ارباب تیمار و گونوللوها و سایر طائفه‌ها هر یک سعادتمند و روسفید باشند. نان من گوارای وجودشان باشد. بیش از انتظارم، جد و جهد ورزیده‌اند.

اکنون می‌بینم که کمر غیرت بربسته و در راه دین اسلام و برای سعادت من سعی و تلاش می‌کنید. انشاءالله سعی و تلاشتان ضایع نشده و در ازاء آن، چند برابر عوض یابید.» بعد از قرائت امر همایونی، مفهوم لطیفِ آن بر همگان روشن شد. بعد از آگاهی از ارسال خزینه از سوی پادشاه و آگاهی از آمدن محمدگرای‌خان با چهل هزار نفر از عساکر تاتار، خاطرات محنت‌زا و پربلا و آتش جدایی که چشمهای هر کس را همچون جیحون پر آب ساخته بود، فراموش گشته، همگان از فرط شادی و خشنودی گریسته و بعضی نعره‌ها سردادند و از شدت شادی از برج و بارو با توپها و ضاربوزنها آتش گشودند. آن روز در داخل دمیرقاپو چنان شادی و سرور تماشایی بر پا بود که به نوشتن در نمی‌آید. هر کس از خوشی و شادی به یکدیگر دوستی و محبت می‌نمود. دلهای مرده زنده شده و دلهای شکسته، جلاء یافت. مثل این که مرده بودند، دوباره زنده شدند.

عساکر اسلام غرق در شادی و سرور بودند که محمدگرای‌خان در اواخر شعبان‌المعظم سنهٔ ۹۸۷، با چهل پنجاه هزار نفر از عساکر تاتار به دمیرقاپو داخل شد. آن روز، عثمان پاشا به اتفاق عساکر روم که در دمیرقاپو مستقر بودند، به استقبال محمدگرای‌خان شتافته و برای ضیافت او دستور داده بود تا انواع مختلف خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را حاضر سازند. (33a) حضرتِ خان، تشریف آورده و در کنار بحر قلزم[خزر] استقرار یافته و آن روز عثمان پاشا او را مهمان ساخته و برای بقیهٔ عساکر تاتار دستور داده بود تا سه هزار گوسفند حاضر سازند. عساکر تاتار به یغمای گوسفندان پرداختند. چنان که هر گوسفند را هفت هشت نفر تاتار در ربوده و هر یک همچون گرگان به تکه پاره کردن گوسفند زنده پرداخته، هرکسی قسمتی از آن را از آن خود ساختند. بدین صورت تاتارها در عرض یک ساعت، سه هزار گوسفند را تار و مار و یغما نمودند.

پس از آن عثمان پاشا به گفتگو با حضرت خان پرداخت. فردای آن روز از دمیرقاپو برخاسته به عزم شروان روانه آن دیار شدند. زیرا در شروان محمد خان لعین و تعدادی از قزلباشها مستقر بودند. چنین تدبیر اندیشیده شد که او را غافلگیر کرده و پیش از آن که دشمن خبردار شود به سوی آنها حمله گردد. در روز چهارم، در هنگام ورود به قصبهٔ شبران، «دیوانه قیقو» به سرعسکری انتخاب شده و او همراه با شماری از تاتارها پیشاپیش به شهر شماخی فرستاده شد و بلافاصله حمله صورت گرفت. در هنگامی که محمدخان لعین فارغ‌البال در شماخی در حمام بود، عساکر روم و تاتار علیه ملعونهای غافل، دست به حمله و هجوم زده و جنگ سختی صورت گرفت. سر محمدخان را در همان محل بریدند و بقیه قزلباشها را از دم تیغ گذراندند. عده‌ای نیز پا به فرار گذاشته و

جان از مهلکه بدر بردند. مابقی عساکر روم و تاتار وارد شروان شده و بعد از طی چند منزل به شماخی رسیده و در آن‌جا مستقر شدند. در آن شهر چند روز اتراق صورت گرفت. پس از آن نیز از آن‌جا برخاسته و به عزم اَرَش روانه آن دیار شدند. در رمضان المبارک سنهٔ ۹۸۷ به قصبهٔ اَرَش رسیدند. اما قزلباشهای لعین شهر مذکور را خراب و ویران کرده و طعمه آتش ساخته بود. هیچ جای آبادی در آن باقی نگذاشته بودند. یک نفر آدم و آدمی‌زاد نیز باقی نمانده بود. اَرَش را درست وحسابی خراب و ویران کرده بودند. در جوار «گوک میدان» شهرِ مذکور منزل کرده، در آن‌جا یک روز (33b) اتراق صورت گرفت. حضرت محمدگرای‌خان، عثمان پاشا را دعوت نموده و به گفتگو و رایزنی پرداختند. هر دو از نیامدن مصطفی پاشا به محل مأموریت، نگران شده و در آن محل قزلباشی را گرفتار ساخته و به زبان آوردند. حضرت خان، از قزلباش راجع به احوال مصطفی پاشا سؤال کرد و او نیز در جواب گفت: «[ای] خان دولتمند، مصطفی پاشا خرابهٔ قارص را آباد ساخته و در ابتدای ماه رمضان شریف به سوی روم بازگشت. او الان در ارض‌روم است.» حضرت خان از این خبر صحیح دچار نگرانی و تشویش خاطر شده و نسبت به ملاقات با مصطفی پاشا به کلی ناامید گشت.»

محمدگرای‌خان بعضی از میرزاهای با تجربه و مصاحبینی که به «اَتَـه‌لق» [آتالیق] موسوم بودند و نیز عثمان پاشا را دعوت کرده و بعد از مشورت و رایزنی این گونه چاره اندیشی نمودند که از رود کُر [کورا] که در مقابل اَرَش جاری است، عبور کرده و به ولایات گنجه و قره‌باغ هجوم نمایند. با این تدبیر از قصبهٔ اَرَش برخاسته و از معبرِ رود کُر که به «قیون‌گچیدی» موسوم است گذشته و در دومین روز به قصبهٔ «بِرده» رسیده و جمیع عساکر در اطراف آن منزل کرده و هر آنچه از رزق و مال و اسباب و وسایل که به دست شان افتاد را غارت و چپاول کرده و خانه‌هایشان را طعمه آتش ساختند. در مقابل قصبهٔ مزبور سه روز اتراق صورت گرفته و در این مدت عساکر تاتار را دسته دسته به اطراف فرستاده و آن تاتارهای خون‌ریز ایلات قزلباش را همچون مور و ملخ پراکنده ساختند. در مدت سه روز، یک قسمت از تاتارها تا شهر زَگم که در گرجستان واقع است را غارت و چپاول کردند و یک قسمت دیگر از آنها ولایاتی که در قلمرو قزلباش قرار دارد نظیر «دزاق»، «ورنده»، «ارزبر» [ارسباران] و «حلو» که تا نزدیکی «اردبیل» می‌رسد را مورد چپاول و غارت قرار داده و هر یک از بی‌دین‌ها که به دستشان می‌افتاد از دم تیغ گذرانده و خانه و باغ و باغچه و زراعت شان را ویران کرده (34a) و به آتش کشیده و اهل و عیال و اسب و شتر و گاو و گوسفندشان را از هر گوشه و کنار دسته دسته و گروه گروه جمع کرده

و با خود آوردند.

در میان عساکر چنان وفور نعمت و فراوانی شدکه حتی اسب‌های اعلاء و شترهای اصیل که پنجاه سکه «فلوری»[1] قیمت داشت را هر یک به دو سکه «آلتون»[2] می‌دادند. به گاو و گوسفند، اصلاً کسی نگاه نمی‌کرد. اما برای آن که به دست قزلباشها نیفتد آنها را خفه کرده و رها می‌کردند. عساکر تاتار، محبوبه‌های رعنا و دلبران عالی و بی‌نظیر عجمیِ شهر گنجه و قزلباشان را در جلوی خود همچون گاو و گوسفند رها کرده و دسته دسته برای فروش به اردو می‌آوردند. اما کسی به آنها نگاه نمی‌کرد زیرا از این بابت هر کس غنی و بی‌نیاز شده بود. دختران باکره و پسران جوان (امرد) عالی و بسیار زیبا را هر یک بـه دو «آلتون» می‌دادند. خلاصه کلام این‌که عساکر روم و تاتار چنان غنی و بی‌نیاز شدند کـه قابل گفتن و نوشتن نیست. حضرت محمدگرای‌خان با سرکوب شدید قزلباش لعین، انتقام [قتل] برادرش عادل‌گرای خان را از آنها گرفته و پس از آن به عزم «کفه» روانه آن دیار شد.

در آن محاربه‌ها و در هنگام حمله و هجوم به قصبهٔ گنجه، مؤلف حقیر به دست هفت قزلباشِ ناپاکِ بد معاش افتاده و تمام دارایی‌ام از بین رفته و مجروح شدم. این بنده را با این حال، برای گرفتن اقرار و اطلاعات جهت شاه محمد خدابنده به اسارت در آوردند. بدبختی و مصیبت زیادی بر سرمان آمد. اگر ماجراهایی کـه بـر سـر ایـن بـنده رفت را بخواهم به تفصیل شرح دهم یک همچو کتاب دیگری خواهد شد. این چه قصه‌ای است، به اختصار اکتفا کنم.

به مدت یک سال در دربار عجم محبوس شدم. بعد از آن، حق سبحانه و تعالی توفیق داد تا همراه سه دوست دیگر، تبدیل صورت و تغییر جامه نموده و از راه سیاحت، بار دیگر به دیار روم آمده و بحمدالله و المنه، به خدمت دولت حضرت پادشاه عالمپناه در آئیم.

محمدگرای‌خان همراه عساکر تاتار از ولایت شروان خارج شده و از دمیرقاپو عبور کرده و بعد از روانه شدن به سوی دیار کفه (33b) بار دیگر حضرت عثمان پاشا به قـلعهٔ دمیرقاپو وارد شده و نسبت به حفظ و حراست و ولایت مذکور دست به اقدامات لازمه زده

---

۱. فلوری: فلوری (Filori) یا فلورین که برای نخستین بار در فلورانس ضرب شد، سکه طلا بودکه تصویر یک گل زنبق بر روی آن دیده می‌شد. بعدها سکه‌های طلایی که در سایر کشورهای اروپایی ضرب شد، نیز نام فلورین گرفت. عثمانی‌ها نیز سکه‌های طلای خود راکه بعدها ضـرب کـردند، فـلوری نـامیدند. بـدین جهت، پس از آن‌که سکه‌های طلای عثمانی تعمیم یافت، از آن پس منظور از فلوری که در تاریخ‌های عثمانی آمده است، همان سکه طلای عثمانیان بود. ر.ک: چارشلی، همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ۶۵۴ و ۶۵۱. (م)

۲. «آلتون» یا «آلتین» نیز نوع دیگری از سکهٔ طلای رایج در عثمانی بوده است. ر.ک: شـمس‌الدیـن سـامی: همان، ص ۵۰. (م)

و برای دوام دولت پادشاهی اقدام و اهتمام ورزیده و کمر غیرت و همت در میان بسته و در قلعهٔ دمیرقاپو اتراق نمود. این قصه را در این‌جا وا می‌گذاریم و به ذکر داستان سردار مصطفی پاشا می‌پردازیم.

سردار مصطفی پاشا در سنهٔ مبارکه ۹۸۷ خرابهٔ قارص را آباد ساخته و در رمضان‌المبارک همان سال به قلعهٔ ارض‌روم رسیده و شماری از عساکر در قلعهٔ ارض‌روم زمستان را سر کرده و شماری نیز رخصت یافتند. هر کس در جای خود قرار یافته و حضرت مصطفی پاشا خود شخصاً زمستان را در ارض‌روم سکونت اختیار نمود. پس از آن، از جانب پادشاه عالمپناه امر صادر شد که مصطفی پاشا از قلعهٔ ارض‌روم برخاسته به عزم استانبول روانه آن دیار شود. بعد از سپری شدن ایامی چند، به محمِیّه[1] استانبول وارد شدند. در آن وقت محمد پاشا درگذشته و احمد پاشا وزیر اعظم شده بود. او نیز درگذشته و مصطفی پاشا وزیر اعظم شده و به مقام صدراعظمی رسیده بود. به این دلیل چندی گذشت و ایام رمضان سپری شده و با فرا رسیدن بهار بار دیگر حضرت پادشاه عالمپناه امر به انجام سفر شرق داده و به این منظور وزیر ثانی، حضرت سنان پاشا را برگزیده و وی را سردار عساکری ساخت که می‌بایست عازم سفر شرق شوند. حضرت سنان پاشا نیز برای انجام فرمان همایونی حضرت پادشاه به تهیه و تدارک اسباب و لوازم سفر نصرت اثر شرق همت گماشته و در ربیع‌الاول سنهٔ ۹۸۸ به اُسکدار نقل مکان کرده و تمام عساکری که مأمور حضور در این سفر بودند نیز در نزد او جمع شدند. پس از آن برخاسته به عزم ارض‌روم روانه آن دیار شدند. (35a) بعد از گذشت مدتی، حضرت سردار وارد قلعهٔ ارض‌روم شده و تمام عساکر در چمنزار مقابل آن استقرار یافتند. پس از آن تمام عساکری که مأمور به حضور در این سفر نصرت اثر بودند، از هر سو و از هر ولایت گروه گروه و دسته دسته شروع به جمع شدن کرده و بار دیگر دشتِ قلعهٔ ارض‌روم با عساکر اسلام آراسته و مزین شد. صحرای ارض‌روم با انواع خیمه‌های رنگین و اقسام سایبان‌های منقش پر شد. تمام عساکر مأمور همگی در دشت ارض‌روم جمع شدند. سردار سنان پاشا و همراهان به مدت بیست روز در قلعهٔ ارض‌روم اتراق نموده و پس از آن حرکت کرده و در «حسن قلعه» مستقر شدند. در آن قلعه به مدت پنج روز اتراق صورت گرفت. پس از آن، از آن‌جا نیز برخاسته و بعد از طی چند منزل وارد قلعهٔ قارص شده و چند روز نیز در آن‌جا اتراق صورت گرفت.

---

۱. محمیّه به معنای شهر بزرگ و محروسه است. ر.ک: شمس‌الدین سامی: همان، ص ۱۳۰۵. (م)

منظور و مراد شریف حضرت سردار سنان پاشا این بود که در این سنهٔ مبارکه به قلعهٔ تفلیس آذوقه و تدارکات فرستاده و پس از آن، ولایات قزلباش لعین و ولایت شروان، اگر با طیب خاطر خود را تسلیم ساختند و ایلچیانی برای برقراری صلح و آشتی فرستادند که هیچ، والّا در صورت عدم تسلیمِ ولایات مذکور ـ بعد از فرستادن آذوقه و تدارکات به تفلیس ـ ایلات و ولایات قزلباشان را از ایروان تا تبریز، خراب و ویران سازد. حضرت سردار با این نیت از قلعهٔ قارص برخاسته و به عزم تفلیس روانه شد و در اوایل جمادی‌الاخر سنهٔ ۹۸۸ به بغاز گرجستان وارد شد. هر روز بارندگی شدیدی صورت می‌گرفت. در آن کوهستان‌های سخت و صعب چنان گل و لایی شده بود که بیرون آمدن از گِل برای افراد بسیار سخت و دشوار بود. اسب‌ها و شترهای زیادی تلف شدند. در آن محل، عساکر خلقی از شدت باران و کثرت گل و لای دچار سختی‌های زیادی شدند. در آن اثناء (35b) حضرت سنان پاشا چند روزی در همان جا اتراق کرد. پس از آن نیز از آن‌جا برخاسته و بعد از طی چند منزل وارد قلعهٔ تفلیس شد. تمام عساکر نیر در اطراف قلعه مذکور مستقر شدند. آذوقه و ذخیرهایی را که از روم آورده بودند به قلعهٔ تفلیس تسلیم نموده و چند روزی در آن‌جا اتراق صورت گرفت. برای حفاظت از قلعهٔ تفلیس، شماری از افراد نیرومند و آماده تعیین شده و سپس از آن‌جا برخاسته و به سوی ارض‌روم حرکت شد. پس از آن در اوایل شعبان المعظم سنهٔ ۹۸۸ به قلعهٔ قارص وارد شدند. عساکر اسلام در اطراف قلعه مذکور استقرار یافتند. چند روز بدین منوال گذشت.

سردار سنان پاشا به همه قول‌ها این گونه امر نمودند: «به اندازه چهل روز ذخیره و آذوقه تدارک ببینید. قصد حمله و هجوم به قزلباشها را دارم.» هر کس تا جایی که می‌توانست به تهیه و تدارک آذوقه و ارزاق پرداخته و در حال عزیمت بودند که از سوی قزلباش لعین چند آدم ملعون به عنوان ایلچی آمده و به نزد حضرت سردار رسیده و ایلچی بودن خود را آشکار ساختند، و نیز گفتند که چند نفر از خان‌های برجسته و ممتاز ما با رضایت شاه و با بعضی هدایا در حال آمدن به خاک پای شریف شما هستند تا احوال ما را به پادشاه عالم پناه عرض کنند و بگویند که مراد شریف‌شان هر چه هست، چنان باشد. با ابلاغ این خبر و نیز با رفتن مقصود خان قزلباش به آستانه سعادت [استانبول]، سردار سنان پاشا دست از حرکت کشیده و توقف اختیار نمود.

حضرت سردار نسبت به اظهار متابعت و تمکین ملعون‌ها اعتقاد یافته و از قصد عزیمت به سوی تبریز صرف نظر کرده و برای نشان دادن شجاعت و قدرت عساکر روم به ایلچیان لعین قزلباش و دیگر ملاحده لعین همراه آنان، دستور داد تا آن روز تمام

عساکر به قدرت نمایی بپردازند. از این رو، همه عساکر جمع شده و دسته‌ها و صنوف منظم تشکیل داده و چنان خود را با اسباب و آلات رزم مزین و مرتب کرده بودند که (36a) عقل هر بیننده‌ای با دیدن آنها زایل می‌شد. از یک سو نیز چهار و پنج هزار ینی‌چری، خود را آراسته و تفنگ‌ها را محکم در دست فشرده و چهار صد عدد ضاربوزان حاضر کرده و محکم آنها را نگه داشته بودند، حضرت سردار جلوی عساکر قرار گرفته و عساکر با اسلوب جنگی، صف به صف، نظام یافته و در جای جای، چهار صد عدد ضاربوزان آتش گشوده و پنج هزار ینی‌چری نیز با تفنگ‌های خود آتش گشودند. یک نمایش جنگاورانه پر سر و صدایی شده بود که قابل گفتن و نوشتن نیست.

هدف از چنین نمایش جنگاورانه این بود که آدم‌های سرخ‌سران روسیاه قدرت و شجاعت عساکر اسلام را به عینه مشاهده کنند و مابقی ملاحده لعین را از قدرت عساکر روم خبردار سازند تا آنها نیز دچار خوف و هراس گردند. بعد از اتمام این احوالات، زمستان نیر نزدیک شده و عساکر روم از قلعهٔ قارص برخاسته و به سوی ارض‌روم عزیمت شد. بعد از طی چند منزل به حسن قلعه رسیده و به مدت بیست روز، در قلعه مذکور اتراق صورت گرفته و عید شریف نیز در آن‌جا سپری شد.

در ابتدای ماه شوال سنهٔ ۹۸۸ به قلعهٔ ارض‌روم آمده و شماری از عساکر اسلام، زمستان را در قلعهٔ مذکور گذرانده و شمار دیگری نیز رخصت یافتند و هر کس در جای خود قرار گرفت. در هنگامی که سردار سنان پاشا در ولایت ارض‌روم اتراق نموده بود، وزیر اعظم، در آستانه سعادت[استانبول/بابعالی] دار فانی را وداع گفته و امر همایونی حضرت پادشاه، رسیده و به موجب آن از سردار سنان پاشا در خواست شده بود که به آستانه سعادت [استانبول / بابعالی] بازگردد. حضرت سنان پاشا از قلعهٔ ارض‌روم برخاسته به عزم «اسلامبول» روانه آن دیار شد. بعد از گذشت چند روز، حضرت پاشا وارد «محمِیّه اسلامبول» شد و به منصب وزارت اعظم انتخاب و در مقام صدارت عظمی برقرار شد.

تا این‌جا از احوالات روی داده، تا آن حد و اندازه که بر ما معلوم و روشن بود، در حد توان بیان کردیم (36b) امید است که حق سبحانه و تعالی بر قدرت و نصرت پادشاهمان افزوده و موجبات فتح تعدادی از ولایات که در اثر کفر و ظلم دچار پریشانی و تشویش احوال‌اند، را فراهم ساخته و به شرف اسلام مزین و مرتب سازد. آمین یا میسرالمرادات.

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

متنِ نامهٔ ارسالی عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی

(57b) جناب فضیلت مآب، سعادت فصاد، دولت اکتساب، حضرت افندی کامیاب، زاده اللّه تعالی عمره و دولته و فضیلته الی یوم البعث و الجواب.

انواع دُرر تحیّات، صافیاتِ خالصات محبت آیات و اصناف عزیز تسلیمات وافیات صادقات مودّت غایات که از محض خلوص و داد و از عین خصوص اتحاد جاری و منبعث می‌شود. بعد از ادای قوافل تعظیم و اکرام و رواحل تکریم و احترام به تحفه مجلس منیف، ضمیر منیر را آگاه می‌دارد که پیش از این برای ضبط و حراست ولایت فتح و تسخیر شدهِ شروان، آن بخش از عساکر نصرت مُعین و مشائر اجابت قرینی که تعیین شده بود، اطاعت امر پادشاه و متابعت فرمان شاهنشاه را نموده همراه با عساکر ظفر رهبری که به دمیرقاپو و اطراف آن آمده و زمستان را در آن‌جا سپری ساختند، در آغاز بهار -برای تکمیل و تتمیم امور مهمه‌ای که مأمور به انجام آن شده بودند، اهتمام نموده و در هنگام عزیمت، از طرف شاه گمراه [شاه محمد خدا بنده] برای ضبط و صیانت ولایت شروان، رئیس‌الملحدان و مرشد زندیقانِ بی ایمان یعنی امام قلی‌خانِ حاکم گنجه که به سرداری منصوب شده بود، با بیست سی سلطان شیطنت عنوان و همراه با بیست سی هزار قزلباش اوباش «الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکاناً و اضل سبیلا»[1] همراه با چهار نفر بیگ و یکی دو هزار نفر از کفره[کفار] فجار که از سوی پسر لوند، الکساندرخان خیانت نشان برای یاری و کمک به طائفهٔ مذکور تعیین شده بودند، با نیت جنگ و جدال و حرب و قتالِ نکبت مدار، با عساکر اسلامِ ظفر انجام از گنجه برخاسته و از رود «کُر» گذشته و در هنگام ورود به ولایت شروان بودند که به نزد عساکر

---

۱. فرقان / ۳۴.

روم‌ایلی (58a) مستقر در قشلاق تحتِ فرماندهی بیگ سیلستره،[1] یعقوب بیگ و ملتزمان او شامل بیگ[2] کوستندیل ـ مصطفی بیگ و بیگ‌های سرحد شروان و عساکر خلقی که همگی اسب‌هایشان را در نزدیکی «شبران» در صحرای «نیازآباد» برای چرا رها کرده بودند، رسیده و در حال پیوستن به آنها بودند که از سوی ملاحده سابق‌الذکر، به یعقوب بیگ مذکور که در هنگام عزیمت، عقب‌تر از بقیه حرکت می‌کرد، حمله ناگهانی شده و او بدون این که عساکر روم را تعقیب و آنها را آگاه سازد، خود با همراهانش به مقابله با ملاحده پرداخته و با تمام قدرت به جنگ و ستیز با آنها پرداخت.

از طرف دشمن یک سلطان بن نیران همراه با شمار زیادی از قزلباشان ناپاک به خاک و خون افتادند. دشمن بدنهاد برای به شهادت رساندن سنجاق بیگ «سیلستره» به او حمله و هجوم نموده، به همین سبب، عساکر نیز بعد از آمدن به دمیرقاپو به حق جل و اعلا توکل و به معجزات سیدالمرسلین توسل نموده در اواخر ماه ربیع‌الاول [۹۹۱] از دمیرقاپو برخاسته با عساکر نصرت فرجام به جانب شروان روانه شده منزل به منزل پیش رفته در ناحیه نزدیک «مسکور» در ولایتی به نام «خرقی» درموضع معروفی به نام «باش‌تپه» که فضای وسیع و صحرای باز و پهناوری بود مستقر شده و از طرف دیگر سرکرده گمراهان و سپهسالار غباوت نشان امام قلی‌خانِ بدگمان که در دماغش اثر غرور ظاهر و در جبلتش هوای باهر پیدا شده بود، با عموم عساکر هزیمت رهبر به محل مزبور آمده و رئیس طاغیان و قدوه باغیانِ بی‌فهم و بی‌فکر یعنی ابوبکر پسر برهان نیز کمر طغیان در میان بسته و نفاق و شقاق پیشه ساخته و از طاغیان عاصی چند هزار نفر مفسد و شریر بد رأی و بد اندیش را همراه با جمعی از حرامیان قطاع‌الطریق و اهل فساد و چندگروه دیگر را همراه آورده و به طائفه پرشوم و می‌شوم پیوستند. در سمت قبلهٔ صحرای مزبور آنها و در شمال آن غازیان مجاهد موضع گرفتند. طرفین (58b) خیمه‌ها و رایت‌ها را برافراشتند و این مخلص نیز در طرفی قرار گرفت که امرای عساکر بیگلربیگی «کفه»، جعفر پاشای روم‌ایلی و آلای‌بیگی و زعما و ارباب تیمار و از سپاهیان درگاه عالی، سلاحداران و از علوفه‌جیان یسار، آغاها در یک سمت قرار گرفته و بیگلربیگی روم، حیدر پاشا و امرای متعلق به بیگلربیگی و آلای‌بیگی و زعما و ارباب تیمار با هم و سنجاق‌بیگ «قسطمونی»[3] و زعما و سپاهیانِ تابع او و بعضی از بلوک خلقی‌های درگاه عالی نیز در طرف دیگر مستقر شدند. ینی‌چری‌های درگاه عالی در موضع مشخص‌شان قرار گرفته و از جلال قدرت و وفور عنایت

۱. سیلستره: «سنجاق» وابسته به «ایالت» بلغارستان. (م)
۲. کوستندیل: «سنجاق» وابسته به «ایالت» نیش در قلمرو بالکان. (م)
۳. قسطمونی: «ایالتی» واقع در شمال غرب آناتولی در فاصله سیصد کیلومتری استانبول. (م)

شامل و کامل حضرت قادر قیوم لایزال استفاده برده و به معجزات کثیرالبرکات سیدالرسل الکرام، صلوات‌الله علیه و سلامه، گردن نهاده و از ارواح مقدس چهار یار برگزیده و ممتاز او، رضوان الله تعالی علیهم و اولیاء کرام، رحم‌الله‌الملک العظام، استمداد و یاری جستند.

حال، شانزدهم ماه ربیع‌الآخر سنهٔ ۹۹۱ که روز یکشنبه است، در محل نبرد پیشگفته، طرفین به مقابله با یکدیگر پرداخته، مردان توانا و دلیران جنگجوی و دلاوران صاعقه خوی به جناب مفتح‌الابواب «افتح لناخیرالباب، نصر من الله و فتح قریب»[1] گفته و با ذکر آیه کریمه نصرت صمیمِ «و جاهدوا فی سبیل‌الله حق جهاده»[2] برای در هم شکستن و نابود ساختن دشمن خاکسار جد و جهد و تلاش و تقلای گسترده نمودند.

طرفین نبرد، صف‌آرایی کرده و رایت‌ها را بر افراشته و با دبدبهٔ کوس پادشاهی، بر توده خاک زلزله، و با زمره طبل شاهی، بر سمک و سماک ولوله افکنده و به جنگ و ستیز ادامه دادند. سه روز علی‌التوالی از پگاه صبح تا غروب آفتاب، جنگ و کشت و کشتار واقع شد. (59a) حتی یک روز از آن روزها، تا وقت عشاء، دست از جنگ نکشیده و در پرتو شعله‌های مشعل‌ها به دفع تجاوز دشمن پرداخته و برای جلوگیری از رسیدن جنگجویان آنها، همراه با غازیان مجاهد در انتظار نشسته و بعد از آن، کوس آسایش نواخته و به استراحت پرداخته شد.

در چهارمین روز جنگ که با نوزدهمین روز ماه مزبور مصادف بود، خسرو خاور با تیغ زرینِ کشورگیر و با خنجر برق‌آسا، آتش تأثیر شده، بار دیگر دسته‌ها به صف شده و صف‌ها نظام یافته و در هنگام آماده شدن برای جنگ و ستیز بودند که طائفهٔ مزبور که از یک روز قبل، از منزلگاه پر نحوست خود برخاسته، و از دمیرقاپو به سوی ما پیش آمده و خیمه‌های نامبارک خود را بر پا کرده و به استراحت مشغول بودند. [سپس] آنها نیز از آن‌جا برخاسته رایت‌ها را برافراشته، بنا به رأی فاسدشان و جرم کاسدشان عساکر ظفر مقرون را زبون و خود را پیروز تصور کرده و از طوایف مختلفِ بد دین چند هزار نفر، همراه و همعنان کرده و لشکر مخزول و نامیمون و جنود ابلیس را در جناح راست و چند هزار نفر از آن گروه مکروه را در جناح چپ و قلب [مرکز] به منظور تاخت و تاز پراکنده ساختند. از برق تیغ سنان، صحنهٔ میدان، همچون آتشفشان گشت و با گذشت زمان فتنه و فساد بالا گرفت و جنگ و کشت و کشتار استمرار یافت.

این دوستدار شما نیز ناظر رزم و نبرد شده و به هر جناح که به کمک و پشتیبانی نیاز

---

۱. صف / ۱۳.　　۲. حج / ۷۸.

پیدا می‌کرد، از جیوش دریا خروشِ پادشاه، مجاهدین خصم شکار و مبارزین تازی سواری را که در طول شش سال گذشته علی‌الدوام با نیت خیر، عنان عزیمت و با خلوص نیت، زمام همت را وقف جهاد در راه همایونی کرده و به غزای خجسته خو گرفته‌اند را تحت لوای پادشاه حاضر و آماده نموده برای کمک و یاری (59b) گاه به جناح چپ و گاه به جناح راست گسیل می‌داشت.

چند ساعت جنگ و جدال ادامه یافته، به همت و یاری حضرت پادشاه سعادتمند اسلام فتوحات ربانی به وجهی آسان میسر شده، باد نصرت وزیده و عساکر غیبت رسیده و با غروب آفتاب عالم تاب، زوال دشمن میسر و هزیمت عدوی بدفعال مقدّر شده و بنا به نص آیه «والله یوتی ملکه من یشاء[۱] /کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن اللّه و اللّه مع الصابرین»[۲] سپاه نصرت انتباه پادشاه بر گروه مکروه ملاحده پیروز و غالب شدند. و بنا به حکم «و ما النصر الّا من عنداللّه العزیز الحکیم»[۳] به جناب واحدالقهار توکل و به معجزات حضرات سیدالمرسلین توسل شده، با عموم عساکر و جیوش، به سوی آنها یورش برده، بعون‌اللّه تعالی، اکثر ملاحده مقهور را طعمه شمشیر و هدف نیزه و تیر ساخته و به هزیمت‌شان کشانده چنان که با گفتن «این‌الخلاص و این‌المفر و الناص» بی‌اختیار فرار را بر قرار ترجیح دادند. در موضع نزدیکِ محل معرکه بیش از ده هزار نفر از رافضیان به مقر نیران جحیم رهسپار شدند.

و از کفاری که از طرف الکساندر خان بی ایمان آمده بودند، به موجب آیه «و قاتلوا المشرکین کافه [کما یقاتلوکم کافه]»[۴] دو نفر بیگ نامرد گرجی همراه با سی چهل نفر از «ازناورشان»[۵] گرفتار شده، همهٔ بارهایشان و طبل منحوس و نقاره و کوس‌شان و دسته دسته از شترهایشان و کثیری از استرهایشان به غنیمت گرفته شد. غازیان مجاهد، از این نصرت و پیروزی شاد و دلخوش شده و بقیةالسیف اعوان و رئیسِ ملحدانِ ضلالت عنوان، امام قلی‌خان، را به قله‌ها و تپه‌ها (60a) پراکنده ساختند.

از محل محاربه تا کنار رود «کُر» که مسافت زیادی است، فراریان آشفته و شوریده سر شده و به گونه‌ای از معرکه گریخته بودند که سمندان باد پایشان بی‌طاقت و ناتوان شده و خود و اسب‌هایشان نیز در یک وادی، یکی یکی زخمناک و هلاک شده حتی شماری از آنها را رعایا دست بسته و مخفیانه آورده و به جزا و سزایی که مستحقِ آن بودند، رسیدند.

---

۱. بقره / ۲۴۷. ۲. بقره / ۲۴۹. ۳. آل عمران / ۱۲۶. ۴. توبه / ۳۶.

۵. ازناور: کلمه‌ای است گرجی (Aznavur) از لحاظ لغوی به معنای شجاع، دلیر، نترس، است. اما از لحاظ نظامی به بیگ‌های گرجی «ازناور» گفته می‌شده است. قاضی احمد قمی در شرح لشکرکشی شاه تهماسب به گرجستان می‌نویسد: «کافران بی‌ایمان و «ازناوران» نامسلمان به ازدحام و هجوم تمام به دفع غازیان عظام روی نهادند (...) اکثر ازناوران اسیر کرده و به درگاه عالم پناه آوردند.» ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۱. (م)

آن دسته از عساکری که خودشان و اسب‌هایشان سالم مانده و آسیب ندیده بودند، در هنگام رسیدن به کنار رودکُر، از پشت سر خود غافل نشده و برای کمک و یاری به عساکرِ شکست خوردهِ خود، رعایای سواره و پیاده‌ای را با زور از ولایت آورده بودند که با عنایت حضرت قهار بی‌زوال در ایامِ سعادتِ پادشاهی هیچ یک از آن اوباشان زنده باقی نمانده و همگی به هلاکت رسیدند.

بحمداللّه تعالی در چنین محاربه عظیمی از جیوش کشورگیر خسروانی کسی کشته نشده و از محل جنگ سالم و با غنیمت برخاسته و با عموم عساکر فوز اثر، در دوازدهمین روز ماه جمادی الاولی که با روز پنج شنبه مصادف بود، به شهر شماخی و اطراف و اکناف آن رسیدند.

همه بیگلربیگی‌ها و امرا و آلای بیگی‌ها و زعما و ارباب تیمار و آغاها به همراه «سلاحداران» (سلحداران) و علوفه‌جیان یسار و طائفه ینی‌چری و سایرین و بیگلربیگی‌ها و امرا و آلای بیگی‌ها و گونللوهایی که از شش سال قبل عهده‌دار حفظ و حراست شروان بودند، همگی رویشان سفید و سعادتمند باشند، از سر و جان گذشته و در این کار لحظه‌ای درنگ نکردند.

به موجب آیهٔ «و ربک الغنی ذوالرحمه ان یشا یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشاکم من ذوریه قوم آخرین»[۱] آن طائفه ملحد از ولایت شروان منع و دفع شده بلکه از اراضی و ولایت فارس[؟] نیز دفع و رفع شدند. از زمان‌های گذشته، جوامع و مساجدی که اهل اسلام (60b) بنا کرده بودند موقع و مقام ملاحده فجره شده بود، اما از شش سال پیش به این سو که ولایت مزبور در زمره سایر ممالک خاقانی و اقالیم سلطانی قرار گرفته، تمام مساجد و اماکن و معابد و مواطن آن پر از مسلمان شده و برای دوام دولت پادشاهی، در بلده مزبور [شماخی]، برج و باروی محکم و برج‌های نگهبانی مستحکم بنا شد. به عساکر ظفر انجام و جیوش سعادت فرجام که مأمور نگهداری آن بناهای استوار و محکم بودند، امر به بنای قلعهٔ شماخی که از امور مهمه پادشاهی است، شد.

«سکبان‌باشی»[۲] شما به عنوان معمار تعیین گردید، و جملگی عساکر از عمق دل بذل مساعی کرده، اولاً خانه‌های موجود در بلده مذکور و مستغان متعدده آن [...] را اندازه‌گیری کرده و در

---

۱. انعام / ۱۳۳.

۲. سکبان باشی: بالاترین فرمانده ینی‌چریها، ینی‌چری‌آغاسی نامیده می‌شد، سکبان باشی، مقامی پایین‌تر از او داشت. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۹. / سکبان‌باشی فرمانده سکبان‌هایی بود که از سی و چهار دسته سواره نظام و پیاده نظام تشکیل یافته بود. رتبه و مقام وی پس از ینی‌چری‌آغاسی قرار داشت. وی نیابت و قائم مقامی ینی‌چری‌آغاسی را هنگام غیبت وی داشت. درجه وی نیز یک «توغی» بود. چارشلی، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۵۰. (م)

حدود هفت هزار زراع شده و این مقدار به طرزی مناسب میان آنها تقسیم و توزیع شد.

در پانزدهمین روز ماه مزبور که یکشنبه بود، اقدام به احداث قلعه شد. هر یک از افراد، با صفای باطن و بدون اندکی تعلل و قصور به کار پرداخته و در مجموع با ساختن هفتاد عدد برج نگهبانی و برج و بارو، قلعه‌ای استوار و مستحکم بنا شد. سراهایی که از قدیم محل سکونت حاکمان شروان بود، با وجود آن که در قلعهٔ داخلی قرار داشتند و از وسعت و فراخی درخور توجهی برخوردار بودند، به جهت خرابی برای سکونت میرِمیرانِ[۱] مخلص‌تان مناسب و در خور نبود، از این رو تعمیر و بازسازی شده، و بیست عدد برج نگهبانی و برج و باروی جدید نیز احداث شد. برج‌های آسمان مدار و سماجوار به گونه‌ای موزون، نادره روزگار و اعجوبه فلکِ دوار شد. احداث این قلعه در اواسط رجب‌المرجب پایان یافت (61a) به گونه‌ای که در بنای آن هیچ گونه کسور و نقصان راه نیافت. آذوقه و تدارکات و ملزومات ضروری ساکنین قلعه و متوطنین بلده نیز فراهم و آماده شده، عسکر و بیگلربیگی آن نیز در حال تعیین شدن است.

با این شمار از عساکر که در اختیار بود، بنا کردن قلعه و شکست دادن دشمن کار نامکنی بود که ممکن و میسر شد. حتی ابراهیم خان بدگمان در درِسعادت [استانبول / بابعالی] اظهار داشته بود که: «احداث قلعه در شماخی، کاری است سخت و دشوار. به جای سنگ، سر لازم است.» در این خصوص، عنایت و هدایت حق سبحانه و تعالی شامل شده، چنان که با شکست یافتن دشمن، اگر بنا بود که در بنای قلعه به جای سنگ، سر به کار رود، در حقیقت از سرهای دشمن به جای سنگ و از خون‌های آنان به جای آب، در ساختن قلعه بهره برده شد.

تضرع و التماس‌مان از درگاه خدا این است که عساکر دشمن همیشه گرفتار چنین بلایایی گشته و عساکر اسلام نیز علی‌الدوام با نصرت و پیروزی قرین گردند. بمنه وجوده.

دولت و سعادت همیشه باقی و در مسند عزت، استوار و پایدار باد. برب‌العباد.

مکتوب عثمان پاشا

---

۱. میرِ میران: «میر» مخفف امیر و میران نیز مخفف امیران است، یعنی امیر امیران. چون با حذف «الف» موجود در اوّل واژه امیر تلفظ آن آسان‌تر می‌شود، لذا به صورت «میر میران» درآمده بود و معادل بیگلربیگی است. در آناتولی شرقی تعدادی از سنجاق‌ها وجود داشت که متعلق به اربابان بود و مالکیت آنها از طرف دولت پذیرفته شده بود. این سنجاق‌ها حاکمیت عثمانیان را پذیرفته بودند و سالانه مالیاتی مقرر و معین پرداخت می‌کردند و هنگام ضرورت با سربازان خود به کمک دولت می‌آمدند. آنها را میر میران‌های آزاد نیز می‌گفتند. در این نوع میرمیران‌ها تشکیلات زعامت و تیول وجود نداشت، و سنجاق‌ها، همانند ملک شخصی آن امیر محسوب می‌شد. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۷۹ و ۶۸۲. (م)

[لشکرکشی عثمان پاشا به آذربایجان و تصرف تبریز]

(62b) بعد از فتح فاتحهٔ جنگ و جدال و پس از ختم خاتمهٔ حرب و قتال به عرض می‌رساند که: اگر از سر لطف و کرم از حال این دولتخواهان استفسار شود، بحمداللّه الملک الغفار اکنون از درد و ناراحتی‌های جسمانی رها شده، شبمان قدر و روزمان عید گشته، و دیگر از بابت دور شدن از یاران صفا و اخوان وفا، غم و غصه و اضطرابی در بین نیست. حق سبحانه و تعالی، افتخار ملاقات شما را همراه با همه امت محمد [ص]، صحیح و سالم میسر و مقدر سازد. آمین یا معین.

و اگر در باره سایر احوال و اطوار سفر ظفر اثر سؤال شود. [پاسخ این است که:] در پانزدهم ماه شعبان المعظم سنهٔ ۹۹۳ که روز یکشنبه بود، با توکل به درگاه حضرت رب العلمین، عظیم شأنه و عمّه نواله، و با توسل به معجزات شریف حضرت سرور انبیاء صلی اللّه علیه و سلم برای بر آورده کردن مقصود و مراد حضرت پادشاه با عظمت دین و شوکت خلیفه روی زمین، خلداللّه تعالی خلافته، که احیای دین و اجرای شرع مبین و قلع و قمع [دشمنان] است، از اراضی روم سعادت لزوم به سوی ولایت تبریز، عزیمت صورت گرفت.

همراه با عساکر اسلام ظفر انجام منزل به منزل حرکت کرده، در دوازدهمین روز ماه مبارک رمضان که مصادف با روز شنبه بود، در محل صحرای چالدران که در آن‌جا، مرحوم مغفور سلطان سلیم خان غازی، نوراللّه تعالی مرقده، اسماعیل بدآیین را منهزم ساخت، منزل گردید.[1] تا آن روز که در آن‌جا نزول کردیم، یک روز نیز نشد که از طرف

---

۱. شاه اسماعیل که از طرف مادر، نوه اوزون حسن آق‌قویونلو بود، درصدد بود تا با توسل به آتش و خون و شمشیر، سیاستِ شیعیگری را در آناتولی پیش ببرد. [!] او بعد از شیعه کردن سنیانی که دارای اصل و نسب

سنان پاشای وزیر و خضر پاشا (63a) بیگلربیگی ایروان،[1] که هر دو در سمت وان بودند، بر دشمن تلفات وارد نشود. آن روز که در محل مذکور نزول کردیم خبر رسید که شاهزاده [حمزه میرزا] در حال حرکت به سوی ماست، بعضی از گروه موحدین [با شنیدن این خبر] با آرزوی نیل به سعادتِ شهادت و برخی با امید به ازدیاد جاه و عزت چنان دچار ذوق و شوق شده و نعره تکبیر و تهلیل سر دادند که مانع تسبیح و تمهید ملائکه مقربین شده، و به این سخن مشهور در میان عوام که شاه را شاه باید، اعتناء نکرده در این میان یک ادنی مهتر، پیشانی بر خاک سائیده و چنین به راز و نیاز پرداخت که: «بار خدایا فرق ضاله را به ما نشان بده [تا در جنگ با آنها] یا سر بدهیم و یا سر بگیریم تا شاید خواست امر همایونی به نحو احسن اجرا گردد.» اما در هنگامی که دسته‌های عساکر به نظم شده و رو به میدان آورده و حاضر و آماده شده بودند، از آن بی‌غیرت و بی‌حمیت اثری و خبری ظاهر نشد. در چهاردهمین روز ماه مزبور که دوشنبه بود، حضرت سنان پاشای وزیر افخمِ سعادتمند از سوی وان همراه با عساکر سر رسیده و بر ذوق و شوق عساکر دین افزودند.

در شانزدهمین روز ماه مبارک که چهارشنبه بود، در محلی به نام «اُواجق‌باشی»، یک سلطان معروف به نام چالاپ وردی‌خان همراه با اولاد و اتباع خود آمده و عرض عبودیت نموده و بر هیجده نفر از افرادش خلعت خاقانی پوشانیده و خواسته‌هایشان بر آورده شد. در هیجدهمین روز در قصبهٔ «خوی»[2] منزل شد. پسر محمد حسن بیگ، سنجاق بیگ خوی شده و تمام رعایا و برایا از مهابت و ترس عساکر روم پا به فرار گذاشتند. اکنون مرقد حضرت شمس تبریزی، نورالله مرقده، در خوی است. شکر و سپاس خدا را که زیارت آن مرقد شریف میسر شد.

در بیستمین روز ماه مبارک که سه‌شنبه بود. ملعون‌های بی‌دین از خرابه‌های خود به محلی به نام «مرند» آمده و حاکم آن، پیاده اوغلو ابراهیم خان با دو سه هزار نفر از گروه ضلالت شعار فرار اختیار کردند. (63b) رعایا و برایای مرند نیز رو به گریز نهادند. مرند را در اندک زمان چنان ویران کرده بودند که بعد از منزل گزیدن در آن، حضرت سردار کامکار [عثمان پاشا]، ادام الله‌تعالی اجلاله، وقتی که برای سیر و سیاحت وارد شهر شد،

→ ترکمن بودند، از همین ترکمن‌ها اردویی فراهم ساخته و شروع به تهدید آناتولی کرد. یاووز سلطان سلیم خان با هدف دفع بلای مزبور در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ / ۲ رجب ۹۲۰. به دشت چالدران لشکرکشی کرد و اردوی صد هزار نفری شاه اسماعیل را نیست و نابود ساخت. شاه، با فرار از معرکه، جان خود را نجات داد. یاووز در ۱۶ ایلول (سپتامبر) وارد شهر تبریز شد.

۱. در اصل: روان. (م)

۲. در اصل: معموره خوی. (م)

چنان به نظر رسید که از صد سال قبل ویران و به آشیانهٔ جغدان شوم تبدیل شده است. با این حال، باغ و بوستان، و آب و هوای مرند چنان فرح انگیز و دلگشا است که قابل گفتن و نوشتن نیست.

در بیست و پنجم رمضان‌المبارک در محلی به نـام «صـوفیان» مـنزل گـردید. بـاغ و بوستان صوفیان خیلی خوب و زیاده از حد مرغوب بود. در آن روز، قزلباشهاکم و بیش دیده شدند. در «آزقچه» اندکی جنگ واقع شده، کشتگان ما به دار نعیم رهسپار و کشتگان آنها به درک جحیم واصل شدند.

در بیست و ششمین روز در هنگام رسیدن به محلی به نـام عـلیدار، از سـمت چپ دسته‌های دشمن دیده شده از این طرف نیز دلاوران میدان شجاعت حاضر و آماده شده و چرخچیان دست به جنگ و ستیز زده و تـعداد سیصد و چـهارصد نـفر از «دَلی»هـای روم‌ایلی که از قول‌های حضرت سردار جنگ بودند به مقابله برخـاسته بـودند. تـقماق خان‌در آن روز، با سه هزار نفر یزید پر نفاق پیش آمده و در هنگام برخورد دو عسکر در میدان رزم، کشت و کشتار زیادی صورت گرفته، گروهی رهسپار بهشت شده و گروهی دیگر در میان شعله‌های آتش جهنم هویدا و پیدا شدند. از طرف دیگر بـا شـهید شـدن کدخدای «دَلی»ها، [1] عساکر روم که در حال جنگ بـودند انـدکی دچـار تـزلزل شـدند. حضرت سنان پاشای مذکور همراه با دلاوران وان سر رسیده دلیرانه و شجاعانه به جنگ پرداخت.

از امراء وان، قوچی‌بیگ پسر شاه قولی بلال، شخصاً سر حاکم پازوک، قلیچ بیگ، را بریده و سرهای حیدر سلطان سگ و چـند نـفر از مـلحدان بـدآیین نـیز بـریده شـد. او همچنین دیوان بیگیِ شاهزاده که حاکم قـره‌داغ بـود و در مـقام چـاوشباشی مشـهور و شناخته شده بود را نیز به اسارت گرفت. بعد از آن بیگلربیگی دیـاربکر (64a) حـضرت محمد پاشا[2] سر رسیده بحمداللّـه تـعالی بـه لطـف رب‌العـلمین و مـعجزات حـضرت رسول‌خاتم النبیین و همت اصحاب گزین و توجه شریف خلیفه روی زمـین و دعـای عساکر موحدین، مظفر و منصور و گروه ملحدین مخزول شد. کسانی که شهید شدند، به مراد خود رسیدند و کسانی که صحیح و سالم ماندند به جهت نیل به هدف، شادکام شدند.

---

۱. کدخدای دَلی: منظور فرمانده دَلی‌ها است. گروه‌های دلی پنجاه و یا شصت نفر بـودند. یک نـفر بـه نـام «دلی‌باشی» فرمانده چندگروه دلی بود که یک‌جا جمع می‌شدند. ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۷۰. (م)

۲. صولاق فرهاد پاشازاده.

[به پاس این پیروزی] بر سر حضرت سنان پاشای وزیر یک صورغوج[1] جواهرنشان گذاشته شد و به بیگلربیگی دیاربکر، محمد پاشا، و اسکندر پاشازاده احمد پاشا، هر کدام دو آبلق (ابلق)[2] و به هر یک از سایر امراء اکراد و بیگ‌هایی که از خود دلاوری نشان داده بودند، آبلاق‌هایی داده شد. آن روز، فتح و پیروزی عظیمی حاصل شده بود. فحمداً ثم حمداً، ثم حمداً...

دیوان بیگی ملعون که به اسارت در آمده بود، در جواب به سؤالی که از او شد، گفت: «شاه [محمد] خدابنده در ییلاق «مشکین» است، کسی که به این‌جا آمده شاهزاده [حمزه میرزا] است. بیش از سی هزار سپاه دارد. شما قادر به تصرف تبریز نیستید. نزدیک آن نشوید، شاید نام و نشان آن را نیز نبینید. با آمدن قزلباشان از ملک خراسان، اگر قدم در خاک تبریز گذاشته باشید، قتل عام همه شما حتمی است.» این جوابِ بسیار گستاخانه و فضاحت مآبانه چنان بر جوش و خروش سردار پر همت و با غیرت و حمیت افزود که فی‌الحال آن ملعون را به قتل رساند.

اسرای دیگر، چنین خبر دادند که: شهر سنگربندی شده است. در شهر، شصت هزار خانه است. در داخل شهر چهل پنجاه هزار «تولنگی» یعنی جنگجو وجود دارد. شاهزاده نیز به شهر رسیده است. از بیرون شهر، سپاه و در داخل آن، اهالی شهر دست به جنگ خواهند زد.

خدا آگاه است که گوش عساکر روم بدهکار این حرف‌ها نبود. کسانی که از این سخن‌ها اطلاع یافتند، عتاب و عقاب کردند. چرا که هر یک از آنان [برای حمله به تبریز] چنان ذوق و شوقی داشتند که به لطف رب‌العالمین اگر صد شاه نیز بود، روی بر نمی‌تافتند. عساکر با چنان ذوق و شوقی که داشتند در روز بیست و هشتم در جوار تبریز و در محلی به نام «آجی‌سو» که مسافت آن تا تبریز برابر با [مسافت] «کوچک چکمجه»[3] [تا استانبول] است، اتراق شد. آن روز به احتمال آن که اهالی شهر امان خواهند خواست،

---

۱. صورغوج در اصل کاکل ساخته شده از پرهای پرندگان کمیاب بود که با جواهرات زینت می‌یافت و درست در جلوی عمامه سلطان و تعداد دیگری از رجال و بزرگان نصب می‌شد. (م).

۲. آبلق: کلمه آبلق جز این‌جا، در ادامه نیز به‌کار رفته است. از مفهوم جملاتی که این کلمه در آنها به‌کار رفته است، چنین بر می‌آید که «آبلق» نیز نوعی هدیه بوده که به پاس خدمات شایسته به افراد اهداء می‌شده است. اما از آن‌جا که در هیچ یک از فرهنگ‌های ترکی موجود این معنای آبلق یعنی نوعی هدیه ذکر نشده است، مصداق عینی آن برای مترجم مبهم ماند. (م)

۳. «کوچک چکمجه» نام محلی است در حدود سی چهل کیلومتری استانبول. نویسنده برای تفهیم میزان تقریبی مسافت آجی‌سو تا تبریز (برای خواننده احتمالی اهل استانبول) به ذکر میزان مسافت «کوچک چکمجه» تا استانبول پرداخته است. (م)

به عساکر اجازه حمله (64b) داده نشد.

فردای آن روز که قصد حمله به شهر شد، دلاور مردان و شیران میدان را با زنجیرهای آهنین نیز نمی‌شد نگه داشت. بیشتر عساکر بدون منزل کردن در محل مذکور، یکسره به شهر هجوم برده در عرض نیم ساعت موانع و سنگرهای شهر را از بین برده و به نص شریف آیه «اذا جاء نصرالله و الفتح»[۱] عساکر وارد شهر شده و به گرفتن اسیر و مال و غنایم پرداختند. در آن روز سرها بریده شده و عده‌ای نیز به اسارت در آمدند. هنگام غروب آفتاب، [عساکر] به سرای شاه که در نزدیکی «جامع [= مسجد] اوزون حسن» واقع است، رسیدند. از این سوی، میرِ میران و امرای دلیرانِ [حضرت سردار] برای باز گرداندن عساکر رسیده، اقدام به جدا کردن آنها از یکدیگر کرد.

در نیمه‌های شب، عده‌ای از مفسدان با شبیخون، خود را تا نزدیک توپ‌ها رسانده و عساکر در هنگام سحر به لطف رب‌العالمین نه تنها از جا برخاسته بلکه به عوعوی [آن مفسدان] اعتنا نکرده [دست به مقابله زده] حتی توپ‌هایی که از سوی عساکر بی‌هدف پرتاب شد، به شیپور زن آنها در حالی که شیپور در دهانش بود برخورده و فردا نعش مردار او در کنار شیپور یافت شد. عساکر شکست خورده و هزیمت یافته، پا به فرار گذاشتند. در همان شب داروغهٔ شهر، پیک اوغلی، نیز همراه با یکی دو هزار نفر از گروه شیاطین از شهر گریخت. روز بعد تعدادی از افراد شریف نزد رعایا و برایای تبریز فرستاده شدند. از آن طرف نیز تعدادی از افراد معتمد با یک «مصحف شریف» فرستاده شد. و از حضرت سردار برای جان و مال خود امان خواستند.

بار دیگر از این سو، افردی فرستاده شدند. از آن طرف نیز تعدادی از ریش سفیدان و معتمدان آمده و متن امان‌نامه تهیه شد. آن روز در ورود به شهر تأخیر صورت گرفت. در محل مزبور اعلان اتراق شد. در آن‌جا منادیان ندا سر دادند که: «این ولایت و رعیت از آنِ پادشاه سعادتمند [روم] است.» اما عساکری که از هفت و هشت سال قبل به این سو دائماً در سفر جنگی شرق بودند چنان رنج و سختی کشیده بودند که به ندا و توصیه فوق اعتنا نکرده و از سحرگاه دست به هجوم همه جانبه زده، اموال و اسباب و دارایی اهالی شهر را چنان مورد غارت و چپاول قرار دادند که (65a) صد مرتبه بدتر از عملی که تیمور در حمله به سیواس مرتکب شده بود را مرتکب شدند. سرانجام سردار عالی تبار و میرِمیران شجاعت شعار، خود سوار بر اسب شده و همه اسرا را گرفته و در جایی حفظشان کرده و بعضی از کسانی

---

۱. نصر / ۱.

را که به غارت اموال پرداخته بودند را سرزنش و بعضی دیگر را مجازات نمودهو به [قتل و غارت] پایان داد. بدین صورت تمام شهر تبریز بعون‌الملک العزیز ضبط و قبض شد.

آن روز نیز [قزلباشان] همچون غراب ناپاک در اطراف اجساد کشتگان به جولان پرداختند، اما تن به شکست داده و ناچار به بازگشت شدند. در روز چهارشنبه که با روز عرفه مصادف بود در میان باغات شهر تبریز در جایی خوب و خوش نزول کرده، حضرت ابوالفتح و النصر سردار عصر توقف زیادی نکرده، سوار بر اسب وارد شهر شد. ابتدا به سرای امیرخان مقتول و مخزول وارد شد. خدا دانا است که چه سرای دلگشا و چه منزل فرح افزایی بود که با گفتن و نوشتن نمی‌توان به وصف آن پرداخت. حضرت سردار تمام سرای مزبور را گشته و سپس از سرایی که از زمان اوزون حسن و جهانشاه غازی به بعد باقی مانده و منزل هشت بهشت درآن واقع و آن نیز معمور و آباد است دیدن کرد. سپس به جامع [= مسجد] اوزون حسن رفت. این جامع [= مسجد] شریف چنان هنرمندانه و زیبا بنا شده بود که نقاش چین نیز قادر به خلق چنین نقش و نگاری نیست.

سردار سعادتمند و دلیران همراه او در جامع [= مسجد] مزبور نماز شکرانه به‌جا آوردند. اول به حمد و ستایش خدا و دوم به نعت حضرت مصطفی علیه‌الصلوه والسلام و سوم به مدح و ثنای چهار یار با صفای او و چهارم به دعای پادشاه دین و خلیفه روی زمین پرداختند. همگی پیشانی بر خاک سائیده و حمد فراوان و ثنای بیکران به درگاه خداوند کردند. شب عید با ذکر توحید و تحمید و تمجید به درگاه، حق شب زنده‌داری کرده و فردای آن شب که پنج‌شنبه و روز عید بود، به میرِمیران و آغاها، خلعت‌ها پوشانیده و به آیین قدیم و رسم دیرین نماز عید به‌جا آورده و خطبه جلیله خاقانی در اولین روز شوال المبارک سنهٔ ۹۹۳ (65b) در خاک پاک تبریز ادا گردید. بدین ترتیب، تبریز بعون رب‌العالمین داخل قلمرو ممالک محروسه خاقانیه گردید.

در اولین روز ماه مزبور که مصادف با روز جمعه بود، همراه با همه عساکر دوباره وارد شهر شده و در «جامع شریف اوزون حسن» و در محله‌های دیگر که در آنها از صد سال قبل بدین سو نه تنها حمد خدا و نعت [حضرت] مصطفی علیه‌السلام نشده که به اصحاب شایسته او نیز اهانت شده بود، خطبه خاقانی خوانده شد و رعایا و برایا و به ویژه عساکر موحد با هزار بار ناله و زاری نماز جمعه را ادا نمودند. و برای فتوحات به دست آمده و برای پیروزی دین و [انهزام][1] دشمن موحدان دعا و نیایش شد.

---

۱. ن واژه بنا بر فحوا و مضمون جمله آورده شد. مؤلف کلمه «قُماد» را به کار برده که در هیچ یک از فرهنگ‌های موجود ترکی و نیز عربی چنین واژه‌ای یافت نشد. معنای اصلی این واژه بر مترجم و مصحح

تبریز در حقیقت امر، شهر خوبی است. از جهت عمران و آبادی بسیار بی‌نظیر است. ابیات زیر که از این مؤلف است، گویای وصف حال آن است.

بحر محیط وش ایچی و طاشی صافدر		باغ ایرم یا آلتیدر انک یا اوستیدر
تاریخ فتح تبریز طالبی		طالبی داعی انک دیدی او دم تاریخیین

سنیان آلدی بگون دوگه دوگه تبریزی
سنهٔ ۹۹۳[۱]

در چهارمین روز ماه مزبور که یکشنبه بود، به حضرت سنان پاشای وزیر که مسئولیت محافظه وان را داشت، مسئولیت حفظ تبریز سپرده شد، وقتی که حضرت سردار به خیمه و خرگاه خود آمد، راجع به همه چیز شور و مشورت صورت گرفته، [مسئولیت‌ها] تعیین و توصیه شد. سپس یک قلیچ [شمشیر] اعلای جواهر نشان و یک صورغوج مرصّع اعلایِ پر از پرهای رنگینِ مرغ ماهی خوار[۲] و دو خلعت فاخر به او احسان شد.

همان روز بعضی قسمت‌های قلعهٔ تبریز و عمارتی به نام شام [شنب] غازان که یادگاری از میرِ میران و شاهان سلف است و در آن، تربت یک پادشاه سنی گمنام قرار دارد، نیز دیده شد. فاصله این عمارت تا بیرون شهر به اندازه فاصله مقبره حضرت ایوب [تا مرکز استانبول] است.[۳]

در ششمین روز ماه مزبور همراه با حضرت سردار به دیدن آن رفتیم. چنان گنبد مرتفع و بلندی بود که گنبد افلاک به کمرگاه آن نمی‌رسید. عظمت بنای آن گنبد قابل گفتن و نوشتن نیست. اگر چه بر روی زمین بنایی همچون بنای ایاصوفیا یافت نمی‌شود، با این حال برخی از قسمت‌های قابل تعریف آن صد برابر بیش از ایاصوفیا است. (66a) از جمله اوصاف و ویژگی‌های آن یکی این است که بر روی هشتاد هزار آجر، کلمهٔ توحید نوشته شده و این نوشته به گونه‌ای موزون و مرتب در میانهٔ بنا قرار گرفته است. گنبد دارای معماری هموار و یک پارچه‌ای است. در داخل گنبد در گوشه‌ای از آن یک گنبد کوچک هنروارانه‌ای با کاشیکاری مذهب نیز وجود دارد که مزارِ شریف در آن‌جا است.

یکی از امراء به نام میربیگ مکری که در سابق حاکم مراغه و تابع [قزلباشها] بود از

---

۱. به حساب حروف ابجد ۹۹۳ (۱۵۸۵) معلوم نشد. (م)
۲. عبارت ترکی در متن اصلی چنین است: «بر مرصّع توپلو اعلا بالغچیل صورغوج» (م)
۳. برای آگاهی از علت استفاده نویسنده از چنین تعبیری، نگاه کنید به زیرنویس ۹۰. (م)

سنجاق خود همراه با عساکر به مراغه و اردبیل حمله و هجوم برده، دست به غارتگری و ویرانگری بسیار زده، و در مراغه حاکمی را از جانب خود نصب نموده و در هنگامی که همراه با سرها و زبان‌های بریدهِ [دشمن] به سوی اردوی روم می‌آمده در راه، با قزلباشها مواجه شده و لاجرم اقدام به جنگ و جدال نموده، به عنایت‌اللّه تعالی، مظفر و منصور شده در سیزدهیمن روز ماه شوال در هنگام ورود بـه اردوی هـمایونی مـورد اسـتقبال بیگلربیگی دیاربکر قرار گرفت. به میرِ مشـارالیـه بـه دلیـل آوردن سـرهای [دشـمن] و سرنگون کردن علم‌های [آنها] و نیز خلق شوکت عظیم و هنرنمایی تمام در عرصه جنگ، یک شمشیر و یک خلعت و دو آبلق (ابلق)، و به هر یک از سه پسرش یک خلعت و دو آبلق (ابلق) و به هر یک از شش نفر از آغاهایش یک خلعت احسان شده و پاداش‌هـای بسیار داده شد.

به سرحد سید بیگ که از بیگلربیگی‌های بردوس و از امرای وان بود، شش سلطان و سه هزار قزلباش آمده و جنگ زیادی صورت گرفت. در جنگ و قتال زیادی که واقع شد، بعون اللّه تعالی، در ایام همایون پادشاهی فتح و نصرت نصیب عساکـر اسـلام شـده و سردارشان، اللّه قلی سـلطان نـیز زنـده دسـتگیر گـردید. در ایـن جـنگ سـرهای افـراد بی‌شماری از قورچیان و بیگ‌زاده‌هایشان بریده شد. سـید بـیگ و هـمراهـان او نـیز در چهادهمین روز وارد اردو شد. به سه نفر از افراد او خلعت عطا شده و به سـایر افـراد او پادش‌هایی شایسته احسان شد.

تذکره‌چیِ قاضی عسکر [1] آناتولی خواهان ایجاد مدرسه خارج [2] [در تبریز] بود. اکنون

---

۱. قاضی عسکر: این مقام در زمان سلطان مـراد اول بـه وجـود آمـد و نـخستین بـار چـندرلی (جـاندرالی) قراخلیل افندی (پاشا) به این مقام منصوب شد. پس از گسترش مرزهای عثمانی در سال‌های آخر سـلطان محمد فاتح، مقام قاضی عسکری، تحت عنوان قاضی عسکر روم ایلی و قاضی عسکر آناتولی به دو قسمت شد. در آن دوره، قاضی عسکرها بزرگترین و بالاترین مقام صنف علمی، یعنی مدرسین و قاضی‌ها بودند. تمام امور حقوقی و شرعی طبقاتی که نظامی به حساب می‌آمدند، توسط نـواب یـعنی وکـیل‌هایی کـه وی انتخاب و تعیین می‌کرد، انجام می‌شد. عوارضی (مالیاتی) که از آنها دریافت می‌کرد، از آن خود وی می‌شد، قاضی‌های ولایات، سنجاق‌ها و بخش‌ها حق مداخله در کارهای آنان را نداشتند. قاضی عسکرها از اعضای دیوان همایون بودند و به حل مسائل و اموری که به آنها ارجاع می‌شد و مربوط می‌گردید می‌پرداختند، و در روزهای معینی از هفته در منازل خود نیز دیوانی بر پا می‌داشتند و به امور حقوق و شـرعی‌ای کـه بـه آنـها محول می‌شد، رسیدگی می‌کردند. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۹۰. و نیز دورسون: همان، ص ۳۵۶. (م)

۲. مدرسه خارج: مدرسه‌ها در دوره سلطان محمد فاتح، به دو گروه داخل و خارج تقسیم می‌شدند. مدارس خارج، در رده بندی، سطوح ابتدایی تحصیلات را در بر می‌گرفت و طلاب در این نوع مدارس به تحصیل علوم پایه و عربی می‌پرداختند. این گونه مدارس که معمولاً مدارس ایالت‌ها را شامل مـی‌شد، مـدرسه‌های ابتدای خارج (مدرسه بیست آقچه‌ای) مدرسه مفتاح و مدرسه قرقلی (چهل آقـچه‌ای را در بـر مـی‌گرفت.

در خود تبریز مدرسه جهانشاه را به نام شریف حضرت وزیر اعظم سعادتمند، ادام‌اللّه تعالی اجلاله، نامگذاری کرده و مشارالیه به تذکره‌چی، ابتدا مدرسه چهل آقچه‌ای، پس از آن (66b) از مدرسه‌های داخل[۱] استانبول مدرسه شاه سلطان، بعد از آن، از مدرسه ثمانیه[۲] یک مدرسه پنجاه آقچه‌ای داخل، و بعد از آن مدرسه پانصد آقچه‌ای واگذار کرده و ضمن اعطا رتبه مولویّت[۳] او را به عنوان قاضی تبریز منصوب کرد.

در روز نوزدهم ماه شوال، در آن سمت قلعه که رو به تبریز بود، دروازه نصب شد. سپس برج‌های نگهبانی ساخته شده توسط قاپوقولی‌ها، همگی معمور شد. آن روز، سمت رو به آناتولی[قلعه] نیز، ساخته شد و بر برج‌های نگهبانی آن، توپ‌ها قرار داده شد.[۴]

[شعر]

عزم ایدوب حضرت عثمان پاشا	چکدی شاه اوستنه تیغ خونریز
عسکری روم ایله شرق ایللرینه	سوردی اول خسرو غازی شبدیز
تاج و تختن براغوب شاه عجم	قلجی خوفی ایله اتدی گریز
دوکیلوب قانی قزلباشلرک	اولدی خاکی عجمک خون آمیز
خوف تیغ ایله گروه رفضه	دیمکه باشلدی سنی یوز بیز
بو ظفر کیمه میسر اولدی	کیمه ویردی بونی اول حیّ عزیز
عبدی بنده دیدی تاریخن	عون حقیله آلندی تبریز

ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۸۵. و نیز دورسون: ص ۲ ـ ۴۴۱. (م)

۱. مدرسه داخل: فراتر از مدارس قرقلی، مدارس ابتدای داخل، موصله صحن و صحن ثمان، زیر عنوان «داخل» قرار داشتند. مدرسه‌هایی که با عنوان «داخل» شناخته می‌شد، مدارسی بودند که به فرمان پادشاه، شاهزادگان و همسران پادشاه تأسیس می‌گردیدند. ر.ک: دورسون: همان، ص ۴۴۲. (م)

۲. مدرسه ثمانیه: سلطان محمد فتح در سال‌های ۱۴۶۳ تا ۱۴۷۰ میلادی در دو سوی مسجدی که به دستور او ساخته و به نام خود او خوانده می‌شد، هشت مدرسه بزرگ در دو سوی شمالی و جنوبی آن بناکرد که به «صحن ثمان» و یا «مدارس ثمانیه» معروف شده‌اند. برای هر یک از مدارس ثمانیه، روزانه پنجاه آقچه حقوق تعیین شده بود. ر.ک: دورسون: همان، ص ۴۴۰. چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۸۴ـ ۶۸۳. (م)

۳. مولویّت: رتبه مولویّت یکی از مراتب قضایی در امپراتوری عثمانی بود. قاضی‌های که مقامشان یک درجه پایین‌تر از مقام قاضی‌های حاکم شرعی بود و حقوقشان با سیصد آقچه شروع می‌شد، قاضی‌هایی بودند که «مولویّت» نامیده می‌شدند. ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۸۹. (م)

۴. برای آگاهی بیشتر از نحوهٔ احداث قلعه از سوی قوای عثمانی در تبریز نگاه کنید به: قاضی احمد قمی: خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷ـ ۷۹۶. محمد یوسف واله اصفهانی: خلد برین، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود یزدی، تهران، ۱۳۷۲، ۷۱۷. راجع به علت تخریب قلعه مزبور از سوی شاه عباس، نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، ص ۶۵۱.

سنهٔ ۹۹۳

[ترجمه]

حضرت عثمان پاشا عزم و اراده کرد و بر روی شاه [عجم] تیغ خون ریز کشید.
آن خسرو غازیِ شبدیز همراه با عساکر روم رو به سوی ممالک شرق راند.
شاه عجم از ترس تیغ و شمشیر تاج و تخت را رها کرد و گریخت.
خون قزلباشان به زمین ریخت و خاک عجم آمیخته به خون شد.
گروه رافضیان، از ترس تیغ، گفتند: ما سنی‌ایم.
این پیروزی نصیب چه کسی شد؟ خداوند حی عزیز این نصرت را به چه کسی داد؟
عبدیِ بنده در باب تاریخ این پیروزی چنین گفت: تبریز بعون حق گرفته شد.

[شعر]

شاه سلطان مراد دریا دل — اولا دایم سریر اعلاده
اقتضا اتدی سرای اعلا سی — قالمیه رافضی بو دنیاده
اولدی مأمور مصطفی پاشا — کشور شرقی ویرمکه باده
اتدی تسخیر او ملک شروانی — منزلی جنت اوله عقباده
ایکی سردار بعده مأمور — اولدیلر فتح شرقه آماده
لیک تاریخ فتح تبریز — مانع ایدی اول ایکی آراده
اول ایکی رفع اولجیق آرادن — اولدو مأمور اوزدمور زاده
(67a) یعنی عثمان عصر غازی وقت — اعنی اول ذات فتح معناده
دایما حق ریاض فتح و ظفر — ایده ماوی او سرو آزاده
چون کمال عطادر آفتدن — ویردی نصرت او طبع وقاده
اولدی فرمان او قوم ضاله — که ایده دعوت طریق ارشاده
چون دکلدی سعادت ازلی — رهبر اول زمره پر افساده
لاجرم شو شمال فرض اولدی — اول کروه ضلالت ایجاده
یوریدی آلدی شهر تبریزی — قوت اولسون او منبع داده
ویردی مقطعه مژده تاریخ — مصرع ثانی ذهن نقاده
کشفیا کورلکینه کور شاهک — آلدی تبریزن اوزدمور زاده

سنهٔ ۹۹۳

[ترجمه]

شاه سلطان مراد دریا دل که همیشه بر سریر اعلا باشد،
عزم نمود تا در دنیا هیچ رافضی باقی نگذارد.
مصطفی پاشا مأمور شد تا کشور شرق را بر باد دهد.
او ملک شروان را تسخیر کرد، در آخرت، جایگاهش در بهشت باشد.
بعد از او دو سردار دیگر مأمور فتح شرق شدند.
اما وجود آن دو، مانع فتح تبریز بود.
آن دو که از میان برخاستند، ازدمیر زاده [عثمان پاشا] مأمور فتح تبریز شد.
یعنی آن ذاتی که پیروزی با اوست، عثمان عصر و غازی وقت است.
حضرت حق، همیشه ریاض فتح و ظفر را مأوای آن سرو آزاده قرار دهد.
چون وجود پر ثمر او [برای دشمنان] بلا است، خدا به او نصرت و طبع وقار داد.
او مأمور شد که به جانب قوم ضاله رود و آنها را به راه راست دعوت شان کند.
چون آن قوم پر فساد، مشمول هدایت ازلی نبود،
لاجرم به سوی شمال[1] که آن گروه بانی ضلالت در آن‌جا بود روان شد.
[پس] به جانب تبریز حرکت کرد و آن شهر را گرفت، خدا به آن سرچشمه داد و احسان قوت دهد.

کسی که ذهن نکته سنجی دارد در می‌یابد که در مصرع دوم، تاریخ فتح تبریز آمده است.[2]

کشفیا، به کوری چشمِ شاهِ کور،[3] ازدمیرزاده (عثمان پاشا) تبریز را گرفت.

سنهٔ ۹۹۳

در روز سه‌شنبه ماه شوال‌المبارک در وقت نماز مغرب یک جاسوس سر رسیده و چنین اظهار داشت که: «علی السحر دشمن از چهار طرف هجوم خواهد آورد» حضرت وزیر سنان پاشا از وقت سحر همه را دعوت کرده و برای هجوم بردن به دشمن سردارانی را برای عساکر تعیین کرده و پانزده «ضاربوزان» در اختیار آنها قرار داده و در چهار طرف، دسته دسته عساکر تعیین شده، از هنگام سحر، دشمن از طرفی که حضرت سنان پاشا مستقر بود هجوم آورده و از وقت چاشتگاه تا غروب آفتاب، جنگ عظیمی درگرفت. در

---

۱. منظور لشکرکشی به قفقاز است. (م)
۲. اشاره به ماده تاریخ مصرع دوم است. (م)
۳. اشاره به شاه محمد خدابنده است که از پیش از سلطنت نابینا بود. ر.ک: مقدمه همین کتاب. (م)

این جنگ از میان عساکر، افراد برجسته و مشهوری به شهادت رسیدند: از امرای اکراد محمد حسن بیگ و خالد و از [امرای] سیورک، یردم بگِ معزول شده، و حسین بیگ که در سابق بیگ فاش بود، و از اکراد، سلطان حسین بیگ، و محمد چلبی که کاتبِ سپاهی‌اوغلانلاری و مصطفی کدخدا و از اقربای حاجی پاشا به نام متفرقه و آلای‌بیگی نیگبولی، چاشنی‌گیرباشی[1] حضرت وزیر اعظم به نام احمدآغا، و امینِ آرپا.[2]

و کنعان بی‌دین به قزلباش پیوسته و تاج بر سر گذاشته، حاشا ثم حاشا (67b) که با سب شیخین به دریافت پاداش نایل شد.

از عساکر جزء، نیز افراد مسلمان بی‌حد و شماری به درجه رفیع شهادت نایل شدند. این شکست ناچیز به سبب حسادت و رقابت سوء بیگلربیگی‌ها نسبت به یکدیگر واقع شد. الحکم للّه الواحدالقهار، چند نفر از رؤسای دشمن و نیز یک سلطان مشهور آنها نیز به اسارت درآمد. از ینی‌چری‌ها، یحیی سوباشی،[3] که به عنوان آغای شهر تبریز نصب شده بود، شهید شد.

پیروزی ناچیزی که نصیب دشمن دین و گروه ضالین شد، موجب شادی و سرور مردم شهر تبریز گشت. آنها پس از آن، هرگاه عساکر روم را تنها می‌یافتند آنها را لخت می‌کردند و یا می‌کشتند. عساکر روم از این عمل به ستوه آمدند و لیکن از سوی حضرت سردار اجازه غارت و قتل عام مردم را نداشتند. اما ندایی در میان آنان پیدا شد که می‌گفت: عساکر روم از جانب رب‌العالمین مجاز به غارت و قتل عام مردم‌اند. از این رو عساکر از یک طرف هجوم همه جانبه آورده زن و مرد بی‌شماری راکه در شهر و در اردویشان بود را قتل عام کرده و مال و منال‌شان را به غارت و یغما بردند.

حضرت سردار به محض اطلاع از واقعهٔ مزبور، به سرعت بر اسب نشسته و آغاها را به اطراف و اکناف گسیل داشته و عساکر را از قتل عام منع نموده و به جهت آن که عساکر دست از یغماگری برنداشتند هفت هشت نفر از آنان را مجازات نمود.[4] با این حال عساکر

---

۱. چاشنی‌گیرباشی، رئیس سفره سرای سلطان یا صدراعظم بود. وی پیش از میل غذا توسط سلطان و یا وزیر اعظم مسؤلیت داشت تا با چشیدن غذا از بی‌خطر بودن آن اطمینان حاصل کند. بنا به همین مسؤلیت، دارنده این مقام غالباً از نزدیکان و اطرافیان مورد اعتماد سلطان انتخاب می‌شد و در بین دیگر رجال دولتی جایگاه مهمی داشت. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۲۵۳. (م)

۲. امین آرپا: واژه «آرپا» در ترکی به معنی «جو» است. «امین آرپا» مسؤلیت تأمین و نگهداری جوِ مورد احتیاج اسب‌ها و قاطرهای سپاه را داشت. (م)

۳. در دولت عثمانی، به کسی که مسؤل تأمین نظم و انضباط شهر بود «سوباشی» گفته می‌شد. ر.ک: محمد دوغان: همان، ص ۱۲۰۴. (م)

۴. در منابع ایرانی عکس این نظر آمده است. برای نمونه «دون ژوان ایرانی» به صراحت از دستور عثمان

دست از غارتگری برنداشته و لذا حضرت سردار عالی تبار [عثمان پاشا] در اثر این درد و اضطراب در بیست و دوم ماه مزبور که روز جمعه بود در بستر بیماری افتاد. بعد از وقوع محاربهٔ مزبور، قزلباشان [اقدام به محاصره اردو کرده] و مانع از آوردن آذوقه و توشه به اردو شدند. به گونه‌ای که یک مهتر نیز توان خارج شدن از اردو را نیافت. در این ضمن قزلباشان پیروزمندانه شروع به راندن اسبان و شتران رومیان نمودند. میربیگ مذکور، که در حال «قراول» بود، با کسانی که شتران را می‌راندند، برخورد نموده و شتران زیادی را از آنها گرفته و کمی رو سفید شده، از این رو به او خلعت و پاداش عطا شد.

در بیست و نهم ماه مزبور (68a) که روز جمعه بود، از عساکر، بیست و چهار نفر سنجاق‌بیگی به عنوان محافظ تعیین شد. از آن‌جا که از میان روم‌ایلی‌ها چهار نفر سنجاق‌بیگی تعیین گردید، عساکر روم‌ایلی به سوی خیمهٔ [حضرت پاشا] هجوم آورده و مرتکب رفتاری دور از ادب و دل آزاری شدند. حتی خیمه را به سنگ بستند. در مقابل، قول‌های پاشا هجوم نموده و چیزی نمانده بود که فتنه به پا شود. عساکر روم‌ایلی با زور به چادرهایشان رانده شدند.

در غره ماه ذیقعدةالحرام که روز جمعه بود، دشمن از چهار طرف قصد حمله نمود. عساکر روم برای مقابله با دشمن مثل سابق، به اطراف گسیل شده و از هنگام بامداد تا غروب آفتاب جنگ عظیمی درگرفت. بیگلربیگی دیار بکر، محمد پاشا، به شهادت رسید و بیگلربیگی قرمان،[۱] مراد پاشا، به اسارت درآمد. از آناتولی، پیربیگی که سنجاق‌بیگی ناحیه حمید[۲] بود نیز اسیر شد، چرکس مصطفی‌بیگ، بیگ بورسا، و حسن بیگ که از بستانجی‌باشی[۳] بیگِ سنجاقِ تکه[۴] آمده بود و بایر تیلکیسی، سنان‌بیگ، که بیگ سنجاق سمندره[۵] بود و بکیربیگ که آلای‌بیگی کوتاهیه بود و محرم بیگ که آلای بیگی

پاشا در قتل عام مردم تبریز سخن گفته است. ر.ک: همان، ص ۲۱۶. قاضی احمد قمی نیز معتقد است که خود عثمان پاشا به علت وارد آمدن شکست‌های مکرر به قوای عثمانی، چنان «مضطر و پریشان گشته بود» که از روی خشم و غضب و برای کشیدن انتقام از مردم تبریز، دستور قتل عام و غارت و یغمای مردم شهر را صادر کرد. ر.ک: خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۸۸. اسکندر بیگ ترکمان نیز با قاضی احمد قمی هم نظر است. وی می‌نویسد: «... در اثناء تعمیر قلعه، عثمان پاشا در تبریز، تجویز قتل عام نمود» ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰. (م)

۱. «قرمان» ایالتی است واقع در آناتولی مرکزی. (م)

۲. «حمید» سنجاق وابسته به ایالت قرمان است. (م)

۳. بستانجی باشی: سرپرستی و مسؤلیت همه باغ‌های قلمرو عثمانی به ویژه باغ‌ها و محوطه‌های قصر بر عهده بستانجی‌باشی بود. از دیگر وظایف او سر و سامان دادن به وضع خط ساحلی در استانبول و دریای مرمره و مراقبت از آن بود. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۲، ص ۲۱۱. (م)

۴. «تکه» سنجاق وابسته به ایالت قرمان بود. (م)

۵. «سمندره» در ایالت صربستان واقع بود. (م)

ناحیه حمید بود، همگی به ارادت اللّه تعالی در همان روز به مقام شریف شهادت نایل شدند.

با هجوم قزلباشان، عساکر اسلام به حال هزیمت تا محل «توپ»ها عقب نشستند. در پی این شکستِ سخت، گروه شیاطین، شادی و سرور کرده و عساکر دین دچار حزن و اندوه شدند. به واسطه بیماری حضرت سردار، حالمان خراب و جگرمان کباب شد. العیاذباللّه، دشمن قوی شده و چون عساکر اسلام با احتمال ضرر و زیان جدی مواجه بود، [از سوی عثمان پاشا] به حضرت سنان پاشای وزیر که مقام محافظه تبریز را بر عهده داشت، حکم سرداری داده شد تا بتواند فرماندهی عساکر را بر عهده گیرد. به خادم جعفر پاشا که بیگلربیگی طرابلس شام بود (68b) همراه با خلعت و شمشیر دو مسئولیت داده شد: یکی بیگلربیگی دیاربکر و دیگر مقام محافظه [تبریز]. او در همان روز وارد قلعه شد. به حیدر پاشا، [بیگلربیگی] قرمان، به خضر پاشای معزول از حبشه، [بیگلربیگی] قارص و به علی پاشا، [بیگلربیگی] طرابلسِ شام داده شد.

در چهارمین روز ماه مزبور که روز دوشنبه بود، از خود تبریز برخاسته و در محل شام [شنب] غازان منزل شد. شاهزاده [حمزه میرزا] با عموم عساکرش به تعقیب ما پرداخته و جنگ عظیمی واقع شد که با جنگ‌های اولیه قابل قیاس نیست. خسروِ کدخدا، کدخدای مرحوم محمد پاشا، در آن روز به شهادت رسید.

در ششمین روز ماه مزبور که روز چهارشنبه بود، شش ساعت از شب گذشته، سردار شهید، مرحوم مغفور، روح شریف‌اش را به خازن دارالنعیم تسلیم کرده از آلام دنیا خلاص شد.[1] «انا للّه و انا الیه راجعون».[2] آن روز بار دیگر شاهزاده [حمزه میرزا] یورش آورد و جنگ عظیمی واقع شد. با هدایت و عنایت حق سبحانه و تعالی، دشمن در هم شکسته و بیش از هزار سر و طبل و علم از آنها گرفته شد. چنان منهزم و مقهور شده و عقب نشستند که دیگر باز نگشتند. ما نیز صحیح و سالم وارد وان شدیم.

حق سبحانه تعالی به من و شما نیز سلامتی دهد و توفیق دیدارمان را میسر سازد. آمین یا معین. م [تمام]

بنده رحیمی‌زاده

چاوش درگاه عالی

---

۱. وزیر اعظم و سردار اکرم، عثمان پاشای اوزدمیرزاده، فاتح قفقاز و تبریز، سیزده روز بعد از ابتلاء به بیماری در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

۲. بقره / ۱۵۶.

منابع ترجمه

۱. شمس‌الدین سامی: قاموس ترکی، انتشارات چاغری، استانبول، ۲۰۰۲.

۲. محمد کانار: فرهنگ جامع ترکی استانبولی به فارسی، انتشارات شیرین، تهران، ۱۳۷۴.

۳. ابراهیم اولغون و جمشید درخشان: فرهنگ ترکی به فارسی، انتشارات تلاش، تبریز، ۱۳۶۲.

4. Abdullah Yeğin vd., *Osmanlica-Türkçe Ansiklopedik Büyüklügat*, Türdav Yayinlari, Istanbul 2000.

5. Ali Püskülluoglu, *Türkçe Deyimleri Sözlügü*, Arkadaç Yayinlari, Ankara 1998.

6. Komisyon, *Örnekleriyle Türkçe Sözlük*, cilt-4, Milli Egitim Bakanhği Yayinlari, Ankara 1995.

7. Mehmed Zeki Pakalin, *Osmanli Tarih Deyimleri ve Terimleri Sozlüğü*, Milli Eğitim Bakanliği Yayinlari, Istanbul 1971.

8. Mehmet Dogan, *Dogan Büyük Türkçe Sözlük*, Vadi Yayinlari, Ankara 2003.

9. Redhouse, *Türkçe/Osmanlica-Ingilizce Sözlük*, Istanbul 1999.

10. Devellioğlu, Ferit, *Osmanlica-Türkçe Ansiklopedik Lügat*, Ankara, 1962.

پیوست‌ها[1]

۱. ابوبکر بن عبدالله، مؤلف تاریخ عثمان پاشا[2]

(تولد: نیمه دوم سده ۱۰/۱۶ ـ وفات: نیمه اول سده ۱۱/۱۷)

زندگی: در هیچ یک از تذکره‌های موجود به نام و اثر این مؤلف اشاره نشده است. این امر احتمالاً به دلیل عامیانه بودن زبان اثر و نیز نامشخص بودن مقام و درجه مؤلف در قشون عثمانی بوده است. تاریخ و محل تولد مؤلف معلوم نیست. نام پدرش عبدالله است.[3]

احتمالاً در نیمه دوم سده ۱۰/۱۶ به دنیا آمده و بعد از تحصیل در «مکتب اندرونی» به خدمت در سواره نظام صولاق در اجاق قاپی قولی پیوسته است. اشارات مؤلف بر نظامی بودن پدرش دلالت دارد. ابوبکر بن عبدالله همزمان با آغاز جنگ‌های عثمانی و صفوی (۱۵۷۸/۹۸۶) به سواره نظام قاپی قولی پیوست و در رمضان سال ۱۵۷۹/۹۸۷ در حمله به گنجه به اسارت صفویان درآمد. وی نخست به تبریز و سپس به قزوین برده شد. مؤلف در تاریخ عثمان پاشا به دوران اسارت خود در ایران اشاره مختصر کرده و گفته است که قزلباشها با پرسش از او راجع به وضعیت عمومی استانبول، تاتارها و عثمان پاشا درصدد کسب اطلاعات از قشون عثمانی بوده‌اند و نیز به سختی‌های زیاد دوران اسارت اشاره کرده و افزوده است که به واسطه آزاد ساختن شخصی به نام ملامهدی و دوستانش از

---

۱. پیوست‌ها افزوده مترجم است.

۲. تألیف مصطفی ارآوجی. این مطلب که در ذیل آن «اوت ۲۰۰۵» قید شده از سایت اینترنتی «مورخان عثمانی» www.ottomanhistorians.com گرفته شده است. مقاله به زبان ترکی است. نویسنده در سال ۱۹۹۸ از دانشگاه ادینبور انگلستان در مقطع دکترا فارغ التحصیل شده است. تز دکترای وی تحقیق و تصحیح «نصرت نامه» اثر مصطفی عالی گلیبولی یایی است.

3. E.A., Tarih-i Osman Paşa (şarq Seferleri. adi altinda). Istanbul , Millet Kütüphanesi, Ali Emiri Tarih kitaplari 366, 21a.

مرگ نجات یافته[1] و بعد از دو سال اسارت، یک سال در ایران سرگردان بوده و در نهایت همراه با سه یار همفسر، با تبدیل وضع ظاهر از دیار عجم به دیاربکر فرار کرده و در عرض دوازده روز خود را به قارص رسانده و در سال ۱۵۸۲/۹۹۰ همراه با سنان پاشا (وفات: ۱۵۹۶/۱۰۰۴) به استانبول مراجعت کرده است. از این مقطعِ زمانی به بعد، راجع به زندگی ابوبکر بن عبدالله هیچ اطلاعی در دست نیست.

اثر: تاریخ عثمان پاشا (شرق سفر لرنده سرخ سر ایله واقع اولان احوللر و شیرواندا عثمان پاشا ایله سرخ سرین مجادللرینه بیان ادر)[2]

مؤلف به دلیل حضور در قشون عثمانی، خود از نزدیک شاهد و ناظر وقایع روی داده در اثنای اردوکشی عثمانی به شرق در سال‌های ۹۹۰-۹۸۷/۱۵۸۲-۱۵۷۹ بوده و به همین سبب در اثر خود به تفصیل و با جزئیات به برخوردهای صفویان و عثمانی در قفقاز پرداخته است. در یادداشت موجود در قسمت پایانی نسخه موجود در کتابخانه ملت در استانبول، سال ۱۵۸۲/۹۹۰ به عنوان سال اتمام تألیف این اثر قید شده است. مؤلف در چهار جا، از این کتاب با نام «رساله» و در یک جا با عنوان «غزوات نامه» یاد کرده است. این عناوین مختلف در نسخه‌های دیگر این اثر نیز به چشم می‌خورد. در نسخهٔ موجود در کتابخانه ملی وین، عنوان «تاریخ عثمان پاشا» و در نسخهٔ کتابخانه ملت عنوان «شرق سفر لرنده سرخ سر...» آمده است، نام مؤلف در نسخهٔ وین نیامده اما در نسخهٔ دیگر این اثر، ابوبکر بن عبدالله قید شده است.[3]

در حال حاضر از تاریخ عثمان پاشا دو نسخه موجود است. در نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملی وین علاوه بر متن تاریخ عثمان پاشا «متن نامهٔ ارسالی عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی» (وفات: ۱۵۸۶/۹۹۴)، و نیز رسالهٔ «فتح تبریز» اثر ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (وفات: ۱۵۹۰/۹۹۸) نیز آمده است. از این افزوده‌ها می‌توان دریافت که این نسخه بعد از سال ۱۵۸۵/۹۹۳ استنساخ شده است. چون در این نسخه نام مؤلف تاریخ عثمان پاشا قید نشده، هامر پورگشتال تألیف این اثر را به ابراهیم رحیمی‌زاده که رسالهٔ «فتح تبریز» او در انتهای این نسخه آمده، نسبت داده است. فرانتس بابینگر و یونس

---

۱. همان اثر، برگ 18a.

2. Istanbul, Millat Kütüphanesi, Ali Emiri Tarih Kitaplari 366: 27t4Y., 14 - 23 Satir, nesih (Istanbal Kütüphaneleri Tarih - coğrafya Yazmalari katalogolari (Istanbbll , 1923) , 143).

۳. مؤلف از این قسمت به بعد در حدود دو پارگراف به شرح محتوای تاریخ عثمان پاشا پرداخته است. چون در مقدمه کتاب حاضر به آن پرداخته‌ایم و ترجمه اثر نیز پیش روست، آوردن دو پاراگراف مزبور را غیر ضرور دانستیم.(م)

زیرک هر چند ادعای هامر پورگشتال را رد کرده‌اند اما با این حال آنها نیز بر گمنام بودن مؤلف تصریح داشته‌اند.[۱] این در حالی است که نسخه موجود در کتابخانه ملت (استانبول) با عنوان «شرق سفر لرنده سرخ سر...» با اندک تفاوت‌های ناچیز، درست همان اثری است که در کتابخانه ملی وین، نام «تاریخ عثمان پاشا» را دارد، اما به دلیل افزوده‌های متفاوت در هر دو نسخه، می‌توان احتمال داد که این دو نسخه از روی نسخه‌های دیگر استنساخ شده باشند. از آن‌جا که در نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملت (استانبول) از کشته شدن آبازا محمد پاشا سخن رفته و تاریخ ۱۶۳۴/۱۰۴۵ در آن قید نشده، می‌توان احتمال داد که این نسخه بعد از این تاریخ استنساخ شده باشد.[۲]

1. Franz Babinger, osmanli Tarih Yazarlari ve Eserleri, çev. c. üçok (Ankara, 1982) . 131.

۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به این منابع:

هامر پورگشتال: تاریخ دولت عثمانی، ترجمه ترکی، جلد ۷، (1985) صفحه‌های ۳۵ـ۱۸۲۷. فرانز بابینگر: همان اثر، ص ۱۲۲. و

Bekir kütükoğlu, Osmanli Iran Siyasi Münasebetleri (Istanbul, 1993), 55. fahrettin kirzioğla, Kafkase llerinin fethi (Ankare, 1993), 283. Halil Inalcik, The ottoman Empire: The Classical Age, 1300 - 1600 (London, 1995), 84 - 86. H.Mustafa Eravci, Gelibolulu Mustafa Ali's Nusret - Nǎme. Doktora Tezi (Edinburgh üniversitesi, 1998), 134 - 176. Yusuf Oğuzoğlu, osmanli kuraluş Dönemi Müesseselerindeki sivil karakter Ve Devletin Gelişmesi üzerindeki Etkisi (1299 - 1402), Türkler Ansiklopedisi, C.lo (Ankara, 2000), 22.

۲. ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی) مؤلف رسالهٔ فتح تبریز[1] (وفات: ۱۵۹۰/۹۹۸)

زندگی: ابراهیم رحیمی‌زاده چنان که از تذکرهٔ «گلشن شعراء» بر می‌آید، فرزند آلای بیگ‌کوتاهیه، رحیمی بیگ بوده است.[2] مؤلف اثر مزبور، عهدی، می‌نویسد: «به سبب بلاغت، فصاحت و محبت، به امر پادشاه [سلطان مراد سوم] در ۱۵۷۵/۹۸۳ به دیار بغداد آمد.» این سخن حکایت از آن دارد که رحیمی‌زاده در کانون دربار از آموزش و تعلیم بسیار خوبی برخوردار شده بود.[3] احتمالاً به سبب آن که هم از یک خانواده سرشناس بوده و هم از تعلیم و تربیت خوبی برخوردار بوده، چاوشِ زعامت‌دار شده و به کار در دیوان همایون اشتغال ورزیده است، سپس به امر سلطان مراد (سلطنت: ۱۰۰۳ ـ ۹۵/۹۸۲ ـ ۱۵۷۴) چاوش درگاه عالی شده و به بغداد فرستاده شده است. در منظومه‌هایی که تا سال ۱۵۸۱/۹۸۹ در بغداد به قلم آورده، نام مستعار حریمی را به کار نبرده اما در آثاری که از این سال به بعد تألیف کرده، این نام مستعار را بسیار زیاد استفاده کرده است. رحیمی‌زاده در طول سال‌های اقامت در بغداد، مقابر و زیارتگاه‌های اولیاء و دیگر بزرگان اسلام را زیارت کرده و در ستایش از آنها منظومه‌هایی سروده است.[4]

شروع جنگ‌های ایران و عثمانی در سال ۱۵۷۸/۹۸۶، در زندگی رحیمی‌زاده به عنوان یک نقطه عطف محسوب می‌شود. وی در مقدمهٔ «ظفرنامه» اشاره می‌کند که از حامیان و دوستان نزدیک پدر للّه‌مصطفی پاشا (وفات: ۱۵۸۰/۹۹۸) بوده است. وی به استادی پدر للّه‌مصطفی پاشا در نظم و نثر اذعان کرده و می‌نویسد مصطفی پاشا از او درخواست نموده بود تا در خصوص اردوکشی به قلمرو شرق عثمانی (قفقاز) اثری به رشته تحریر درآورد.[5]

رحیمی‌زاده در فتوحات مصطفی پاشا در چلدر، تفلیس، کاخت و شروان حضور داشته و بعد از بازگشت وی از شروان به ارض‌روم، در کنار دوست قدیم او یعنی عثمان پاشا (وفات: ۱۵۸۵/۹۹۳) در شروان و دربند باقی مانده بود. رحیمی‌زاده احتمالاً بعد از پیروزی قوای عثمانی و تاتار در جنگ با میرزا سلمان خان، وزیر صفویان، برای اعلان

---

۱. تألیف مصطفی ارآوجی. این مطلب که در ذیل آن «اوت ۲۰۰۵» قید شده است، از سایت اینترنتی مورخان عثمانی گرفته شده است. مقاله به زبان ترکی است. (نگاه کنید به زیرنویس ۲)

2. Ahdi: Gülşen-i şu'arā, Adnan ötüken İl Halk Kütüphanesi, Ankara, no. 47. 75a.

تذکره «گلشن شعراء» اثر عهدی (احمد بغدادی، متوفی ۱۵۹۳/۱۰۰۱) که در سال ۱۵۶۳/۹۷۰ تألیف شده، سال‌های ۹۷۰ـ ۱۵۶۳/۹۲۶ ـ ۱۵۲۰ را در بر می‌گیرد. (م)

۳. همان اثر. برگ 75b - 75a.

۴. همان.

5. Rahimizade İbrahim çavus, (R.İ): Zafername, Istanbul üniversitesi kütüphanesi, Istanbul, TY2372, 2b.

خبر پیروزی به مصطفی پاشا به ارض روم فرستاده شده بود.[۱] وی بعد از آن، در کنار حامی قدیم خود باقی مانده و در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ مأمور ثبت و ضبط چگونگی تعمیر قلعهٔ قارص شده بود.

رحیمی‌زاده بعد از مرگ لله‌مصطفی پاشا به عنوان چاوش درگاه عالی مسؤل بردن و آوردن نامه‌های رسمی از راه دمیرقاپو (دربند)، قپچاق دوزو و کفه (تئودوسیا) به استانبول و گاهی نیز بین استانبول و آناتولی بود.[۲] بنا به یادداشت مضبوط در دفتر مهمه، به امر پادشاه در سال ۱۵۸۱/۹۸۹، قریه قصورا واقع در آرسلاپا از سنجِاق کوتاهیه و «قیلیچ تیمار»[۳] ۴۹۹۹ آقچه‌ای به رحیمی‌زاده داده شده و سپس در تکمیل آن، زعامت[۴] بیست هزار آقچه‌ای نیز به او اعطاء شده بود.[5] از این سند و نیز از تقدیم ظفرنامه به دربار و اموراتی که رحیمی‌زاده به آنها اشتغال داشته می‌توان دریافت که او از مقام و موقعیت بالا و عایدات زیادی برخوردار بوده است. رحیمی‌زاده به عنوان چاوش در سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز (۱۵۸۴/۹۹۲) و اردوکشی فرهاد پاشا به گنجه (۱۵۹۰/۹۹۸) حضور داشته و بعد از آن، از زندگی و زمان و مکان درگذشت‌اش آگاهی خاصی در دست نیست. آثار رحیمی‌زاده که در فاصله سال‌های ۹۹۸ ـ ۱۵۹۰/۹۸۵ ـ ۱۵۷۷ به رشته تحریر درآمده است، برای آگاهی از وقایع قفقاز و نیز روابط صفویان و عثمانیان در سال‌های مزبور، بسیار ارزشمند و در حکم منبع دست اول است.

---

۱. همان اثر، برگ 44a.

۲. برای مثال در حکمی که برای بیگلربیگی قرمان نوشته شده بود، نام ابراهیم چاوش به عنون کسی که مأمور رساندن آن بوده، قید شده است. نگاه کنید به دفتر مهمه (MD)، در آرشیو صدارت عثمانی (BOA) با این مشخصات: [۱۵ جمادی الآخر ۱۶/۹۸۹ تموز ۱۵۸۱] و MD 45/5;[1581~ / 989~],45/38/75

۳. تیمار در ترکی عثمانی معانی متعددی دارد. اما معنی مصطلح تاریخی آن که بیشتر در تشکیلات نظامی عثمانی کاربرد داشته، «تیول» است. تیول، اراضی و املاک دولتی که در مقابل دریافت عشریه در دوره عثمانی به سپاهیان داده می‌شد و مقدار آن بسته به تعداد نظامیانی بوده که آن سپاهی همراه خود به جنگ می‌برد. ر.ک: فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون ـ جمشید درخشان. ص ۴۵۴ (م).

۴. زعامت، اراضی که در دوره عثمانی به زعیم یا سرکرده عده‌ای از سپاهیان که در جنگ شرکت می‌کردند داده می‌شد و از آن اراضی عشریه دریافت می‌شد. ر.ک: همان فرهنگ، ص ۵۲۳. (م)

5. BOA, MD 45/5/52, (۱۳ جمادی الثانی ۱۴/۹۸۹ تموز / ژوئیه ۱۵۸۱)

آثار:

۱ـ۲ـ ظفرنامهٔ حضرت سلطان مرادخان[۱]

ظفرنامه اثری است منظوم و منثور که مؤلف در آن به گونه‌ای حماسی به بیان فتوحات للـه‌مصطفی پاشا در فاصله سال‌های ۹۸۸ ـ ۱۵۸۰/۹۸۵ ـ ۱۵۷۷ در چلدر، تفلیس، شروان و تعمیر قلعهٔ قارص پرداخته است. زبان این اثر ساده است. تاریخ سلانیکی که از منابع هم‌عصر ظفرنامه است، در مقایسه با آن، بر منابع بیشتری استوار است. در ظفرنامه بر عکس تاریخ سلانیکی راجع به مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن عصر بحثی به میان نیامده است. رحیمی‌زاده در تألیف ظفرنامه در کنار مشاهدات شخصی از منابع مختلف نیز بهره برده است. او با ذکر عبارت کلی «در تواریخ مسطور است» به طور تلویحی به استفاده خود از منابع دیگر تصریح کرده است.[۲] رحیمی‌زاده علاوه بر کتاب‌ها، از مکاتبات رسمی و روایت‌هایی که شنیده نیز بهره برده است. اگرچه در جاهایی از ظفرنامه اطلاعات مبالغه‌آمیز دیده می‌شود ولی با این حال گاه آگاهی‌ها و اظهار نظرهای انتقادی نیز در آن است که در دیگر منابع نمی‌توان یافت.[۳] رحیمی‌زاده که گاهی میان وقایع و مکان‌ها مقایسه‌هایی صورت داده، نسبت به آوردن تاریخ رویدادها و اسامی خاص و مکان حساسیت زیادی به خرج داده است. در اردوی لله‌مصطفی پاشا که عازم قفقاز شد، دو مورخ وجود داشته است.[۴] علاوه بر رحیمی‌زاده که ظفرنامه را به رشته تحریر در آورد، مصطفی عالی نیز بوده است. نصرت نامهٔ مصطفی عالی نیز دربارهٔ وقایع همین

---

۱. این اثر در سال ۱۹۹۸ به عنوان تز فوق لیسانس در دانشگاه قرقلی توسط چتین سونگور (çetin sungur) تصحیح و آوانگاری لاتین شده است. غزاوت نامه‌ای که وی در صفحه XV به رحیمی‌زاده نسبت داده متعلق به او نیست. لازم به یادآوری است که ظفرنامه شماره (TY1001) در کتابخانه دانشگاه استانبول که در بعضی منابع به آن استناد شده، نسخه دیگری از ظفرنامه رحیمی‌زاده نیست.

2. R.İ, Zafarname, 26b- 43b.

۳. در میان منابع همزمان با ظفرنامه، تنها در این اثر به باقی ماندن محمود پاشا در ارض روم اشاره شده است (ظفرنامه، 12a). همچنین نویسنده در اشاره به تعداد افراد اردوی شمخال رقم هشتاد هزار را آورده است (ظفرنامه، 26a-b). علاوه بر این‌ها، رحیمی‌زاده در جایی از ظفرنامه به انتقاد صریح سردار مسئول عبور لشکر از رود قانق پرداخته، چراکه این عمل تلفات زیادی در پی داشته است (ظفرنامه 21a).

۴. نویسنده مطلب حاضر، ابوبکر بن عبدالله، که در این سفر جنگی حاضر بوده و تاریخ عثمان پاشا را به رشته تحریر درآورده است را جزء دو مورخ مأمور در این سفر نیاورده است. شاید به این علت که نویسنده تاریخ عثمان پاشا سمت مورخ رسمی نداشته و خود به عنوان یک شاهد نظامی به روایت جنگ‌های واقع شده در قفقاز پرداخته است. چنان‌که خود همین مؤلف درباره زندگی و اثر ابوبکر بن عبدالله نوشته، در هیچ یک از تذکره‌ها از او یاد نشده است. (م)

سفر جنگی است. با این تفاوت که ظفرنامهٔ رحیمی‌زاده تاکنون تحت الشعاع نصرت نامه بوده است.[۱]

تنها نسخه خطی ظفرنامه در کتابخانه دانشگاه استانبول (بخش آثار تاریخی TY به شماره ۲۳۷۲) نگهداری می‌شود، ظفرنامه که به خط تعلیق نوشته شده مشتمل بر چهار باب، نُه فصل و یک خاتمه است.

محتوای ظفرنامه از این قرار است: باب اول (4b - 12a): وقایع آغاز اردوکشی از استانبول تا ارض روم. باب دوم (12a- 27a): فصل ۱: از ارض روم تا ورود به تفلیس، فصل ۲: از تفلیس تا ورود به شروان، فصل ۳: جریان وقایع بازگشت از شروان تا ارض روم. باب سوم (27a - 44a): فصل ۱: باقی ماندن عثمان پاشا در شروان، فصل ۲: وقایعی که از زمان آمدن قوای کریمه روی داد. فصل ۳: دیدار خان کریمه و عثمان پاشا و جنگ‌های آنها. باب چهارم (44a - 53a):، فصل ۱: جریان تعمیر قلعهٔ قارص، فصل ۲: بردن نیروی کمکی توسط بیگلربیگی دیار بکر، صوقللی‌زاده حسن پاشا به تفلیس. فصل ۳: وقایع مربوط به حرکت بیگلربیگی آناتولی، جعفرپاشا به ایروان. خاتمهٔ کتاب: جریان بازگشت لله‌مصطفی پاشا از ارض روم به استانبول.

۲-۲- غنچهٔ باغ مراد

رحیمی‌زاده این اثر را در زمانی که چاوش درگاه عالی بود، به مناسبت جشن ختنه سوران یکی از پسران سلطان مراد سوم به رشته تحریر درآورده است.[۲] وی از این اثر با عنوان رساله نیز یاد کرده و احتمالاً در سال ۱۵۸۵/۹۹۳ آن را به سلطان مراد تقدیم داشته است. شخصی به نام احمد بن حسین در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۱ در قصبهٔ سید شهر واقع در قرامان زیر نظر خود رحیمی‌زاده اقدام به ترتیب و تدوین غنچهٔ باغ مراد و دیگر آثار او در یک مجموعهٔ کامل کرده است.[۳] نسخهٔ خطی غنچه باغ در کتابخانه دانشگاه استانبول (در بخش آثار تاریخی TY به شماره ۲۳۷۲) نگهداری می‌شود.

رسالهٔ مزبور مشتمل بر این مطالب است: 53a: مدایح و مناجات مربوط به فتوحات سلطان مراد. 56a: سبب نگارش رساله. 59b: حرکت عثمان پاشا از استانبول به قصد

۱. مصطفی ار آوجی: نصرت‌نامه. اثر مصطفی آلی گلیبولی یایی، تز دکترا در دانشگاه ادینبور (۱۹۹۸)، ص ۳۶.
۲. ابراهیم رحیمی‌زاده: غنچه باغ مراد، کتابخانه دانشگاه استانبول، بخش کتب تاریخی (TY) شماره ۲۳۷۲، برگ 56a.
۳. همان، برگ 98a.

اردوکشی به کریمه (۱۵۸۴/۹۹۲). 6la: جریان سرکوب عصیان خان تاتار کریمه. 65a: لشکرکشی عثمان پاشا به تبریز (۱۵۸۵/۹۹۳). 74a: پیوستن غازی گرای خان در ارض روم به اردوی عثمانی. 79a: «فتح» [تصرف] تبریز. 85a: اطلاعاتی راجع به تبریز و وقایعی که در آن‌جا رخ داد. 89b: باقی گذاشتن جعفر پاشا در قلعهٔ تبریز: 9la: درگذشت عثمان پاشا. 95a: خاتمه.

۲-۳- [فتح تبریز]:

رحیمی‌زاده این رسالهٔ کوچک را که محتوای آن همان مطالب غنچهٔ باغ مراد است، به نثر به رشته تحریر درآورده است. این رساله در اثنای اردوکشی به تبریز به خط نسخ بر روی کاغذ زرد روشن با عجله و به صورت مسوده نوشته شده است (۱۵۸۵/۹۹۳). مؤلف احتمالاً بعد از بازگشت به استانبول، جشن ختنه سوران پسر پادشاه را مغتنم شمرده و اقدام به منظوم کردن این رساله کرده است. متن این رساله توسط یونس زیرک در پایان تاریخ عثمان پاشا منتشر شده است.

۲-۴- گنجینهٔ فتح گنجه[1]

رحیمی‌زاده که در اردوکشی فرهاد پاشا به منطقهٔ قفقاز همراه او بوده، در این کتاب، دیده‌ها و شنیده‌های خود را در طول این سفر به قلم آورده است. این اثر مشتمل بر اطلاعات مربوط به سفرهای اردوی عثمانی در فاصله سال‌های ۹۹۴ - ۱۵۸۶/۹۹۱ - ۱۵۸۳ و نیز تحولات سیاسی و نظامی سرحدی تا سال ۱۵۹۰/۹۹۸ است. رحیمی‌زاده در قسمت مقدمهٔ این اثر اشاره می‌کند که بعد از بازگشت به استانبول (۱۵۸۸/۹۹۶) اقدام به تألیف این رساله که حاوی وقایع مربوط به فتح آذربایجان و تبریز است، کرده است.[2] علاوه بر آن، در همان قسمت اشاره می‌کند که نسخهٔ نخست این رساله را به مساعدت و کمک آغای باب السعاده [بابعالی] محمد آقا به وزراء تقدیم کرده است. این اثر پر محتوا

---

۱. نسخه شماره ۱۵۹۰ (در کوشک روان، کتابخانه موزه توپ قاپی سرای) که در بعضی منابع به آن اشاره شده، نسخه دیگری از «گنجینهٔ باغ گنجه» رحیمی‌زاده نیست. از این اثر دو نسخه خطی وجود دارد یکی در کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره (TY. ۲۳۷۲) از برگ 99a تا 160b. (تعلیق، ۱۵ سطر)، دیگری در کتابخانه موزه توپ قاپی سرای. (کوشک روان، 1296, 63y، تعلیق، ۱۵ سطر)، نگاه کنید به قاراتای، فهرست نسخه‌ای خطی موزه توپ قاپی سرای، (استانبول، ۱۹۶۱) جلد ۱.

F.E. Karatay, Topkapi Sarayi Müzesi Türkçe Yazmalar kataloğu, C.1 (Istanbul, 1961).

۲. ابراهیم رحیمی‌زاده: گنجینهٔ فتح گنجه، کتابخانه موزه توپ قاپی سرای، استانبول، کوشک روان، 1296, 10a - 11b

که دارای سبکی حماسی است. با همت ارکان دولت به سلطان مراد نیز تقدیم شده است. کوشش رحیمی‌زاده در تألیف این اثر، اسباب جلب التفات سلطان نسبت به او شده و در همین اثناء (۱۵۸۹/۹۹۷) او اقدام به فراهم کردن نسخه‌ای مصور از این اثر کرده که اکنون در کتابخانهٔ موزه توپ قاپی‌سرای نگهداری می‌شود. سه چهار سال بعد از فراهم شدن این نسخهٔ اصلی، یک نسخهٔ دیگر از روی آن در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۱ استنساخ شده است. این نسخهٔ دوم در حال حاضر در قسمت آثار تاریخی (TY) کتابخانه دانشگاه استانبول (به شماره ۲۳۷۲، برگ‌های (99a - 160b) نگهداری می‌شود. ۲۸ برگ از نسخه موجود در کتابخانه موزه توپ قاپی سرای سفید است. در نسخهٔ دانشگاه استانبول نیز بعضی افتادگی‌ها وجود دارد که ناشی از بی‌دقتی کاتب نسخه است.

رحیمی‌زاده، این اثر را به عنوان ذیلی بر دو رسالهٔ ظفرنامه و غنچهٔ باغ مراد دانسته است.[۱] این اثر دارای هشت باب و یک خاتمه است. محتوای اثر بنابر نسخهٔ موجود در توپ قاپی سرای (در بخش روان به شماره ۱۲۹۶ از این قرار است:

باب اول (10a - 12b): سفر جنگی سردار فرهاد پاشا به قلمرو شرقی عثمانی در سال ۱۵۸۳/۹۹۱. باب دوم (12b - 16b): ورود اردوی عثمانی به گرجستان، بنای قلعه‌های لوری و تومانیس (در جنوب تفلیس) در سال ۱۵۸۴/۹۹۲ باب سوم (16b - 19a): دومین سفر جنگی فرهاد پاشای وزیر با سمت سرداری به شرق قلمرو عثمانی (۱۵۸۶/۹۹۴). باب چهارم (19a - 26a): اردوکشی به منطقه گوری و اطاعت خان قزاق (۱۵۸۷/۹۹۵). باب پنجم (26a - 30b): بنای قلعه‌های گوری (Gori) و آهیسها (Ahisha / Akhaltsikhe) در سال ۱۵۸۸/۹۹۶. باب ششم (30b - 37a): سفر جنگی به گنجه (۱۵۸۸/۹۹۶). باب هفتم (37b - 42b): شکست محمدخان، والی صفویان در گنجه (۱۵۸۹/۹۹۷). باب هشتم (42b - 58a): ورود حیدر میرزا، شاهزاده صفوی به ارض روم برای برقراری صلح میان دو کشور (۱۵۹۰/۹۹۸). خاتمه (67b): فتواهای [شیخ الاسلام] ابوالسعود افندی در مشروعیت جنگ [با صفویان].

رحیمی‌زاده هر یک از باب‌های کتاب را به فصولی تقسیم کرده و در هر فصل یک مجلس منعقده در اثنای سفر را قرار داده است. علاوه بر آن در هر مجلس و یا در آغاز هر فصل یک مینیاتور قرار داده است. کتاب در مجموع دارای بیست مینیاتور است. از ترتیب مجالس منعقده در طول سفر چنین بر می‌آید که رحیمی‌زاده به عنوان کاتب در هر

---

۱. همان، برگ 11b.

مجلس حضور داشته است. چون نسخهٔ موجود در توپ قاپی سرای بسیار زیبا و لوکس تهیه شده است، می‌توان احتمال داد که این نسخه زیر نظر خود مؤلف در آتلیه‌های دربار فراهم شده باشد.[۱]

---

۱. برای آگاهی بیشتر درباره ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش و آثارش نگاه کنید به این منابع: هامر پورگشتال: تاریخ امپراتوری عثمانی. ترجمه ترکی، ج ۷. عهدی: گلشن شعراء، همان. فرانتس بابینگر: مورخان عثمانی و آثار آنان، ترجمه ترکی (آنکارا ۱۹۸۲). و

İ. Hâmi Danişmend: Izahli Osmani, Tarihi Kronolojisi, C.3 (Ankara, 1961), 60 - 90. Fahrettin kirzioğlu: Osmanlilar'in Kafkas - Elleri'ni fethi (1451 - 1590), (Ankara, 1976) 283. Selâniki Mustafa Efandi: Tarih-i Selâniki, haz. Mehmed İpşirli (Istanbul, 1989), XIII-XVIII. Bekir Kütükoğlu, Osmanli-Iran Sîyâsi. Münasebetleri (Istanbul, 1993), 48-160. H.Mustafa Eravci, Gelibolulu Mustafā Âlis' Nusret - nâme. Doktora Tezi (Edinburh üniversitesi, 1998), 36, 106 - 60. İ.Hakki Uzunşarçili, Osmanli Devletinin Saray Teşkilati (Ankara, 1988), 408.

۳. مروری کوتاه بر زندگی عثمان پاشا (۱۵۲۷ ـ ۱۵۸۵/ ۹۹۳ـ ۹۳۳ ق.)[۱]

عثمان پاشای اوزدمیرزاده، چهرهٔ اصلی و شخصیت برجستهٔ جنگ ایران و عثمانی در دوران سلطان مراد سوم است. این فرمانده شایسته عثمانی پسر یکی از بیگ‌های مصر به نام اوزدمیر پاشا است. در سال ۱۵۲۷ / ۹۳۳. در مصر متولد شد. چهارده ساله بود که در مصر به منصب «قوللر آغایی» رسید. در ۹۵۲ / ۱۵۴۵ یکی از سنجاق بیگی‌های محافظ شد. به جهت شایستگی‌هایی که از خود نشان داد در ۹۶۷ / ۱۵۶۰. به عنوان امیرالحاج مصر تعیین شد. با مرگ پدرش (۹۷۰ / ۱۵۶۲) به جای او، بیگلربیگی حبشه شد. در مدت پنج سال اقامت در حبشه، در آن ایالت عمران و آبادی کرد. بعد از عزلش (۹۷۵ / ۱۵۶۷) به مصر بازگشت و کمی بعد مأمور سرکوب شورش یمن شد (۹۷۵ / دسامبر ۱۵۶۷) چهار ماه بعد، ایالت‌های یمن و صنعا نیز به او واگذار شد. در ۱۵۶۸ / ۹۷۶ در جنگ‌هایی که در یمن اتفاق افتاد حضور داشت. اما در اثر عدم تفاهم با سردار قوجه سنان پاشا، از آن‌جا خارج شد و بعد از انجام سفر حج (۹۷۸ / ۱۵۷۰) به استانبول بازگشت. یک سال در آن‌جا ماند و بعد به عنوان بیگلربیگی ایالت لحسا تعیین شد (۹۷۹ / ۱۵۷۱). سال بعد بیگلربیگی بصره نیز شد. برای فتح هرمز آماده می‌شد که به عنوان بیگلربیگی دیاربکر تعیین شد (۹۸۱ / ۱۵۷۳). چهار سال در این مقام ماند و بعد عزل شد. در حالی که زمستان را در اطراف دیاربکر می‌گذرانید، برای عزیمت به سفر جنگی شروان فرا خوانده شد. عثمان پاشا در آغاز ماه تموز (ژوئیه) در منطقهٔ جینیس (Cinis) به اردو پیوست. در پیروزی‌هایی که در جنگ‌های «چلدر» و «گویون گچیدی» حاصل شد، در صف مقدم بود. او برخلاف فرماندهان دیگری که حاضر به قبول مسؤلیت محافظت از شروان و داغستان نبودند، این وظیفه را همراه با مقام وزارت و سرداری پذیرفت، و در آن‌جا ماند. اما در مقابل فشار اردوی صفوی، ناچار به دمیرقاپو عقب نشینی کرد (۱۵ ذیقعده ۹۸۶ / ۷ ژانویه ۱۵۷۹). با آمدن خانِ کریمه به کمک او، بار دیگر شروان را باز پس گرفت (اکتبر ۱۵۷۹ / شعبان ۹۸۷).

زمستان را در باکو گذراند. سختی‌های زیادی را در دمیرقاپو تحمل کرد. در باش‌تپه به مقابله با اردوی صفویان که حملهٔ همه جانبه به دمیرقاپو کرده بودند، پرداخت. در

---

۱. مطلب حاضر ترجمهٔ قسمتی از مقاله «م.کمال اُزرگین» با عنوان «سه منظومه مرتبط با سفرهای جنگی اوزدمیراوغلو عثمان پاشا» است، که در مجله تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول انتشار یافته است. با این مشخصات:

M. kemal özergin: Özdemir - oğlu osman paşanin şirvan seferi ile ilgili üç manzume, Istanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültasi, Tarih Enstitüsü Dergisi, Say: 2, Ekim 1971, s.256-257.

آخرین روز جنگِ چهار روزه (جنگ مشعل‌ها ۸ تا ۱۱ / ۱۵۸۳ / ۹۹۱)، اردوی صفویان را وادار به هزیمت کرد. بعد از باز پسگیری منطقهٔ شروان، به جهت موفقیت‌های بزرگی که به دست آورده بود، به استانبول فراخوانده شد. در راه، خان‌های کریمه را که شورش کرده بودند سرکوب کرد (۲۳ مه ۱۲ / ۱۵۸۴ جمادی‌الاول ۹۹۲) و پس از آن، از راه کفه به استانبول آمد. یک ماه بعد به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. زمستان ۸۵ ـ ۱۵۸۴ / ۹۳ ـ ۹۹۲ را در قسطمونی گذراند. در ۱۵ مارس ۱۵۸۵ به عنوان سردارِ سفر جنگی شرق تعیین شد. همراه با اردو از راه ارض‌روم به سوی تبریز پیش تاخت (اوت ۱۵۸۵ / شعبان ۹۹۳) بعد از جنگ‌های صوفیان، آلیوار و تبریز، این شهر بزرگ را تصرف کرد. (۲۲ سپتامبر / ۲۸ رمضان ۹۹۳) در نیمه‌های شبِ ۳۰ / ۲۹ اکتبر ۱۵۸۵ / ۶ ذیقعده ۹۹۳ در محل آجی‌سو که در نزدیکی تبریز بود، در اثر بیماری خناق، درگذشت. تربت او در دیاربکر است.[۱]

۱. برای آگاهی بیشتر راجع به زندگی و اقدامات عثمان پاشا نگاه کنید به منابع زیر به ویژه مقاله مفصل عبدالرحمن شرف با این مشخصات:

Abdurrahman Şeref: "Özdemir-oğlu Osman Paşa", TOEM, IV-/21-25 (1 Ağustos 1329- 1Nisan 1330). 1289-1303, 1353-1369, 1417-1443, 1516, 1-12.

Mehmed Arif: "Özdemir-oğlu Osman Paşa Makalesine zeyl. Şecaat-name". TOEM, V/26 (1 Haziran 1330), 110-117, Abdurrahman Şeref: "Özdemir-oǧlu Osman Paşannin bir mektubu". TOEM, VIII/43 (1 Nisan 1333). 35-41.

۴. رویداد شمار روابط ایران و عثمانی

از قرارنامه آماسیه تا معاهدهٔ استانبول ۹۸۸ ـ ۹۶۲ ق.[۱]

۸ رجب ۹۶۲	میان دو کشور ایران و عثمانی قرارنامهٔ صلح آماسیه بسته شد.
اواخر شعبان ۹۶۴	اسماعیل میرزا در قلعهٔ قهقهه زندانی گردید.
اواخر ۹۶۶	شاهزاده عثمانی، بایزید فرزند سلطان سلیمان، به ایران پناهنده شد.
۲۲ رجب ۹۶۷	بایزید و چهار پسرش به دستور شاه طهماسب زندانی شدند.
۲۲ ذیقعده ۹۶۹	بایزید و چهار پسرش بعد از دو سال و چهار ماه حبس در قزوین توسط فرستادگان و مأموران عثمانی به قتل رسیدند و اجساد آنها به خاک عثمانی حمل شد.
۲۰ صفر ۹۷۴	سلطان سلیمان در ۷۴ سالگی درگذشت و پسرش سلطان سلیم دوم جانشین او شد.
۲۰ شعبان ۹۷۴	ایلچی سلطان سلیم وارد قزوین شد و مورد استقبال گرم قرار گرفت.
۲۰ ربیع الاول ۹۷۹	سفیر ونیز، وینچنتو دالساندری، برای ترغیب شاه طهماسب به انعقاد پیمان مشترک علیه عثمانی وارد قزوین شد. این پیشنهاد از جانب شاه طهماسب رد شد.
۱۸ شعبان ۹۸۲	بعد از درگذشت سلطان سلیم دوم، سلطان مراد سوم جانشین او شد.
شوال ۹۸۳	شاه طهماسب بعد از به سلطنت رسیدن سلطان مراد سوم، محمدی خان تخماق استاجلو (حاکم ایروان) را با نامه ای مفصل و هدایای بسیار برای تهنیت جلوس او به دربار عثمانی فرستاد.
۱۵ صفر ۹۸۴	شاه طهماسب بعد از نزدیک به ۵۴ سال سلطنت در گذشت.
۲۲ صفر ۹۸۴	اسماعیل میرزا هفت روز پس از مرگ شاه طهماسب با گروه کثیری از ملازمان به سوی قزوین حرکت کرد.

۱. در این رویداد شمار، بیشتر توجه به رویدادهای مهم مربوط به روابط دو کشور بوده است، اگر به برخی حوادث داخلی نیز اشاره شده، تنها از آن جهت بوده که آن حوادث، به نوعی در روابط فیمابین دو کشور نقش و تأثیر داشته است. این رویدادشمار با این هدف که بتواند به روشن‌تر شدن دوره زمانی کتاب حاضر کمک کند، تدوین گردید.

۲۷ جمادی الاول ۹۸۴	اسماعیل میرزا در ایوان چهل ستون قزوین تاجگذاری کرد.
اوایل ربیع الاول ۹۸۵	مردم ناراضی شروان سر به شورش گذاشتند.
۲۶ ربیع الاول ۹۸۵	میرزا شکرالله وزیر عزل و میرزا سلمان ناظر بیوتات به مقام وزارت دیوان اعلی منصوب شد.
جمادی الثانی ۹۸۵	سلطان مراد سوم پس از آگاهی از به پادشاهی رسیدن شاه اسماعیل دوم، به محمدی خان استاجلو اجازه بازگشت داد و یک چاوش را با نامه‌ای دوستانه و همراه هدیه‌های بسیار به دربار ایران اعزام داشت.
اواخر ۹۸۵	شاه اسماعیل دوم با تهیه فرمانی خواهان آن شد که مذهب تسنن به جای مذهب تشیع مذهب رسمی کشور گردد.
۱۳ رمضان ۹۸۵	شاه اسماعیل دوم بعد از یک سال و شش ماه و ۲۲ روز پادشاهی، مسموم شد و درگذشت.
۱۸ شوال ۹۸۵	محمد میرزا از شیراز به سوی قزوین حرکت کرد.
۵ ذیحجه ۹۸۵	محمد میرزا در قزوین تاجگذاری کرد و خود را خدابنده خواند.
۲۶ صفر ۹۸۶	لله‌مصطفی پاشا همراه با سپاه کثیری عازم تسخیر شروان و گرجستان شد.
۶ جمادی الثانی ۹۸۶	سپاهیان قزلباش در نبرد «چلدر» شکست خورده و متواری شدند. با شکست «چلدر» راه تصرف گرجستان برای سپاهیان عثمانی هموارتر شد.
۹۸۶	با عقب نشینی اُرس خان روملو، حاکم شروان، لله‌مصطفی پاشا به همراه ابوبکر میرزا و سپاهیان عثمانی شروان را بدون جنگ به تصرف خود در آوردند.
۹۸۶	مصطفی پاشا بعد از تصرف شروان، عثمان پاشا را به حکومت آن‌جا منصوب کرد و خود به همراه بخشی از سپاه عثمانی راهی ارض‌روم شد.
۲۸ رمضان ۹۸۶	در نبردی که میان قزلباشان و سپاهیان تاتار اتفاق افتاد، تاتارها شکست خورده و عادل گرای‌خان تاتار به اسارت در آمد. ابوبکر میرزا که در سپاه تاتار بود گریخت.
۱۹ شوال ۹۸۶	سپاه قزلباش منطقه حساس قراباغ که به دربند و شروان نزدیک بود را ترک کرد و روانه قزوین شد.

۱ جمادی الثانی ۹۸۷	همسر شاه، مهد علیا، در درون حرمسرا به دست سران قزلباش به قتل رسید.
۸ رمضان ۹۸۷	وزیر اعظم عثمانی، صوقللی محمد پاشا، به قتل رسید.
رمضان ۹۸۷	جعفر پاشا با بیش از چهل هزار قشون به ایروان حمله کرد.
۹۸۸	سلطان مراد، مصطفی پاشا را از فرماندهی سپاه عثمانی بر کنار و سنان پاشا را به جای او برگماشت. وی به جای احمد پاشا، وزیر اعظم عثمانی نیز شد.
۹۸۸	سنان پاشا به عزم تسخیر بقیهٔ ولایات قفقاز از استانبول حرکت کرد.
۹۸۹	اعزام ابراهیم خان ترکمان فرزند حیدر سلطان جاپوق به دربار عثمانی به تقاضای سنان پاشا، این سفیر به علت کارشکنی‌های عثمان پاشا، رقیب سنان پاشا، کاری از پیش نبرد و اجباراً هفت سال در استانبول ماندگار شد.
۱۹ ذیقعده ۹۹۰	سنان پاشا از سمت فرماندهی و وزیر اعظمی عزل و تبعید شد.
۲۱ ربیع الثانی ۹۹۱	میرزا سلمان وزیر به دست امیران قزلباش به قتل رسید. میرزا هدایت اللّه که مورد حمایت امیران قزلباش بود، جانشین وی شد.
ذیحجه ۹۹۰	سلطان عثمانی سنان پاشا را از مقام وزارت و فرماندهی سپاه برکنار و فرهاد پاشا حاکم روم ایلی را به فرماندهی سپاه عثمانی منصوب کرد.
۲۲ رجب ۹۹۱	فرهاد پاشا به کمک رؤسای کُرد از راه قارص به ولایت چخور سعد (ایروان) حمله کرد.
۱۹ ربیع الثانی ۹۹۱	میان سپاه امامقلی‌خان قاجار، بیگلربیگی قراباغ و گنجه، با سپاه عثمان پاشا جنگ سختی در گرفت که منجر به شکست سپاه قزلباش و تصرف کامل شروان از سوی قوای عثمانی شد.
۲۰ رجب ۹۹۲	عثمان پاشا بعد از کسب پیروزی‌های بسیار در قفقاز راهی استانبول شد و به پاس پیروزی‌هایی که به دست آورده بود به وزارت اعظم و سر عسکری قوای عثمانی منصوب شد.
۱۵ شعبان ۹۹۳	عثمان پاشا به همراه اردوی عثمانی از ارض‌روم به سوی آذربایجان حرکت کرد.

۲۷ رمضان ۹۹۳	سپاهیان عثمانی به فرماندهی عثمان پاشا تبریز را تصرف کردند.
۱ شوال ۹۹۳	در تبریز به نام خلیفه عثمانی خطبه خوانده شد.
۲۰ شوال ۹۹۳	جنگ سختی میان نیروهای حمزه میرزا و سپاهیان عثمانی واقع شد. در این جنگ تعدادی از سردارن برجسته و جمع زیادی از قوای عثمانی کشته شدند.
اواخر شوال ۹۹۳	سپاهیان عثمانی به تلافی حملات و تعرضات مردم و قوای قزلباش، اقدام به قتل عام مردم بی‌گناه تبریز کردند. به روایت مورخان عثمانی در طول سه روز کشتار، حدود دوازده هزار نفر از مردم این شهر به قتل رسیدند.
۴ ذیقعده ۹۹۳	بخشی از قوای عثمانی بعد از تصرف تبریز و احداث قلعه بسیار مستحکمی در آن، از تبریز خارج شده و به سوی وان حرکت کردند.
۶ ذیقعده ۹۹۳	عثمان پاشا همزمان با بازگشت قوای عثمانی، به واسطهٔ ابتلاء به بیماری خناق در حوالی تبریز درگذشت.
ذیقعده ۹۹۳	بعد از بازگشت اردوی عثمانی قزلباشان وارد تبریز شدند و اقدام به محاصره قلعهٔ عثمانیان کردند. این محاصره یازده ماه به طول انجامید. در این مدت، اگرچه قلعه بارها مورد هجوم قزلباشها قرار گرفت، اما قوای مستقر در آن به مقاومت خود ادامه دادند.
اواخر رمضان ۹۹۴	فرهاد پاشا به همراه قوای نظامی و تدارکات بسیار، برای کمک به قوای عثمانی در قلعهٔ تبریز، بعد از سه روز نبرد با قزلباشان، وارد این شهر شد.
۲۸ ذیحجه ۹۹۴	حمزه میرزای ولیعهد در گنجه توسط خداوردی دلاک به قتل رسید.
۲۰ رمضان ۹۹۵	سنان پاشا به همراه قوای نظامی بسیار از بغداد به سوی همدان حمله کرد و با تخریب قلعهٔ دیناور و تعمیر قلعهٔ پیله‌ور، قوای نظامی خود را آن‌جا مستقر ساخت.
اواخر ۹۹۶	قوای عثمانی به فرماندهی سنان پاشا، شهر نهاوند را به تصرف خود در آوردند.
ربیع الثانی ۹۹۶	شهر هرات به دست عبداللّه خان ازبک افتاد. ازبک‌ها شهر مشهد و اطراف آن را غارت کردند.

۱۴ ذیقعده ۹۹۶	عباس میرزا وارد قزوین و دولتخانه شد.
۷ ذیحجه ۹۹۶	شاه محمد خدابنده به طور رسمی از مقام پادشاهی کناره گیری کرد و عباس میرزا به نام شاه عباس اول به تخت پادشاهی نشست.
۱۲ ربیع الاول ۹۹۸	حیدر میرزا، فرزند شاه عباس، به عنوان گروگان صلح، همراه با فرهاد پاشا وارد استانبول شد.
۱۵ جمادی الاول ۹۹۸	میان ایران و عثمانی عهدنامهٔ استانبول منعقد گشت. با این معاهده، جنگ‌های دوازده ساله دو کشور پایان پذیرفت.

۵. نامه‌های مبادله شده

اشاره: در طول جنگ‌های دوازده ساله ایران و عثمانی (۹۹۸ ـ ۹۸۶ ق) میان دولتمردان این دو کشور و نیز میان سرکشان قفقاز و سرداران عثمانی و نیز میان سلطان و دولتمردان عثمانی با حاکمان تاتار کریمه، نامه‌های متعددی مبادله شده که همگی در پیوند مستقیم با همین جنگ‌ها است. نکته قابل تأمل در این نامه‌ها این است که، نامه‌های ارسالی از سوی پادشاه و وزیر اعظم ایران چنان که در پی می‌آید همگی حاکی از دعوت طرف مقابل به دست کشیدن از جنگ و برقراری رابطه صلح و دوستی میان دو کشور مسلمان است. در این نامه‌ها بارها به قرارنامهٔ صلح آماسیه که میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان منعقد شده بود، اشاره شده و از طرف مقابل خواسته شده تا به این پیمان گردن گذارند.

در این‌جا متن تعدادی از این نامه‌ها را به صورت خلاصه می‌آوریم. کتاب حاضر به همراه این نامه‌ها، چشم انداز دقیق‌تری از روابط ایران و عثمانی در دوران شاه محمد خدابنده و سلطان مراد سوم در اختیار می‌گذارند.

★ ★ ★

۱-۵- نامه ابوبکر میرزا فرزند برهان از کوهستان قمق و قیتاق به سرداران و پاشایان عثمانی برای ترغیب و تشویق آنها جهت لشکرکشی به قفقاز و تصرف شروان (۹۸۶ ق.)[1]

«بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق الولا است، معروض می‌دارد که بر عالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت ملک شیروان اباً عن جد به آبا و اجداد عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد بزرگوار بنده در آن روضه جنت آسا حاکم و فرمانفرما بوده‌اند. الحال قریب به پنجاه سال است که از ممر بخت واژگون و ناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحومم و این مخلص گرفتار غم و هر گونه محنت و الم بوده‌ایم. اکنون که سلطنت خانواده صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشگر قزلباش به نهایت رسیده، جمیع اعیان و اصحاب ملک شروان عرضها و نامه‌ها به من نوشته استدعای رفتن فقیر بدان صوب با صواب نموده‌اند و همگی سر و مال خود را طفیل ساخته که شاید به من توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی‌معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام (خلدالله ظله علی مفارق الانام) میسر نیست و حضرت جل و اعلا ایشان را مأمور گردانیده که قلع و قمع آن

---

۱. قاضی احمد قمی: همان، ج ۲، ص ۶۷۸ـ ۶۷۷.

گروه بی‌ایمان نموده، رفع ستم ظلم از مظلومان نماید و بحمدالله تعالی که به نیت و رفاهیت مسلمانان به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانیده، آن ملک به تصرف لشکر ظفر اثر در می‌آید و غنیمت بسیار از شروان نیز بدست لشکر اسلام می‌رسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه حلقه بندگی پادشاه اسلام پناه در گوش جان کشیده به شرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان را هر ساله به خزانه معموره ارسال می‌دارد. امید می‌دارد که همواره ابواب فتح و نصرت بر جبهه آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد»

مکتوب سرداران و پاشایان عثمانی در جواب به نامه ابوبکر میرزا[1]

«عالیجناب حکومت مآب معالی نصاب، شجاعت انتساب، امیرزاده اعظم اکرم دام عزه و مد اقباله میرزا ابابکر، بعد از ابلاغ تحف تحیّات معلوم رأی شریفی بولسون که نامه نامی که آثار مخالصت و موافقت سواد عنبر فامندن مشاهده اولندی یشخی زمانده بو صوب صوابه گلوب مضمون بلاغت مشحونه اطلاع بولونوب فهم و دانسته انصافلر و اخلاص و یکجهت بوکنه انواع اعترافلر اولندی و بو بابده عتبه گردون نشانه اولاغ گندروب عرض اولندی و چون خاطر عاطر دریا نوال خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف اولوپدر حالیا بو ایامده یورش عسکر ظفر اثر که عدد و شمارنی خدای بیلور، اول جانبه صوابه مقرون دورگورنور، لهذا عنان عزیمت اول صوبه منعطف اولوب. بو صیحیفه ارسال اولدی، انشاءالله الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل ممالک محروسه ایلیوب اولکه لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دورانون بابنده تقصیر اولونمز. به دارالفتح قارص.»

۲-۵- نامه سلطان مراد سوم به شاه محمد خدابنده[2]

این نامهٔ سراسر توهین‌آمیز، اگرچه فاقد تاریخ نگارش است، اما از فحوای آن چنین بر می‌آید که کمی بعد از شروع پیشروی قوای عثمانی در قلمرو خاک ایران و عقب نشینی قزلباشان، به رشته تحریر در آمده است. در این نامه، سلطان مراد با نفی اهداف کشورگشایانه خود، عمدتاً بر اغراض دینی در آغاز جنگ پا فشاری می‌کند. برای نمونه

---

۱. همان.

۲. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۷۴ ـ ۷۰.

تأکید می‌کند که دنیا در نظر او قدری ندارد و تنها اجرای «شرع مبین در بسیط زمین»، مد نظر او است. سلطان مراد در توهین بـه پـادشاه ایـران تـا جـایی پـیش مـی‌رود کـه از او می‌خواهد از سلطنت چشم پوشی کند و به قید بندگی او در آید تا به سـعادت دنـیوی و اخروی نایل آید. متن نامه، از این قرار است:

«والی پر مکر و آب و شیطنت مآب دیار عجم، خدابنده، اصلح اللّه شأنه، توقیع رفیع همایون را دریافت داشته بداند که با تصاریف روزگار و تقالیب لیل و نهار پایمال غرقاب فلاکت و مبتلای گرداب نکبت شده از اجداد ضلالت معتاد، سرچشمه مفسدان اسمعیل گمراه پرگناه، به همراهی اصحاب رفض و ضلال اتباع شیخ حیدر پـدر ضـال و مـضل مفسدش از حضیض مذلت به اوج سلطنت عروج نموده به واسطه نشر فسق و فسـاد و بسط الحاد و عناد از جمله اشقیا اشد و از راه هدایت و رشاد مردود بودند[...] چند روز بعد از آن که از اعمال شنیعه شما اغماض گردید بنا بر مضمون:

خوی بد در طبیعتی که نشست　　　نرود جز به وقت مرگ از دست

متابعت از طبیعت را بر مطاوعت شریعت ترجیح دادند و در حق صحابه پیغمبر یعنی حضرت ابوبکر و عمر دشمنی و کینه اظهار کردند و داغ عداوت ملت حنیف را بر چهره کشیدند و در فساد و الحاد ثابت قدم شدند و فضلا و صلحای سنی را به قتل رسـاندند. آنان بر اثر فزونی ظلم، به حکم اجبار و اضطرار از ارواح اصفیای گزین پنهان و آشکـار استعانت جستند و از درگاه جهان پناهم یاری خواستند. استدعا و استقامت ایشان بر علم عالم آرایم روشن است و چون خلعت گرانبهای سلطنت به این حقیر ارزانی گردید، شکر خداوند ورد زبان و حرز جانم شده شخصاً برای تکمیل قاعده شرع و رشاد و منع و الحاد و قمع قوانین شیعه [...] یکی از نواب کامیابم را که بـه کـمال کـیاست و فـراست و فـرط استعداد و جلادت موصوف و معروف است برگزیدم و لشکری انجم شمار با سرداران و سالاران همراه او کردم و او مدتی است که به سرزمین شما که به مثابه ناموس و حرم است داخل شده و سرزمین‌ها به تصرف در آورده و از جانب شما جرأت مقابله ابراز نشـده و چنان در نهان خانه تاریک دلتنگی و زاویه مشقت و خسـران پـنهان گشـته‌ای کـه نـام و نشانت معدوم و فقدان حرکتت معلوم است و درمان درد در نظرت روشن. اکنون منظور از صدور این نامه آن است که قبل از جنگ بنابر تکلیف اسلام و سنت پیغمبر سید الانام [اعلام داریم] که به فحوای «اذا دخلت الملوک قریه افسدوها» به عـلت رنـجش خـاطر نفوس متکاثره که بر اثر قهر رافضیان بد آیین در آن دیار نسبت به علما و مشایخ و صلحا وارد آمده است دریای مرحمت و شفقت بی‌پایان ما لحظه ای از هیجان و غـلیان خـالی

نمی‌شود و آئینه ضمیر از زنگ کدورت صفا پذیر نمی‌گردد مگر آن که باز هـدایت زاغ سیاه گمراهی را از ضمیرت فراری دهد و انوار حق در جبینت فـروزان و آثـار بـاطل از چهره‌ات بر طرف گردد و تبرا به تولی بدل نمایی و به مصداق خبر حکمت اثر رجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل، علاوه بر قبول اسلام از سلطنت چشم پوشی کنی و قید بندگیم را شرف تام محسوب داری تا سعادت دنـیوی و اخـروی شـامل حـالت بـاشد. ان شاءاللّه تعالی عواید عواطف خسروانهام و عوارض خدیوانهام درحق تو صدور یافته بین همگنان با این شرف مشخص شده و بر دین و دنیا ظفر یاب باشی.

واللّه العظیم و تاللّه الکریم و بکلامه القدیم دنیا ذره‌ای در نظر ما قدری ندارد و غرور ملک و مال و عز و جاه ندارم. بلکه همت پر موهبتم به اعلاء دین و اجرای شرع مبین در بسیط زمین متوجه است و هرگز اعتمادم بر جمع آوری مال و کثرت لشکر و وسایل نبوده است بلکه همواره توکل و استنادم به حضرت رب العباد عز شانه و عنایات بـی‌نهایتش معطوف می‌باشد. لاجرم به مضمون «ان العهود لدی اهل النـهی ذمـم» از گـفته بـه کـرده آمدنش در پرده تقدیر مستور است. بر طبق مضمون «نعمتان عظیمتان الفراغ و العزله» با نهایت صحت عزلت اختیار کرده شرع سیدالمرسلین را رعایت نموده و حمایت عرض اصحاب گزین رضی‌اللّه عنهم کنند اولاد امجاد و توابع و لواحق سنی اعتقاد زیاده از حد مظهر الطاف خسروانه بوده، من بعد به حدود ممالک از دخل و تـصرف خـودداری روا دارند.

عامل کلام حکمت نظام «اعط القوس باریها و ناول الصحیفه قاریها» شده تماماً به نواب کامیاب ما تفویض و تسلیم شود یا خطبه و سکه به نام همایون ما موسوم باشد. دریـن صورت برقرار گذاشته جناب عالیشان بر آن ممالک والی گردیده و درین باب فرمان عالی شأن جلیل البرهان صادر خواهد شد به شرط آن که مساجد و معابد راکه از دیر باز متروک گردیده است مورد تعمیر و تنظیف قرار گیرد و پنج نوبت نماز محمدی گزارده آید و به منظور متابعت مذهب حنفی، از علما و صلحای صافی مشرب، عمامه سفید بـر سـر و لباس تقوی در بر، برای نمازهای پنجگانه امام و مقتدا انتخاب گردد. بعد از ادای فرایض و واجبات و سنن و نوافل لسان حال و زبان قال از اشتغال به ذکر توحید ملک متعال هرگز خالی نگذارند و الا همان طور که نوشته شد بنا به فحوای آن که درین دنیا کور است در آن دنیا نیز کور است، العیاذباللّه اگر در حالت شقاوت و طـریق ضـلالت اصـرار ورزد و از آستان بوسی بارگاه ما اهمال روا دارد، دیدهٔ نابینای عقل و فهمت روشن باشد کـه از آن روزی که دست قدرت تیغ بی‌دریغ سلطنت را بر کمرم آویخت پند سودمندی را کـه در

باب قلع و قمع و استیصال وجود مردودت واقع شده هنوز هم چون در شاهوار درگوش پر هوش خود دارم و آن تصمیم برقرار و آن نیت استوار می‌باشد. اگر آهو وار و حرامی کردار از کوهی به کوهی بگریزی و در دژهای کم نظیر بلند جای گیری مردان قهر آموز و دلیران اعدا سوز و مجاهدین ملت احمدی ترا فرا چنگ آرند. اگر به آذربایجان و عراق و اصفهان و حتی به ترکستان و چین و ساحل عمان روی آوری انشاءاللّه تعالی امکان خلاصی جان و امان متصور نگشته امر الهی به هر نحو صورت پذیر گردد و روی آرامش نخواهی دید فی‌الجمله به دراز کشاندن سخن جایز نیست. مثال واجب الامتثال را پاسخ فرست. والسلام.»

۳-۵- نامه شاه محمد خدابنده به سلطان مراد سوم (۹۸۶ ق.)[1]

مرحوم نصراللّه فلسفی در بخش ضمائم کتاب «زندگانی شاه عباس اول» ضمن درج این نامه در یادداشتی انتقادی راجع به آن می‌نویسد: «شاه محمد خدابنده در سال ۹۸۶، نامه محبت آمیزی به سلطان مراد خان سوم نوشت و سبب نقضِ عهدنامه صلح منعقده میان پدرش و سلطان سلیمان خان قانونی را پرسید. ولی حکام عثمانی در سرحد ایران برنده نامه را توقیف کردند و مانع رسیدن نامه وی به سلطان عثمانی شدند. پس از آن هم در طی جنگ‌های ایران و عثمانی، مکرر با تواضع و فروتنی نامه‌هایی به سلطان مراد خان نوشته، که جملگی دلیل ضعف نفس و بی‌کفایتی و بیمناک بودن از خصومت سلطان عثمانی، و نشان زبونی و ناتوانی سرداران منافق و خودرای قزلباش در برابر دشمن است.»

مرحوم فلسفی متن کامل نامه مورد اشاره که آن را «نمونه آشکاری از درازنویسی و تکلفات منشیانه و ملال انگیز دوره صفوی» دانسته، در اثر خود درج کرده است. در این‌جا با حذف دو سوم این نامه، تنها به درج چند بند مهم آن که حاوی آگاهی‌های سودمندی است اکتفاء می‌کنیم.

«... و چون از حسن تأیید الهی و توفیق وثیق نامتناهی نوبت وراثت ملک باین مخلص متخصص منتهی شد بنابر ثبات قوائد مصادقت و بقاء روابط مؤالفت، بمقتضای الحب یتوارث، باحترام عتبه علیه و سده سنیه آن شهنشاه رفیع مکان عظیم الشان همان طریقه مخالصت و داد باقدام اهتمام محبت و اتحاد سپرده در سلوک سبیل صلاح و سداد و انطفاء نایره فتنه و فساد بمقتضای ان ارید الا الاصلاح ما استطعت، دقیقه نامرعی نگذاشته همواره مترصد می‌بود که شیمه کریمه احسان و شفقت و مراسم تعزیت و

۱. ر.ک: نصراللّه فلسفی: زندگانی شاه عباس اول، چاپ کیهان، تهران، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۲۰۶ ـ ۱۹۸.

تهنیت که از عادات ملوک و ملوک عاداتست، نسبت بدین مخلص مبذول داشته عادات حسنه و آئین مرضیه آباء عظام و اجداد گرام را در باب مخلص نوازی منظور دارند. هنوز نسیم این مأمول از آن مهب ریاح سلطنت و اقبال نورزیده و رشحه از بحر فیض آن مصب رشحات عظمت و اجلال نرسیده بود که این مخلص بلااشتباه بنابر ضبط سررشته میثاق مصادقت و عدم سپاس قواعد مؤالفت مذکر ضمیر فیض پذیر گشته صورت اخلاص و وداد و حالت حسن اختصاص و اتحاد خود راکه در رسوخ و ثبات معادل سبع شداد است، مصحوب دولتمآب سعادت نصاب ولی بیگ که از معتمدان درگاه بود، معروض ساحت سریر خلافت مصیر داشته، شمه از وقایعی که بسبب سوء افعال برادرم اسماعیل میرزا، که بی‌اعتدالی مزاج ملون الامتزاج او بر کافه عالمیان واضح است، انهاء ضمیر فیض پذیر نمود، که اگر از فحوای حال و افعال پر اضلال او استشمام رایحه نقض عهد و شرط فرموده باشند، آنرا مخل در استدامت محافظات عهود و مواثیق ندانند، و به مقتضای و لاتزر وازرة وزر اخری، کتب اعمال ناملایم او که [نه] بر وفق اسلوب ارباب عقل و تمیز بود، مواخذه بر دیگری نفرمایند [...] و بعد از ارسال آن مراسله، توقع از آن اعلیحضرت گردون بسطت چنان بود که به جواب مستطاب التفات فرموده توجه خاقانی باصلاح ذات البین مصروف داشته سلسله محبت و اتحاد را باوتاد ملاطفت و داد مثبت و مستحکم ساخته تجدید عهود و مواثیق سابقه بفرمایند. در آن اثنا چنین مسوع شد که پاشای سرحد ولی بیگ مذکور را بی‌امر و فرمان قضا جریان خاقان سلیمان شان سکندر نشان، محبوس کرده، با آن که در آئین شاهان و رسم کیان پیام آوران ایمنند از زیان.

و مقارن آن حال لشکرها به حدود ممالک موروث این محب صادِق‌الوداد در آمده آتش فتنه و فساد بالا گرفته به قتل و بیداد و اسر اهل و عیال مسلمانان و جلاء عجزه و مساکین از اوطان، و هتک اعراض و سفک دماء ایشان اقدام نمودند. حاشا از عدالت و مروت و نصفت آن پادشاه اسلام پناه ظل اللّه، که در زمان جلوس میمون و ایام دولت روز افزون، چندین هزار مسلمان اهل قبله، که قائل به کلمه توحید آلهی و شهادت نبوت حضرت رسالت پناهی بوده، احکام ایمان را از اصول و فروع مطیع و منقاد باشند، و به حکم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوالااله الااللّه، دماء و اموال ایشان محقون و محفوظ باشد، هدف سهام محنت و بلا گشته موجب شماتت کفره و اعدای دین شود. بحمداللّه و المنه که انتساب این سلسله به دودمان نبوت و خاندان ولایت بر رأی اعلحضرت آسمان منزلت از اوضح واضحات است و وجوب مصافات و موالات ذریت حضرت مقدس نبوی، به مقتضای آیه وافی هدایه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی، و وصیت حضرت

رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم، اوصیکم اللّه فی اهل بیتی، از اوجب واجباتست. خصوصاً حقوق خدمات و یک‌جهتی که در باب سلطان بایزید از این سلسله به ظهور آمد و در استقرار و استمرار سلطنت و خلافت آن دودمان سپهر آشیان مدخلیت تمام دارد، و علاوه مقدمات سابقه و مواثیق صادقه شد. اگر همان خدمت منظور بودی و سوابق عهد و پیمان نبودی، هر آینه بایستی که بنای محبت و ولا خلل پذیر نگشتی و جایزه آن پیوسته از نوازشات و ملاطفات عاید شدی.

بهرحال چون نیت این محب همواره بر دوام ایام صلح و صلاح است، و بـمقتضای فحوای المسلم من سلم المسلون من لسـانه و یـده، مـطمح نـظر سـوای سـلامت جـان مسلمانان و رفاه حال ایشان نیست، یقین است که آن اعلحضرت نیز راضی بغیر از ایـن معنی نخواهند بود. لهذا درین‌ولا که بواسطه حـفظ و حـراست مـمالک آذربـایجان بـه دارالسلطنه تبریز حماه اللّه تعالی بالنصر العزیز، اتفاق نزول افتاده، بنابر تأکید مـواثـیق قدیمه و تشیید عهود قـویمه، امـارت مآب، سـعادت اکـتساب، حـاجی مـقصود بـیگ ذوالقدر را جهه تجدید مواد مصالحه و مصادقه و اظهار خلوص مؤالفت و موافقت، بسدهٔ علیا و عتبه والا که ملثم شفاء سلاطین عظام و مسجد جباه خواقـین گـرامست، ارسـال داشت که مرهٔ بعد اخری الرما للحجه و تأکید للمحجه معروض شود که ازینجانب سوای ثبات قدم بر جاده صلح و صلاح و رسوخ در ماده حفظ لوازم اصلاح، امری دیگر متصور نیست [...] اگر نواب جمجاه سپهر بارگاه در باب مراعات و محافظت رعـایا و بـرایـا از طرفین به مقتضای ارحمو من فی الارض یرحمکم من فی السماء و مضمون کریمه و لا تفسد و فی الارض بعد اصلاحها را نصب العین رأی عالم آرا، که مرکز محیط عـدالت و احسان است، داشته غبار کدورتی که از اوضاع و اطوار ناپسنده اسماعیل میرزا بر آئـینه خاطر مبارک نشسته برشحات سحاب و لا تجعل فی قلوبنا للذین آمنوا شسته و اطناب خیام و داد و اتحاد را باوتاد سداد اوفوا بعهدی اوف بعهدکم استحکام داده تجدید قواعد صلح و صلاح، که سبب رضای حضرت خالق و موجب رفاه حال عـامه خـلایق است، فرمایند تا از تردد عساکر طرفین و وقوع نزاع و جدال در مابین ارهاق دماء اهل اسلام که رو به کعبه عظام دارند[...] نشوند تا نفوس و اعراض مسلمانان به واسطه عاطفت و رأفت آن پادشاه سلیمان نشان در مهد امن و امان در آمده، حجاج بیت اللّه‌الحرام و زوار مدینه طیبه حضرت رسالت پناه و ائمه انام علیهم الصـلواه و السـلام بـفراغ بـال و رفـاه حـال بوظایف طاعات و عبادات قیام نموده مراسم دعـاگـوئی دوام دولت ابـد قـرین بـتقدیم رسانند و هر آینه مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید خواهد شد....»

۴-۵- نامه شاه محمد خدابنده به سلطان مراد سوم (به اختصار)[۱]

این نامه اگرچه فاقد تاریخ نگارش است اما از فحوای آن پیداست که بعد از سال ۹۸۶ که لله پاشا اقدام به تصرف شروان کرد، در انتقاد از نقض عهد و پیمان صلح از جانب دولت عثمانی نوشته شده است. با این که در بخش عمده این نامه از سلطان عثمانی و دولت او به نظم و نثر به فراوانی ستایش و تمجید شده است، ولی با این حال در فقره‌ای تهدید آمیز چنان اشاره رفته است که اگر عثمانیان به تجاوز خود ادامه دهند قزلباشان در تلافی به مثل، به ویژه در تصرف بغداد و دیاربکر که الکای قدیم شان است، ناچار خواهند بود. متن بخشی از این نامه، با اختصار بسیار از این قرار است.

«... و چون از بارگاه تؤتی الملک من تشاء و دیوان شهنشاه و ما النصر الا من عندالله منشور احسان عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم و نشان رفیع الشان انا جعلناک خلیفه فی الارض به نام این مخلص توقیع فرمودند، توجه خاطر از همه وتدی بازداشته به مقتضای الولد الحریقتدی بآبائه الغر بر تبع سنت سنیه حضرت شاه فردوس مکان همت گماشت. با وجود آن که اصلاً و مطلقاً مراسم تهنیت و لوازم تعزیت در هیچ محل از آن‌جانب به ظهور نرسیده بود، صحیفه الودادی مبنی بر اظهار کمال مصادقت و اتحاد و مبتنی بر تجدید قواعد مخالصت و وداد مصحوب سعادت مآب ولی بیک وکیل حکومت درگاه محمدی سلطان[۲] روانه درگاه فلک اشتباه ساخت. هنوز مشارالیه به تبریز نرسیده بود، خبر رسید که اکراد عدیم الاعتماد که چون بوم شوم شبروان روز کورند و از طریق سداد و سبیل رشاد محروم و مهجور، ....، به ارومی تاخته آورده، ....، مقارن این حال خبر رسید که لله پاشا در الکای شیروان و ثغور آن نزول نموده معموره صلح و سداد را به تند باد نقض و عهد و میعاد ویران ساخت و به مجرد میل فساد و اندیشه عناد به اعلاء اعلام عهد و میثاق نپرداخت، ....، و چون اهتمام آن اعلی حضرت کیوان رفعت در تمشیت شریعت غرا و تقویت ملت بیضا کالبیضا لدی الاستوا بود به موجب فمن عفا و اصلح فاجره علی الله اغماض از شیوه انتقام و کشف ماجری بر درگاه والامقام لازم نمود تا بر ضمیر منیر مهر تنویر ظاهر سازد که مخالف پیمان و نقض عهد و ایمان به هیچ وجه از

---

۱. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۶۳-۴۳.

۲. مرحوم نوایی می‌نویسد: «منظور حامل نخستین نامه سلطان محمد به پادشاهی عثمانی، یعنی ولی بیک‌وزیر محمدی خان تخماق استاجلو بیگلربیگی چخورسعد (ایروان) است.» همان، ص ۵۳. با وجود صراحت این نامه در اعزام سفیر مذکور از جانب شاه محمد خدابنده، در بعضی منابع و پژوهش‌ها، به اعزام این سفیر از جانب شاه طهماسب اشاره شده است.

این جانب صادر نشده اندیشه خلاف نداریم و احتمال این همه مزاحمات نیز نموده همچنان بر جاده صداقت و پاس عهد استواریم. پس اگر فتنه‌گران بعد از آن جزای خود نیافته تدارک مامضی نشود و چون چهره شاهد مواسات و التیام را به تیغ معادات و انتقام خراشیم عندالله و رسوله و ائمه المعصومین معذور باشیم.

چو دوست عهد شکست و گذشت از پیمان   دگر تو دوست مخوانش که نیست در خور آن

... پی هرگاه عساکر غیر شاکر آن صوب به نعایم غنایم و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها مکتفی نبوده متاع اقامت به دارالقرار این دیار خواهند کشید، عساکر نصرت مآثر این جانب را مقرون رایات ظفر آیات و کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله یافته بجز ندای فتح انتمای فجعلناهم الاسفلین نخواهند شنید و اگر طبع آن اعلی حضرت را از توطن آن محل سآمت پذیرفته عزیمت ولایت ایران نمایند هر آینه این معنی را عطیه انگاشته گام مسارعت به جانب دارالسلام بغداد و دیاربکر که الکای قدیم این جانب است خواهیم برداشت و غازیان ظفر قرین نصرت شعار که از غایت ضرورت و اضطرار به جهت دفع ضرر و اضرار زمام اختیار و عنان اقتدار از دست داده‌اند بر آن اقطار و امصار مرور و امرا خواهند نمود، ...، پس اصوب آن است که حواله بر رذی جهان آرای و طبع صوابنمای آن اعلی حضرت سلیمان حشمت نمائیم که آنچه شایسته بندگی و شریعت پروری و سزاوار نصفت و معدلت گستری آن خاقان عالی شأن و سلطان سکندر نشان باشد، عمل فرمایند...»

۵-۵- مکتوب میرزا سلمان وزیر به سنان پاشای وزیر اعظم (رمضان ۹۸۹) [1]

قاضی احمد قمی در ذیل وقایع سال ۹۸۹ می‌نویسد: «و هم در این سال، چاووشی چند از بگلربیگی ارز روم و وان و زگم به پای بوس اشرف اعلی سرافراز شده از سنان پاشا که وزیر اعظم بود و میل به جانب قزلباش داشت، اشعاری در فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشا در میانه مفسد است ایشان ایلچی روانه گردانند، شاید که خواندگار بر سر شفت آمده، گوشی به سخنان واهی عثمان پاشا ننماید.» بنا به این پیشنهاد و درخواست سنان پاشا، دولتمردان صفوی با انتخاب ابراهیم سلطان ترکمان که «به مزید عقل و دانش و وفور تدبیر و صلاح از اقران ممتاز و سرافراز بود، به سمت خانی سرافراز» داشته به «ایلچی‌گری به جانب روم» گسیل داشتند تا او «حقیقت به مسامع عز و جلال آن پادشاه صاحب اقبال رسانیده، سنان پاشا[ی] وزیر اعظم را واسطه سازد شاید که

---

۱. قاضی احمد قمی: همان، ص ۷۲۱-۷۱۷.

منازعه دیگر باره به صلح منجر شده این جنگ و نزاع از میانه بر خیزد و مسلمانان رفاهیتی پیدا کنند.» مکتوبی که ابراهیم سلطان خان ترکمان حامل آن بود توسط میرزا سلمان وزیر کتابت شده و پر از القاب، عناوین و تعارفات مبالغه آمیز و آکنده از تضرع و التماس برای دست کشیدن عثمانی از جنگ با دولت صفوی بود، با این حال در این مکتوب نکات مهمی آمده است که نشان دهنده فعالیت‌های صلح طلبانه دولتمردان صفوی برای پایان دادن به جنگ میان دو کشور مسلمان است. در این جا با حذف عبارات و تعابیر زائد، تنها قسمت‌های مهم این مکتوب را می‌آوریم.

«... ابراهیم خان ترکمان که پدر بر پدر از امرای بزرگند و به شرف خویشی و ارتباط شاه جهان پناه مشرف و مباهی‌اند برسم رساله و اظهار حقوق نمک و خدماتی که شاه جنت مکان علیین آشیان ...به عز عرض اعلای عاکفان آن آستانه سپهر اعتلا رساند. مدتی مدید و عهدی بعید اعلا حضرت جنت مکانی علیین آشیانی، شاه سلیمان جاه فلک بارگاه، ثانی سکندر ذی القرنین...به عزم ایران عنان توجه معطوف به این حدود فرموده بعد از تکرار اسفار و آمدن به این دیار و سفک دماء و نهب بلاد و قراء خرابی لشگر و تموج بحار شور و شر، بر آن پادشاه عالمپناه ظاهر شد که وزر و وبال از نفع و فایده دنیوی و اخروی بیشتر است دانسته از بی‌لطفی و کم شفقتی گذشته، پادشاه جنت مکان علیین آشیان طریقه صلح و صلاح و شیمه فوز و فلاح مرعی داشتند.، ...پادشاه سلیمان مکان ... اقدم سلاطین بنی‌آدم جلد وی جایزه آن تفقدات شاهانه چنانچه بدولت می‌دانند فرمودند و عهدنامچه به دست خط مبارک مؤکد به قسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی داشتند که حالیا تعویذ جان و حرز امن و امان طایفه قزلباش است و نمودار یکی از کتابات که آن اعلحضرت جنت حضرت خلد آشیان به خط مبارک و مهر انگشتری دست اشرف در عذر خدمات شاه جهان مزین فرموده‌اند، با یکی از عهدنامه‌های والد ماجد خلد سریر آن پادشاه زمین و زمان فرمان فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مراد بخش شاهان جم اقتدار، اعدل و اعظم سلاطین روزگار که مزین به خط و مهر اشرف اعلی نموده‌اند به سند فرستاده که آن وزیر بی‌نظیر صاحب تدبیر در هنگام مجال آنها را به نظر خورشید منظر خاقان بحر و بر و پادشاه هفت کشور رسانند که انشاءاللّه تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن، ملاطفات و مراحمات دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و مروت به جوش آمده، تجویز نقض عهد پدران علیین مکان و پادشاهان فردوس آشیان ننموده به چند قلعهٔ خراب‌بینان و آب که خود به دولت معلوم دارند که در این دو سه سال مرسوم و معیشت و باروط و ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده‌اند و یک دینار نفع و

فایده به پادشاه اسلام و خداوندگار جمیع انام نرسیده ... و چنانچه مکرراً از جانب آن دستور اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال ناصواب اسمعیل میرزا ـ عفی عن سیاته ـ که روکش ما نموده‌اند، باعث نقص عهد و انتقام از دیگران نسازند که کاتبی که از دیوان الهی نشان اعمال بندگان به توقیع رقم «و لا تزرو وازره وزر اخری» مزین باشند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید و انتقام برادر را از برادر نتوان خواست و از آن‌جاکه غایت عقل و دانایی آن سلطان اعاظم الوزرا و مخدوم اما جدالامراست که زیاده از آن چراغ حیله و دروغ ایالتماب صدارت قباب عثمان پاشا در مجلس پادشاهی و محفل نامتناهی نور دهد چه خدا آگاه و گواهست که بعد از وزر و وبال و اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق مصاحف مجید و کتب حدیث و انوار و مختار و امثله چیزی دیگر برای ولی نعمت خود حاصل ننموده، از ترس غضب پادشاهی، چهار دیوار دربند را به الور قاضی لیغ جا و مقام و قتل چندین هزار قزلباش باز نموده و می‌نماید و تا دیگر چه دروغ‌ها عرض کند و این بنده پیر عاجز ناتوان راکه سنین عمر از ستین گذرانیده و منازل را به سر حد دارالفنا رسانیده، بجرأت این گستاخی‌ها از جمله بی‌ادبان و گستاخان نشمرند که نمی‌خواهد که به سبب نفع قلیل، خیر کثیر به آخرت پادشاهان اهل اسلام برسد و خداوند تمام عالم و پادشاه کافه بنی آدم به جهت این خرابی‌ها که دیده و شنیده‌اند با دوستان موروثی و مخلصان صاحب حقوق خدمت و آنکه در مقام نقض عهود و کسر ایمان پدران جنت بارگاه و پادشاهان فردوس خرگاه گردند. شعر:

من امروز شرح المهای خویش   بگفتم تو دانی و فردای خویش»

۶-۵- فرمان سلطان مراد سوم به عساکر عثمان پاشا[1]

«سربازان نصرت مآثرم طبق نصایح و اندرزهایم عمل نمایند تا منصور و مظفر گردند، ان شاءالله. نوکران جنگجو و مجاهدم را که با توسل به روح پر فتوح خواجه کونین حضرت محمد رسول‌الله با سر و جان با دشمنان دین جنگیده‌اند با سلام و دعا، چنین نصیحت و پند پیام می‌فرستم که پدران و نیاکان بزرگوارم چندین محاربه در راه دین نموده‌اند و به منظور بزرگداشت کلمه الله العلیا در راه غزا، بستر استراحت را به خود حرام نموده و با دل و جان از جان گذشته به فتوحات و پیروزی نایل آمده‌اند. دنیا و آخرتشان معمور و سعی و مجاهدتشان مشهور شده است.

---

۱. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین‌نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۹۰ـ۸۹.

مدت زمانی است که شمشیر اسلام در غلاف خود زنگ زده و دشمنان دین به ممالک اسلام دست اندازی نموده و اینک شکست دادن کفار خاکسار شرعاً واجب و فریضه گردیده است. از آن‌جا که نجنگیدن با کفار در عهد همایون من که مهد امن و امان است سزاوار ناموس دین و دولت نیست به فرمان «جاهدوا فی‌اللّه حق جهاده» رضا داده از سربازان سپاه غیبی «و للّه جنود السموات و الارض» مدد خواسته و زیاده از انتظار از وزیر جنگجو و پرخجسته تدبیر وظیفه بگیرم حاجی سنان پاشا که در جانب کعبه جنگ‌ها نموده و از سایر بندگان جنگجو که در راه اسلام و عهد همایون و اعتلای پرچم نصرت اثر عثمانی از جان و دل می‌گذرند انتظار این است که به اشارت «قاتلو هم یعذبهم اللّه ...» و بشارت «انا فتحنا لک فتحاً مبینا» پرچم ظفر نمون را در سفر نصرت اثر رهنمونی کرده به مفهوم حدیث «رباط یوم...» عمل نموده یعنی یک روز در راه دین با دشمنان مقاتله کردن از دنیا و مافیها مفیدتر است و همچنین بنا به مضمون «ان فی الجنه...» خداوند تعالی صد درجه در بهشت برای مجاهدین آماده دارد. برای بهره‌مندی از مضمون حدیث شریف شب و روز با بذل جان بکوشند و به امر حق تعالی و فرموده رسول اکرم و دستور اولی الامرا خلیفه اسلام، گردن نهاده، و با امداد «ایدیکم بجنود لم تروها» و دشمنان دین را نابود سازند.

اکنون کلام و پیام سودمند خود را با اعلم علماء المتبحرین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، مولانا سعدالدین به سربازان ظفریاب ارسال داشتم و آنچه لازمه جنگ بود از آلات و اسباب و خیمه و اطناب و استران و شتران و اسلحه حرب و قتال فرستادم و فرمان دادم تا به وزیر اعظم مشارالیه که وکیل ماست اطاعت و متابعت ورزند و رعایا و برایا را که امانت خداوندی هستند نرنجانند و نرهانند که چگونگی آه مظلوم معلوم است. به سردار نامدار دستور دادم که با غایبان حقوق بگیر که سر و جان خویش بر کف دارند نهایت حسن خدمت و حمایت بنمایند ...»

نامه‌های دیگر

علاوه بر نامه‌هایی که متن خلاصه شده تعدادی از آنها در این‌جا آورده شد، نامه‌های مبادله شده دیگری میان شاه محمد خدابنده و شاه عباس با سلطان مراد سوم وجود دارد که موضوع آنها مربوط به روابط خصمانه دو دولت ایران و عثمانی و نیز در باره تلاش‌های دو طرف برای ایجاد صلح و آشتی میان دو دولت است. در این‌جا تنها به ذکر عناوین این نامه‌ها اکتفاء می‌شود.

۱ ـ نامه صدر اعظم عثمانی به نمایندگان دولت ایران مأمور مذاکره در باب صلح [1]

در این نامه به نقض پیمان صلح از سوی شاه اسماعیل دوم اشارات مکرر شده و در ضمن آن شروط برقرای صلح بیان شده است. شرط اصلی، چشم پوشی دولت صفوی از سرزمین‌هایی است که در طول سال‌های جنگ از دست داده است.

۲ ـ نامه شاه عباس به فرهاد پاشا [2]

موضوع این نامه که به ترکی است، اعزام شاهزاده حیدر میرزا به استانبول برای ترتیب انعقاد صلح میان دو کشور است.

۳ ـ نامه شاه عباس به سلطان مراد [3]

موضوع این نامه بیان ضرورت ایجاد صلح و دوستی میان دو کشور و اعزام سفیری به نام کلیم الدین موسی سلطان آجرلو به استانبول است. شاه عباس در این نامه، نهایت اطاعت و انقیاد خود را نسبت به سلطان عثمانی ابراز داشته و علاوه بر آن به تعیین حدود و ثغور دو کشور بنابر شروط دولت عثمانی رضایت داده است.

۴ ـ نامه سلطان مراد سوم به شاه عباس [4]

سلطان عثمانی در این نامه باز هم ضمن تکرار نقض عهد صلح میان دو کشور از سوی شاه اسماعیل دوم، به بیان سه شرط اساسی، برای قبول انعقاد پیمان صلح اشاره کرده است.

۵ ـ نامه سلطان مراد سوم به شاه عباس [5]

در این نامه که ظاهراً بعد از انعقاد پیمان صلح میان دو کشور نوشته شده است، سلطان عثمانی تأکید می‌کند که بعد از عقد پیمان صلح، هیچ تجاوزی از سوی دولت عثمانی صورت نگرفته است. در این نامه، همچنین راجع به پناهنده شدن یکی از اتباع عثمانی به نام دولتیار به ایران مطالبی آمده و تقاضاهایی نیز مطرح شده است.

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۲ ـ ۱۰۹.
۲. همان، ج ۲، ص ۵۶.
۳. همان، ج ۲، ۹۴ ـ ۸۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۳.
۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۳.

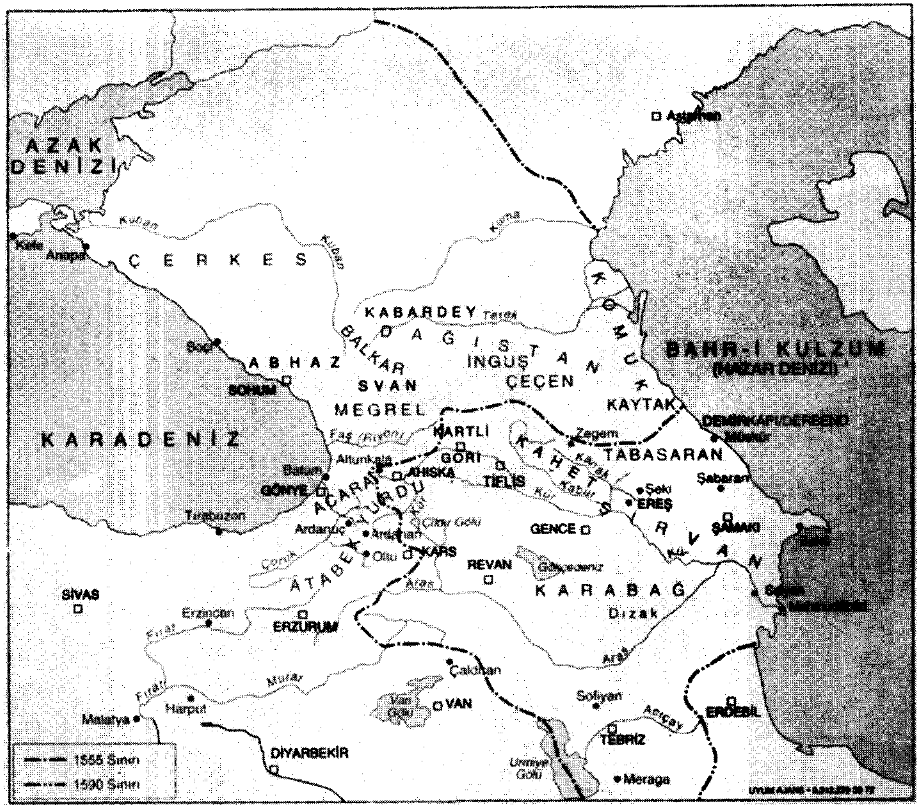
نمایه‌ها

نمایهٔ جایها

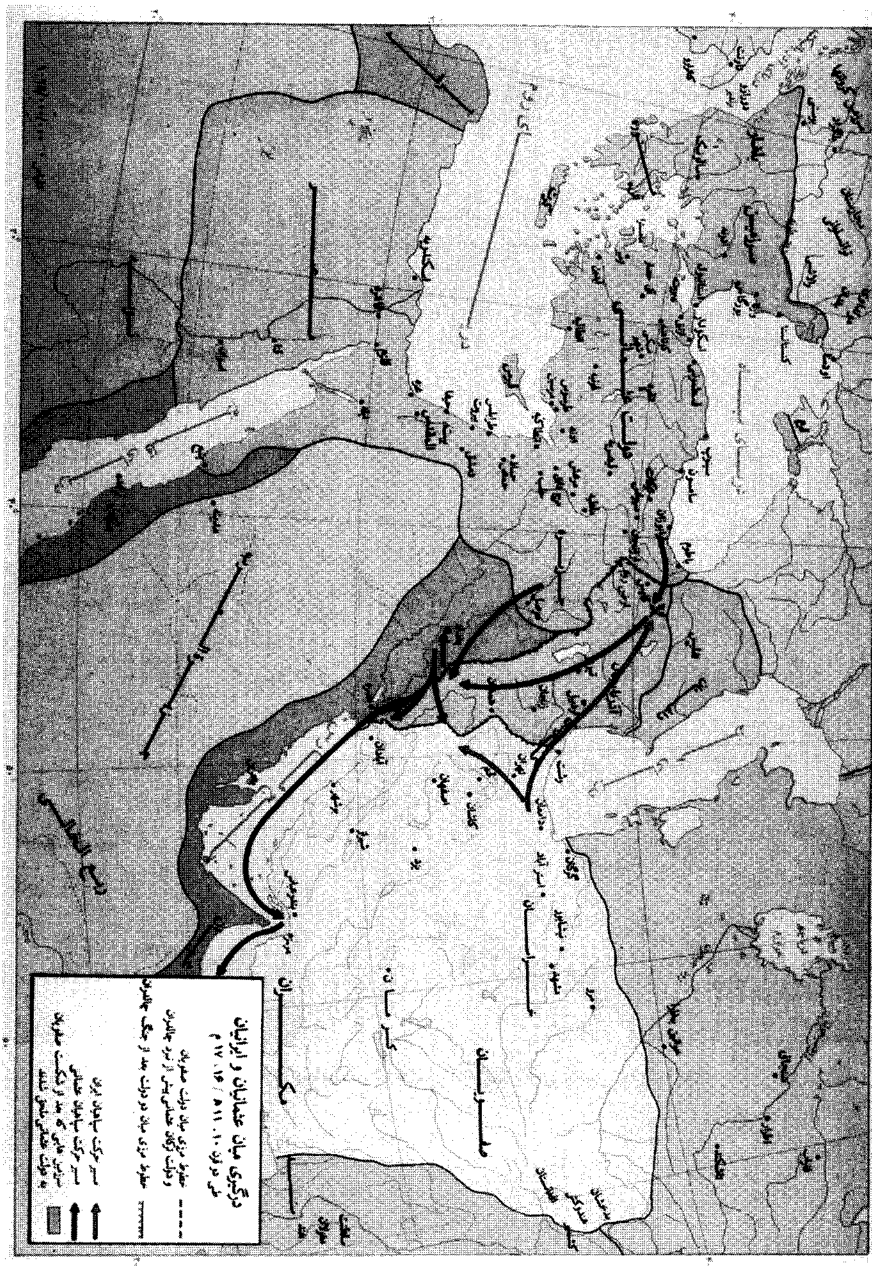
نمایهٔ کسان

نمایهٔ اصطلاحات، اقوام، قبایل و سلسله‌ها

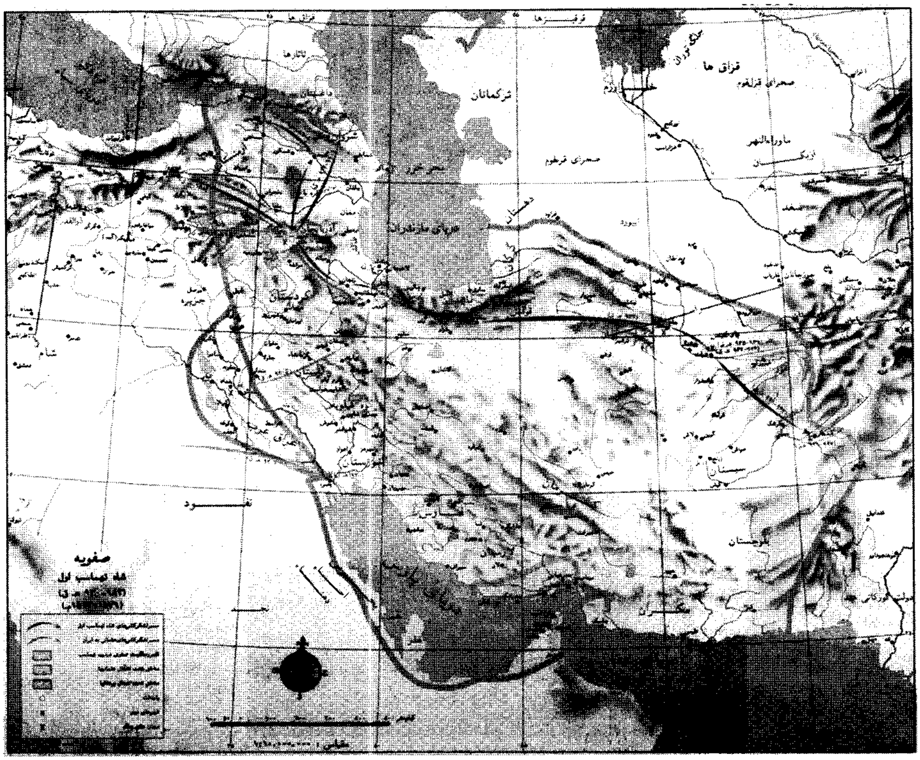
نقشه‌ها و عکس‌ها



نقشه منطقه قفقاز و شمال آذربایجان در آغاز لشکرکشی عثمانی (۹۸۶/۱۵۷۸)

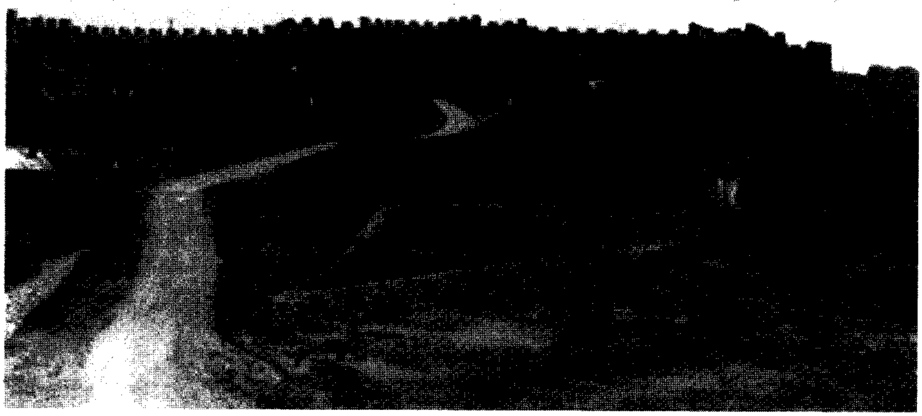


قلمرو عثمانی در سده دهم و یازدهم هجری

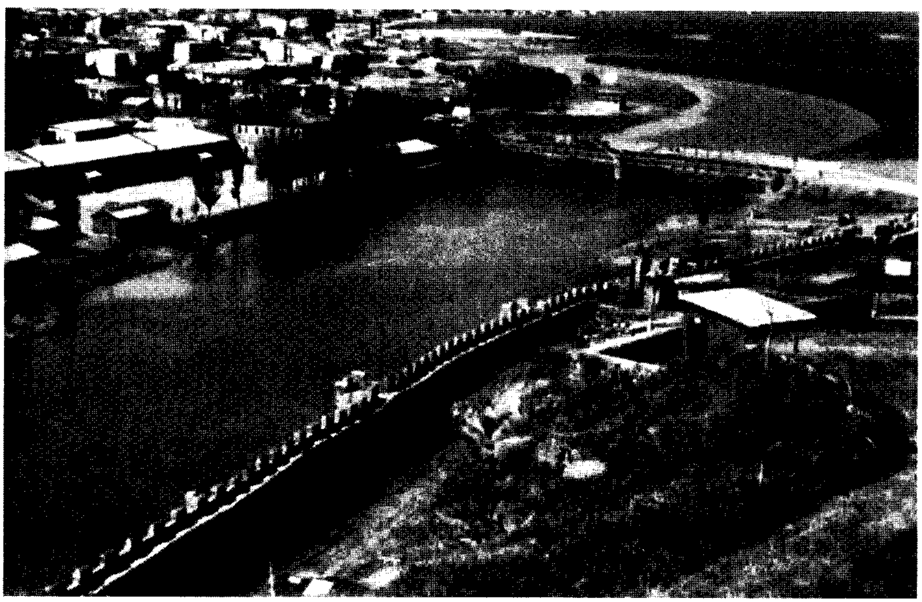


قلمرو ایران در عصر شاه تهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰)

عکس‌هایی از برخی مناطق تاریخی قفقاز که در این کتاب به آنها اشاره شده است



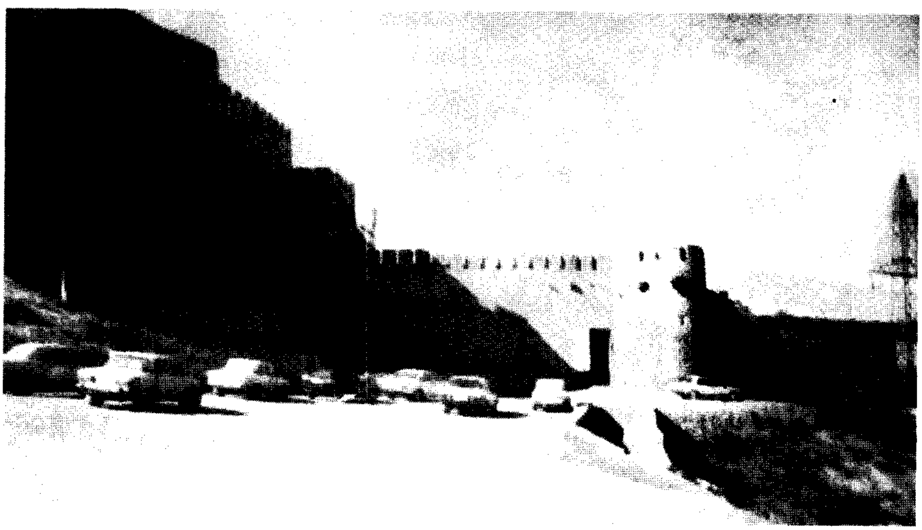
قلعهٔ اردهان



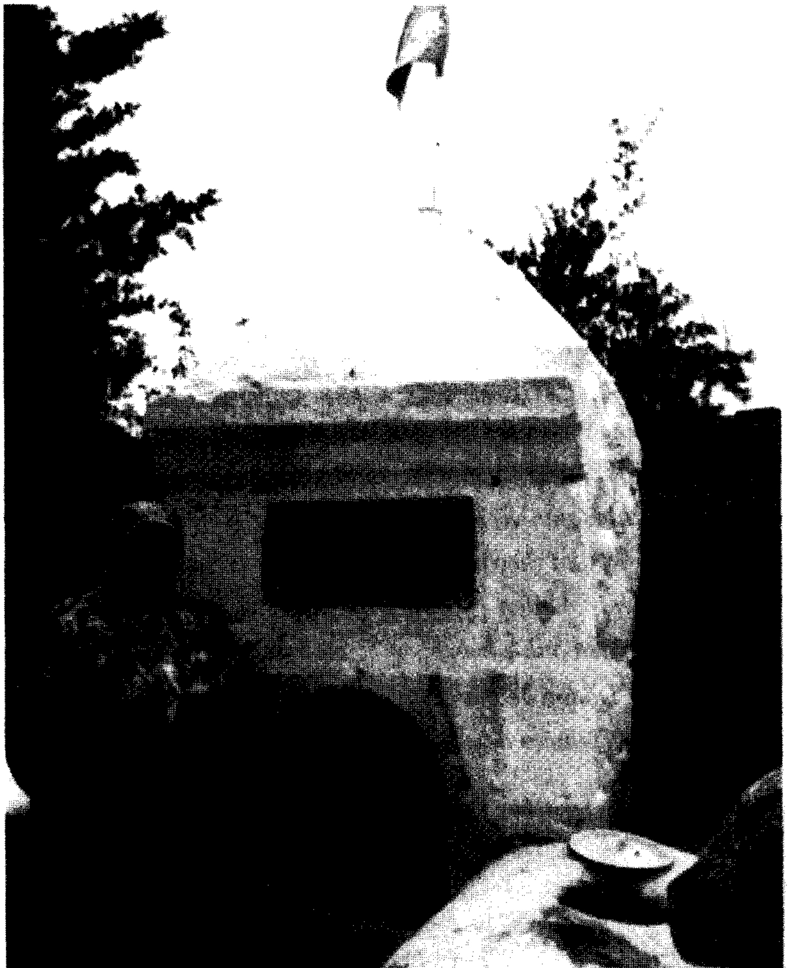
رودخانه کُر



شیطان‌قلعه: محل وقوع جنگ چِلدر



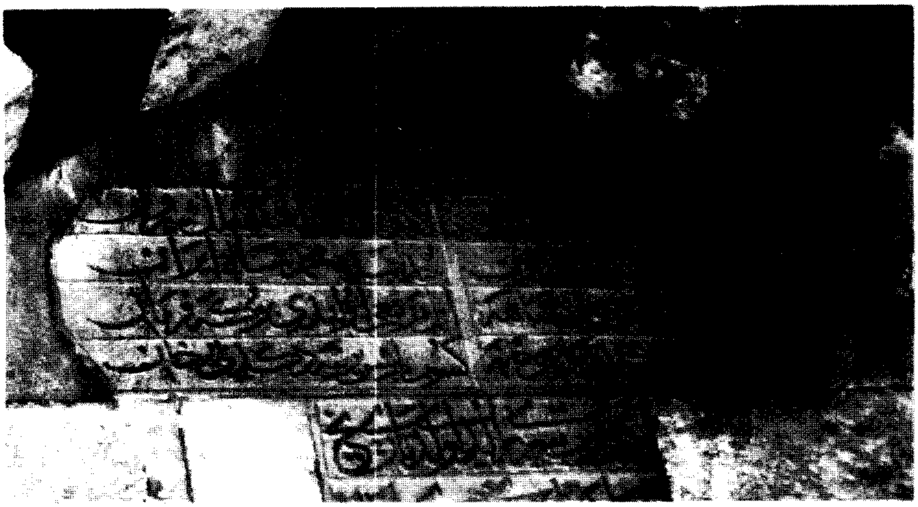
دمیرقاپو (قلعهٔ دربند)



مزار «قرقلر» واقع در دربند



مزار «اوزدمیر اوغلو عثمان پاشا» (عثمان پاشا اوزدمیرزاده) در حیاط «جامع [= مسجد] قورشونلو» در دیار بکر



کتیبه روی درِ قُبهٔ دوم، که مقبره عثمان پاشا در آن واقع است. این آرامگاه به «چیفته قُبّه‌لی تربه» معروف است.

(ابیات روی کتیبه)

بودر سلطان مراد خانک وزیری	که فتح اولدو النده ملک شیروان
یدی ییل ترک تخت اتدی الندن	خدابنده محمد شاه ایران
تترخان اولدی عاصی پادشاهه	انک رفعی اولندی بونه فرمان
قویوب شیروانی کتدی عاصی خانه	کسوب باشن یرینه دکدی بر خان

دونوب تبریزی آلدی اُلدی تاریخ:

جهانده نام قویدی کوچدی عثمان ـ (۹۹۳)



تصویر سلطان مراد سوم



تصویری دیگر از سلطان مراد سوم

تصویر نسخهٔ خطی تاریخ عثمان پاشا

2a



الحمد لله الواجب الوجود اول پادشاهلر پادشاهی که جمله عالمی
یوقدن وار ایلیوب وحدانیتن وکمال لطفن اظهار ایتکله نوع
بنی آدمی بر قطره صودن و بر آوج طپراقدن خلق ایلیوب عدم
ملکندن وجود اقلیمینه گتوروب ولقد کرمنا بنی آدم دیو تکریم
وتعظیم ایدوب عقل و ادراک ونعم لخلائق ویردیکه کندونک کمال
لطفنه وحدانیتنه وبلازل اولدن کتب اربعه اعتقاد ایدوب
من آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وقدره
خیره وشره الفاظنی تقریر باللسان وتصدیق بالجنان ایدوب
نهی ایتدوکندن اجتناب وامر ایتدوکنه امتثال ایدوب امر معروف
ونهی منکر ایدنلره اولالر وصلوات زاکیات واکمل تحیات اول سرور
انبیانک روضهٔ مبارکینه که جمله عالمی انک یوزی صوینه خلق ایلیوب
لولاک لولاک لما خلقت الافلاک دیو تکریم ایدوب جمیع مقرب
پیغمبرلردن و معزز فرشتهلردن آنی افضل واکرم ایلدی وتحف
تحیات وصد هزاران صلوات انک آلنه واصحابنه وازواجنه وچهار
یار باصفاینه که جمله اصحابلرک گوزیدهسی و افضلیدر وعلی الخصوص
حق سبحانه وتعالی سعادتلو پادشاهمزک عمرنی ودولتنی وفرصت
نصرتنی یوماً فیوماً زیاده و بر زیاده ایدوب وجود شریفلرین ونفس
لطیفلرین بلالردن ومحنتلردن صاقلیوب گوزلیوب ایدوب عدو
بدفعالی اوزرینه منصور ومظفر ایدوب وتهنادکمو انجب زاده الله

تعالى عمر و دولته حضرتلرينك داخي حق تعالى عمر و دولتلرين زياده
ايليه‌يوب وجود شريفلرين خطرلردن و ضررلردن صاقليوب علم نافع
و عمل صالح ايله مزين و مشرف ايديوب روى زميندن دايره سلطنت
اوزره برقرار و برصواب ايليه‌جكلري آمين يا ميسر المرادات و وزراء
عظاملرك و امراء كراملرك داخي حق تعالى عمر و دولتلرين و منصب
مراتبلرين و علم و عقللرين و امور مملكت و امور غزا احتشاملرين روى
شريفلرين و تدبير منيفلرين حق سبحانه و تعالى حضرتلري كندو
رضاى شريفلري اوزره سلوك و حركت ايتديروب و بيروب هر بيري
صدر اعظملرده مقيم و دايره مناصبلرنده قايم ايليه و عساكر اسلامي
داخي حق تعالى عزتلو و نصرتلو ميسر ايديوب هر نه جانبه توجه شريفلري
اولورسه حق تعالى دشمانلرين مغلوب و كفارانى خاكسار اوزرينه
دايما منصور و مظفر ايديوب امورلرين اونلرين اول رسول اكرم و
و مفخر عالم حرمتنه مبارك و ميمون و خجسته قيلوب بربده دايما پادشاه
اسلام و شهنشاه اعظم حضرتلرينه عمر و دولت اولانلري تعلقه ترك ايلدن
و استقامت تكاسلدن خالى ايليه آمين يا معين بعد بو ضعيف
نحيف حاكر نحيفان وزراء متقدم آرادره اهل عرفانلرك اياغى ترابي
دلده كه اختصار حال اوزره شرق سفرلرنده واقع اولان احوال لازمه
و ولايت شيروان و دمور قپو فتوحه عثمان پاشانك شرح سرى سابقه
اولان معارضه‌لرنى على قدر الطاقه بيان ايليم تا كه باره‌ان صنعا و حفاظ
و خاما بيلرنده قدرت اولندقده معضو حضرتلري معلوم شريفلرى
اولدقده قصورى و نقصانيله معذور بيورلر زيرا اختصار حال اوزره
تسويد اولنمشدر قصورى و نقصانى چوقدر اميددر كه مورسال ايله
عميلن ستر ايديوب و نقصانى معذور بيوره‌لر زيرا يكسنه امر

3b

عموده بتدن قصور ونقصان اوزره اولیجق سایر احوالی خود باشدن
ایاغه نقصان ایدوکی محل اشتباه دکلدر امدی بو رساله نك تألیف
وتصنیف اتمکدن مراد مجرد سفرلرده واقع اولان احوالی بیان
اولسون ایچون دکلدر بلکه بو رساله نك سبب دعاسی وباعث املاسی ایچوندر
زیرا جمیع عالمك خاطرینه واقع اولان احوال مسطوره ومعلومدر
ذکر وتقریره احتیاج یوقدر زیرا کیمی کوره رك ایله وکیمی استماع اتمکله
معلوملری ایدر ایله اولسه تا انلرك تقریرینه وتألیفنه احتیاج قالمز
امدی بو بیچاره بو رساله نك بر صورتی کستاخانه تألیفنه ترجمه بر نیجه
زمان مرور ایتدکدنصکره آل عثماندن سلطان مراد خان نام بر غازی
پادشاه کلوب دیار عجمه سفر ایدوب انك زماننده اشبو بو مقوله
جنکلر وغزالر اولدی که دیو ذکر اولنمقدن امیدوارکه بو ضعیفی
بر خیر دعا ایله یاد ایده لر مجرد انکا اعتماداً واعتقاداً تألیفه
وتسوید جرأت اولنمدی امیددر که بو غزوات نامه اوقیانلر
واستماع ایدنلر بو بنده لرینی خیر دعادن فراموش بیورمیه لر
بعده پادشاه عالم وشهنشاه اعظم مولای ملوك العرب والعجم
السلطان مراد خان بن سلیمان خان حضرتلری دولتلریله دیار عجمیه
وولایت شروانه وکرجستانه سفر اولسون دیو امر ایدوب
ووزراء عظاملرندن فخر الانام مصطفی پاشا حضرتلرینی اختیار
ایدوب وسفر نصرت اثاره مأمور اولان عسکره آنلری سر عسکر
ایدوب مصطفی پاشا دخی سفر نصرت اثار ایچون تدبیرین ایدرك
ایدوب سفره لازم اولان امورینی جمیعی حاضر ومهیا کوروب
سنه ۹۸۶ عزیمتله اول ایلده اوتاقلری اوسکداره چیقوب
وتکیه قربنده بر بالحد واسع یرده دوکلوب کندولر دخی

سفره لازم اولان اموره بعضی اختیاره واجب رد ایدیم کسنه لر ایله
دانشوب مشورت ایدوب سفر همایونه متعلق اولان مصالحلری
پادشاه عالم حضرتلری کندولری بالذات اعتماد ایدوب سرعسکر
اولوب دیار شرقیه توجه ایتدکده ن عسکر الدوغنک ویردوکی مناصب
جمیع معتبرلری دیو تمام سپاهیلر اولمغین عسکر مصطفی پاشا
عرضنده کندولرده اخی اوسکدار کچوب مامور
اولان عسکر آهسته آهسته محل مامورلره جمع اولوب حاضر اولدیلر
و مقرر طلقندن ابناء سپاهیان عموماً و علوفه جیان پیاده عموماً
و اوچ بیک یکیچری و دوردیه بویع عدد صاریجه زان بیله امرا اولوب
وروم ایلینده و اسلام بولده مامور اولان عسکر جمله اوسکداره
کچوب و بر ایکی کون اوسکدارده و مالده دخی مامور اولان عسکر
اوتوروب آندن سرعسکر مصطفی پاشا حضرتلری عسکر اسلام ایله
اوسکداردن نحا العروب دیار عجمه روانه اولدی و جمیع اسلام بو
خلقی و پادشاه الروح سفر همایونه مامور اولمیانلر داخی پاشای
و عسکر اسلامی کوندروب حقدیلر اولکون بر زینت و بر شهرت
و بر تماشا اولمشدر که عقللر زایل اولوردی آندن پاشا حضرتلری
بوله روانه اولوب اما کبزه و بولی بولنه کچوب ازنکمیدی
کچوب ازنکه نام قصبه اوزرندن و یکی شهر و امره منی دربندن
و بوز اویوکه بولندن و سلطان اوکی سمتانی اچندن و بولادین
نام قصبه دن کچوب آق شهر و قونیه اق شهردن قالقوب العتی
نام قصبه یه واردیلر زیرا کندولرک العتی حسنکلری و جامع
شریف و کاروان سرایلری وار ایدی بو یولدن کچمکدن مراد بونلری
کورمک ایدی قصبه منزل کوروب ایکی کون اوتوراق ایدوب آندن

4b

توجه اولنمغله ایکی اوچ منزلدن شهر قونیه یه وارلدی ایکیمجی کون پیاده
اوتراقا اولنوب مولانا خداوندکار حضرتلرینی زیارت ایدوب اندن
دخی قالقوب برقاچ منزلدن قیصریه نام قصبه‌یه وارلدی اول وقت
قیصریه آتش احراق اولمشدی اندن اوتراق اولنمایوب کیدلدی
برنیجه ایامدن صکره سواس نام شهره کلندی اوچ کون شهر مذکورده
اوتراق اولندی اندن دخی قالقوب روانه اولندی برنیجه منزلدن
دیار ارضرومه وارلدی وارضروم اوکنده ایلیجه قربنده
اولان چایره جمیع عسکر قونوب اوتوردیلر اما ارضرومه وارلدغی
وقت حق عسکر یوغیدی همان قاپو قولی و بکلربکی وار ایدی زیرا
سعد نصرت آثاره مأمور اولان عسکر بالجمله اندن جمع اولسه کرکدی
اندن عسکر خلقی هرکون دیزو دیزو کلستدی آهسته آهسته
کلوب جمع اولمغه باشلدیلر سوزینکه مأمور اولان بکلربکیلر
وسنجاق بکلری وزعیملر و الای بکلری کروه کروه والای
الای وفوج فوج وفوج فوج کلوب جمع اولدیلر ارضرومک
اوزه سی اول انواع رنکه اوتاقلردن ودوه‌لرده منقش سایه بانلردن
وار ایلی اولوفاقلو چادرلردن شویله مزین اولمشدیکه کویا کرنها
دشت بیابانلره عودا چیچکلی یا بایانلر انواع رنک شکوفه ایله مزین
اولمشدر سولیعتده عسکر جمع اولدیکه ارضرومک اوچ سنده
آدمدن وچادردن اکنه یر بر خالی یر یوغیدی هرکون آلیدیک
زمانینده اولمغه چورده اندلاعلر آتلرینه سوار اولوب سیرانه
وارلیرانه جنبه‌بکله وسلاحشورلق ایدیرلردی و بعضی طائفه
دخی جمع اولوب اولیاره پهلوانلر یکیتلر صوصنوب میدانه کیروب
کلمه شعله توتوب وکیمی دخی تیراندازلق ایدوب الحاصل جنکه اسلوبی

اوزرینه انواع لعبلر ایدوب کذر ایلردی عموما عثمانلک بغرنی ازرلردی
بونلک اوزرینه یکرمی کوندن مقداری اول حالیله ایردی اوتوریلوب بونجه
همایونه نثار اولان عسکر بالجمله جمع اولوب آنده ۹۸۶ سنه
جمادی الاولینده اول حالیله ردن قالقوب ارضروم قلعه سنک
آکردنده دوه بوینی دیمکله معروف موضعده شهیدلر توربه سی
قوربنده سردار اعظم مصطفی پاشا حضرتلرینک اوتاقلری
قورلوب اول کون جمله عسکر آت ارقاسنه کلوب بکلربکیلر و سنجاق
بکلری و الای بکلری و زعیملر و بلوک آغالری و جمله عسکر اول کون
الای عظمت کوسترمک ایچون هر بری قادر اولدقلری مقدار اسبابلرین
کیوب و آتلرینه مرصع و مزین کیمللر و رختلر کیدوب خصوصا
الکون اوزدمر پاشا اوغلی عثمان پاشا حضرتلری کندولرین جنک
آلتیله تزیین ایدوب و اولغ لزل فعال اسب سیاهک اوزرینه
علی مثال سوار اولوب و جمیع قوللرین دخی مرصع و مزین اسبابلر
و رختلر ایله تزیین ایدوب و اوکنده آلتی دانه شاترلرک زرین سپر
و زرین کمرلرین مرصع تبرلر دوتارلردی و سایر بکلربکیلر دخی
کذلک هر بری قدرتلو قدرینجه بیتدکلری قدر کندولرین و قوللرین
مرصع و مزین اسبابلر ایله تزیین ایدوب الایلر و صفلر بغلیوب
طورمشلردی و بر جانبدن یکیچریلر دخی کندولرین زینت و شوکت
ایچون تزیین ایدوب باشلرینه اول املا مجوهر و مرصع بورکلر
و املا ایلر قلر و سورهلر و قارتال بلکیلری صوقوب و توفنکلرین
اوموزلرینه آلوب جمله عسکر جنک آلتیله زیین اولوب صفلر و الایلر
بغلیوب بلوک بلوک صف صف طورمشلر ایدیک سوزیلکیه کورنلرک
عقلی زایل اولوردی بو شوکت و شجاعت کوسترمکدن مراد دشمنه جدردی

5b

سرحد سرعسکرینک جاسوسی اولمق احتمالی ایدر روسیه‌نک قوتنه
نصرتن شاهد ایدوب دخی وار ایدوب اول ملاحظه‌ده‌نی دید بیلمز
خبر ویردکلرندن هر برینه خوف و خسارت واقع اوله الحاصل اولکفار
ارض روم اولکندن آدم دریایی موج اوروب ایلچی‌جایبرندن
تا ارض رومک قلعه‌سنه وارنجه سوالقدر عسکر وار ایدیکه تقریبا
وتخمینی قابل دکلدر بو ترتیب ایله وار ایدوب اولدخی بو بیچاره دیدیکلری
موضعه قونه بیلر اولکون آنده اوتراق اولنوب ایرتسی جمع ایدیکی
پاشا حضرتلری جمعیتمازدن قلوب کیمسه‌نه تدارک ایدن ایکی قزلباشی
برمعاش غانلنوبه توقمتمش خان نام ملعونک مخاندار مراد دیدیکی ایله
مشهوردر برقزلباش برمحج نفر آدم سیله ایلچی کلوب جوابلری بونکه
اوزرینه صادر اولمشیدیکه عجم پادشاهی محمد خدابنده دیدیکلری
بوکارته توقمتمش خانه خبر کوندروب دیدیکه سنکه توقمتمش خانسن
معلوم اوله‌که روم پادشاهنک مصطفی پاشانام وزیری عیوز اللی
بیکی مقداری روم عسکریله بزم سرحدلرمزه قریب ارض روم نام
ولایتلرینه کلمشلر ایدی سنکه توقمتمش خانسن مصطفی پاشایه
برایلچی کوندرسن بومقدر عسکر جمع ایدوب کلمکدن مرادلری ندر
اکر بزم ایله جنکه اتمکه کلدیلر ایسه بزدخی اکر کورینور تدارک ایدلم اکر
غیری فکرلری وار ایسه اعلام ایلیه خبر اولسون دیو جواب کلمکلکی
توقمتمش خان دخی مخانداری مراد نام آدمیسن کوندروب جوابلسته‌نی
ملحد ملعونه پاشا حضرتلری شویله جواب ویردیلرکه پادشاه عالمپناه
حضرتلرینک امر همایونلری موجبنجه بو سنه مبارکه‌ده قارص نام خرابه‌ی
معموره ایدیم وحق تعالی فرصت ونصرت ویرنسه کورجی ولایتلرینی
فتح ایدیم بنم آنلرکبی اوزرینه وارمغه امریم یوقدر دیو جواب ویردکلرن

6a

ملاحسن لعني پاشا حضرتلرینک جوابلرین تمام معلوم و ازعان ایدوب
سیندیار عجمه روانه اولدی آندن سنه ٩٨٦ جمادی الاولی‌سنک
قلعهٔ ارهن بروندن قالقوب عزم کورجستان دیو توجه اولندی
اکنجی کون حسن قلعه‌سنه کلنوب اوچ کون آنده اوتراق اولنوب
آندن دخی قالقوب برنیجه منزلدن اردهان نام قلعه‌یه واریلوب
وقلعهٔ مذکوره‌که اوکنده ارمغلر کنارنده قونیلوب اوچ کون آنده داخی
اوتراق اولنوب وجمله عسکره تنبیه اولندیکه بو یردن ایلروسی یاغمالقدر
اوچ ایلق آزوق و ذخیره تدارکن ایده دیو عسکر خلقی دخی قادر اولدقلری
مقدار ازوقلرین و ذخیره‌لرین تدارک ایدوب آندن
جمادی الاخره‌نک اوایلنده قلعهٔ اردهاندن قالقوب عزم کورجستان
دیو روانه اولندی وقلعهٔ مذکوره قریب اولان کورجی ولایتلرینه
والتون قلعه نام حصاره برخاندن ضبط و تصرف ایدردی بر ار
بکیت ابو معالکهده واریدی اول ولایتلرکی کفار راه دینی آنلر ضبط ایدرلردی
کفار خاکسارک بکلرینه سردار مصطفی پاشا قلعهٔ اردهاندن
قالقمزدن مقدم بر آدم کوندروب دعشلر ایدیکه سنکه التون
قلعه صاحبی اولان منوچهر سنکه معلوم اوله نیکه بردم پادشاهنک
برادنی و وزیریم اوشدا بوز اللی بیک اسلام عسکریله اوزریکزه کلدم
اکر کلوب دین اسلام پادشاهنک حرسنه استقبال ایدوب [illegible]
و مراجعت ایدرسک بزدخی سنک حالکه مناسب و شانکه ملازم رعایت
ایدرلم اکر عناد و مخالفت ایدوب سرکشلک ایدرسک اوشته اوزریکه
وارورم و ایللریکی و ولایتلریکی یقوب یاقوب خراب ایدرم و عسکر
اسلام اوزریکه واروب برمقدار اسلک و زحمت خرج ایدوب ناچار
اولورسه‌که وقت حوقکلوب متابعت ایدرسک قطعا عذرک و ضیانک

6b

متبوعلری دکلدر همان سعی ایتسکرکه اسباب تحصیل مطلوب دین اسلامه

تابع اوله سز و ایلوکی ولایتلرو کمی بز تسلیم ایلیه سز دیو کوندررلر

خبر سیزجهر منکرکه تمام مطلوبی اولیجق جانلری باشلری ینه مصر ایدوب

وجمیع امورده بین ازیولرلرین جمع ایدوب رد انشق ایدوب تدبیرلرنا

شوکت مقرر اولدیکه اگر شمدی بز سرکشلک ایدوب روم عسکرینه

متابعت ومراجعت ایتمز سه کمقابل ایدوب جنکه دخی اقتدار یمیز

یوقدر اگر فرار ایدرسه جلدو ولایتلریمزی آتش احراق ایدوب الا رزینه

کیرن ادملریمزی قیروب ودعوه نهب ویغما ایدوب عقللریمزی اسیر ایدرلر

ساکن اولدوغیمز قلعه کرجی هرکز وصارب قلعه در اما روم عسکرینه

قلعه المق فتح ایتمسی زیرا قبرس وحلق الوادی کبی معظم قلعه لری

فتح ایتمشلردر کلکه همان بونلری استقبال و ایدوب متابعت ایتمز

ایسه لم اسفیدرکه آنلردخی بزه حالمیزه مناسب رعایت ایده لر

ودعم ولایتلریمزدخی خراب اولوبمال لمنا اللریمزیمزا اولمیاسون دیو

علقالرنه تدبیر ایدوب واستقبالا ایدوب بعضی آزیق وفخایر

ونیجه هدایا تدارک ایدوب سردارمحضرلرینه کلمکله موقصه بولدی

لموبرسون ارزینجانب بزکلدرکه بوجانبده عسکر اسلام

قلعه امر خانسن قالعرب آلتجی کون جلد ردمک ایله معروف

ومشهور مومنعم کلنده عسکر آتن برکوچک کورجی قلعه سی وار یدی

آدینه ایلیس حصاری دیرلر ایدی بر دره نکه ایچنده نهایت داشلو

وصارب یرده واقع اولمشدر مکر اولکون ارضروم بکلربکیسی

بهرام پاشا اوکن قراول ایدی اول قلعه نک اوزرینه واروب

ایچنده بومقدار کفار موارعشی قلعه بنلار آچه بر سویب حرق اینما

ومخالفت ایدوب جنکه باشلمشلر کفار لعینلر بونلر ایله جنکلی جنکله

7a

قلعه‌یه چیقدیلر و قاپولری و طاشی ایله محکم جنک ایدوب آخر الامر عسکرک
صوک کیجه آچی اولدیلر لغمه واریدقده قلعه آدمیسنه یره آلوب و محکم
یوروش ایدوب و کفار لعینک اوقنه و قلیجنه و سایر آلت
حربلرینه باقیوب هر دیوار رخنه‌سندن قیلوب پادشاه اسلام دولتنده
اول قلعه‌یی اویله عمارت و قتنه دکین الله بیلور عسکر خلقی بو قلعه جنکنده
و تماشا سنده ایکن اول کون دیاربکر بکلربکیسی درویش پاشا
قراول بولوب الدراقی کذرکی کوریسلر بر دپه اوزرندن بر مقدار
عسکر پیدا اولدی بره کوروب که اشبو ویران عسکرینه عسکر دردنجی
روم عسکرندن بر قج صالت اتلو یرلر بکلر آت دپوب اوزرلرینه
وارنجه کوریسلر جمیع قزلباش بدمعاش عسکرندن برمکر اول ملعونلر
توقمق خان و قره خان و امام قولی خان و قزق دوغن خان و دخی
نیجه بللو باشلو خانلر ایله قرق بیک مقداری یرلر قزلباش عسکرینی
جنک قصدینه کلمشلر همان کتمعلرین عیان ایدوب درویش
پاشانک اوزرینه براو هجوم ایدرک علو ایدوب جنکه آغاز ایتدیلر
اما درویش پاشانک اوزرنده عسکر آز بولندیغی نیجه ایتسونلر
قچمق دخی عار ایکن دکلدر دیاربکر بکلری اکراد بکلری هم دیکر
نفیست دینلر دراز لقلرینه باقیوب همان دین اسلام اغورینه
و پادشاه عالم پناه دولتنه ملعونلره قیلوب بر مقدار عظیم جنک
اولوب سونکیلر پاشلر ترسلری و سینه لر سونکیلری صیوادم او قلادی
طمراغه طلوکبی دوکلدی سونکیلر عظیم جنک اولمشدرکه قابل تحریر
دکلدر اما قزلباش روم عسکرینه غلبه ایدوب اول محلده بیکی
دانه یرلر اکراد بکی شهید اولمشدر جمله‌دن بری صاروخان بکلری
حمله اکرادکه آب رحمته ایتدیلر اما اوردیلر اولان عسکرکه بو جنکلر

7b

قطعا خبرلری یوغیدی آندن بو جنک اوزره دین طوریلجق جمیعی اَتَ
ارقاسنه کلوب بر جانبندن ارض روم بکلربکیسی بهرام پاشا و بر
جانبندن ارزروم پاشا اوغلی عثمان پاشا ایرشوب الحاصل جنکدن
خبردار اولان عسکرک هر بری آتلنوب برقاچ دفعه ایرشوب و حمله
ملعونلری اوزرینه الوب و هر جانبلرندن قلیج قیوب سوکیلر که
لشکر لشکره سوکیندی ملعونلر کوردیلر که روم عسکری ایکی غلو
ایدوب و هر بری کرد و کلرندن دونوب شیرانه و دلیرانه جنک
ایدوب و محکم یوریدی ایدیکی ملعونلرک کوکلرینه قورخو کوردیلر
لرزه دوشوب و عقللری شاشوب همان یوزلری اوزرلرینه دونوب
یوز تحفه دوتدیلر مادامکه ملعونلرک یوزلری دوندی عسکر روم
غازیلری آردلرندن قلیج قیوب بو قدر ابنوه عسکری بر ساعتده
تارمار ایتدیلر غازیلرک تیغ خونریزلری عریان اللرنده جنک ایدوب
و هر بری قرمزی قانه غرق اولوب سوکلیه باشلر کسدیلر و سینه لر
سوکدیلر تنکم خون مردمدن زمین سیاه لاله رنک اولدی ایکی عسکر
بر بری قارشلوب قاتلری و بیرکه بر جانی آت اوغنتین بخنه کبی
آتلری توزدن و خون بخارندن و توفنک دتوننددن و آدم
نعره سندن و آت سهیلندن محل معرکه محشر یرینه دونوب
اولکونا خشام دکین محکم جنک اولوب قراکولق واقع اولیجق
سرخ سرهد سیاهک قلیجندن جان قورتاران غازیلری کیما دل
الا القلردیه ارسقلرکنارنده اوردیجلرینه کیزلنوب و کیمی داغه
طاشه یر قلرینه پنهان اولوب الحاصل اول کون اخشام دکین
محکم سواش اولوب اخشام اولیجق غازیلر کسدکلری کله لری
شاپقه لرینه و صرقلرینه صانجوب و دری طوتلرندن بی ضیاری

8a

سکه مثال اول کلرینه براغوب ودونی اوزرنده بر نجه عدد کوسلری
الممشیدی سینه کندو آدملرینه زعم فاسدلری اوزره کوسلرینی
چالدروب پایتونمازینه قریب بو هنکامه وبو هایهوی ایله پاشالر
وبکلر وغازیلر اوردویه کلدیلر و سردار اعظم حضرتلری
اوتاقلری اوکنه چقوب یراراق ایدوب وباش کتورن غازیلره وبکلره
استقبال ایدوب آفرین بیم غازیلرم دست بازوکزه قوت
ویوزیکز آغ اولسون وپادشاهک اکمکی سزه حلال اولسون دیو
هر برینه آفرین ایدوب اول کیجه جمله عسکر آسایش اولوب صباح
اولیجق سردار حضرتلری دیوان ایدوب وجمیع عسکر دیوانه جمع
اولوب باش کسوب ودیل آلنلق ایدن غازیلرک هر برینه حاللو
حالنجه ترقیلر ورعایتلر ایدکدنصکره دیری کلن قزلباشلرک امر
ایدوب جملهسنک بوینلرین اوردوب سوبلکیله اوتاق اوکنده اولنلرک
سوکنیدی باشلرن ولشلرن آدم ایاغی یره تصمزدی وخون غدارندن
ولشلرک رایحهسندن آدمک دماغی خراب اولوردی وکسلن کللردن
املا قوللرینه ایندیلر سوبلکیله کورنلرک عقلی زایل اولوردی قطعه
لاشهلرک رایحهسندن کجه مزارلره نسیم • کمزدی بر کیمسه بار انک کیمی دونیم
کسلن کللرده برج بنا وضع ایدیجک • ویردی یزدارلق سکلزمردان کریم
نزها اولکون بر قونلق وبو هنکامه اوزره ایکی سردار حضرتلرینه
خبر کلدیکه التون قلعه صاحبی منوچهر برنجه کفار عسکریله استقباله
ومتابعته کلیور دیو خبر ایتدیلر پاشا حضرتلری دخی جمله عسکره
تنبیه ایدوب بالجمله آت اوزرینه کلدیلر وجمله یکیچریلر دخی کندولرین
تزیین ایدوب وتوفنکلرین اموزلرینه آلوب منوچهر مذکوره بر مقدار
یرقارشو وارلری مجرد استقبال ایچون دکلدر بلکه شهرت

8b

وشجاعت كوسترمكه ایچون نیچه كفار خاكسار دخی كلوب بو ایكی
كچه لو طوپراق عسكره ویكیچریلركه اورته یرلرندن كچوب پاشانك
اوتاغی قربنه كلیجك بو بیتان لشلری وپاشدن بیدا اولان قرتلری
كوریجك شول بركه خزان كبی دوكلوب ویكیزندن قطعا قان قالمیوب
بیهوش وزایل عقل اولوب واروب پاشا حضرتلرینه دست بوس
ایدوب دین اسلامه وپادشاه عالم تابع اولوب منوچهر مذكور
دین اسلامك شرفی وقوتی شجاعتی مشاهده ایدیجك حق تعالی
كمال لطفندن ایمان میسر ایدوب مسلمان اولمانه كلوب ادینی مصطفی
ویردیلر ولواء اولتیغ كندویه سنجاق ویردیلر وجمله‌دن نام
موصغرندن قالقوب برتیج منزلده اخچه قلعه دیكله ایله معروف برقلعه
كلدكده صولر كنارنده قونولری سردار حضرتلری وارمزدن مقدم
ارپه خان بكی عبد الرحمن بك قلعهٔ مذكوره اوزرینه واروب
ایچنده برمقدار كفار وارایدی قلعهٔ بوكلم ویرمیوب عناد ومخالفت
ایتدوكلرندن عبد الرحمن بك جنك ایدوب قلعهٔ جبراً وقهراً آلوب
كفارینك كمی قیروب وكمی اسیر ایدوب وبرمقدار كفار قاچوب ایله
پاشا حضرتلرینه اولغوناقده قارشو كلدیلر واول قلعه‌یه پاشا
حضرتلری برمقدار آدم تعیین ایدوب واچنه برتیج عدد صاریوزن
قویوب آندن دخی قالقوب روانه اولندی اوچنجی كوندن تفلیس دیكله
ایله مشهور برقلعه‌یه كلدكده ولایتی خلقی جمله كورجیدر اما قزلباش
خانلرندن داود خان دیرلر برملعون ضبط وتصرف ایدر ایمش
عسكر اسلام وارمزدن مقدم قلعهٔ مذكوره‌نك اهالیسی جمیع فرار
ایتمشلر قلعه بوش قالمش واروب یانینه قوندقده نیشه آلتی كوندن آنده
اوتراق اولندی وقلعهٔ تفلیس كندوسی برده‌در ایچنده آب هواسی

معتدل ولایتدر ویدی سکز دانه ایلیجه‌لری واردر واطرافنده
باغ و باغچه‌سی دخی واردر شهرک اورته‌سیرندن بر بیوک صو آقر
آدینه کور صو دیرلر شهرک ایچندن اولان صویک بر کپریسی واردر
قلعهٔ مذکوره قزلباش الندن ایکن شروانیدن وزکمدن ایپک یوکلیله
کلن بازرکانلر بو کپریدن کچوب باج النور ایمش یلده بر یوک آلتجه
حاصل اولور ایمش اوشدن بو مقوله بر ولایتدر وسردار حضرتلرک
قلعهٔ تفلیسه محافظه ایچون بر بکلربکی قویوب وکفایت مقداری
عسکر تعیین ایدوب وبر مقدار صاربوزان قویوب الحاصل قلعهٔ
مذکوره جبه‌خانه‌جی و یراق ایله مرتب ومکمل ایدوب کندولر سعادتله
ایلروسنه توجه ایتملرین مقرر ایتدکلرندن مکرر اول ولایتلرک کفارینه
وزکم دیدکلری شهرده لوندشاه دیمکله ایله مشهور ومعروف اما نام
قبیحه الکن ساندره دیرلر بر کافرک بکی ضبط ایدر ایمش کفار لعینه
سردار حضرتلری تفلیسدن قالقمزدن مقدم مارو خان سنجاغی
قیتاس بکی الچی کوندروب وجوابلری بویله صادر اولمشیدی که سنکه
کورجستان وزکم ولایتلرینک اولوسی وبکی ولان لوندشاه
سنکه معلوم اولسون که رومک پادشاهنک برادنا وزیریم
بوزاللی بیک اسلام عسکریله اوزرکه کلدم اکر کلوب دین اسلام
پادشاهنک عسکرینه متابعت ومراجعت ایدرسک خوش
برداخی سنک حالکه مناسب وشانکه ملایم رعایتلر ایدوب
سنه کندو ولایتکده سنجاق ویروب سنداخی پادشاه اسلامه
تابع اولاسن اکر عناد و مخالفت ایدرسک وقتوکه حاضر اولکم
ایلوکی وولایتلرکی یقوب یاقوب والوکه کیرن ازنورلرکی
بالجمله قلیچدن کچروب وعورت واوغلانلرکی اسیر ایدوب

9b

سکه بر ایش ایدرمکه تادومرقیا متره دکن اکیلوب دیو کوندردکی
جواب کفار لعینک معلوم اولیجق جمیع ازنورلرین واختیار
امورلرین کسنه‌لرین جمع ایدوب وتدبیرلرین ایلدی اوزره
طاشتی ایدوب اکر روم عسکرینه مخالفت ایدرسکه مقابله ایدوب
جنک ایتمکه اقتدارمز یوقدر اکر طاغلره چیقوب فرار ایدرسکه
روم عسکری ایللرمزی وولایتلرمزی جمیعا یقارلر وخراب
ایدرلر بوقدر قوتلو عسکره جواب ویرمکه قادر دکیلوز باخصوص
الترین قلعه صاحبی منوجهر دخی آنلره تابع اولمشلر وتفلیسی
دخی آلوب ایچنه جنکجی طولدردیلر سمشدرکرج بعد ولایتلر
بونلر الچیلرلر خصوصا روم عسکری هر جانبه توجه ایدوب
اقدام واهتمام ایدرلر ایسه بونلرک کوزنده مکان حایل اولمز
زیرا قبرس کبی طلق الواد کبی معظم قلعه‌لری فتح ایتمشلردر
کلکن هله شمدیکی حالده بر حیله ایدوب بونلره متابعت ومراجعت
اوزره استقباللرینه واره‌لم اکر صوکلری کورر اولورسه اشمدیده
پیشیمانلق اولمز اکر صوکلری محکم اولمزسه بلدیککن المزدن
هله شمدیکی حالده بر حیله ایدوب بوقدر عظیم عسکری اوزرمزدن
رد ایدلم دیو انواع دغه‌لو حیله ایله سردار حضرتلرینه کلمه‌سن
معتبر ایدوب وعسکر اسلام دخی قلعه تفلیسدن قالقوب آلتنجی
کون بر کوی عترهنده بر ایملادا اتاجیلد واکثر صولی خوب بیرده قونوب
اوتوزایکی سردار حضرتلرینه خبر کلدیکه اعداء شان برقاچ بیک
کفار عسکر ایله لوند شاه کلیویرر دیو خبر ایتدیلر آنده سردار حضرتلری
جمله عسکره تنبیه ومنادا ایدوب جمله آت ارقاسنه کلوب کفار لعینه
الای وکثرت کوسترمکه ایله جمله عسکر خلقی آت ارقاسنه سولر اولوب

ویکیچریلر جلادن توفنکلرین محکم صقلیوب و فتیللرین یاقوب و اوچ
یوز عدد ضاربوزانلری حاضرلیوب و عسکر خلقی الای الای صاف
صاف طوروب ستلردی آنلر دخی لوند شاه ملعون بغی التی بیکه مقداری
ییراسکو ریحی ازبورلر ایله کلوب و اوده یسن برکوشدن قوینلروب
کندوسی بیک سکز یوز مقدار کفار ایله وزعم فاسدلرنجه اوزره
طپیل نفیرین چالدیروب ایکی کجه طوران عسکرک اوره‌سنه یرلرندن
کلوب پاشا حضرتلرینک اوتاغی اوکنده آتلرندن اینجک بو جمیع طوران
ینکیچریلر توفنکلرین بوشالدوب و اوچ یوز عدد ضاربوزانلری بیربیر
اوداندوب برتماشا و یرشنلک اولمشدرکه بعقللر زایل اولمغه دکی
اما کفار عسکرینک بکزلرینی قطعا قان قالمیوب نیجه شونده عقل
اولوب جمیع جانلرندن امیدلرین قطع ایتمشلردی و عسکر اسلام دخی
ملاحظه ایدیزلردیکه همان لوند شاه اوتاغه کیرجک بونلری قتل مغاله
واسبابلرین یغما ایتمکه امر اوله دیو هر بری حاضر باشی اولمشلردی
اما سردار حضرتلری ملعونی اولدرمیوب وکندویه برایلاق قفتان
کیدروب وبینه ولایتینی کندویه سنجاق ویروب مذکور دخی
پادشاه عالم پناهه تابع ویلدا اولوب سنه بسنه خراج ویروب
امر پادشاهیه مخالفت ایتمیه بو منوال اوزره عهدلشوب برایکی
قوناق عسکر اسلام ایله بیله کیدوب آندن پاشا حضرتلرندن اجازت
الوب ینه کندو ولایتنه روانه اولمشدی ولوند شاه کیتدکدن صکره
یدنجی قوناقده یهرقنق دیدکلری ایله مسمی برآولق صوینک کنارینه کلوب
اول محلده قونلدی اما عسکر ایچنده قحط واقع اولوب شویله که
آزیق بولنمزدی حتی اسلام بولکلری اربه اوچ یوز اقچه‌یه اولدی
واونک کیله‌سی دورت یوز اقچه‌یه دکین واتک اکمکی خود وجودی

10b

یوعزی وآجی تورک وبقیه‌سی یوز بکرمیه چیقدی الحاصل عسکر
ایچنده شویلجیه قحط واقع اولدیکه تقریر وتحریره قابل دکلدر
و بو اثناده سردار حضرتلری بر فوج کوکلو ایراق ایدوب عسکر
خلقی اطراف کویلره ازوغه و ذخیره‌یه پراکنده اولوب هر فوج
قتاربکلک دوملر اطرافه اوره‌یه کیدوب کذرلر ایکن مکر قزلباش
بدمعاشی خانلرندن امیرخان نام لعین بکرمی بیک مقداری عسکر ایله
اول اثناده کلوب و بو وادیده پوسیه کیروب پنهان اولمشلر ایمش
روم عسکرینک پراکنده‌سی و بر فوج قتاربکلک دوملر ملاحظه
لعینلرک اوزرلرینه وارنجق هجوم کندولرینی عیان ایدوب بونلرک
اوزرلرینه علو ایدوب اول محلده بر فوج خدمتکار شهید ایدوب
و بر فوج قتاربکلک دوملر سوروب سینه کلدکلری جانبنه روانه اولدقده
اوردیه فریادجی کلدکده همان عسکر اسلام آته ارقاسنه کلوب
بر جانبدن دیاربکر بکلربکیسی درویش پاشا و ارضروم بکلربکیسی
بهرام پاشا و اوزدمر پاشا اوغلی عثمان پاشا و قرمان بکلربکیسی
محمد پاشا اوزرلرینه خاصه عسکرلریله برق‌وار ایریشوب
و یرییغانیلر ملعونلره قلیچ قویوب اول محلده بر عظیم جنک اولوب
باشلر کسلدی و سینه‌لر سوکلدی و آدم تپراغنه طولو کبی دوکلدی
اثناء حربده ملعونلر کوردیلرکه روم عسکری بونلری زبون ایتدکلر الا
سوردکلری دوملری و آلدقلری اسبابلری وکندو اسبابلرینی دخی
براغوب بوزغون طونیله آتدن غازیلر لعینلرک اردندن قلیچ
قویوب کیمی قلیچ ایله قیروب وکیمی دخی قلیچ قورقوسندن اول عظیم
صویه دوکلوب غرق اولدیلر الحاصل ملعونلره هزیمت واقع اولدقده
کیمی اول محلده قیریلوب وکیمی مجروح فرار ایتدیلر وغازیلر کسدکلری

11a

كلّه لرين شاه ايطه لرينه صاپجوب ودرلرينى سكّ مثال ايدوب ودوروب
اوزرلرينه كوسلدى الغشيدن بنه كندو آدملرينه حال لدوروب بو هنگامه
وبو شادلق ايله اوردويه كلديلر وبو جنكك خبرى برطرف اولدقجه
اما عسكر خلقى بيلمزلركه سردار حضرتلرى نه جانبه توجّه ايدر لما
بعضيلره معلوم اولديكه بو اولو صوقجى كچوب شروانه كيدليلرلر
محلّده عسكر خلقى غلو ايدوب وجملهدن ايستغاق ايدوب پاشا
حضرتلرينه واروب ديديلركه دولتلو پاشا قندن كيدرسن عسكر
ايچنده قحط واقع اولدى قيتلق دخى قهر ايدر بز بويرندن ايلرو بر آدم
دخى كيتمز ديو غلو ايدوب پاشا حضرتلرى كورديكه قولك غلبه سى
وار ساكن اولسونلر ديو الكرى كوتردوب دونشدرديو ينه
اندردى عسكر خلقى بو خبرى اشتديكه جميعى سوينديلر دونشده
ديو ساكن اولديلر اوكيجه كچوب على الصباح پاشا حضرتلرى
ديوان ايدوب وجميع اختيار وامرادين بكلربكيلرى وسنجاق
بكلرين وبلوك اغالرن ويكيچريلر كتخداسن وبعض اختيارلرى
دعوت ايدوب وجوابلرى بويله صادر اولديكه پادشاه عالمپناه
حضرتلرينك امر همايونلرى بوديكه بو سنه مباركه ده حق سبحانه
وتعالى فرصت ونصرت ويررسه كورجى ولايتلرين فتح ايدهم
وولايت شروانى دخى ضبط ايدهم اسرى بحمدالله والمنه حق سبحانه
وتعالى فرصت ونصرت ميسر ايدوب جميع كورجى ولايتلرى
وبكلرى پادشاه عالمپناه دولتنه دين اسلام عسكرينه متابعت
ومراجعت ايدوب هربرى كلوب امريمزه تابع وحكمومزه محكوم
اولديلر شمديكى حال بو آرايه كلدك كم شروانه دوه رت بشيمزلقا المند
بوقدر امك وزحمت چكوب كلمشى ايكن بو فرصتى فوت ايتمك وجهـ

11b

معقول دكلدر و هم پادشاه عمرلرك نام شريفلرينه لايق حكلدر ان شاء الله
قتيله دخي زمان وار در امر پادشاهيه مخالفت ايليه ديو هر برينه
سويليوب و قپو قوللرينه عموماً برر اقچه ترقي ايدوب و نيجه‌لرينه
دخي بخشيشلر قرار ايدوب و بو اولو صوي كچوب شروانه كتمكه
مقرر اولدي آندن عسكر خلقي بالجمله آت ارقاسنده كلوب و بو اولو
صويك بر يردن كچيدين بولوب سردار حضرتلري كچيدكز معلوم در كي
يريردن كچلوب كچمكه ارمه نيجه اولديلر اما اول عظيم صو سولكه ...
آقرديكه كورنلرك عقللري زايل اولوردي غايت اولو صو ايدي كي
يالڭز يالڭز نيجه يكتلر يوريلو آقردي شويله هيبتلو صو ايدي كه
اكر بر آدمه سكا دنيا پادشاهلغيني ويرم لكن بو صويه كير ديسه‌لر
اختيار اتمزدي اما آدم اوغلانلري ... بر قتودن كبي اولوب ايكي
همان بريرده كچنجه هر كيمه دكلوب كچمكه باشلديلر و كيمي دخي كچيدينه
تعاجوب يريردن كلديلر اما اول ظالم بي امان صو شول قدر آت
دوه و اسباب و آدم الوب غرق اتمشدر كه قلم ايله تحرير و لسان
ايله تقرير اولنور دكلدر اول صويك ايكي جانبي محشر كوني كبي اولوب
كمي آتم ديو فرياد ايدر و كمي اسباب و ارزاقم ديو فرياد ايدر
و كمي دخي اوغلم و قرنداشم ديو فرياد ايدر و كمي يارانم و يولداشم
ديو فرياد ايدر الحاصل اول قانلو صو شول قدر جان تلف اتمشدر كه
همان بار خدا بيلور هله عزت حاليله اجلي كلمين فوت اولوب ما باقي
عسكر اول عظيم صوي كچوب عزم شروان ديو روانه اولديلركي
بشنجي قوناقده سنه ٩٨٦ رجب المرجبنك اوائلنده ولايت
شروانه داخل اولوب ارش نام قصبه‌يه كلنديكي و قصبه مذكوره كه
سنيلري كرو كرو و موج موج كمي غريان كمي كريان دونه دونه

12a

سماع ایدیرکه روم عسکرینه استقبال ایلدوب و هرکس ایله مصافحه
ایدوب مرحبا ای دین اسلام پادشاهنک جریسی مرحبا ای مردهٔ
دللری احیا ایدیجیلر دیو هر بری شادمان فرحلریدن نعره‌لر
اوروب و عسکر اسلامک اوکلرینه دوشوب و قصبهٔ آرشک
قربنده کوکه میدان دیمکله ایله مسمّی بر صحرا قونمه دیلر آنده ن
اکابر ان شروان بعضی هدایا ایله کروه کروه کلوب سردار اعظم
حضرتلرینه بولشوب ولایت شروانک خصلتی و حرائتی بابنه متعلق
مصاحبت ایدرلردی و قصبهٔ ارشک کندوسی بر باغ باغچه ایچنده در
غایت ایله میوه کاسندیر بو قدر عظیم عسکر بر آی مقدار اوتوردیلر
میوه سی دوکنمدی باغلر و اربیلری دخی دکلمشی کبی طوررلردی
غایت ایله صوالی ولایتدر اما آب هواسی ایودر الحاصل ولا
شروانک ایکی بیوک شهری کورده بلنور و سردار حضرتلری
ولایت شروانده ییکرمی کون مقداری اوتوردیلر و ینه دیار برق
کتمکه تدبیر و تدارک ایدوب و قصبهٔ ارشک اوکنده شا باغچه‌سی
دیمکله ایله مسمّی بر بیوک باغچه واردر ایدی سردار حضرتلری ذکر
اولنان باغچهٔ بالجمله قیردروب و بیوک بیوک اغاجلری کسدروب
و دیوارینی دخی دکدروب و ابرالدرب جیدمثال اوزره دروب و اجاقی
تیراق ایله طولدروب و بعضی یرلرنده قوکه‌لر بونیاد ایدوب و دوقوز
کوشه‌لرینی قازدروب هندکلر و جاهلر اتدروب و ایچنه موصالدرب
و برج و بارولرینه منار بوصانلر قیوب بر محکم حصار اولمشیدکه
تعبیر و قابل دکلدر ذکر اولنان حصار تمام اولدقدنصکره هماندم
کندولره ولایت رومه کتمکی مقرر ایدوب ولایت مذکوره کندولر
داغستانلره غنیمت ولایتلرا ازوق و زخیره‌ن کفایت ایدیرکه

اما ارضروم محافظه‌سی ایچون همان سیواس بکلربکیسی قالمغه
ایدی عسکر آز ایدی فکر ایدوب و دانشوق ایدیلرکه اکر ولایت
شروانی عموماً قشلنورسه احتمالدر طاغلری قارلو ایدکدن صکره
قزلباش بدمعاش عسکر جمع ایدوب و ارضروم اوزرینه یوریوب
یاسن اوده‌سن خالی بولوب تالان و غارت ایدوب بر بهانه ملحق
واقع اوله دیو همان رومه کتملرین مقرر ایتدیلر آندن شروانی
محافظه ایچون قالمغه طلب بکلربکیسی محمد پاشایی وزارت شرطیله
قویوب و بر مقدار عسکر تعیین ایدوب محمد پاشا دخی قالمغه مقرر
اتمشکن ولایت شروانک بعضی اختیارلر و امورده‌ین کمسنه‌لردن
جمع ایدوب بونلر ایله طانشوق ایدوب ولایت شروانک احوالندن
تفحص ایدوکلرنده آنلر دخی جواب ویروب دیدیلرکه مصطفی پاشا
رومه کیتدکدنصکره قزلباش بدمعاش بربرام موفق طایفه‌در
البته بر کره کلوب مقابله ایدوب صواش ایدرلر اما امیدمز که
حق تعالی دین اسلامه قوت ویروب فرصت و نصرت سیزکه اوله
دیو جواب ویردکلرنده محمد پاشا قزلباشک البته کله‌جکن ملاحظه
ایدیجک خوف ایدوب شروانده قالمغه اختیار ایتمیوب وزارتدن
و بکلربکیلکدن فراغت ایتدی و دیاربکر بکلربکیسی درویش پاشایه
تکلیف اولندقده آنلر دخی قالمدیلر و ارضروم بکلربکیسی ابراهیم
پاشایه تکلیف اولندقده آنلر دخی قبول ایتمیوب بکلربکیلکدن
فراغت ایتدی الحاصل هر بکلربکیلره تکلیف اولندی بریسی قبول
ایتمیوب آخر الامر اوزدمیر پاشا اوغلی عثمان پاشایی سردار
حضرتلری دعوت ایدوب وزارت شرطیله ولایت شروانی محافظه
ایچون قالمغه تکلیف ایدوب آنلر دخی سردار حضرتلرینک سوزندن

13a

حقیوب دین اسلام غیرتنه و پادشاه عالم اعتمادینه ولایت
شروانی قالمغی مقرر ایدوب وصاریجه خان سنجاغی بکی قیتاس بکه
ارزن روم بکلربکلکی تجدید ایلیوب ارزن روم عسکریله قالمسن
امر ایدوب و متعلقلرندن صولقلو مجیلره عموماً الکیشر اقچه ترقی
اولق شرطیله محافظه ایچون قویوب و بش یوز یکیچری و بر مقدار
توپچیلر اغاسی وکوکللو و بر مقدار ارباب تیماردن الحاصل یکرمی
بیکه مقدار عسکر امر ایدوب و عثمان پاشا اوتاقلرین اوردیردن
اخراج ایدوب بر صحرایه قوریلوب وشروانه محافظه ایچون مامور
اولان عسکر بالجمله عثمان پاشانک یاننه جمع اولدیلر اندنصکره سردار
اعظم مصطفی پاشا حضرتلری سنه ٩٨٦ شهر شعبان المعظمنک
اواسطنده قصبهٔ ارشدن قالقوب عزم روم دیو روانه
اولدی وشروانده قالان طایفه‌نک هر بری ملول و محزون یارانلو
یارانلرندن آیرلوب واهل عیاللرینه واقربا واحبالرینه مکتوبلر
وامانتلر کوندروب و برومه توجه اولان عسکرها شادمان هر بری
قرهلرندن نعره‌لر اوروب دیار رومه روانه اولدیلر بو جانبده قالدی
طایفه ایسه لریندن ملول و محزون بیقرار اولدیلر کویاکه روح عزیز قفس
تندن اصلنه عروج ایتدی الحاصل کیدن کیتدی وقالان قالدی وبالجمله
شروانده قالان عسکر عثمان پاشا حضرتلرینک یاننه جمع اولوب وارش
قوریسنده جاری اولان کور صوینککه کورجستان ولایتلرندن
کلور غایت اولو صودر و تفلیس اوکندن جاری اولان صو دخی اکیسی
اول محلده بر برینه جمع اولوب وارش قوریسندن اقوب تا شروانک کون
طوغیسی جانبنه طوغری جاری اولوب بعده سکز کوبلکه یولی جواد نام
ولایتکه اول دخی شروانه تابع اولان یرادر ۰ بحر قلزمه دوکیلور

13b

ذکر اولنان عظیم صو یک کوزلمو غلیسی شهر ایدیر وکوڭ باتیسی
قزلباش ولایتیدر مصطفی پاشا کتدکدنصکره عثمان پاشا سلحدارک
اولادی صویه برمدانه جسر بنا ایتدیروب وجسر تمام اولدقده عسکر
کندولر جسرک برو باشندن طوروب وعسکر خلقی قزلباش ولایتنه
آقین ایدوب قزلباغ وجلو مملکتلرین یغما ایدوب والترینه کیرن
سرخ سرلری قیروب فی نهایة ازوق وذخیره کتوروب یلرآج طایفه
بر مقدار غنی اولدیلر آندن عثمان پاشا حضرتلری شمخی نام شهره
نیت ایدوب وارسنده قبتاسی پاشا یعنی ارضروم عسکر یله
وبر مقدار قول قرنداشی وکوکللو وبرقچ دانه ضاربوزن قتوب
عثمان پاشا حضرتلری شهر شمخیه روانه اولدیلر واولجا نره
اولادن کوپر صوینک کنارنده برقچ منزل کدلوب اما عثمان
پاشا حضرتلرینک نیتلری بو ایدیکه سالیان وجواد نام ولایتلردن
بر مقدار قزلباش جمع اولوب اول ولایتلرک رعایاسنه انواع درلو
ستملر ایدوب رنجیده ایتمکدن خالی دکللر ایمش پاشا حضرتلری
بو احوالدن واقف اولیجق همان اوغورلرندن اولجانبه دوندروب روانه
اولدیلر برقچ منزل کیدلدی اما بو اللرده واقع اولان قریه لرک خلقی
قزلباش قورقوسندن جمله فرار ایتشلر مملکت خالی قالمغین عسکر
خلقی ازوغه وذخیره یه کلی مضایقه چکدیلر آخر الامر اول ولایتک
اختیارلری امور دینلری پاشا حضرتلرینه سویلیوب دیدیلرکه
کلدوکلریکز پاشا بو جانبه کتمک زیرا بو اللرده اولان کوپلرک خلقی
قزلباش قورقوسندن فی الجمله فرار ایتشلردر عسکر خلقی ازوغه
مضایقه چکوب آتلری وکندولری بونلوله لر احتمالدر حضرتکز اولنمق
لازمدر کلوب عسکرک آتلری بایلر اولمز کلکه اولا شهر شمخیه

واروب غنیمت ولاسیما روم عسکری آتلری وکندولری بهیچ کون دنج اولمیوب
وجابجا غزو جهاد ایدوب دوندکلرنده کویمیه جانه لری آتلری براغوب دشمن اوزرینه
صالت واروب جنک ایدهلم دیو سویلدکلرنده پاشا حضرتلری بو نوع سوزلری
معقول کوروب همان اول آن الغدن اغریبوز شهر شمقیه دونوب
روانه اولدیلر اولکون شهراندیرلر بر قصبه قونوب قونوب ایرته سی
عزم شمقیه دیو توجه اولنوب دشنبه کونی قوناقدن شهر مذکوره داخل
اولندی اولکون شهرک سنیلری وسایر خلقی بالجمله پاشا حضرتلرینه
الای الای وکروه کروه وموج موج استقباله چقوب واهل حرف
بلوک بلوک سنجاقلر آچوب وپاشا حضرتلرینک آتی آیاغنه قماشلر
وبزلر دوشیوب مبارکباد ایدوب روم عسکری دخی هرکیم قادر اولدیغی
مقداری اسبابلرن وکیملرین کیوب باخصوص اولکون عثمان پاشا
حضرتلری کندولرن جنک آلتیله تزیین ایدوب وپاشالرینه املاسور مجمللر
وابلق قلمصوق ومرصع ومزین کیملر کیوب واول اسب سیاهکه
اوزرینه سوار اولوب مرد مردانه وشیر شیرانه عسکر اسلامکه
اوکلرینه دوشوب کیدردی کویا که رستم زال ایدی یاخود قهرمان
قاتل ایدی وعسکر خلقنک دخی هر بری جنک آلتیله کندولرن وآتلرن
تزیین ایدوب وبیر بیر سنجاقلر والای بیراقلری آچوب یمین ویسار
الایلر وصافلر باغلیوب وبونلرک اوکنجه اللی عدد صنار یوزنلر
حمله سی صمقیلو وبنجه یوز یکیچریله آنلر دخی کندولرن تزیین ایدوب
وتوفنکلرن اوموزلرینه الوب وفتیللرن یاقوب وعثمان پاشا
حضرتلرینک اوکنجه آلتی دانه زرین سروزرین کمر شاطرلر که الکرنده
بجوهر ومرصع تبرلر طوتیارلردی بو زینت وشهرت وشجاعت
ایله واروب شهر شمقیه داخل اولوب وشهر مذکورک اورته سی یرنده

14b

واقع اولدن ایرسون دیدکلری ملعوننك اولدیغی کیروب ساکن
اولدیلر عسکر خلقی شهره داخل اولیجق شادلق ایچون اولقدر شادیانه
اوچاندروب ویکیچریلر توفنکلرین براوغوب یردن یوشالدروب بر کونه کوست
تماشا اولنشدر که عقللر زایل اولوردی و شهرك خلقی قطعا توب و توفنکك
صداسی اشتمدکلری یوغیسه هر بری فی دهشت و صوسزلق اولوب سراسیمه
اولدیلر الحاصل عسکر خلقی داخل شهره کیروب هرکس کندولره ایچون
اولرلر طوتوب تمام یرلشدیلر شهر مذکوره داخل اولدوغی سنه ۹۸۶
شعبان المعظمك اوتوزنجی ایدی بر قاچ کوندن رمضان شریف داخل
اولوب شهرك شمعی بولنق و لایتلرات اکمك وسایر نعمت فی غایه
اجلق و سفر زحمتی چکمش عسکر بر قاچ کون حضورده دوشوب صوم
صلوة و روزه طاعته مشغول اولدیلر و شهرك کندوسی ولایت
شروانك اورته یرنده واقع اولمشدر بر آچق یرده دریا کبی هواسی
غایت ایله خوبدر ییلاغه مایل ولایتنك شمال جانبنده کلستان
دیرلر بر قلعه‌سی واردر زمان سابقده معمور حصار ایمش اما
قزلباش خراب ایتمش الآن خرابه مستحقدر حاصل بونکه اوزره سنه
بر قاچ کون مرور ایتدی بر کون عثمان پاشا حضرتلرینه ناکاه بر جاسوس
کلوب اوشل مکری بیکی قزلباش عسکریله ایرس خان و ارطوغدی
خان و اوغلی علی بیك جنك قصدینه اوزریکزه کلیورلر دیو خبر ایتدیلر
آنده عثمان پاشا حضرتلری جمیع قوله تنبیه ایدوب حاضر باش اوله‌که
اوزریکزه قزلباش کلوب جنك ایتمك مراد ایدرلرمش دیو هر کیمه تنبیه
اولنیجق عسکر خلقی دخی آتلرینه و کندولره چاره ویروب حاضر و مهیا
اولوب طوررلر ایدی آنده سنه ۹۸۶ رمضان المبارکك اوللرینه
بر سحر آچق کوردکه ایرس دیدکلری یعنی مکری بیکی مقداری

یلغار و هجوم قزلباش عسکریله شمقنک کوزن باصسونلر بر و الایلرن
بغلیوب و صافلرین دوزوب وزعم فاسدلری اوزره طبل
نقارالرین و کوس و نفیرلرین چالدیروب حتی کلدیلر و روم عسکرینک
معین دلاورلری قراوله بیلدیلر ایدی قزلباشک حاضر قلجیلریله الله شرکه
شمقنک مقابلینده واقع اولان بوزدیه لرده اوزرینه قزلباش
سرعسکری جمیعا اوره وسین قوروب و آغزیوق براغوب صالتاتلرکه
و جنکجیلرها الایلرین دوزوب ویربرسنجاقلرین اچوب صافلرن
بغلیوب میدانه کلدیلر و بر جانبدن عثمان پاشا حضرتلری دخی
جنکه آتیله کندولرن ترتیب ایدوب و عسکر اسلامک اوکلرینه دوشوب
و شمقنک اوکندن مرادلر قرینده الایلر و صفلر بغلیوب قزلباش
سرعسکری الاتیه مقابل اولوب طوردیلر و ایکی جانبدن برابر دلاور
جابر قلیج چکوب میدان یوزینی شیرانه و دلیرانه برمقدار الایلر
ویردیلر بو منوال اوزره اویله نمازی وقتنه دکین خصمانه جنک
اولندی اما قزلباش سرعسکری خانلرندن امامقلی خان نام ملعونک
اوغلی علی قولی نام قزلباش دلاورلری دعوای مرد ایدوب دیمشکه
بکربکی دانه برابر وکوزینی قورچی و ترک شمقنک اوست جانبدن
بریره صفانا اولوب ایکی عسکر مقابله اولوب جنکه ایدرکن شمرک
برجانبندن همان بیک امریله فتوالیم روم عسکرینک شمعر دونوب
فرهاد ربیس اولدقلرین سرداخی مقابله حدن بوبرشی ایدرکت
اصیدیرکه بو بطریق ایله روم عسکرینی تار و مار ایدوز دیو
تدبیر ایدوب و اقعا ایکی عسکر صاف طوتوب خصمانه جنکه
ایدرکن اول ملعون بیک برابر اتلو قزلباش ایله شمر قصد ایتدکلر
مکر اول محلده عثمان پاشا حضرتلرینک کتخدالری خسرو کتخدا

15b

بر مقدار آتلو ایله اول ارالقی حفظ ایدرلردی همان اول ملعونلر
مقابل اولوب اول ارالقده بر مقدار عظیم جنک اولوب بزدن
و آنلردن چوق آدم تیراغدن سوب و هم اول محلده خسرو کتخدا
شهید اتدیلر ملعونلر شهره قبولیق صالدندن ایکی شهرک مقابلنده
قونقلر سربوب و اول اثناده برایکی صنار بوزان قوغشیدی
اوده ایدوب قضاء رب العالمین اول حیننده علی قوللر تمام ملعونه
الوبیده و تنوب [illegible] بر حیتم اسمار ایدوب [illegible] کی برا [illegible]
آتی قاچوب روم عسکرینه کلدکده ملا حسن لعین علی قوللرده و شجاعت
سایلرنک یوزلری دونوب کروسنه قاچوب هزیمت اولدیلر
بو مقوله جنک ایدرکن قزلباش عسکری بر مقدار چکلوب آرده سینه
کیدوب صنقنلق شکلن کوستردیلر مکر بزم ال ایدوب روم
عسکرین شهردن الارغه ایدوب ذطوبیده ذا [illegible] اخی [illegible]
حو ایدوب حیله ایتمک استرلر ایمش بزدخی بونلر کریسنه کتدکچه
اوزرلرینه یوریدی حتی اول محلده بر جوز نیجه صو اقردی
و بر کوچک کوپریسی وار ایدی ایکی عسکرک ما بیننده ایدی حتی
آنلرک چارقاجیلری حواتسر اول محلده قرار ایدرردی و روم
عسکرینک چارقاجیلری حواتسر اول محلده قرار ایدیرلردی
ذکر اولنان صو تجه کچوب قزلباش عسکرینک اوزرینه یوریدی
شویلکه آنلرک مقدما الای بغلدقلری یره قریب اولمشیدی
اوزره جنک اولنورکن ملا حسن لعینلر اتفاق ایدوب همان
بر اوغوردن روم عسکرینک اوزرلرینه غلو عام ایدیجک روم
عسکری دخی مقابل وار ایدوب اول محلده ایکی عسکر بربرینه قارشو
بر عظیم جنک اولدیکه [illegible] قابل دکلدر شویلکه

باشلر كسلدى وسيفلرسو كلدى وآدم اوغلانلرى تپراغه طلوكبى
دوكلدى بر مقدار محكم جنك اولوب توزدن و طوب و تفنك دوتوندن
واق سهيلندن وآدم نعره سندن محل معركه محشر يرينه دوندى
اول محلده روم عسكرندن خيلى يكيچرى شهيد اولدى وانلردن دخى
چوق آدم طپراغه دوشدى الحاصل محكم حرب قتال وجنك وجدال
اولوب وينه ايكى عسكر بر بريندن آيرلوب برلو يرينه قرار ايتديلر
توز هوايه قالقوب وميدان يوزى آچلوب ميدانه نظر اولندقده
اول آق لش ميدان ايچنده شول بياض كيجكه سرلمش كبى ياتور كوردى
الحاصل اول كون اخشام اولنجق طبل اسايش چالنوب ايكى عسكر
يرلو يرنده قرار ايتديلر اول كيجه كچوب على الصباح ينه ايكى عسكر
آت اوزرينه كلوب قارشو قارشو الايلر وصفلر بغليوب طورديلر
وميدان يوزين آچوب نظر ايلدن ميدانه صالديلر كوردكلركيم اجل
مقراضى كيمك باشنه كسر آندن ينه ايكى جانبدن يرارو دلاورلر
جابر مجيلر كيروب جنكه آغاز اولندى ينه بر زمان حصمانه جنك
اولندى اما روم عسكرندن برقچ نفر يلكو بشلو يرارو دلاورلر
وار ايدى جمله دن برى الاى محمد ديوانه محمد وديوانه فتيقى وعثمان
باشا اغالرندن بالى اغا وبهرام اغا وچاوش باشى بونلر بختشى
اوسلوب ايلجنكد ايديرلردى وقزلباش عسكرندن دخى برقچ
دلاور ار وار ايدى اكثر قيرانلرى بونلردى وباشلرنده قرمزى
بيراق نشانلرى وار ايدى غايت دلاور پهلوانلر ايدى هر حچمن
خوا اولنسه آنلردن مقدم كسنه كلمزدى الحاصل اول كون دخى
اخشامه دكن محكم جنك اولندى برحدن وآنلردن خيلى آدم طپراغه
دوشدى اولكون دخى اخشام اولوب ايكى عسكر بر بريندن آيرلدي

16b

یرلو یرلرینه قرار ایتدیلر اول کیجه کچوب علی الصباح مینه ایکی عسکر
آت اوقچاسنه کلوب عجم عسکری اورته جانبندن روم عسکری بر صاغ
جانبدن برابرینه مقابل اولوب قارشو بقارشو الایلر و صفلر
بغلیوب و میدان ایچنه یراقلو جاپرقچیلر کیروب بعضا نه بربرلیه
جنکه ایدیلردی بو قصه بونده طورسون ازین جانب
بزکلدک بو جانبدن تاتار خان عادل کرای سلطان قصه سنه مکر
پادشاه عالم و شهنشاه اعظم حضرتلری دیار شرقه سفر امر
ایدکده تاتار خان حضرتلرینه دخی امر ایدوب سنداغی بر مقدار
عسکر ایله ازاقدن و چرکس ایچندن و دشت قبچاقدن و شمخال
و قیتاق اوزرندن و دمور قپودن کچوب ولایت شروانده وزیرم
و سردارم مصطفی پاشا ایله ملاقی اولاسن دیو فرمان همایون
اولمغین خان حضرتلری دخی قرنداشی عادل کرای خانی سر عسکر
ایدوب و بر مقدار براق کماندار و تیرانداز تاتار عسکری و بر
صار یوزندن بیله قوشوب دیار کفه دن قالقوب عزم شروان دیو
روانه اولوب ازاقدن کچوب و دشت قبچاقه یانکه قرق کونلک
یولی قطعا آدم و آدم زاد یوقدر دشت بیابانلری آنلری کچوب
و چرکس ولایتلرین کچوب شمخال و قیتاق اوزرلرندن و دمور
قپودن کچوب ولایت شروانه داخل اولوب شبران نام قصبه یه
کلدیلر و عثمان پاشانک ارس خان ایله شماخی اوزرنده کوتاکوت
جنکه ایدیلردی کندودن خبردار اولوب و روم عسکری دخی
آنلرک کلدیکندن خبردار اولیجق عسکر خلقنه بر مرتبه قوت
قلب کلدیکه قطعا دشمندن یوز دوندرمیوب شیرانه و دلیرانه
جنک ایدیلردی و عثمان پاشا حضرتلری عادل کرای خانه

17a

برآده کوندروب تعجیل بتیشه سز احتمالدرکه بو ملعونلر سنک
کلدوکلرن خبردار اولیجق فرار ایدرلر امدی تعجیل اهمال اتمیو
یوریه سن دیدکده عادل کرای خان دخی الغار ایدوب اوچ کونده
ایلشوب ایدیکه قزلباش لعین ایلچنک ایدرکی اوچنجی کونده
ایکندیده قتندن عادل کرای خان و بو برهان زاده ابوبکر میرزا
و اسلام کرای میرزه اون بیک مقداری یراق و کماندار و تیرانداز
تاتار انجو نزیزان ایله برق وار ایرشوب کلدکلرنده عثمان
پاشا دخی عادل کرای خان ایله ملاقی اولوب اول محلده همان توزیر
ایدوب و تاتار عسکرن ایکی بلوک ایدوب بر بلوکن قزلباش عسکرینک
صاغ جانبندن و بر بلوکن صول جانبندن یوریتی ایدوب تاتار عسکرک
دخی تمام روم عسکرینک الایلرینه برابر اولدقده ایکی جانبدن تاتار
عسکری وار ورته یردن روم عسکری همان قزلباش لعین عسکرینه
اوزرلرینه براوغور یردن غلوء عام ایدیجک قزلباش بدمعاش کوردیکه
ناکهان بر عسکر پیدا اولدی هیچ کوردکلری عسکر دکلدر شول
مور و ملخ کبی اوزرلرینه اقیجق جانلری باشلرینه صچرایوب کوکلرنه
قورقو دوشوب لرزه لرزه دوشوب والله الا قلری شاشوب
همان یوزلری اکردلرینه دونوب اول اسم دیکر نیست دین باشی
بیراقلی قورجیلرکه یوزی دونوب کریزان اولوب تحمق اکردکده
اول ایلر الله اکبر اولیوزی دونمش عسکرک اکردندن روم عسکری
و تاتار عسکری تطبیق دیو سوریله قریلرکه لشکر اتش سو یکندکی بر ساعتده
اول قدر انبوه عسکری یرندن قالدروب پراکنده اتدیلرکه نیچه قیرلر
و کمی دخی دریه طوتوب کنار برکنار کتوردیلر و تاتار عسکری
خوده قطعا باشه بعیوب همان براوقیله ملعونلری اتدن آخترروب

17b

اکر لباسی ایو جه ایسه اینوب صو ویرلر ایدی اکر لباسی غایت پیرامن
برداخی سنه کیمه ویرلر ایدی و چرلیه قزلباشه تعقیب قنون ایلیا
و تاج قلاوسنی بجاده قزلباشی و اسرسیه آلنا دلدروب صوعوغه بخلدیلر
روم عسکری دخی کذلک ملعونلری اوردیلر و اسباب امرزاقلرین
و اول ابریشیم لمنلو اوتاقلرین و اعلا منقش سایبانلرین و طویله
آتلرین و قطار ایله دوه لرین براغوب کمی مجروح کمی مکسور اولدیلر القصه
اودا ایچلرینه و طاشی یرتقلرینه سیمان اداروب اولکون اخشام دکین
غازیلر بالاحمد ملعونلری قروب و کیند دخی دری طوتوب و اول
مال و منالاری یغما و غارت ایدوب هر بری غنی اولدیلر باخصوص شمر
شمعنک خلقی قزلباشک اوردوسن بیله یغما ایدوب اسباب و آلاتله
غنی اولمشلردی و بر تجه تاتار میرزه لری ارس خان نام ملعونک
جبرلیه قهرا ایتدا اختروب خانا ایدوکن تاتار میرزه لرینه معلوم
ایدیجک آنلر دخی اولادها صوب دری طوتوب و بغازینه دولندیلر
طاقوب کتان بکتاش عثمان پاشانک اوکنه کتوردیلر الحاصل اول
بر قره عنی و بر تماشا و بر یغما اولمشدر که قلم ایله تحریر و لسان ایله تقریر
اولنمز دکلدر حق سبحانه و تعالی پادشاهمز دشمان اولادلری
دایما ایله معموره و منهزم الملکدن خالی ایتسون و ز یلکون اخشام
اولوب قراکولق واقع اولمغین غازیلر کسدکلری کله لری نشان ایطلرینه
صانجوب و دری الدقلری یدیلری اوکلرینه براغوب اول کیجه
شمر شمعیلی قرار اتدیلر اول کیجه کچوب علی الصباح عثمان پاشا
حضرتلری دیوان ایدوب و عسکر خلقی بالجمله دیوانه جمع اولوب بک
کسی و یولداشلق ایدن غازیلرک هر برینه حال الوجه التجبر ترقیلر
و یحاسیلرا ایدوب و تاتار میرزه لرینک هر برینه اعلا سراسر

وشاه بنك قفقاسنه كيدروب كلى رعايتلر ايتدكوندن صكره دمرقپو
ملعونلرك بريني امان ويرميوب جميعاً قيرلمه‌سنی امر ايدوب ديوان
عاليده قزلباش بوينلرين اوردقده هر كسك الله عمرلر ويره اول كون
كسلن باش وجنكده كسلن باشی بر يره جمع ايتديلر حساب
كلّه اولديغی وكلّه دن شهر شماخينك اوكنده منار ديكلری موضعده
انكي دانه ايمله قولله ليرسيدي انديلر مثاله منار ومثال بر عجايب وغرايب
اولديكه كورنلرك عقلى زايل اولوردي بونك اوزرينه برقچ كون مرور
ايتدي اما اول ولايتك خلقي روم عسكرينه وتاتار عسكرينه سوكله
متابعت ومراجعت ايدرلردي كه قزلباش بولديغي طبيعته اودهماغن
هر بري بر قورمانه قاتل ملاحظه ايدرلردی بو منوال اوزرينه
شهر شماخيده برقچ كون كچدی اما تاتار عسكری شهر خلقنی رنجيده
ايدوب هر نلرين بلورلرسه الوب انواع درلو تعديلردن خالی اولمدقلری
اهلدن شهرلونك بعضیسی عثمان پاشا حضرتلرينه شكوا ايدوب
وهم شهر مذكور قيرستان ولايتی اولمغين تاتارك اكثرينه كلى
مضايقه واقع اولوب آخر الامر تدبير وتدارك ايتديلر تاتار عسكرين
پاشادن ايريلوب شروانك بر اولدلو صولی ولايتلری واردر
محمود آباد وساليان ديرلرلر اكر كيتملكی مقرر ايدوب وعادل كرای
سلطان تاتار عسكريله عثمان پاشادن ايريلوب عزم محمود
آباد ديو روانه اولديلر ومعتبر اولان آرس خان نام ملعونك
اوری جماعتی واسباب اموالی آنده ايمش برقچ منزلدن تاتار عسكری
محل مذكوره واروب وارس خانك اهل عيالن غافل باصوب مال
منالارين واسباب ارزاقلرين تالان وغارت ايدوب وارس
خان نام ملعونك وساير خانلرك اوغلان كز مدكه رعنا عجم

18b

محبوبه‌لرین و معورت و اوغلانلرین فی الجمله اسیر ایدوب سوکلکه
هر برینه مال و منال ایله غنی اولوب اوتلو و صولو ولایتلره فارغ البال
هر برینه عیش و عشرته مشغول اولدیلر و بروم عسکری دخی
کذالک شمر شمعیدن قزلباش مالیله غنی اولوب عیش نوش ایدوب
کندو عالملرنده بو قصه بوینه طوله سون ازین جانب بزکلدکه
بو جانبده قزلباش بر معاش احوالنه ارس خان نام ملعونک سنغننده
جان و یاشی قوبوتران یحیی سینلر شاه اوغلنه فریاد جی وارروب مکر عجم
پادشاهی محمد خدا بنده دیرکلر بیکار بروم عسکرینک کوریجی
ولایتلرین کچوب ولایت شروانی ضبط و تصرف ایدوب شروانی
محافظه ایچون بر مقدار عسکر ایله عثمان پاشانک قالدوغندن خبردار
اولیجق عقب حکومتنده اولان ولایتلردن عسکر جمع ایدوب
وارو غلن سر عسکر ایدوب و برار کوزیده خانلرندن امیرخان و
و میرمرزه سلطان و پیره خان و تورکمان محمد خان و شاه بردی
و تجار اسلام قولی سلطان و خلیفه انصار و بر نیجه بللو و کاتبلو
خانلر ایله سکسن بیک مقدار قزلباش عسکر ایله کنجه و قره باغ
نام ولایتلرینه کلمشلرکه همان شروانه قریب حتی مابینده
کورسون نی وار دیر بو جمعیت ایله عثمان پاشا حضرتلرینک اوزرینه
کلمکه صدده ایکن ارس خان سنغننده جان و یاشی قوبوترانلر
فریاد جی وارروب سویلیجواب ویر شاهه دولتلو شهزاده ارس
خان ایله یکرمی بیک مقدار عسکر ایله که عثمان پاشانک اوزرینه
ولوروب اوچ کون محکم جنک اتدکه عثمان پاشایی زبون ایدوب
الک صدده ایکن کفه جانبندن قرق بیک تاتار عسکری فریاد رس
ایریشوب و بروم عسکری ایله برابر جمع اولوب و بزی اوره تبریز

19a

الكوب دوردت يايمزدن قليچ چكوب بالجمله قيروب وارين خاني دري
طولدروب مال وغنايمن تالان وغارت ايدوب بر قاچوب جانن
باشن قورتاردوق اگر كوير تداركي ايلك ديو جواب ويرديكلرندن شاه
اوغلنك جانن بالتمه صحرا ايدوب وجميع امورده خائنلرين بربر جمع
ايدوب مطالشق ايدوب تدبيرهدير ايليدي شوكه معترا اولديكه
شروانه جاسوس كوندرلر عثمان پاشا ايچون تاتاري جاسوس سليوب
كوترلر نه مقدار عسكرهادرا ايديكن تمام معلوم ايدنوب ومحمود
آباده تاتار عسكرنه جاسوس سليوب ونه مقدار تاتار عسكري
ايدوكن وغفلته اولندرسنه ايدوكلرين تمام معلوم ايديسوب تيز
كلوب احوالي وعق عماره اوزره خبر ويرديكلرنده ملاحده لعينلر
جميع عسكرلريله ارش قريبنده جاري اولان كور صوين قيروده
كچدي نام كچددن كچوب اولدها ارشده قيتاس پاشانك اوزرنه
كلوب اما قزلباش بر مقدار عسكرن مقدم ارش اوزرنه كوندروب
باقيسي يوسيدلر سنها ذ اولدب وقيتاس پاشا دخي قزلباشي
كلدوكندن خبردار اولميجق همان عسكريله ملاحده لعينلره اوشوب
حقوب وكوكه ميدان نام موضعده بربرينه مقابل اولوب بر مقدار
متليم جنك ايدوب اما قزلباش اكثر قاچمه صواشق ايدوب
زيرا مرادلري روم عسكرينه تمام شمهده طشره حقارمقدر اول
محلده بعض اختيار امورده ديده كسنه لر قيطاس پاشايه نصيحت
ايدوب كلدولكلو پاشا شمهدن طشره چقمه لم شماخيده جنك
ايده لم يا خود مصطفى پاشانك بنا ايتديكي قلعه يه كيروب جنك ايده لم
زيرا قزلباش بر حرامزاده طائفه در احتمالدر كه بو حيله ايله اولوب
بربرينه اولوب حاصل اولدها ديو جوق نصيحت اولندي قطعا بو سوزلري

19b

عمله عد ایتمیوب و دشمانی شئ یرینه ملاحظه ایتمیوب همان خونریزلغه
ایروب بو مقدار عظیم عسکره مقابله ایدیجک میدان یوزنده بر مقدار
جنک اولنوب و قزلباشک بو محاصره سنده اولان بو صیلدوب دورت
کوشه‌دن غلو عام ایدیجک قیطاس پاشا دخی کوردیکه قزلباشک غلبه‌سی
و اقدامی اکثر بکیندر همان شهید اولملسی مقرر اولوب و کندو اطراف الذات
میدانه کیروب کاه اوقیله کاه قلیجیله اول مردم دان خیلی جنک ایدوب
نتیجه ملعون دیولدکرن عسکر کندو دخی اول معارکده شهید اولوب
والده خان بکی عبدالرحمن بکی و نیچه الآیبکیلر و باقی عسکرک کمی اولا آرام
شهید اولوب و کمی قاچوب قلعه تبا لیه واروب و کمی دخی شهر
شماخیدن عثمان پاشا حضرتلری نیکه یانینه کلدیلر قزلباش لعینی قیطاس
پاشانی شهید ایتدکدنصکره قصبه ارش نهب ایروب و سنیلر
قیروب و مال و عیالنی الدیلر تالان و غارت ایدوب و کثیر جمیعا آتشه
احراق ایدوب آندن عزم عثمان پاشا دیو کلدکده عثمان پاشایه
دخی خبر کلدیکه لوند ... بیکه قزلباش جمع اولوب و ارش ل
قیطاس پاشایی شهید ایدوب و یانینده اولانی یوم عسکرینی تارمار
ایدوب حال بو درکه ... اوزریکوزه کلیورلر دیو خبر ایتدیلر
آندن عثمان پاشا و عسکر اسلام بو خبره اشدیجک ... و ...
و شهر شماخینک دورت اطرافنی خارزد ایدوب ... خندق قازمغه
باشلدیلر و هر صوقاق آغزلرینه کوشه بندلر ایتدیروب ...
و تدارکین ایکی ... رمضان المبارکه اوامرنده بر سحر
٩٨٦
آنی کوردیکه شماخینک مقابله‌سنده شاه اغلی ... بیک قزلباش
عسکریله بلوک بلوک و الایی الایی و کروه کروه سویلیکلریله کلدیلر
... اولوردی لعینلر بغایت مبالغه ... شماخی ...

طشره چقمغه قادر اولنمايوب شهر ايچنده جنك اولنوب و شهرك
هر كوشه لرينه بربر سنجاق بكى وكفايت مقدارى عساكر بوزندن وتوفنكلو
يولداش تعيين اولنوب شويله كم هركس شهيد اولالر كوركلر بوزن
اراجيه لر وقزلباش عسكرى شهرى احاطه ايدوب ودورت كوشه دن
غلو عام ايدوب برمقدار عظيم جنك اولوب اما ملعونلر مبالغه لو اتا
شهرك دورت كوشه سندن محكم يوروش ايدوب طوپ وتوفنك تعبيه
سويله اقدام واهتمام ايديلر ديكه تعيين قابل دكلدر وملعونلر
لشكر بيك بياده الى عازم اولوب بركه سوره متسلر كه بنا اولنان كوشه لردن
بعضه لرو قارزده عمر هندكلرى طولدبرلر الحاصل اولكون محكم جنكلر
اولندى اما قزلباش لعين شهرك دورت كوشه لرندن بربر محله يرآلديلر
كيجه اوليجق آنلر آلدقلرى محله لرده ساكن اولديلر روم عسكرى بربر
جانبلرنده ساكن اولديلر حتى قزلباش ايله روم عسكرينك مابينلرنده
بر ديوار قالوب بربرلرينك مصاحبتن اشيدرلردى اول كيجه كچدى
على الصباح ينه ايكى عسكر بربرينه مقابل اولوب جنكه آغاز اولندى
اول ايله وقعه دكل محكم جنك اولندى اما قدرت رب العالمين قزلباش
كندلكچه روم عسكرينه غلبه ايديلر زيرا غايت مبالغه ايديك الحاصل
غازيلرك يوزلرى آغ اولسون هر بريسى دين غيرتنه وپادشاه غالب
اوغورينه كندو كندولرين اولدرمايوب جان ودلدن جنك ايديلر اما قزلباش
روم عسكرين شويله صقار ايديلر كم شهرك دورت كوشه سنى آلديك
هماندم عثمان پاشانك ساكن اولديغى اولرك جوارينه كلديلر عسكر
خلقنك اكثرى جانلرندن اميدى قطع ايدلر ايدى وعثمان پاشا
حضرتلرى دخى كورديكه حال حدندن لعينلرك غلبه سى واقدامى ايكن
بكلربكى وعسكرى دخى صقنلق دوشدى آخر الامر كندولر بالذات

20b

هر اطرافه یوریوب وهر بر جنکده کوکللرینی اله ویروب دیکه بیم غازیلرم
دست بازوکزه قوت دین اسلام غیرتنه و پادشاه عالم پناه
اوغورینه چالشمق کرکسز انشاء الله الرحمن صوکی خیردر دیو
عسکر ظفر مآثری غیرته کتوردیلر الحاصل اول کون دخی اخشامه
دکین جنک اولدی اخشام اولوب قرانکولق واقع اولیجق جمیع عسکر
بر یره جمع اولوب کیمی اتلو وکیمی پیاده اول کیجه مبارکه عرفه کیجه‌لری ایدی
مسلمانلر هر بری الله تعالیه دعا ایدوب وزاریلر قیلوب حق تعالی حضرتلرینه
دعالر و ثنالر ایدوب صباحه دکین درکاه حقه مناجات ایتدیلر بالجمله
عسکر مظفر حاضر اولوب ایرته‌سی ینه بوقدر عظیم عسکردن نجات یوقدر دیو
جانلریندن امیدی قطع ایتمشلردی اما مقتدیلر عثمان پاشانک
اوزرینه کلمزدن مقدم تاتار خانه برآدم کوندروب اوشول بزم
اوزرمزه قزلباش کلوب جنک ایتمک قصد ایدرلرمیش امدی تعجیل
کلوب یتیشه‌سز دیمشدی ایدی عادل کرای خان دخی عثمان اوزرینه
حاضر اولمغه تاتار عسکریله الغار ایدوب عزم ایتمشدی دیو کلمه یوریرکن
مقدم عثمان پاشایه برنامه ایله برآدم کوندروب دیمشلرکه قرنداشم
عثمان پاشا معلوم اوله که اوزریکزه سکسن بیک قزلباش ایله شاه
اوغلی کلمش جنک ایدرلرمش سز اصلا غم یمیوب حضور اوزره اولاسز انشاء الله
عن قریب سنجاق بیکلرمز کماندار و تیرانداز تاتار عسکریله
وارروب ایریشورم انشاء الله آتلرکیم حالا دخی ایریشمز خان حالنه
دوغری کیمسه مقرر دوشمن دیو کوندردوکی آدمی کلوب کی قزلباشلری کورنجه
شاه اوغلنه الدوروب وعادل کرای خانک عثمان پاشایه کوندردوکی
نامه‌یی آلوب مضمونی تمام معلوم ایدنیجک دخی طوقوز طاغلی کسنه
تاتارک احوالنی سؤال ایدیجک اول مرد دلاور دخی تاتار ...

مبالغه خبر ویره‌رک وعمر ویره‌سی که اوتکزده‌ن یوزده ویندن بیزه دیو
جواب ویرجک ملاحده لعینلر بیره جمع اولوب وتدبیر بر ایلدی
شوکه معتبره اولدیکه اگر پاره‌ین دخی عثمان پاشا ایله مقابله ایدیکی
جنکه ایدیکسه بر جاسنده تاتار عسکری دخی کلوب ایرشور ایسه‌ر دخی [دن]
جنک اتمکه باشلر ویر ویلی دخی آنلری کوروب ایچرودن چقوب احتمال که
تاتار ایله روم عسکری بربیره کلیجک بزه غالب اولوب بیرهوناملق
ایدر دیو بزی دخی ارسی خانکی تاتاره مادام ایدلر کلوک امدنکی
عثمان پاشانی قتوب تاتار عسکرینه قارشو وارالم اگر تاتاری
اول محلده باصوب جمعیتلرین طاغدرسق روم عسکری
هر نه وقت اولورسه حاضر بیزه دردیو اول صباح قزلباش
بیمعاش جمیع اوتاقلرین وچادرلرین بوزوب وجمیعا اغرقلرین
یوکلدوب وبالجمله قزلباش اتارتاسنه کلوب الای الای وکروه کروه
وفوج فوج چکیلوب عزم تاتار دیو روانه اولدیلر شمقنیک اوزرنه [زره]
قطعا برجان قالمدیه حق سبحانه وتعالی ملعونلری اوزریمزدن
رد ایلدی ملاحده لعینلر کندیکرزمکن روم عسکرینه دخی بربیره
جمع اولوب ومعقل قوتیله هرکی بیلدیلریکم ملعونلر تاتار عسکرینه
قارشو کیتدیلر عادل کرای خان دخی ساکن اولدقلری یردن قالقوب
عزم شمقی دیو کلیورلرکن غافل قزلباش عسکرینه مقابل کلوب
اول اراده تاتار ایله قزلباش جنکه آغاز ایدوب بر معتداره عظیم
جنک اولنوب اما تاتارکه اولیراره معروز الری اول محلده قزلباش [یرکن]
حوق آدم الخترب قزلباش کوررکه تاتارک جنکی برآخر نوع
اوزره عثمان تعارکبی اولوب دخی دونوب براوتیله اوره دوعن
هلاک ایدوب اثناء اشاعه الخترلر آخر الامر ملعونلر کوررلر که

21b

تاتار برمبرمبر واروب حفظ اولنور ایدی انلر احسانی بیرحق [illegible]
بو قدر عظیم عسکرلو [illegible] اولوب تاتار عسکرینی [illegible]
وهر جانبدن [illegible] اوغلی عثمان عظیم جنک اولوب [illegible]
دشمنلر [illegible] جنک اولنمشدرکه [illegible]
تا کیجه‌لری آخر الامر [illegible] قزلباش [illegible]
سالندی [illegible] کوشلرمن [illegible] جنک اولندی [illegible]
کوریلکمنی [illegible] عثمان [illegible]
ملوب وهرکسه [illegible] اولوب [illegible]
وتیغ [illegible] عسکرینک
ایچنه کیروب [illegible]
[illegible]
[illegible]
امر [illegible]
باشنه [illegible]
[illegible] تاتار عسکرینه [illegible]
[illegible]
[illegible] تاتار عسکرینه [illegible] عثمان شهید
اولوب [illegible]
ارزن جانب [illegible] عثمان پاشا [illegible]
[illegible] روم عسکری [illegible]
[illegible] تاتار عسکرینه [illegible]
[illegible] تاتار [illegible]
[illegible] عثمان پاشایه [illegible]

22a

احوللری لشکره که عثمان پادشاهک یاشنه مصر ایچنده بیوك قرم
خبری عسکره ظهور ایدوب شادلق ایچنده خبر اسلامه ایدوب مور
خلیفه‌لیقی عسکرینک اطرافنه باصوب تاراج ایتدیلر دیدی عسکر
ایچنده موالحجیز اولیجق عسکرک کیمی اعتماد ایدوب وکیمی اعتراض ایدوب
موالحجه سلطانک ببر ترکی تقسیم المیادکی یوقدر خبر
جمیع عسکرک معلومی اولیجق هر کس خوف واقع اولوب صباح
اولیجق لشکر تاتاری بیوب بر بر بر بر ترکیه کلمتک کرک
دیو بعضی اختیار وقتی میکار دائر و عسکرک اختیارلری
اولکیجه ایله امر ترکیب ورحب تدبیر وتدارکه بعد بیلکه
همه ترکلو باشا اوین مقربرت حالیه دکلو بیرن حکی دخی اولدی
تریلری تکریر ایچون بو دم قلعه‌ی یوق ترکلرکا صنعتی بجنک
ایچون دخی دغدغه‌سی بالقبول دیه حربی جنکه اکرامله
یوقدر بلسون که کلدی ترکیب قلعه‌سی عطف تریب اول
دیرنی بلکه دخی اولو قراری کوزدن مقدم قلعه دمور قپو بیله
ایلر آلمالریه حکم قلعه دمر اکرانک دخی اوستی عمر یدی عثمان کلمه
ایچون وقت طرب و ترتیبکله اتهم دیرنی تدبیر ایدوب
علی الصباح سلطانک بیرلی کوز قلعه دمر تنور کیمک مقرر
اولدی کلی امری وکوکم عسکرک اکثر ترکلری یورین پیاده
وکنه اکی جنک ایله دخی ... علی الصباح جمله عسکرات ارقه
کلوب الته اغزلرینه ترکلی ترکه یقین طوب ... کلکلرینه
اولدیلر متعب القتال الکولده بر بر ... وجه اوزره ایلوکه
آدمکه دم تتبع ... قرهن بر اولدوکلاری
دعالن بیلکی جمیع لسان اولدی بر ایمرب وعسکرلقی دخی کوز الکه

22b

هر کیمی اسبابلرین و پیاده اولانی خدمتکارلرین و یوللر اشجعلرین
براغوب بو بزاعت و بو فلاکت ایله شهر شماخیدن چقوب عزم دمور
قپو دیو روانه اولدیلر اما اوزه یولدن کیتمکه خوف اولنوب
طاغ یولندن کیدیلوب کوه البرزی اغور یمینه طوتوب توجه اولندی
عسکرک آتلوسی و پیاده سی بالجمله شهردن چقوب بر مقدار آهسته
آهسته کدیلوب اما ولایت شروانیدن و قلعه دمور قپودن برنج
کسنلر وار ایدی و شمخال دخی بیله ایدی عثمان پاشا یه قولاغوزلق
ایدرلردی آنلر پاشا حضرتلرینه سویلدیلر که کلچ ولتلو پاشا بو یولیله
آهسته کیتمک ایله اولمز عسکرک جمیعاً قیردیررسن زیرا بزم کرجکلر
ولایتیلرده عاصی خلق چوقدر جمله دن برده دمور قپویه قریب تبرسران
دیرلر و کورته دیرلر برالایی عاصی و موذی طایفه در روم عسکرینک
صنلغندن خبردار اولیجق بالجمله یولمزه کلوب عسکره رنجیده
ایدوب کمی صو یاپرلر و کمی قراولر یاخود آشاغه یولدن بزدن
مقدم قلعه یه دشمن دوشر قلعه الدن کیدیجک جمیعاً ضایع اولامز
مقرر در دیو خبر ویردکلرینده پاشا حضرتلری همان عسکرک پیاده
و آتلریدن بونی اولانلر بقیوب ولعکسه اولانی شاطرلردن دخی برابر
الغار ایتدیلر کل ایمدی کوریکم پاشا الغار ایلیجک عسکرک یکیتی آتلولری
پاشا حضرتلرندن ایرلمایوب ایلرو کیدیجک بعضی ادراکی اولمیان
و بو رای تدبیردن بیخبر اولانلر پاشا قچوب کیدر بالدخطه
ایدوب و آردمزدن دشمن کلوب یتیشدی دیو خوف ایله عسکرک
پیاده سی و زبون آتلولری بربرینه کیروب و آه و اغوله و قرنداشی
قرنداشه بقیوب هر کیمی ایلرو کیتمکه عزم ایدوب قیتی قیامت
واقع اولوب باخصوص اولکون اخشام اولنجه کوه البرزه ایرشلو

23a

کون مذکورده بر صعب طاغ ایتشکه دللر ایله شرح اولنمز خصوصا یوللرنده
بوزلر طوکلشی قراکولق واقع اولیجق اول طاغ اچنده عسکرلرکنده
اولوب وبر بریزی ایرلوب ویوللری آزوب ونه جانبه کیده جکلرین
بلیوب وکیمی دخی دونوب ینه کلدوکی طرفه کیدوب ومشعله
یاقمغه دخی دشمندن خوف اولنوب اول کیجه اول کونه بلجه بر درلو
بر محنت چکلمشدر که انجق باری عذابلوب واول کیجه کچوب صباح
اولوب وکون مذکورده دن کچوب ایکنجی کون شهران نام قصبه‌یه
کلندی اما قصبهٔ مذکوره‌یه کلدیکمز کونه بر طوفان وبر قیشی واقع
اولمشیدی که قطعا عمرمزده کورمدک حوق کسنه همان اتک
اوزرنده طوکوب اولمشلردر وحق کشنک اولموقدرن عسکر
اللرینک ایاقلرینک بر مقداری دوکلمشدر الحاصل نه قصه دراز ایدیم
بشهر شمقیدن دمور قاپویه عسکر کوندکده بر دره عثمان پاشا
الغار ایله اوچ کونده وارروب داخل اولدیلر اما دمور قپویه
پاشا حضرتلری وارمزدن مقدم تاتار صنغندن فرار ایدن
تاتارلر دمور قاپویه اوغرایوب واچنده اولان عسکره جواب
ویرمشلرکه سکن بیک قزلباش کلوب شمقیده عثمان پاشایی
باصوب وعسکرن جمیعا قیروب تاتارلر دخی عسکر بزم اوزریمزه
کلوب وبزی دخی باصوب وعسکرمزی بالجمله داغیدوب وسعترلرینه
اولان عادلکرای خانی دری آلوب حال بودر که بز خلاص بولدق
نه طورورسز باشکوزی تدارک کنده اولک دیو نا معقول جواب
ویره کلرندن قلعهٔ مذکوره‌ده محافظه ایچون بر پایا پاشی ایله
بر مقدار یکیچری وبر مقدار آدم قونلمش ایدی مذکورلر بو قره
خبری استماع ایدیجک جمله سی بر یره جمع اولوب وقلعهٔ دمور قپوده

23b

برایدوب قیشلاق ایچون ندیار کفینه توجه ایتمشلر آنلر دخی صباح
قلعه‌دن چیقمشلر عثمان پاشا دخی قیرشلق زماننده قلعه‌ده موره
قبوسنه داخل اولدیلر اما اهالی قلعه قپوسنی محکم برکدوب و حتی
برج بارونه حقوب و روم عسکرینی برون الاتلیوب کروه کروه
ولیرلرکن قزلباش ملاحظه ایدوب اهالی قلعه کوپری جنگ
آتشیله مرتب اولوب حاضر اولمشلرکه جنگ ایدیلر قلعه قپوسنه
وارنجه عثمان پاشا ایدوکنی بلدیلر قلعه‌یه ایچی ویرمیوب
چوق عناد و مخالفت ایتدیلر اما قلعه مذکوره‌دن پاشا الیه برکزاده
وارندی بر ارکسنه ایدی اول کیت اقدام و اهتمام ایدوب
قلعه آجدروب و عسکر خلقی بالجمله ایچرو کیروب یرلشدیلر
اما قلعه مذکوره‌که بارولری محکم دکل ایچنده اولان اولری
خراب اولمشدی زمان سابقده معمور شهر ایمش حالا خرابه متوجه
اولمشدر بر قچ دانه معمور اولری و حصارینده وار در یلشور قلعه‌ده
اولانلرک اکثری خراب اولمشدر عسکر خلقنک مقدم کلنلری
اولر بولدیلر اما صکره کلن طائفه‌ها و بولمایوب اجوقی یرلرده توندیلر
و محکم قار دخی یاغمشدی غایت صوق ایدی چپاولی عسکر صوق
ولایت برمرتبه فلاکت چکدیلرکه تعبیره قابل دکلدر بر عسکرک
اوکی آردی ایچ دوه‌رت کون دکن چکیلوب کلدیلر اما یولده
عسکرک بعضیسی اولیورلر اتلرک چراسزاده لری یولده بر یره کلوب
کمی صوغوب و کیمی اولدروب و کیمی مجروح ایدوب الحاصل صاغ
اولنلری فی الجمله طوب دموره قپویه قیولدیلر اما صنفنلو اوزره
کلمش طائفه قطعا برنه ازیق و ذخیره یوق ایدیکه دمور قپو
ایچنده قحط واقع اولوب بیچاره و ایچه جک بولمایوب عسکر

24a

آلامقدن كلي مسافه‌يه چكيلديلر و آدم اوغلاني عموماً كركسه متحمل اولمش
الا آتلري اوت وصمان وارميه بولنمايوب آچلقدن زبون اولوب
صاحبلرينك يوزينه ملول ومحزون نظار لردي آخر الامر چوق كسنه
باري كوندن كونه دوچار اولوب بياباني صالحي بيهوده بلير
بورغلو كت ايله برنج كوزن كچندك آندن ولايت تبريزدن وقيتاقدن
بعض كسنه‌لر كلوب آزيق وذخيره كتورديلر روم عسكري دخي
بونلرك كتوردكلري ذخيره‌يي چوق آقچه ويروب آلديلر اول
ولايتلرك آدي آقچه والتون كورمش دكللر اشته روملك تنكه سي
يعني آقچه‌سي چوق قدر بولاز ويخي وذخيره دمورقپويه شويله كتوره ديلركه
كسنه بقرا ولاردي مكر اهالي ولايت ايله روم عسكري آلشوب آنلر
دمورقپويه وروم عسكري آنلرك ولايتلرينه واروب ملوك بلوكه
كيمي تبريزه وكيمي قيتاق ولايتلرينه قشلايوب اول پادشاه
عالم دولتنده يازه ايرشدلري آندن عام بهار اولدقده عثمان
پاشا امر ايتديكه هر قنده روم عسكريندن آدم واريسه كلوب
دمورقپويه جمع اولسونلر ديو امر ايدوب وتبريزدن وقيتاقدن
قشلايان عسكر بالجمله دمورقپويه جمع اولوب كمي قلعه ايچنده
وكمي طشره صحراده چادر ايله ساكن اولديلر اما قلعه مذكوره‌نك
هر اطرافي سبزه زار ايله مزين اولوب شويله اعلا هوالري كچمشدركه
تعبيره قابل دكلدر وقلعه دمورقپو كنده ويخي برطاغ دبنده در
كون طوغيسي بحر قلزمدر وكون باتيسي طاغدر داغدن تا دريايه
دكين ايكي سد چكلمشدر مذكور سدك اوزونلغي اوچ ميل مقداري
واردر اسكندر ذو القرنين حضرتلري بنا ايتمشلردر اول ولايتك
خلقي قلعه مذكوره‌يه دمورقپو ديمزلر دربند ديرلر دربند ديدكلري

24b

مراد بودر که زمان سابقده شروان ولایتلری مسلمانلق ایمش
و قیتاق ولایتلری کافرستانلق ایمش اول ولایتلرک کفارلری
جمع اولوب کلوب شروانک سلطانلرن تالان و غارت ایدروب
دخی ایللرینه کیدرلر ایمش آخر الامر اول ولایتک خلقی اسکندر
ذو القرنین حضرتلرینه شکوا ایدروب و اسکندر دخی اول
بوغازی سد ایدوب و بوغازی طاغدن تا بحر قلزمه واریجه
محکم بارولر ایدوب و ایچنه جبنکچی قویوب و بیوک سکز دمور قپو
قویوب محکم کفارلر کلسه بو سددن کچمیوب بینه کرو دونوب کیدرلر ایمش
اسکندر ذو القرنین حضرتلری اول ولایتلری کفاردن بو مقوله
حفظ ایدروب مقالتی اوشبو دربند دیمکدن مراد بو دربند قلعه
مذکوره که دورت کوشه لرینده شولعتلر مزارلر و هر مزاردر اول
اعلا بویلمتی و یازلمتی طاشلر هر برینده تاریخلر یازلمش و هر بیتوله
کمسنه نکده طاشندن یازلمشدر مکر زمان سابقده غازیلر قلعه
مذکورده ساکن اولوب و هر کون چقوب کفارایله جنک ایدروب
کیمی غازی اولوب و کیمی شهید اولورلر ایمش و هم غازی کندولری الکون
طاشلر کتوردوب و حال حیاتنده یونوب و یازدروب حاضر ایدرلر ایمش
تا که شهید اولدقلرنده اقربالری دفن ایدروب و باشلری قاتنه
نشان ایدرلر ایمش بر مرتبه ارنلری کوردر ولایتدر که تعبیره قابل
دکلدر حتی جمشید خان انده یاتور مزاری و زیارتکاهی واردر
و اوچلر و قرقلر مقامی واردر اولو زیارتکاهدر و ابو حنیفه
حضرتلرینک مقامی واردر اولو دخی زیارتکاهدر و حضرت
علینک نعلبندی که انده در و بو بهار سلطان و بیر دده سلطان
دیرلر ایکی کرچک عزیزلر در مقاملری زیارتکاهلری واردر

وجبل بحری دیرلر عرق عدد ننیر اوغلانلر ایمش اسکندر ذو القرنین
زماننده کلوب دمور قاپو قربنده مکان طوتوب کفار ایله
جنک ایدرلر ایمش اول عجلان بری تخمید اولوب باقیسی غیب اولمشلر
سمدیکی حال آنلرک مقامی وزیارتگاه حضرت وار در اولو طوافکاهدر
وکعبه کوچک آدن در قلعه مذکورک کعبه جانبنده بنا اولنمشدر
اول ولایتک آدمنک اعتقادی بونکه اوزرینه درکه اولو کعبه یه
کوجی وقدرتی یتمینلر آنی طواف ایتکیله مکه ثوابی حاصل اولور ایمش
ودمور قپونک کعبه جانبنده واقع اولان دیوارنده قیامت
قپوسی دیرلر بر قپو واردر قیامت قپوسی دیمکدن مراد بودر کم
اسکندر ذو القرنین زماننده قلعه مذکورکه قپولرندن عار نلر
کروه کروه جیقوب جنک ایدرلر ایمش اما اول قپودن چیقن قطعا
کیرو کلمز شهید اولور ایمش بر قاچ دفعه تجربه اولنوب و بو احوالی
اسکندره خبر ویردکده اسکندر دخی بر دعا ایمش
انشاء الله بر کیجه دیوار اول قپو سمدیکی حال بر اندازه مقداری
قالمشدر که بر عرق اولماز اول زمانده بیرون قپو النجه حتی آتلو
آدملر کیروب جقارلر ایمش قلعه مذکورده بعض اختیار آدملر
واردر که حماب و بیرلرکر بن بو قاپونک آتلو آدم کیروب جقار
ایدوکن بلورز دیرلر حالا بر عرق اولمغه آز قالمشدر اول
ولایتک آدملرینک اعتقادی بونک اوزرینه درکه تمام بر عرق
اولدقده قیامت قوپر دیرلر مذکور قپونک جیقن کمسنه قارشلدم
دورت قارش قالمشدر که بر عرق اولمغه اول قپونک اطرافنده
شولعه ر میخ قاقلمشدر که آکنه کار امتزجر کیمکه دیشی آغرسه
واروب بر میخ قاقار اول ساعت بامر الله تعالی ساکن اولور

25b

اوستنده دمور قاپو بو مقوله برابرلری و بجایه یاتلری صوق ولایتی
و قلعهٔ مذکوره‌ده المرا فندن بر تیج درلو طائفه ساکنلردر جمله‌سنه
بربینه نبرصرانده دیرلر فرق بیکه خانه‌در نبرصران دیمکدن مراد
بودرکه ابو المسلم حضرتلری آنلرك طموعی اعتقادلری الان مزاری
وبجایه و ولایت مذکوره‌ده‌در اول اطرافك آدملری وارروب زیارت
ایدرلر جمله‌سی مسلمانلردر شافعی مذهب اوزره‌در اعتقادلری
آخرده معصوم دیرلر بر بکلری واردر اما مذکور طائفه بکلرینه
خراج حاصل اولیه‌جقلر بر عاصی طائفه‌در شریعتلری ضعف اوزره‌در
همانکو ملوکچه سیرو کنک رزقن و مالن آلوب عکلرن خالی ایدکلردر
و هر کیمکه اقرباسی و تعلقی چوق اولسه و قوتی زیاده اولسه سوز
آنکدر و بکلکی دخی اول ایلر بعض قریه‌لرکه حرامزاده‌لری جمع اولوب
بنه یاتلرینی اولادن جوار قریه‌لرکه آتلرینی و صغرلرینی و قیونلرینی
جبرًا و قهرًا سوروب اکل ایدرلر و بالجمله آدمیسی جبه و جوشن
یراق و یساق ایله کزرلر حتی اولرینده حبوب اودینه و صویه
دخی کیتسه‌لر یراق و یساق ایله کیدرلر زیرا ایمنلق یوق بکلکلری اولمای
و هم شریعتلری ضعف اوزره اولوب و ضابطلری اولمامغین
جبر ایله الدقلری رزق و مال العماز یاتلرینه قانون اولدی احلردن
هر بری اختیار اوزره کزرلر اوستنده ولایت نبرصران بو مقوله
بر ولایتدر و قلعهٔ دمور قپونك کفره جانبندن بر طائفه دخی
ساکنلردر آنلره قیتاق دیرلر او سمی دیمکله مشهور بر بکلری
واردر غایت بیوك و سمز کسنه‌در حتی آته بنمکه دخی قادر دکلدر
بر یردن بر یره وارمق اولسه عربه ایله وارر اما یرار او عولری
واردر آنلر دخی جنکی عسکردر یکرمی بیك عسکره قادرلردر .

26a

مسلمانلردر اما دلّری آخردر تاتارلر طبیعت طائفه‌در اکثر بوزه‌یه
مائللردر قلعهٔ دموردن بوزه ایله آنلر قاندرمشدر مذکورلر
حضرت حمزه نسلی کچنورلر و قلعهٔ قریشی دیرلر بر قلعه‌لری واردر
و حمزه نسلی کچنمکدن مراد بودرکه زمان اوائلده اول ولایتلر
کفارلر النده حضرت حمزه بعض اصحابلر ایله آنده واروب نیجه زمان
جنک اتدکلرالا حضرت حمزه‌یی کفارلر بر حیله ایله طوتوب بکرتیار
اتمشلر و اول قلعهٔ قریشده براغوب حبس اتمشلر نیجه زمان حضرت
حمزه انده حبس اولوب و اول وقت حضرت حمزه‌یه بر جاریه ویرمشلر که
کندو ایله بیله اوله انکله ایله جمع اولمشی مکر حضرت حمزه‌نک بابا عمر مهرلرینکه
حسدن الملاق ایدیکه اول جاریه حضرت حمزه‌دن حامله قالوب
مکر اول جاریه‌دن بر اوغلان ظهوره ایدوب و نیجه امامدن مکر اول
[illegible] ویریوب و بیرلردن لاوه ملکیت اولوب و آندنیده دخی
نیجه زمان ظهوره ایدوب و نسلی و حسبی مبالغه اولوب قوتلری
و شجاعتلری ایله اولوقلایلری آنلر الوب منبسط اتمشلر حمزه نسلی
دیدکلرندن مرادلری بودر و قلعهٔ قریشی دیدکلرینک اصلی حمزه قریشی
اولمق ایله اول قلعه‌ده حبس اولمغنه بناءً قلعهٔ قریشی دیرلر قلعهٔ
قریشی قپچاق ولایتنده بر طاغ اچنده در غایت مرتفع یرده در
الآن طائفهٔ مذکوره که تکلری اوسمی آنده ساکن اولورلر و آنکده قریب
شمخالدر آنلر دخی مسلمانلردر بر نیجه عسکر آنلرک دخی کوچلرینه یتر
مذکور شمخال مصطفی پاشا سرحدنه وارد قده کلوب پاشایه استقبال
ایدوب مراجعت و متابعت کوستردکده مصطفی پاشا حضرتلری دخی
عثمان پاشا ایچون مذکورک قزین استدکلرینه اول دخی ویروب
همان اول محلده نکاح ایدیلر مکر عثمان پاشا قلعهٔ دموردقپو‌یه وارد قده

26b

آدم کوندروب کتورردیلر اما شمخال که کندو قزیله کل اتمش قرنداشی
قزیله ایمدی الان عثمان پاشا حضرتلرینک منکوحه‌سیدر واول طرفلرده
حیلی طائفه واردر توماق وقوموق وقبرته وچرکس بوذکر اولنان
طائفه کفارلردر کیمی اباز حبشیدر کیمی چرکسدر بو بازدخی قالموق
طائفه‌سیدر وبو جمله طائفه کوه طاغستانده ساکنلردر وجمله‌ستلری
غایت ضرب وطشلودر وبو جمله‌ستلرک احوالی معلوم اولدر عجب
مقدار علی قدر الطاقه بیان اولندی سمعدن کیرو عثمان پاشا احوالنه
کیدلم وعسکر اسلام قلعهٔ دمورقپوده ساکن اولوب کیمی قلعه
ایچنده وکیمی طشره اطرافنده قرار ایدروب وچهار اتاملرینه اولوق ایلر
قلعهٔ دمورقپونک اطرافنده هرکس اتلرین اوتاروب اخشام
اولیجق کیمی قلعه ایچنده وکیمی طشره اطرافنده یاتورلردی بو منوال
اوزره بر قاچ کون تمروره اتدی اما هر کیجه عسکرک اتلرینی ات سریعه
اولمغه باشلدیلر آخر الامر قلعه طاشره سندن کسنه قالمایوب سنده
ایچرو قلعه‌یه کیررلر اولدیلر عسکر اول قیتاق ولایتلرینک حرامزاده‌لری
جمع اولوب وقلعه اطرافنده ات اوتارمغه کیدن نحند متکارلرک اتلرین
جبراً وقهراً ات واسباب ادعوبر اولمغه باشلدیلر آخر عثمان پاشا
حضرتلری قلعه اطرافنده عسکر بر قاچ صالت ایلکستده ایری کوچیلر
صاقلنوب اندن اتلرا ورینه کیدرلر اولدقده بونکا اوذرینه بر قاچ
کون کچدکده بر کون بر نیچه قیتاق طائفه‌سی جمع اولوب دکیز قلزم
کنارینه کندولری پنهان ایدوب ات سریقه اتمکه قصد ایتدکلرنده
پاشانک اطرافی محافظه ایدیک دیو کوندردکلری کسنه‌لر راست
کلوب اول حرامزاده اتلرا یاپشتمغه ایدوب حرامزاده‌لرک اوچ یرار
کسنه‌سن طوتوب وباقیسی فرار ایدوب اول اوچ کسنه پاشا

27a

حصارلرینه کتوروب برینه امان ویروب بیوکلرینی اوزرلرینده
و باشلرینی برج بارویه اصماقدیلر بکر بو قتل اولان کسنه لر
قپتان بکی اوسمی بکک کندو ادملری ایش بو احوالی ایشتدیکلرنده روم
عسکرینه عداوت کلی ایدوب ولایتی خلقنه اجازت ویردیکه
روم عسکرینی هر قنده بولورسه کز اولدیرک و مالرینی النکز و ات
و اسبابلرینی غارت ایدک دیو طائفه سنه تنبیه ایدیجک طائفه مذکوره
روم عسکرینی قطعا قلعه دن طشره چقارمزلر ایدیلر شویله که
قلعه قربنه اودونه و صویه اختیارلری اولمزدی حقیر اولدیقده حتی قلعه
اطلاردن قدرنه کلوب بر سنجاق بکی ایله بر مقدار عسکر قراول چقماینجه
عسکرک آتلری اوته و صویه چقمزلردی و روم عسکرینک بویله
اختیارلری اولمزدی قراول الیچقرلر ایدی کوزدن حذردار اولیجق بنی
التمیوز یرلر قپتان بکی بر جمع اولوب برنیجه دفعه چاپقون اولا
آتلری باصوب چوق آت و قاترسورروب و نیجه کسنه دخی قتل ایتدیلر
آخر الامر عثمان پاشا حضرتلری برکون بر مقدار عسکر ایله و بر مقدار
ینیچری و بر قچ دانه ضاربوزن ایدوب و براخشامدن قپتاغه
ولایتلرینه الغار اولنوب اول کیجه صباحه دک کدیلوب ایرته سی
قوشلق زمانندن ولایتی قپتانه داخل اولنوب و غازیلر هر اطرافدن
قپتانلق حرامزاده لرینی قتل ایدوب و کمی دیری کتوروب و قپتاقاچنده
باشکوره دیک ایله مشهور طاغ اچنده بر حصار بیوکسک یرده بر معمور
قریه که بنی یوز خانه واردر اوسمی بکک کندو قریه سیدر عسکر اسلام
اوزرینه واردقده قریه مذکورک اهالیسی و داخی اطراف کویلردن
بی حد آدم جمع اولنوب و جمله جبه و جوشن یراق و یصاق ایله مکمل کوتله
احاطه ایدوب طورر ایدی و قریه مذکوره بنا بر صارپ یرده اولمغن

27b

همان بر بولجه وارديلر كه اگر دخى جنكجى قپتاق جمع اولمشيدى بوكسكه يردن
عسكركه اولوز رينه بيوكه طاشلر بوغ ليوب واوقلر صوب شوله
مرتبه جنك ايديلر ديكه تعبيرى قابل دكلدر روم كوشيه فرهاد چلبى
كتمش دوه‌لر كوشه‌دن قپتاق عسكرى الاى الاى وكروه كروه كلوب
جمع اولديلر اولقدر بر نكه اونر اوز حيلى جنك اوليوب بردن وانلردن
چوق آدم طپراغه دوشدى اما صاريوزن وتوزخنك ايله ملعونلرك
كوبيرن حقيلرو بعسكر خلقى قريهٔ مذكوره قوبلوب اسبابلرين آتيق
تالان ومغارت ايديلر والآرتيه كيرن آدملرين قتل ايديوب واولديكى
بالجمله آتشه احراق ايدوب ونى نهايه ميويلرين وصغرلرين سوروب
بوغنايم برله كروده دونوب عزم دموره قبو ديلدى اما ولايت مذكوره كه
قپتاقلرى جمع اولوب وهر بركه جبه وجوشن براق وبصياق ايله مرتب
خيلى جمع اولوب واردميز دوشوب محكم جنك ايديلر ديلر اما ملعونلر
بغايت تيرانداز كسنه لردر اوقلرى كويا كه حربه در هان برضرب ايله
آدمى اتره اشقه اخترلر اولكون مذكورلر ايله محكم جنك ايتديكه
اما مذكورلر كندو مبالغه اوليدلر الحاصل اخشام دكين جنك اولنوب
اخشام اولديغى برهسازلوبيز كلوب قويدق عسكر خلقى جمله بر بره يه
جمع اولوب دوه‌لر كوشيه صاريوب قنوب صباحه دكين باعتوب
احتياطلر اوزره طوردق صباح اولديغى جمله عسكر چكيلوب بحر قلزم
كنارينه وارلوب عسكرك بر جانبى دريا كنارى وبر جانبى دشمنده
يكا اولوب آهسته آهسته دموره قبويه توجه اولندى مكر اوكرده
بر اولو صو وارديكه دريايه قريب بر يردن كچيدى ولهذى
آغز يردن كچلمزدى قپتاق عسكرى فى الجمله آنده جمع اولوب وكچد
آغزينه متوجه لر دعوزوب جنك قصدينه دوه‌لر روم عسكرى

28a

اول محله وارد قدم كچردن كچر صوب جنكه باشلدیلر اول اراده بر مقدار
جنك اولوب آخر الامر منازعه زبون زنلری ایلرو كتوروب وهیدا اتدكلری
متریسلرینه طامزوب وقیتاق عسكری كیروسنه توسكروب اول
كچردن دخی كچلوب اما مسلمونلر محكم علو ایدوب وارد من دوشوب
چوق جنك اولندی حتی دمور قپویه قریب اولنجه ارد مزیدوكدیلر
ودمور قپودن ماباقی عسكرینی كوروب قارشو كلدیلر قیتاق
عسكری كوردیلر كه روم عسكرینك باقیسی دخی كلدیلر آندن دونوب
ولایتلرینه كتدیلر اول ولایتلرك خلقی صدهزار قدر ایمشلردیكه
عثمان پاشانك بو یلیم ودمردان اولوب بر مقدار صنعتین روم عسكری ایله
قیتاق كبی پهلوان ولایتلر طائفه‌نك اللرین ولایتلرین اوروب
وكوی كندلرین آتش احراق ایدوب ومال ومنالرین تالان وغارت
اتدكلرینه هر اطرافده بكلری وحاكملری احتیاطه اوزره اولوب
هزار آفرین دیشلردر وبو یوزدن عیزی بترصرانه قورتیلدی وكوی
البرز اتكندن كوپرلودیرلر بر طائفه ساكنلر طائفه مذكوره قزلباش
محمد رهوشا عمیدهمعدیر اول لعینلر بریكوب روم عسكرینك
اطراف قریه‌لری آزوقه وزخیره‌یه كیدنلری یوللرینه كلوب كمی
قیروب وكمی صویوب انواع تعدیدت خالی اولمدقلری پاشا حضرتلرینه
معلوم شریفلری اولدقده آنلره دخی بر مقدار عسكر كوندروب طائفه
مذكوره‌نك اوزرلرینه واروب بر مقدار جنك اولوب آخر دین اسلامه
حق سبحانه وتعالی عزت ونصرت ویروب پادشاه اسلام دولتنده
طائفه مذكوره قلیچدن كچوروب وكمی دخی طاغلره فرار ایدوب
جان بر باشی قورترتدیلر وطائفه مذكوره‌نك اولرین آتش احراق ایدوب
ومال ومنالرین غارت ایدوب ونیجه‌سنی قیزلرین وصغارلرین

28b

سوروب دمورقپویه کتوردیلر سویلیکه جمله عسکرمزی اولدرهلر
بو قصه بوندن طولو سوزدن از ین جانب بز کلدکه قزلباش لعین
قصد ایدن عثمان پاشا ایچون شماخی نام شهری براغوب دمورقپویه
کتدکلرندن قزلباش لعین شهره کوردیکلری کورسه لرکه شهرده قلعه
روم عسکرندن بر فرد یوقدر جمیعی دمورقپویه کتمشلر ملعونلر
شهره کیروب و روم عسکرینک دوکندوسنی یغما ایدوب و شهرلنک سنی
ملاحظه ایدنلری قیروب و رزقنی یغما ایدوب و ولایت شروانده بو
اوتوردیلرکه عسکر روم جانبندن وان بکلربکیسی خسرو پاشا قزلباش
عسکرینه جمع اولوب شروانده عثمان پاشانک اوزرینه کتدوکندن
خبردار اولیجق وان عسکریله تبریزه اوزرینه یوریش ایدوب وان ایله
تبریز مابینلرنده بر بیج حوزه قلعه لرن الوب و اول آتمزده. ساکن
اولان ملاحده ملعونلری باصوب کمن قیروب و کمی دیری اله کتوردی
املاکرینی و ولایتلرین آتش احراق ایدوب کذلک شاهه خبر وارمکله
اوشل وان بکلربکیسی تبریزه قریب سرحدلرده تالان و غارت
ایدوب و تبریزه اوزرینه کلمیوردیو خبر اولدقده شاهک جان
باشنه صچرایوب تبریزدن و انده بحر پر ایدوب و بر شاطرک الندن ویردی
شروانده اولان عسکر کوبنده ریزه بر نیجه ایامدن صکره نامه و شاطر
شروانده اولان عسکره واروب شاهک نامه سن ویروب و نامده
بویازلمشدیکه سنکه جگرگوشم حمزه میرزه سن و سنکه وزیرم میرزه
سلمانسن و امیرخان و شاه بروق خان و پیره محمد خان و توره خان
محمدخان و خلیل خان و خلیفه الضار و سایر قورچیلرم سیزه
معلوم اولاکه روم عسکرندن وان بکلربکیسی خسرو پاشا جمله وان
عسکریله سرحدلریمزی یقوب یاقوب و چوق غازیلریم قروب و بیج

قلعه‌یه الوب سمندیکی حال بتر بزاوزرینه کلمکه قصد ایدرایمش امدی
شاطرنا مبارک ایله بر پروانه بر بهادرلر سیزلره واصل اولدقده تعجیل
علی التعجیل کله‌سز اکراهمال ومساهله ایدوب کیج کلورسکز اولاد
ایضا بکزدن امینز قلعه ایدی سوز دیر جواب کلمکن ملاحده لعینلرک
حاملری باشلرینه صیچرایوب هر بری باشلو باشنی قیوبی اولوب چکلوب
کتمکه لر دینجه اولدیلر معبونلرک شروانه‌دن چکلوب کتدوکنی عثمان
پاشا حضرتلری اولیجق شمر شمقیه‌دن دمورقپویه کیلدکن صاربوزنلر
جمیعا قالمشیدی همان فرصت الدیروب شروان خالی قالمغین ایکی
کوکللو لر اما سعد یوانه قیقویه بر مقدار آدم قیوب شمقیه قالدی
صاربوزنلری کتوره‌یکه کوندردیلر قیقو اعادحی همان الغار ایدوب
وشمر شمقیه واروب شمر خالی بولوب وصاربوزنلری آلوب وباردیلر
قالمشیدی آنلرد خی آلوب برکیج کوندرن عسکر قلعه دمورقپویه کتوردیلر
قلعهٔ مذکوره ییراقایله بر معموره اولدی وطایفه‌نک بارو بنلری دوکنمش ایدی
حق تعالی بنه احساننندن لطف ایدوب وپادشاه اسلام دولتندن
براقلر ضایع اولمدی بونک اوزرینه بر مقدار ایام مرور ایتدکده قزلباش
لعین خانلرندن تکلو محمد خان نام ملعون بر کچ بیک قزلباش ایله
شمر شمقیه کلوب ولایت شروانک نصفنی آنلر ضبط ایدرلردی
ونصفنی عثمان پاشا ضبط ایدردی حتی یایلاسیلرین ملاحده
لعینی محمد خان کوتاح بیلاغمزه برلر بر بیلاق وارد در ذکر اولنان
بیلاغه کلوب ساکن اولدیلر بیلاغ مذکور عسکر وشیروانه
قریب برکه آنلر عثمان پاشا حضرتلری ضبط ایدرلردی اولیازی
اول ملعونلر ایله تا کونا یاملرینه دکن هر کون دوکشوب جنک اولنوردی
کاه اسلام عسکری آنلره غالب اولوب نیجه آدملرن قیروب ونیجه

دریغا که کموجه‌لر ویرلردی وکافر اسلام عسکرینه غلبه ایدوب بوزدن
نیجه کسنه‌لر شهید اولمشلردی الحاصل نه قصبهٔ دراز ایدن لم تاکوز
صوقلری اولوب اول لعین بیله قدری اسنوب شمعیه کبی بخچه کوه
جنک ایدی بو قصبه بوزاده طورمسون از ین جانب بر کلدکده
بو جانبده سردار اعظم مصطفی پاشا احوالنه و ولایت شروانده
دوموب بر وجه توجه ایدکلرنده قصبهٔ ارشدن قالقوب وشکی نام
قصبه اوزرینه و تکم نام شهر قرینه‌دن حکلوب برنیجه منزلدن
قلعهٔ تفلیسه کلدیلر تفلیسده بر ایکی کون اوتراق اولوب و قلعهٔ
مذکوره بر مقدار آزوق و ذخیره قیوب دیار روم توجه ایدلیلر
اما عسکر اسلام بوکلمده و اول اصارب کوه جمع اولانلرندن وطغلرندن
صوقلر وقارلر وطوفانلر واقع اولوب چوق الملر وزحمتلر چکلمشدر
حاصل کلام سردار مصطفی پاشا حضرتلری سنه ۹۸۶ رمضان المبارک
قلعهٔ ارضرومه داخل اولوب و عسکر اسلامه کمی ارضرومده
وکمی دیاربکرده و کیمی دخی اجازت اولنوب یرلو یرلرنده ساکن
اولدیلر بر کلدکه شروانده و تفلیسده محافظه ایچون قلان عسکر
قصه‌سنه و شروانده عثمان پاشا قلعهٔ دمورقپویه کتدکدنصکره
قزلباشلر خانلرندن امام قولی سلطان و خلیفه انصار و تغراغلر
خانی و دمیزبک و سیمون دیدکلری لعین بر قاچ بیکله عسکر ایله تفلیس
اوزرینه وار اوب و قلعهٔ لعطلا ایدوب و محکم جنکلر ایتدیلر اما روم
عسکری بهادر سردار اولمیوب ایچرده محکم جنک ایدوب طوب و تفنکله
ایله ملعونلری قلعه‌نک یانینه کتورمیوب چوق ملعون هلاک اولدی
آخر الامر کوردیلر که قلعه‌نک یانینه کلمزلر وار روب کتدیلر
اما جلوچه‌دن بر دو بانلر دونوب کیجه ایله تسلق ایدوب و هر کوشه‌دن

نمودار اولوب دوزد كلرى نزد بانلرى تعليمه طيبا اولوب چيقمق
صددنده ايكن ايچرودن روم عسكرى ملعونلرك اوزرلرينه طاشلر
براغوب وطوب وتوفنك صالوب ونزد بانلردن براقدروب قلعه نك
ياننده ملعونلرى الا ربعه اتديلر نيجه نيلر كوردىلركه بر تدبير ايله
الممق ممكن دكلدر آخر الامر قلعه يى اراقدن احاطه ايدوب راست
دورت آى كلديلركه آچلقدن زبون اولوب قلعه يى بو طريق ايله
الالر فى الواقع قلعه ايچنه قحط واقع اولوب ييجك وايچه جك
قطعا بولنمزدى سويله اولديكه ادم آدمى ييكه حمله ايدردى قلعه نك
ايچنده جانلو طايفه سندن غيريسنى بغازلنوب ييديلر اولدخى
دوكندى عسكر ناچار اولوب اوندن وكلك اونلرى عكه باشلديلر الحاصل
نقصه دن اراده لم جوقنگسته آچلقدن هلاك اولديلر حتى عرب
قزلباشه متابعت ايتديلر بو احوال پريشان اوزره ايكن روم‌دن
مرعاش بكلربكيسى مصطفى پاشا بر مقدار عسكر ايله قلعه مذكوره
فرياد رس اير شوب وغم بى نهايه آزيق وذخيره كتورديلر
عسكر اسلامك كلدوكندن قزلباش خبردار اوليجق يوزلرى
قره اولوب بالجمله يرلو يرلرينه قرار ايتديلر بو قصه بو مرادجه صورده
ازين جانب بر كلدكه بو جانبده ولايت ارضروم‌دن سردار
مصطفى پاشا قصه سنه اول ييل سفر نصرت آثاردن دونوب
روم چيقن عسكرك هر برى بر محلده قيشلايوب وزمان شتانك
موسمى كچوب وايام بهاركه روزنفيله دشت بيابانلر ووادى
تى يابانلر انواع رنك شكوفه ايله مرتب ومزين اولمشدى وظلمات
شتانك شقه تندن اشجارات كوزلرندن ياشى آقتروب قدوم
نوبهاره استقبال ايچون كلدك شكوفه لرين باشلرينه آلوب

وچمن سبزه پوشلری وهنوز سنبوله کیاهات ونباتات ودرختان
اشجارات سوینوب کلزیدن هر بری باشلرین قالدروب زاهدانه
وعابدانه مولاسی لا امکانه حمد ایدوب باشلرین صلرلرکو یا که جنت
باغ جناندن سروی بالادرکه باد شمالدن نسیم النوروز الحاصل تمام
بهار ایروب بنه سفر نصرت آثار ایچون هر جانبه وهر اطرافه چاوشلر
واولاقلر براکنده اولوب تنبیه وتأکید اولندیکه بنه سفر همایونه
حاضر ومهیا اولهسز ومحل مأموره تعجیل کلوب جمع اولهسز
دیو فرمان همایون اولنمغین هر ولایتدن قشلادیندن سفر همایونه
مأمور اولان عسکر ولایتی ارض رومه هر کوشه دن الای الای
وکروه کروه وموج موج وفوج فوج کلوب جمع اولدیلر ومینه
ارض رومک اووهسی اول انواع رنکتجادرلر ایله شویله مزین
اولمشیدیکه تحریره قابل دکلدر باخصوص اول ییل سفر نصرت آثاره
شام بکلربکیسی حسن پاشا دخی امرا ولشکری دیار عربک دلاورلری
وجنبدلری بلنجه شام شریفدن قالقوب دیار ارض رومه کلدیلر ارض
رومه کلدکلرنده عسکرو شهرت کوسترمک ایچون کندولرین جنک آلتیله
تزیین ایدوب وجمیع قوللرین وآتلرین اول اعلا صرمه ومجوهر اسباب
تزیین ایدوب وقرق بیک نفر کزیده جنبدلرکه هر بری جنک
آلتیله تزیین اولوب وآتلرین سیرزکمزر اتلر ایله ودرار معلم
عرب بچه ویلرنیه وکبیشی آتلره سوار اولوب هر بری مبارزانه جنک
مردمردانه وشیر شیرانه حمله وشلوح سورلق ایدوب بالجمله
ودر بهرت کوسترمشدرکه تحریر وتقریره قابل دکلدر وانا طولی
بکلربکیسی جعفر پاشا دخی کذلک وسایر بکلربکیلر وسنجاق
بکلری والای بکلری وبالجمله سفر نصرت آثاره مأمور اولان

31a

عسکر ظفر لوا النصرة اثرینی و بکلربکیلرین کوستردوب و سردار اعظم
مصطفی پاشا داخی سنه ٩٨٦ جمادی الاولیسنک اواخرنده قلعهٔ
ارضرومدن قالقوب عزم خرابهٔ قارص دیو روانه اولندی
سردار حضرتلرینک مراد شریفلری بو ایدی که بو سنهٔ مبارکده
قارص نام خرابهٔ معمور ایدوب و فرصت الویریرسه شروانه واروب
عثمان پاشا ایله ملاقی اوله و قلعهٔ ارضرومدن قالقوب التنجی کون
خرابهٔ مذکورهنک اوزرینه وارلوب و عسکر اسلام اطرافنه بلوک
بلوک قونوب هر بکلربکیلر و سنجاق بکلری بولندقلری یرلرده اوتاقلرین
و بارکاهلرین قوردوب و سردار حضرتلری خرابهٔ مذکورهنک قبله
جانبنه اوتاقلرین و بارکاهلرین قوردوب و بش بیک یکیچری کمرلری
احاطه ایدوب و اورته یرلرینه الوب و دورت یوز ضربزان
عربهلرین جمیع عسکرک اطرافنه قوشادوب و بهر بردن بر عربهیه
زنجیر ایله محکم بند ایدوب شویله که عربهلرین بربرندن ایرلمغه امکان
اولمایوب حصار مثال اولوب جمیع عسکره احاطه ایتدی حتی
دشمن شبیخون دخی اتسه ایچرو عسکره کلمکه ممکن دکل ایدی
بو ترتیب تمام بولیجق عسکر اسلام قونوب و دینلنوب و هر کونده دورت
اطرافه یرلر بکلربکیلر قراول قونلوب همان خرابهٔ قارصک عمارتنه
اقدام و اهتمام ایدوب تعمیرینه مباشرت ایتدیلر و قلعهٔ مذکوره
اوچ آیده تمام معمور اولوب بر برکه و محکم حصار اولدیکه بیان اولنمز
و عساکر اسلام اول ایل قلعهٔ قارصی بنا ایدوبنه کوز صوقلری
واقع اولوب بو یکسک ولایت اولمغیله بر قاچ دفعه قار دخی یاغوب
شروانه کیتمکدن فراغت اولنوب اما عسکر اسلامه اجازت
ویریلوب روان نام قصبه و ساعت چقوری نی یغما ایدوب

31b

روم عسکرینی ولایت مذکوره‌یی تا الآن وغارت ایدوب قزلباش
لعینک ولایتلرینی ویرانی آتش احراق ایدوب والکه‌لرینه
کیروب سرخ سرلری قلیجدن کچوروب ونیجه نفایس متوبلرن وصغیرلرن
وآت ودوه‌لرینی غازیلر کروه کروه الوب کتوردیلر سوبلکه
عسکر اسلام غنی اولوب وقلعهٔ قارصه کفایت مقداری جبه‌جی
تعیین اولوب وبرج بارولرینه طوبلر وضربزنلر قونوب
سوبلکه یراق وسیاق ایله مکمل ومرتب اولوب آندن سردار
اعظم مصطفی پاشا حضرتلری قلعهٔ مذکوره‌دن قالقوب عزم
ارض روم دیو روانه اولدیلر برنیجه منزلدن قلعهٔ ارض رومه
داخل اولوب وعسکر اسلامک کمی ولایت مذکوره‌ده قشلیوب
وکمنه اجازت اولنوب یرلو یرلرینه قرار ایتدیلر بو قصه بو اراده
قرار اتسون ازین جانب بزکلدک بو جانبده عثمان پاشا
وتاتار خان محمد کرای سلطان قصه سنه عثمان پاشا قلعهٔ
دمورقاپوده ساکن اولوب اوچ درت دشمنک اوزرینه
قالوب کاه کوتاح نام سیلابدن اولان قزلباش ایله جنک ایدوب
وکاه قیتاق ایله جنک ایدوب وکاه البرز اتکنده واقع اولان
کورل نام طائفه ایله جنک ایدوب الحاصل بر آن جنکلردن خالی
اولمایوب ودیار رومدن عسکر کلوردیو امید طوتوب هر کون
کوزلری یولده کوزدوب بو انتظارلغله اشرف اوقات
صوم وصلوة وزهد وطاعته مشغول اولوب اول ذو الجلال
لامکانک وحدانیتنه وکمال لطفنه شکر ایلیوب دربندیلرده
بو یرملرل وپریشان احوال ایله کچنوب اما کونا یلعلرکی کلوب
صوقلر واقع اولوب وروم جانبندن عسکر کلمسندن هرکس

32a

امیدلرین قلع ایدوب بو مشوش خاطرلیه کچنورکن مکر پادشاه
اسلام وشهنشاه اعظم حضرتلری تاتار خان محمد کرای سلطا
نک مجموعنی حساب اهتمام واحسان ایدوب وفرمان همایونلری
بو یله جاری وصادر اولمشیدی که سنکه قرنداشم محمد کرای سلطانک
لطف واحسان ایدوب عسکر جمع ایدوب ولایت دمورقپو عثمان
پاشایه ملاقی اولوب اندن دخی قالقوب شروان اوزرینه یوریوب
وشروان ایله قزلباش ولایتلرینک مابیننده جاری اولان آب
کورکه اوزرنده وزیرم وسردارم مصطفی پاشایه ملاقی اولوب
واول اراده تدبیر وتدارکه ایدوب مملکت فتح اولماسی باینده نه ایکن
هر نیجه ممکن اولور ایسه اکا عمل ایدیسز دیو فرمان اولنماغین محمد کرای
خان دخی مراد پادشاهی اوزره قریب یکرمی بیک تاتار عسکریله دیار کفه دن
قالقوب عزم دمورقپو یورویانه اولندی بر نیجه منزل ولایت
قپتاغه داخل اولدقده مقدم ازاق بکی محمد بکی وبش یوز یکیچری
وبش یوز مقداری تاتار عسکریله دمورقپو اولان قوللر پادشاه
جانبندن ارسال اولنان خزینه مقدم کوندروب انلر دخی دمورقپویه
بر ایکی منزل قالمشیکن بر هیج دانه برابر تاتار عسکری لری عثمان پاشایه
مشتجی کوندروب بر کون قلعه مذکوره ده اولتوررکن ناکاه بر هیج
دانه تاتار دلاورلری حضرت خان ایچته کلوب وعثمان پاشا
حضرتلرینه وارد قلاورمدن کلدکی جمله عسکرک معلوملری اولیجق
هربری سوزلشوب کویا که مرده ایدیلر احیا اولوب وجیقشجانکر
بو بیلرینه کلوب عثمان پاشا حضرتلرینک باشنه جمع اولوب وپاشا
دیوان ایدوب وجمیع قوللر دیوانه حاضر اولوب وپادشاه عالمپناه
جانبندن کلان امر همایونی خط ایدوب وآندن رئیس الکتاب اولحین

32b

دال محمد چلبی النه الوب و جمیع عسکر سماع اولنوب و امر همایون
اوقنوب مضمون لطیفندن بویله بیورلمشکه وزیرم عثمان پاشا
سنسن که برخوردار اوله سن و یوزک اغ اولسون و بنم الکوم سکا
حلال اولسون اوملدوغمدن زیاده ایشلر ایتمش سز دست بادوکه
قوت عطاینه قول الرم کرملوک خلعتیله و بکلربکیلر و امرا و ارباب
تیمار و کوکللو و سایر طایفه در هر بر هر برخوردار اولسونلر
و یوزلری اغ اولسون هر برینه بنم الکم حلال اولسون اوملدوغمدن
زیاده ایشلر ایتمش سز امدی کورریم سیزی غیرتکزی در میان
ایدوب دین اسلام غیرتنه و بنم اوغوریمه جان ایشه سز انشاء الله
امکلریکز ضایع اولمایوب مقابله سنده نتیجه عوضلر اولنه دیو
امر همایون اوقنوب مضمون لطیفی هر کسه تمام معلوملری اولوب
و خزینه نکده و محمد کرای خانک قرق بیکه تاتار عسکریله کلدکی مقرر
اولدیغی اولبابده محنتله خاطرلری محزون و اتش افتراق ایله کوزلری
جیحون اولان طایفه نک هر برینه رقت واقع اولوب سوینکلرندن
اغلاشوب و کیمی نعره لر اوروب و ابتهاج بارهدن شادلق ایچون طوبلر
و مناره بوزنلر اتلوب اول کون دمورقپو ایچنده برشادلق و برتماشا
اولمشدر که تحریر اولنمز هر کس سوینکلرندن بر برینه الفت و محبت
ایدوب مرده دللری احیا و شکسته خاطرلری اعمار اولدی کویاکه
مرده اولمشلر دی حیات بولدیلر عسکر اسلام بو مقوله شادلقده
۷ ایکن ۹۸۷ سنه سی شعبان المعظمنک اواخرینده محمد کرای خان قرق
الکی بیک مقداری تاتار عسکریله دمورقپویه داخل اولوب لوالغه
عثمان پاشا دمورقپوده ساکن اولان روم عسکریله خان حضرتلرینی
استقبال ایدوب و ضیافت ایچون انواع درلو نعمتلر حاضر ایتدیردی

33a

خان حضرتلری کلوب وبحر قلزم کنارینه قنوب اولکون عثمان پاشا
خانی ضیافت ایدوب وباقی تاتارلرا ایچون اوچ بیک مقداری
قیون حاضر اتدرمشدی همان تاتاره یغما اتدروب اول آجلقدن
چقمش تاتار عسکرینه اوچ بیک مقداری قیونی یغما ایدوب سویله کرم قیدی
بری سکن تاتار یاتشوب قوردکبی هر بری بر جانبه چکوب بوغازلنمدن
درسنی ایله هر بری بر بیر کسوب بو مقدار قیونی بر ساعتده تار مار ایتدیلر
آندن عثمان پاشا خان ایله طانشق ایدوب همان ایرتسی دمور قاپودن
قالقوب عزم شروان ایدوب روانه اولدیلر زیرا شروانده محمد خان دیدکلری
لعین ایله بر مقدار قزلباش وارمیدی غافل ایکن آنی باصوب ودشمن
خبردار اولمدین اوزرلرینه وارمق نیتنه برای تدبیر ایدوب دوقوزنجی
کون سیبراین نام قصبه یه وارلدقده شماخیه مقدم بر مقدار تاتار ایله
دیوانه قیتوقی سر عسکر ایدوب کوندرلدی همان الغار اولنوب
ومحمد خان نام لعین شماخیده فارغ البال حمامده ایکن روم عسکری
وتاتار عسکری غافل ملعونلری باصوب ومحکم جنک ایدوب اول محلده
محمد خانک باشنی کسوب وباننده اولان قزلباشلری بالجمله قلیجدن
کچروب وکیجه دخی فرار ایدوب جان باشنی قورتردیلر وروم عسکری
وتاتار عسکری ولایت شروانه داخل اولوب برنجی منزلده شهر شماخیه
کلوب قوندیلر وشهر مذکوره برنجی کون ادخال اولنوب آندن دخی
قالقوب عزم ارش ایدوب روانه اولدیلر سنه ۹۸۷ رمضان
المبارکده ارش نام قصبه یه کلندی اما قزلباش لعینی شهر مذکوری
خراب ایدوب نیجه آتش احراق ایتمش قطعا بر معموره قالمایوب
وآدم آدم زاده دن بر فرد قالمامش اولکوزلجه اثر شی خراب ایتمش
وشهر مذکوره قریب آکرکل میدان نام موضعه قنولوب وبر کون آنده

اوتراق اولنوب وخان حضرتلری عثمان پاشایی دعوت ایدوب
وطانشوق ایدوب مصطفی پاشانک محل شاهوره کلدکلرینه کلمکی حضوره
اولوب واول محلده تاتارلر بر قزلباشی طوتوب دلکه دیلرخان
حضرتلری اول قزلباشدن مصطفی پاشانک احوالندن سؤال ایتدکده
اول دخی جواب ویروب دیدیکه دولتلو خان مصطفی پاشا قارص نام
خرابه‌یی معمور ایدوب ورمضان شریفک ابتداسندن دونوب
رومه توجه ایتدیلر الان ارضرومده دردیو صحیح خبر ویردکده
خان حضرتلری کلمکی حصن اولوب ومصطفی پاشانک ملاقاتندن
امیدی قطع ایدوب وبعض اختیار بهیروده لردن وآته لق نام
مصاحبی وعثمان پاشا حضرتلرینی دعوت ایدوب وتدبیر تدارکاری
شوکه مقرر اولدیکه ارس اوکندن جاری اولان کوره صوینی کچوب
کنجه وقره باغ ولایتلرینه آقین ویره لر بو تدبیر اوزره قصبه ارشدن
قالقوب وکوره صوینی قتوزن کچدیکی نام کچیددن کچوب آکنجی کوردن
برده نام قصبه نک اوزرینه وارلوب واطرافنه جمیع عسکر
قونوب وقصبه مذکوره‌ده اللرینه کیرن رزق واسبابی تالان
وغارت ایدوب واولرینه آتش احراق ایدوب وقصبه مذکوره‌ده
اوکنده اوچ کون اوتراق اولنوب واطرافنه بلوک بلوک تاتار عسکری
کوندریلوب وقزلباشک اللرینه تاتارلر خزینه‌لردن موره ملحه کبی
پراکنده اولوب اوچ کون ایچنده تاتارک برجانبی تاکوجستان
ایچنده زکم نام شهری تالان وغارت ایدوب وبرجانبی قزلباش
ایچنده دزاق ویرنده وارزیر وحلو مملکتلرینی کرتا اردبیله
قریب یرلره بوجقدر ولایتلری تاتار عسکری تالان ایدوب واللرینه
کیرن نوسنلری قلیچدن کچوروب واولرینی واکنلرینی وباغ وباغچه‌لرینی

34a

قیروب وآتشه احراق ایدوب واهل وعیاللرین وآت ودوه وصغیر وقیونلرین
هر کوشه‌دن الای الای ویکرمی یکرمی اوب کتوردیلر عسکر اسلامک
شویله غنایم واقع اولدیکه حتی اللی یلوری قیمتلو اولان اعلا آتلری
ودانه دوه‌لری بر ایکیشر آلتونه ویریرلردی وصغر وقیونه خود
کمسنه بقمزدی قزلباشه قالماسون دیو یغمالیوب براغوب کیدرلردی
واول اعلا قزلباشک کنجه نام شهرک یغما محبوبه‌لرین ونیچه دلبرلرین
تاتار عسکری قیون صغر سورر کبی اوکلرینه براغوب اوردیه کلوب
بلوک بلوک صاتمغه کتوررلردی اما کمسنه بقمزدی زیرا هر کس غنی اولمشلردی
اعلا باکره قیزی وامرد اوغلانی بربر ایکیشر آلتونه ویریرلردی
الحاصل تاتار عسکری وروم عسکری شویله غنی اولدیلرکه تعبیری
وتحریری قابل دکلدر خان حضرتلری قزلباش لعینه بو مقوله بر اهلاک
طپنجه اوروب وقزلباش عادلکرای خانک انتقامنی آلوب واندن کچلوب
عزم کنجه دیو روانه اولندی واول محاربه‌لرده کنجه نام قصبه‌نک
اوزرینه آقین ویرلدکده مآلف الحمقین قزلباش بو معاشده یدی‌بیک
دوشوب وجمیع مالکم آنده ضایع اولوب مجروح اولوب وبونده
شاه محمد خدابنده دخی آلوب کندیلر باشمزه حرف فلاکتلر کلمشدر
اکر کندو باشمه کلن قصه‌لری دخی تفصیله شرح ایدرسم بر مجلد مقدار
کتاب دخی اولور الحاصل بو قصه درازدر ایلم بر حیله مقدار ایچنده دیار
عجمده محبوس اولوب بحکم حق سبحانه وتعالی فرصت ویروب اوچ نفر
یولداش ایله تبدیل صورت وتغییر جامه ایدوب سیاحات طریقیله
دیار رومه کلوب بحمد الله والمنه دوام دولت پادشاه عالمپناه
حضرتلرینه استغنا الله اوزره یوز وحمد کرای خان تاتار ایله ولایت
شروانه کچلوب ودمورقپودن کچوب دیار کفیه روانه اولوب

34b

عثمان پاشا حضرتلری ینه قلعهٔ دمورقپویه گیروب ولایت مذکورکی
ضبط وحراستی بابنده اقدام واهتمام ایدرلر ایکن دولتلو
پادشاهیه اشتغال اولنورکن اولوب قلعهٔ دمورقپوده عزیمت گکرین
درویانه ایدوب اوتوز سنه بو قصبه بواراده طوردقدن ازین
جانب بزکلره بو جانبده سردار مصطفی پاشا قضیه سنه بو سنهٔ
مبارکه قارص نام خرابهٔ معموره ایدوب سنه ۹۸۷ رمضان
المبارکده قلعهٔ ارزن رومه وارروب عسکرک کمی قلعهٔ مذکورده
قشلادوب ولکن لعانزت اولوب برلو برلرینه قرار ایدوب مصطفی
پاشا حضرتلری کندولر بالذات ارزن رومده قشلامق اوزره
ساکن اولوب اوتوردیلر آنده پادشاه عالمپناه جانبندن
امر اولوب مصطفی پاشا قلعهٔ ارزن رومدن قالقوب عزم استانبول
دیو توجه اولنده برنچه ایام مرور عسکر محمدیه استانبوله داخل اولدیلر
اول وقت محمد پاشا فوت اولوب احمد پاشا وزیر اعظم ایکن اولدخی
فوت اولوب مصطفی پاشا وزیر اعظم اولوب صدر اعظمده برقرار
اولدیلر بونلرک اوزرینه بر مقدار ایام مرور ایدوب و ایام شتا
رفع اولوب هنگام بهار واقع اولوب ینه دیار شرقیه پادشاه
عالمپناه حضرتلری سفر همایون امر ایدوب وزیر ثانی اولان
سنان پاشا حضرتلرینه احتیار ایدوب و شرق سفرینه مامور
اولان عسکره سردار ایدوب گوندرلر مقرر ایدیکه سنان
پاشا دخی پادشاه حضرتلرینک فرمان همایونلری اوزره سفر نصرت
آثاره ایدوب جمیع لوازمنی تدارک ایدوب سنه ۹۸۸
ربیع الاولنده اسکداره گچوب و مامور اولان عسکر بالجمله
یانینه جمع اولوب آنده انتقال ایدوب عزم ارزن روم دیو روانه اولدیلر

35a

برنیجه ایام عساکر سردار حضرتلری قلعهٔ ارزن رومه داخل اولوب
واو کنده واقع اولان چایره جمله عسکر قنوب آنده نیجه سفر نصرت آثاره
شامل اولان عسکره کوشه دن و هر طرفدن تیلهدن کروه کروه علای
الای کلوب جمع اولمغه باشلدیلر و قلعهٔ ارزن رومک اوچ کی سینه
عسکر اسلام ایله تزیین اولنوب انواع رنکه اوتاقلردن و دزلو
منقش سایه بانلردن صحرای ارزن روم طیلسلو اولوب شویله که
شامل اولان عسکر بالجمله جمع اولمشدی و قلعهٔ ارزن رومده سردار
سنان پاشا ایکی کون مقدار مکث اولنوب آندن توجه اولنوب
حسن قلعه سنه قونلوب بش کون قلعهٔ مذکورده اوتراق اولنوب
آندن دخی قالقوب توجه اولنوب بر قاچ منزلدن قلعهٔ قارصه
داخل اولنوب و بر قاچ کون انده دخی اوتراق اولنوب و سردار
سنان پاشا حضرتلرینک مراد شریفلری بو ایدی که بو سنه
مبارکده قلعهٔ تفلیسه ازوق و خزینه ایلتوب آندن قزلباش لعینک
مراد اولنان ولایتلرینه و ولایت شروانی حسن اختیارلری ایله
ویرورلرسه بارشلق اوزره ایلچیلری کلوب خوش بارشیلر والا
مراد اولنان یرلری ویرمزلر ایسه تفلیسه ازوق ایلتدکدن صکره
روان اوزرینه دن تا تبریزه وارنجه قزلباشک الکه سنی و ولایتلرینی
تعقیب خراب ایتمکه ایدی که بو نیت اوزره قلعهٔ قارصدن قالقوب
عزم تفلیس دیو روانه اولوب سنه ۹۸۸ جمادی الاخره سنک
اوایلنده کورجی بوغازینه داخل اولوب اما کورلرده حکم تقدیره
اولوب و اول صاحب طالعلرده حکم بالحق واقع اولوب شویلکه
آدم بالجمله نفقه سزلکدن چوق آت دوه قیرلوب اول محلده
نیجه مردن و بالجمله عسکر خلقی کلی صنایقه حکم یلیر اول اراده

35b

پاشا حضرتلری برغج کوینی اوترلق ایدوب آندن داخی قالقوب
برغج منزلندن قلعهٔ تغلیبه داخل اولوب وجمله عسکر قلعهٔ مذکوره نک
اطرافنه قونوب ساکن اولوب روملیدن کتوردکلری ذخیرهٔ قلعهٔ
تغلیبه تسلیم ایدوب و برغج کوینه آندن اوترلق اولنوب و قلعهٔ
مذکوره بر مقدار دخی آدم دخی محافظه ایچون تعیین اولنوب
آندن قالقوب دیارلرهن روم توجه اولنوب آندن ۸۸ شهر
شعبان المعظمنک اون التنجی قلعهٔ قارس شهر داخل اولنوب و عسکر
اسلام قلعهٔ مذکوره نک اطرافنه قونوب اوتوردیلر بونک اوزرینه
برغج کوینه مهمات ایتدی و سردار سنان پاشا حضرتلری تغلیبه ایدوب قرق
کوندن ارتق و ذخیره تدارک ایدیک قزلباش آقینی وارد ایچکه
هرکس قادر اولمادی مقدار ارتق بو ذخیره لرن تدارک ایدوب
تمام اولدی بونک اوزرینه ایلچی قزلباش لعینک الحمدالله منه برغج نغز ملعونلر کلوب
و سردار حضرتلرینه وارد اولوب و الحاصل کلدکلرینی معلوم ایدوب
و دخی بر نیجه بلکلو باشلو خانلرین شاهک ... و بعض ... یا
ایله ... کلمک اوزره در پادشاه عالم پناه حضرتلرینه
... المز ... ایدوب ... ایله اولسون
دیو ... و معتمد آستانهٔ سعادته کیدن مقصود
خان نام قزلباش توقف اولنوب و سردار حضرتلری ملعونلرک
شامتنه و مراجعتنه اعتقاد ایدوب و تدبیر بیلا اوزرینه کیدلکده
فراغت و قزلباش لعینک الحمدالله منه کلدی کسنه لری آندن ایکی حصن
لعینلر سردار حضرتلری شمشیر شجاعت کوسترمکه ایچون ...
جمله عسکر تغلیبه اولنوب و بالجمله عسکرات ارتقا سنغور بلادیلر
و ... بخلیه ... السیله شوالله مزتن و مرتب اولمشلر ...

36a

کوردکلرینه عقللری زائل اولوردی و هر جانبدن دورت بش بیک مقداری
یکیچری ایلریکلمشلر و لوندلر تزیین ایدوب و توفنکلرین محکم صقلیوب
دورت یوز عدد ضربزنلری حاضر ایدوب و محکم صقلیوب بکلرلردی
حضرتلری عسکری اوکلرینه دوشوب جنگه اسلوبی اوزره عسکر
صاف بر صاف قات بر قات دزلیوب و بر بر دورت یوز عدد ضربزن بونلره
اورادیوب و بش بیک یکیچریلر توفنکلرن بوشالدوب بر کوتا کورت
تماشا اولنشدر که عجیب و غریبدر قابل دکلدر بویله زینت ایدوب
جنگه اوسلوبیله کوسترمکدر مراد سرخ سر بر سیاهک ادمی مشاهده
ایدوب بو عسکر اسلامک قوتنی و شجاعتنی تمام معلوم ایدینوب
وار بر ما باقی ملاحده لعینلر حیرت و برهک هر بریسی خوف و خشیت
واقع اولوب بو احوال بر طرف اولدقدنصکره قتیش دخی قرصیه اوکنده
و قلعه قارصدن قالقوب عزم ارض روم دیو روانه اولندی
بر یچ منزلدن حسن قلعه سنه کلنوب بکرمی کون قلعه مذکورده
اوتراق اولوب و مبارک عید شریفی انده ایدوب سنه ۹۸۶ شوالنک
ابتداسنده قلعه ارض رومه کلوب عسکر اسلامک کمی قلعه مذکورده
قشلدیوب و کیمنه دخی اجازت اولنوب یرلو یرلرینه خزار ایتدیلر پس دلو
سنان پاشا ولایت ارض رومده اولوب بر لرکی آستانه سعادتدن
وزیر اعظم مصطفی پاشا فوت اولدوغی ایله پادشاه حضرتلرینک امر
همایونی وارد اولوب آستانه سعادته کلمه سی مراد ایدوب انده
پاشا حضرتلری قلعه ارض رومدن قالقوب عزم اسلامبول دیو
روانه اولنوب بر نیچه ایامدن صکره محمیه اسلامبوله داخل اولدی
وزیر اعظم اولوب صدر اعظمدن مقیم اولدیلر بو محلده کلنجه واقع اولان
احوالدر که معلوممز اولدی محصل مقدار هلی قدر الطاقه بیان ایلدک

صورت تحریر

صورت ما بعد ذی عثمان پاشا عوض افندیه کوندردیکی مکتوبدر

جناب فضیلتمآب سعادت نصاب دوحة الکتاب الفخامة جعفر زاده آکلیباب العنقا وفضیلة الحکیم

زاد الله تعالى عمره ودولته

انواع درر تحیات صافیات خالصات محبت آیات واصناف غرر تسلیمات

وافیات صلوات مودت غایات که محض خلوص وداد وعین خصوص اتحاد

جاری عنه منبعث اولوب مقابل تعظیم واکرام مورد اجل تکریم واحترام برابر

تحفهٔ مجلس منیف قلندقدن صکره ضمیر منیر تعویلرینه انها وعرض اولنور که

بو یمن قدم فتح وتسخیرینه میسر اولان ولایت شروانک ضبط و

حراستی ایچون تعیین اولنان عساکر نصرت معین وبشائر اجابت

قرینده اطاعت امر پادشاهی ومتابعت فرمان شهنشاهی ایچون

دمور قبودن والرافضه کلاب قزلباش عساکر ظفر رهبر ایله اول دیار

اولنرده شماخی اولان امور مهمه نك اتمام واکماله تصمیم نیت اولنوب

عزیمت اولنمق اوزره ایکن شاه گمراه طرفندن ولایت شروانک

ضبط وصیانتی ایچون سردار نصب اولنان رئیس الملحدین وپیشوای

زنادقهٔ بی ایمان اعنی کنجه حاکمی امام قولی خان نکره ... نصر

سلطان شیطنت عنوان اوتوز قرق بیك مقداری قزلباش اكابر

الذین یحشرون على وجوههم الی جهنم اولئك شرٌّ مکانا واضل سبیلا

ولو بلغوا علی اکثر ... خیانت نشان طرفندن طائفهٔ مرزبوره

معاونت ایچون تعیین اولنان دعوت قتل کورجی بکلاری و ... بکلری

مقداری کفرهٔ فجره که عسکر اسلام ظفر اعلام ایله جنك وجدال وحرب

قتال تعبیه مقر تکبت مداری اولان کنجه دن قالقوب ... کورجی

شروان ولایتنه دخول ایلدکلرینده قشلاقده اولان ... ایلی عسکرینه

سردار اولان سلستره بکی یعقوب بک و کوستندیل بکی مصطفی بک
و شهرجان سرحدینک بکلری و ایلکیدن اولان عسکر خلعتیله شهرابنه
قریب نیازآباد صحراسنده آنلرینجابرلرده ویب کلوب سایر عسکر
ملاقی اولمق اوزره ایکی کوچ اوزرنده موعی الیه یعقوب بک کیرو دونه
بولنوب سابق الذکر فرقه ضاله دخی بر مقدار ملاحظه الفرار ایدوب
تعقیب ایلیوب کلرکن سایر عسکره تنبیه ایلدیکن مشار الیه قرشو وارق
کلی محاربه واقع اولوب طرفین عدودن بر سلطان ابن نیران ایله جنکلی
قزلباش ناپاک اکثرینه حزن و هلاک اولوب میر مشار الیه سلستره سنجاغی بکی
شهید اولمغله عدو بی بنیاد لرک مجبوریاری اولوب اول سبب ایله عسکر
داخی دمور قپویه کلوب کلارنده عسکر حق جل و علا یه توکل و معجزات سید
المرسلینه توسل اولنوب ماه ربیع الاولک اواخرنده دمور قپودن
قالقوب عسکر نصرت فرجام ایله جانب شهرجانه روانه اولنوب منزل
بمنزل کوچلنوب مسکور نام ناحیه یه قریب ولایت خرقی دیکله معروف
موضع جوارنده باش دیه سی نام فضای فسیح و صحراء وسیعده
سرکردار لکرامان و سمیساللرعیا ورت نشان مرقوم ایلمه قزلباشان
بد کمانکه دماغنده اثر غرور ظاهر و جبلتنده هوای   ماجرا اولوب
عمومیا عساکر هزیمت رهبر ایله کلوب محل مزبوره مقابل اولدقده
رئیس الغیلان و مقدم باغیان بیجم و بیلارفکر اعنی برهان اوغلی ابوبکر
کرملغیان فی سیلان جانب بنده و نطاق شقاق محکم بیرونه ایدوب جماعیان
ماصیلرندن نیجه بیک مفسده شر ترکه رای عصیر و سوی تدبیری ایله
حرامی قطاع الطریق و اهل فساد بر نیجه فرقه وارده طایفه
برهنوم مسیوم ملاقی اولوب صحرای مزبورک جانب جنبلیسنده آنلر
و جانب شمالی سمنده غزاه مجاهدین ایله ترول اولنوب طرفیندن

58b

اوتاغ و تتقلر نصب اولنوب بو مخلصلری دخی کفه بکلربکیسی
جعفر پاشایی روم ایلی عسکرینک امراسی و آلای بکلری و زعما و ارباب
تیماری و درکاه عالی سپاهیلرندن سلحدارلر و علوفجیان یساردن
آغالریله بر مقداردن برجانبه و روم ایلی بکلربکیسی حسن پاشایی بکلر
بکیلکینه متعلق امرا و آلای بکی و زعما و ارباب تیمار ایله قپوقولی
سنجاغنیکی کندیه تابع زعما و سپاهیلری و درکاه عالی بلوک خلقلرینک
بعضیلریله برطرفه اولوب و درکاه عالی یکیچریلری موضع معینلرنه
طوروب حضرت قادر قیوم لایزال جلت قدرته نک وفور عنایت
شامله و کمال عظمت کامله سندن استمداد و سید الرسل الکرام
صلوات الله علیه و سلامه نک معجزات کثیرة البرکاتلرینه انقیاد
ایدوب و چاریار کزین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اولیاء
کرام رحمهم الله الملک العلامک ارواح مقدسه لرندن استمداد
ایدیلوب اشبو سنه ۹۹۱ ربیع الآخرینک اون التنجی کونی که
یوم الاحددر ذکر اولنان محل میعاده مقابل اولنوب جناب
مفتح الابواب افتح لنا خیر الباب نصر من الله و فتح قریب دیو
دلیران جنکجوی عدوکلاوران ساعت جوش الولان رجال قولنا
مجال آیت کریمه نصرت صمیم و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده
ستمها نیچه عدو کشا ترک اقتدا اعداسنه بذل جل اقدام
و صرف کل اهتمام ایدوب طرفیندن الایلر بغلنوب و سپاهیلر
جنکلوب صفلر دوزنلوب دبدبه کوس پادشاهی نوبتده خاکه
زلزله و زمزمه طبل شهنشاهی سمکه سماکه و لوله براغوب جنکه جرأت
مباشرت و نبرد و ضربه معاودت اولنوب لمح کوزه علی التوالی
ابتدا فجردن وقت عصره دکین عظیم محاربه و مقاتله اولنوب

حتی ایام مذکوره‌دن بر کونده وقت عشاییه وارنجه مقاتله‌دن انفصال لم
مجال میسر اولمیوب شعله‌های مشاعل ایله جانب عدودن دفع مضرت
محاربه ومنع مواصلت مضاربه‌لری ایچون غزات مجاهدین ایله استظهار د
اولنوب صبح کوزینی اسایش چالنوب قرار اولندی دوردنجی کون که
مایه‌ندور یوم برکه اون طقوزنجی کوننه واقع اولور حسرو خاور تیغ زرین ایله
کشور کیر وخنجر برق آسا ایله التی تأثیر اولوب کبر والایلر بغلنوب
صفلر دوزیلوب مقابله ومحاربه ایچون حاضر اولندقده طائفهٔ مزبوره
برکوده مقدم منزللرینه وستلر یره قالقوب دعوه فتیوده جانبمزده
نزول ایدوب عموم اوزره خیمه‌های نامبارکلرین قوروب قرار
الملشلر ایدی آنلرده حتی محل مزبوره‌ده قالقوب الایلرین بغلیوب
رأی فاسد وحیم کاسدلرینا وزره عساکر ظفر مقرونه خذلونی
وکندولرین غالب وممون ظن ایدوب ذکر اولنان طوائف مختلفهٔ
مردود المذاهب‌دن همراه ومعناه بریچه بیک لشکر مخذول
وناممون وجنود ابلیس ملعون صاغنه وبرقاج بیک کروه مکروه
صوله ومقدمه وقلبه سکرتمک ایچون براکنده اولوب تیغ وسنان ایله
عرصهٔ میدان نبرد آتش‌فشان اولوب فتنه وفساد کتبه بجه ازدیاد
ومحاربه ومقاتله استداد بولوب بو محبکده حتی ناظر رزم وحرب
اولوب هر فنعی جانبه معنی وظهیر لازم کلور ایسه جیوشلر دریا
خروش پادشاهیدن مجاهد اوله خصم شکار ومبارزان نارک
سوارکه التی سمندن بر جهد ایا عنان عزیمت صادق النیت
وزسلم همت خالص الطویتلری مواظب جهاد همایون ومهراعت
غزای میمونه مستغرق اولان عباد موهبت معتادلرینه لوای
پادشاهی تحتنده حاضر اولماده بولنان عن معاونت ومظاهرت ایچون

59b

كما ينبغى وكما هى ميسر اولميوب بر نيجه ساعت عظيم جنك وجدال
اولوب سعادتلو پادشاه اسلام حضرتلرينك عالى همتلرى ايله
فتوحات ساميات زمانلرى انيسى وجهى اوزره بونلر كوستروب
باد نصرت وزيدن وعساكر نصيبت رسيده اولوب آفتاب ملتاب
زواله قريب اولمغله دشمنك زوالى ميسر ومعنى بحمد الله
هزيمتى مقدر اولوب والله يؤتيه من يشاء كم من فئة قليلة
غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين مضمونى اوزره
سپاه نصرت انتباه پادشاهى كروه مكروه ملاحده اوزره مظفر
اولوب وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم حكمنجه جناب
واهب العطايا يه توكل ومعجزات حضرت سيد المرسلينه توسل
اولنوب بلا عفو بردن هجوم ايله جيش عدم عساكر ايله اوزرلرينه
يوريش ايدوب بعون الله تعالى هزيمت اولنوب ملاحده مقهوره نك
اكثرى طعمهٔ شمشير وصعب تيغ وتير اولوب منكوس ومعكوس اولدقده
ابن الخادم وابن المعز والناصر دين الله اختيار قرارى فراره
تبديل ايدوب محل معركه يه قريب يولى صعوبه لو بيكدن زياده
رواضنه مقترنيله جميع لوازم اهل سفر اولان ايليه ومركب
الكسندره خان بى ايلاى طرفنده كلوب كمر دون اى عنسه قاتلوا
المشركين كافة امريله حيضبه مود اولامزدن عزيمتلريله كوكجى
بكل ايله ارتقاع ازناد برلرى كرفتلو اولنوب جبلاغ قلرى وطبل
منصورلرى ونقاره وكوسلرى معمار عمارات قرلرى وقطار قطار
استرلرى عموما آلنوب غازيان ومجاهدان شادلن وخندان
اولمغله بونده عسكر منصوره سلامتله لشكر بحمد الله بقية
السيوف اولدن اعوان معشر لشعوا نى ايليه فلل تاروطرمرشان

اول ایلده محل محاربه‌دن فهرکوه کناره و ارغجه ساقه بعیده
اولماغله نی قرار اولوب بری جمله فرار ایتمشلردر که سمندکلری
سمندان بادپویانی چال عنان اولوب کنه‌ولری وهم رنک
آتلری بره ولادین زخم ناوک وهلاک اولوب حتی نیجه‌لری رهایای
دست بسته ومختفی کتوره‌وب مستحق اولدقلری اوزره جزاء سزالرین
ویرلدی وعساکردن آتلری وکنده‌ولری یرار اولانلر فهرکوه کناره
و ارغجه عقبلرینجه برقدم دوره متفکه اولمیوب وعسکر هزیمه
رهبرلرینه معاونت ایچون ولایتدن جیشا کتوره‌دکلری سوار و
پیاده رهایادن حضرت قهار بی زوالک عنایتی ایله ایام سعادت
پادشاهیده اوچ بخشدن بریچه الیوب هلاک اولمشلردر بحمد الله
تعالی بو نکبه کبی محاربهٔ عظیمه‌ده جیوش کشورکیر حضرتلرندن
کسنه تلف اولمیوب محل قتالدن سالم وغانم فالقلوب عموما
عسکر فیروز اثر ایله ماه جمادی الاولینک اونکنجی کوننکه یوم الخمیس‌در
نفس شماخیه تشریف میمنت رهالرافه واکتافه وصول مقدمیله اولوب
جمله بکلربکیلر و امراء الای بکیلر و زعما و ارباب تیمار و آغالری ایله
سلحداران و علوفه‌جیان یسار و یمین و ... طایفه‌سی و سایرلری و آلتی
سنه‌دن بری شروانک حفظ وحراستنده اولان بکلربکی و امرا
والای بکیلری وکوکللو یانک بو زمانه‌ده آغا اولسه و برخوه ازلی سولری
جانو باشلرینی فدا ایدوب باب اقدامه‌ده دقیقه فوت ایتمشلردر
وربک الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف من بعدکم
ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین موجبنجه اول طایفهٔ
ملحدینی و لعنت سرو اثرینی منع ودفع بلکه ولایت فارس ایرهنوره
طرح ورفع اولنوب ازمنهٔ سالفه‌ده اهل اسلامک بنا ایلدکلری

60b

جوامع و مساجدی مقام ملاحده فجره اولمغین الحق سنه دنبرو
ولایت مزبوره سایر ممالک محروسه خاقانی و اقالیم سلاطیندن اولوب
کلیا واقع اولان مساجد و اماکن و معابد و معاهد لعین عاهر سلیمانی ایله
مملو اولوب دوام دولت پادشاهی ادعیه سنه مدار و معتکف و سترمکه
عضو مسنکه حصول ایچون ملک مزبور نه بر برج بارو ینی محکم
و قلعه لری مستحکم بعیدا مستوار ابنا سنه موقوف اولمغین ذکر
اولنان عساکر ظفر اعلام و جیوش سعادت فرجام قلعه شماخی
بنا اولنمق مهمات پادشاهیده درد به تنبیه اولنوب سکبان باشی
قوالکزی مجاز تعیین اولنوب جمله لری درون حلقه ده بنیل مقدوره
لمعون کتورمهوب اوزلا عمله منذکوره دن اولمغه سرعت تعجیلده مستفاده
متعدده بی محیط سوری بناسی لازم اولمغین محل بنا ذراعی ایله
اولچلنکدن قلعه لری الی بیک مقدار ذراع اولوب عموما
عساکر منصوره یه حسن طریقله قول قول توزیع و تقسیم اولنوب
سامیه مزبوره که اون التنجی کونیکه یوم الاحد ایدی قلعه بنا سنه مباشرت
اولنوب هر برینه مساعی خاطر ایلیا قدرلری مصروف قیلنوب جمله
تمشی عدد قلعه بر برج بارو بر حصن حصین بنا اولنوب
و مقدیدن حاکم شروان اولنلرک ساکن اولدیغی سرای لیک
کمالیله وسعت و نهایت ایله فسحتی اوزره اولمغین ایچ قلعه اولمغله
میرمیران مخلصلرک و مکن سکنایه محل و مناسب گورولمکین تعمیرینه
محتاج اولان محللری العیاره عمارت اولنوب بالکلیه عدد قلعه لری ایله
بر برج جدید و ابدان عدیده احداث اولنوب اتمام مدارس
مساجدلری قلعه لری محیط مزبوره نادره روزگار و اعجوبه
فلک دوار اولوب اسبوعها ه رجب المرجب اوزره سلطنت اتمامه

ایریشوب اسلام مفتوحی کسوری قالمیوب سکان قلعه و ولات
بلاد مذکوره‌نک زاد و زواده و لوازم معاشی‌ده خی تدارک و احضار
اولنوب بکلربکیسی و عسکری تعیین اولنوب اوزره در بو قدر
عسکر ایله قلعه بنا اولنمق و بو قدر عدو منهزم اولمق امر عسیر
ایدوکی مقرر ایکن حتی ابراهیم خان بدکان در سعادتده شماخی
قلعه سی بنا اولنمق امر مشکلدر طاشی پیربینه یاپشق کرکدر دیو جواب
ویرمشدر فی الحقیقه ذکر ایتدوکی اوزره حق سبحانه و تعالی‌نک
عنایت و هدایتی ظهوره کلوب عدونک بر مرتبه انهزامی میسر
اولمشدر که قلعه طاشی پیربینه یاپشق ایله بنا اولنسه عدونک طاشی
پیربینه یاپشدروب و صوی پیربینه قانلری ایله طیره و قلعه تعمیر اولنمق
ممکن و میسر ایدی درکاه جهاندن هر بار نصرت عمز بوده‌که دشمن
عسکر عهد اپتلرینک امثالی ابتلادن خالی اولمیوب عساکر اسلام
منصور و مظفر اولمقدن خالی اولمیه عتبه وجوده باقی همیشه
دولت و سعادت در سنه عزت استوار و پایدار باد برب العباد
مکتوب عثمان

بعد از فتح فاتحهٔ جنگ و جدال و بعد از ختم خاتمهٔ حرب و قتال اولمغله
للطفه و کرمه جانب دولتخواهلری طرفندن استفسار حال اولنور ایسه
بحمد الله الملك الغفار الآن الم جسمانیدن مبرا اولوب کیجه مز قدر
و کوندزمز عید اولوب یاران صفا و اخوان وفادن بعید اولدق عمریمز دن
آخر اولمو اضطرابمز یوقدر حق سبحانه و تعالی جامع رسائل حمله لسنه محمدیه الیه
ملاقات شریفکزمیسر و مقدر ایلیه آمین یا معین و سائر احوال احوالمز
سوزلکز آثاردن سؤال اولنور ایسه سنه ثلث عشرین و تسعمائه
واقع اولان شعبان المعظمك اون بشنجی کونی که یوم الاحد در
ارتسی یوم سعادت لزوم دوشنبه‌ده رکاب رب العالمین عظیم شانه و عمه
نواله حضرتلرینه توکل و سرور انبیا صلی الله تعالی علیه و سلم حضرتلرینك
معجزات شریفه‌لرینه توسل اولنوب و عظمتلو پادشاه دین و شوکتلو
خلیفهٔ روی زمین خلد الله تعالی خلافته حضرتلرینك محضا احیای دین
و اجرای شرع مبین ایچون قلع و قمع اولنماسی مراد شریفلری
اولان ولایت تبریز اولوز رینه عزیمت اولنوب عسکر اسلام ظفر انجام الیه
منزل بمنزل یوریوب ماه رمضان المبارکك اون ایکنجی کونی که یوم
السبت در مرحوم و مغفور له سلطان سلیم خان غازی نور الله
تعالی مرقده حضرتلری اسمعیل بد آیینی منهزم اتدکی منزل مبارکه
صحرای چالدرانه نزول اولنوب اول کون کیجه برکونه مرور اتمامشدر یکیم
وارنجا بینده اولان وزیر سنان پاشا حضرتلری و روان بکلربکیسی

حضرت پاشا حضرتلری [redacted] سنلرینه یاتوب مع الکمال اسقی اولدی اولکوت
شاه اوغلی کلوب بو دیو حضرا الوب کروه موضعینه کمی آرزوی دولت
شهادت وکمی استیتر ایدی جاه وعزت ایله بو دقدوستی عالمهن
اولشدیکم نعره تکبیر وتهلیل ملائکه مقربینک تسبیح وتحمیدینه
مانع اولوب عوام اورته سنده مشهور اولان شاه شاه کلهی دیکلای
کلام قوللرن فعله وبلکه دلنه آلتوب کلاسند الحربه بیله کلمیوب
براد تا آت اوغلانی یوزن یره سوروب حقرا یا فرقتنا التی بین کوستر
پاتلق وبره لمیا الالم تک حصوله رام همایون بر وجه احسن
میسر اولادیو حرباد ورار ایدوب الایله دوزیلوب دلادیرلر
سرمیدانه الوب حاضر وآماده اولنلق ایکی اولدی عزت وتجسیده
اثر وحبر الحاصل اولمیوب مدت مزبوره اون دوره نجی کونی که یوم
الاثنین دیروان محافظه سنده اولان وزیر افخم حاد تلو
سنان پاشا حضرتلری وان عسکریله ملاقی اولوب عسکرینه ذوق وشوق
دخی زیاده اولوب ماه مبارکک اون التنجی کونی اربعا کونا ملحق پاشی
نام معران جانب دیوه ی نخلنه یرلر بر بنام سلطانلو اولادی واتباعیله
کلوب عرض عبودیت ایدوب اون سکز نفر اده بیسیله خلعت خاقانی
کیدیرلوب مراد انکری و بیلوب اوفنه سکزنجی کونی نام محمود بیه
قتل اولوب الاوزه حسونکیه لوبه لی بیسیداق بکیدیلکی محاسب عسکرده
جمله مهالم صهلبایه عز ایدوب الاحمدی شهر حضرتلری نور الله
تعالی مرقده حضرتلری الیه مروضر بسیقه الحمد زیارت شرفنلری
میسر اولوب ماه مبارکه بکرمی یکنجی کونی تملثا کونی حلوان پینکه
حزابلرینه مرضیه نکم محله کلنوب حاکم اولان بیلده اوغلی ابراهیم
خان ایکی اوج بیک مقداری کنکو مقاولت شعاریله فرار ایدوب

رعایامز ایالتی دخی غرا اولوب برآن سولمز تهیب و بران ایتمشلر دیرکه
قوللرمزدن عسکر منصورلریکا مکان ادام الله تعالی اجلاله حضرتلری
سعد ایچونده شهر وار ده قلعه یوز وارده قلعه یوز ملیننه بره ویران اولمشدی
بوجمیع نشوم یوز سنه دولتلرلرولوب لکن شمدی بوبرکی باغ و باغچه و آب
وهواسی بر مرتبه ده در که تعبیر وتحریرندن مستعدر و بکرم حجیب
رضوان المبارکدن صوصیان تام حاصل اولوب خیلی خوب وزیاده مرغوب
باغ وباغچه لری واردر اولکون قزلباش آزجوق کورنوب آنجه
اولشدی بر مقدار جنک اولوب برندن دعوشنلر دار النعیم و آنلردن
دوشنلر درکه جحیم واصل اولوب بکرم آلتنجی کوننده لی ارمعانکلومکه
صولطرفندن دشمن الآی کورنوب برطرفندن دخی دلاوران میدان
شجاعت حاضر وآماده اولوب جرخجیلر آلتوب سردار شیر جنکه
حضرتلرینک قوللرندن روم ایلی دلیلرندن ایوج دعوت [illegible] مقداری
ارباب مقابله اتدکلرنده [illegible] قاتی [illegible] بیک [illegible] بیننده بوغاق
ایله اولکون جرخجیلر اولوب ایکی عسکر [illegible] قاچ [illegible] و باز اره جعاده
دلاور [illegible] خیلی آدم ساقط اولوب فریق فی الجنة وفریق
فی السعیر اکابر [illegible] اولوب برجا [illegible] دلیلر کتخداسی
شهید اولدی [illegible] آزجوق [illegible] عسکر [illegible] واقع الحال
سال المذکور [illegible] لاجعل علیها [illegible]
دلیرلن [illegible] جنک اولنوب وان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بکلربکی محمد پاشا حضرتلری ایرشوب بحمد الله تعالی بلطف رب العالمین
ومعجزات حضرت رسول خاتم النبیین وهمت اصحاب کزین وتوجه
شریف خلیفهٔ روی زمین ودعاء سلطانی ایله عسکر منصور مظفر
مظفر وکروه ملحدین مخذول اولوب تمهید اولنان دولت نهادی ایله
برمراد وصاغ اولنلر حصول مرامله بلیشا داولوب وزیر سنان پاشا عفو ایله انکله
باشنه برجوهره صور بوغوج ودیار بکر بکلربکیسی محمد پاشا واسکندر
پاشا زاده احمد پاشا وایکیشر ابلق وسایر امرای اکراد وولاوبرله
ایرین بکلرو المقلص قلوبیکلی فتح وبغیوت میسر اولمشدر محمداً
ثم حمداً ثم حمداً لواهب العطایا انلر دیوان بکی دیکاری مرد ورد دن حضرتلری
اولنمزقن شا مخدا بنی شکستیار سنده دربوین کلوب شاهزاده
اوروب بکیره خریاده عسکره والرده سرتبریزا الوق دکل یانندواردی
ملکه نامنو نشان تکودرحیکه سزملکه حضراسا بزن دبرو محله کلنجه قزلباش
قتل عام اولنوب کهرکرسخنکه تبریزه قدم نصب سزد دیو حیلی ایله مانع
کلوم ضاحت شبابنلظلمر تولیجق عزت حمیت سزه لر پر عقتک تمام
حربک حضرمو شیز باصالیوب ثم الحال الملعونه وجهی قتل ایدوب
تبریزینا تشبث تنه حق شهر بند اولنمش المقوسیه خانه دراجندرا اولدی
قرق الی بیکه معتدلریه اولنقلیسی صنی جنکه جبنتی مشاهده اولنمدی حتی
اوستنعیله سلطنه دن منکرا صرینه دن شهر اوزره قام مهنک ادیب
دلیلن خبر ویروب حتی نظمه برکره بنکلام عسکر وقواعته کیم کید کل سمندر
عتاب وعتاب امرو به هر بر سند مقبره وفق وشوق وامرایکم بلطف
رب العالمین الیوم نشامیلو السویز جهه متولردی بو وقوف وسلوک ایله
بکرمی سکز جمعی کوین تبریزه کمنعیله ینه قمله اوزرینا کچی صوی
نام محله قونلوب اولکون سحردن اما زلنمترلرتا وطعیه عسکر البلده

64b

ویرلمیوب ایرته‌سی هجومه نیت اولنمش ایکن سیران میران ودلرانه
مرحالی دعوی‌نه بجیه لمحه تق مستبر اولمیوب قونلدن مقدم عسکره
آکثری بکلر هجوم اولدوب بوجق ساعت مقداری بکلر بندلریده ایچمیوب
اذا جاء نصر الله والفتح نصر بشیر یعنی ظاهر اولوب عسکر بکلر داخل
اولوب اسیر ومال الغنایم کلکه بکلیوب یاکلر کسلوب دلالر النوب
شا سرای که اوزنعنحو جامع قربنده دربوالی محلی داخلی اخشام
ایریشوب برهجاسنده عسکرده دورنده حکم میرمیرلن وامرای
دلاران وارویه عسکری برهجا بیننده ایروب علی السحر بلطف رب العالمینه
منتظر ایکن نصف اللیله سب جوزه اتمکه شکلنن توبلر اعجزه برنج
معشف ایروب علی السحر بلطف رب العالمه کلوب عسکره نتیجه الفتح
دکل بوده ارتی قوللقلر بینه بیله قومیوب حتی برهجاسنده توکلرته
آنانحن توبلره عبره لغفوری اتمزیدن ایکن اموب ایرته‌سی کیلنسی
مردلرله یا نصرت بوبره‌سی بیله بولنوب مسعفز صوم متوی عسکره فرار
ایدوب هم احاط کیجه سمر دایره‌سی ییکله اوغلته ابراهکی بکه نفر کرده
شیا لمنی املیه فرلرا بیجه متربکه رها یاوبرا باصی بهلر آدملر
کوننده بلوب اوتیلرهون معتمه آدملر ایله بر مصحف شرهنی کونده
سردلرکامکار حضرتلرینه بطیغ دجانلرینه امانه سنتوب تکرار
برهجاسنده آدملر کوندرلوب اوبیرلرهون معتمد آدملره واروق سبقلی
کشیلر کلوب صورتحالی نظاهر اولیجق اولکون شهر وارمدی ۵
تاخیر اولنوب محل مزبوره شاو بقرا قصبه دیلوب ولاجب وجهت
سعادتلو پادشاه ملکنه جمع هناد کلرنرا امید لکن بو عسکر
سلیمان برده شرق سمزو حقه جانلرینه کچی عسکره تنبیه لا ختلاف
کیرمیوب بکلردن هجوم اسعب اموال واسباب واسقلالرینی

برمرتبه‌ده تا الآن امثالی درکه تیمور سپاهی ایله دخی کلنمدی بو مرتبه
زیاده اولوب آخر سرحدلر عالی‌تبار و میرمیران شجاعت شعارلر
آلنوب جمله اسیرلری الوب بر یره جمع ایدوب مال غنایم آلنوب
کمنه عتاب و کمنه عقاب اولنوب ایله دفع اولنوب تمام شهر تبریز بعون
الملك العزیز ضبط و قبض اولنوب اول کونده دخی غراب ناپاك کبی
لشکرلری اطراف اقطاردن جولان ایلرلر ایکن صیغنوب معقور عودت ایلیوب
یوم الاربعا که عرفه کونی ایدی شهر تبریز معموره‌یه باغچه‌لرینه ارسلانلر
اولدی بر صحرایه خوب و بر منزل مرغوبه نزول اولنوب ابو الفتح و النصر
سردار غازیان مجاهدین تبریز اندن اتفاق کبی تکرار برنوبت شهره
وارنوب اول امیرخان مقتول بختلکه سراینه واریلوب جوی عظیمی برکه
بر سرای دلکشا و بر منزل فرح فزادر که تقریر و تحریر ایله وصف اولنمز
آنی تمام کزوب سبب اولوزن حسن و جهانشاه غازی زمانلرنده
بر واسعال ابنیه سرایکه هشت بهشت دیرلردی منزل اتخاذ در
اولمراخی کاهی معمور در آنی دخی سیر ایدوب سبب اولوزن حسن
جامعسنه واریلوب بر مصنع جامع شریفدر که آنك نقشنه تماشاجیلر
عاجزلردر سرکچه ساده دلکی اوجامع لعلادن دلیران نامدار عسکر ایله نماز قلنوب
اولا حمد خدا و ثانیا نعت حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام
و ثالثا وصف چهار یار با صفا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و رابعا دعاء دولت پادشاه دین و خلیفهٔ روی زمین اولنوب
یوزلری یره سوروب حمد الهی و ثنای بیکران اولنوب تسبیح و تهلیل
توحید و تحمید و تمجید ایله احیا قلنوب ایرتسی که یوم الخمیس ایدی
بیرام اولنوب میرمیرانلر و آغالره خلعتلر کیدیریلوب آیین قدیم
اوزره بیرام نمازی قلنوب خطبهٔ جلیلهٔ خاقانی سنه ۹۹۳ شوال الکرمنك

اولکیکونی خاک پاکی تبریزده ادا اولنوب ممالک محروسهٔ خاقانیه
معونت رب العالمین داخل اولوب ماه مزبورک اکنجی کونی که یوم
الجمعه ایدی عموما عسکر ایله کیدوب شهره وارلوب اوزون حسن
جامع شریفنده بو زمانه دک بر وجه حمد خدا و نعت مصطفی علیه السلام
اولنوب حاشا ثم حاشا که اهانت اصحاب کزین اولان محلده خطبهٔ
خاقانی اوقنوب رعایا و برایا خصوصا عسکر موحدین هزاران نار
امتی ایله ادای صلوات الجمعه ایدوب فتح و نصرت دین و فقاد دشمن
موحدین ایچون دعا اولنمدر حقیقت الحال نفس تبریز خوب
منزل و مخیل بی مثل معموره ایدی حالا بو بیت ایله ادا اولنور بحر
بحر محیط دکل ایجی و طاشی صافدر باغ ارم ایا آلتیده انک یا اوستیده
تاریخ فتح تبریز طالو طالبی داعی انکه دینه اودم تاریخنی
حبذا ذا الرها کونه دوکر دکه تبریزی ۹۹۳
ماه مزبورک دوردنجی کونی قلعه کوندن واز محافظ سنی اولادن
وزیر سنان پاشا حضرتلرینه تبریز محافظه سی اصمرلنوب سردار حضرتلری
اوتاغنه کلدکن تمام مشاوره و تعیین و تنبیه اولنوب تبریزنه عسکر بوجوه
اعلا قلعه بینه شروع اولنوب تمام باقجیلر بیوریلوب و ایکی خلعت فاخره
احسان اولنوب هم اول کوندن قلعهٔ تبریزک بناسی قولغول و طرف
طرف اکرلری انلر و پاشالر سلطنت شاه معرانندیر اولوب بنام
سنی مالدشاهه تربیه که شهردن طشره حضرت لوب قلعه منزله
ماه مزبورک التنجی کونی سردار حضرتلری ایله زیارت وارلدی
برقبهٔ ملنبد قبه دیرکه قبهٔ اولدیکه انکمکر بیز شاه شهر حقا بودر که
بناسی تقریر و تحریر ایله اذعان اولنور اکرچه روی زمینده ایاصوفیا
بنامنکه مثلی بولنمز بونک بعض تعریفی اولنمق محلی ایدی بیوز زیاده

حکاکه وصفندن بری سکسن بیك کیره مدار اوزرینه کلمهٔ توحید یازلمش
صف صف بنا اولنمش سنون در المنذر بریکپاره عمود قبه دورتك ایچنده
برکوپلر سنون برمصنع کاشی مذهب کوجك قبه دخی اولوب مزار شریف
آنده در رحمانیقا الطاعت ایدن امرادن بکر جعفر بك که مرامها حاکمی
ایدیکنده سطاغنده عسکر ایله مراعشه وارده بیل اوزرینه هجوم
ایدوب خیلی ولایت تا الان ویران ایدوب مراعشه بر حاکم نصب
ایلیوب کسانی باشلرو عملکر ایله بو جانبه کلوب کوی بولان قزلباشه
راسته کلوب خیلی جنك ایدوب بعنایت الله تعالی منصور و مظفر
ماسوالك اولدقده حکمی کویملر کوردکی همایوننده داخل اولدقده
دیار بکر بکلربکیسی استقبال ایلیوب کلن باشلری اوزره علملری
سرنکون کلمه حضرت و تعظیم شوکت ایله کلدرکن میر مشار الیه بر قلج
و برخلعت و ایکی اطلق و اوچ اغالرینه بر برخلعت و ایکیشر آطلق و والی
ثغر اغالرینه بر برخلعتلر کیدرلوب کلی رعایتلر اولنوب و وارد اترشد
بر دوسی کلر یوزن سویدی بکه سرحدینه الی ثغر سلطاندن اوچ بیکه
مقداری قزلباش ایله کلوب کلی محاربه و مقاتله ایدوب کلرینی بعون الله
تعالی ایام همایون پادشاهیده فتح و نصرت عسکر اسلامک اولوب
سرو لرینی الوب الحمد الله قولی سلطانی دربعده توب و تجدید بکزاده
و قورجیلر باشلری کسلوب لوندی دخی یدی کون آتلو دخی اوردیه
داخل اولوب آنلره دخی اوچ آدمیسنه خلعت و سایرلرینه حصوله
مراملرینه رعایتلر اولندی و انا المولی قاضی عسکر بنکه تفکر جبکی
خارج مدرسیه طالب المفتی نفسی متی بزده جهان شاه مدرسه سی حالیا
سعادتلو وزیر اعظم ادام الله تعالی اجلاله حضرتلرینك تعیین نامزد
مدرسه ایدوب مشار الیه تذکره حجافندیه ... عرق الحمد ایله بعدا

66b

بعده اطلاق استنبولده شاه سلطان مدرسه‌سی بعده ثمانیه دن
بر اللی ایله داخل مدرسه بعده بشیوز ناقچه ایله مولویت شرطیله
تبریز قاضیلغی صدقه اولندی ماشاءالله اول تبریز فتحی کونی
قلعهٔ معمورنکه تبریز قپوسنده قپو اصلادی وقپو قوللری بنا
اتدکی قوللر تمام معمور اولدی وانا المولی بنا اتدوککی جانب دخی
اولکونه تمام اولوب قواله لردن توپلر آتلدی

عزم ایدوب حضرت عثمان پاشا | حکم شاه اوزرینه تیغ خونریز
عسکر روم ایله شرق ممالکینه | سوردی اول خسروان شبدیز
تاج وتختن بر ایدوب بو عجم | قلیچ خوفی ایله اتدی کریز
دوکیلوب قانی قزلباش کروه | اولدی سنکلی عجم کبی خون آمیز
خوف تیغ ایله کردی رفضه | دمکه باشلادی سنی دوز بعیز
بونلره کیم مسیر اولدی | کیم ویردی بونی اول حق عزیز

عمر عجبا بنا هر بیت یازدی کیم
عون حق ایله آلندی تبریز ٩٩٣

شاه سلطان مراد عادل | اولا دائم سریر اعلاده
اقتضا اتدکده اعلاسی | قالمیه رافضی بو دنیاده
اولدی عثمان صولتی پاشا | کشور شرقه سر عسکر باده
اتدی تسخیر اول ملکه شروانی | منزل جنت اوله عقباده
انکی سردار بعد عثمان | اولدیلر فتح شرقه آماده
لیکن تاریخ فتح تبریزه | مانع اولدی اول انکی آراده
الحاصل انکی رفع اولیجق آرادن | اولدی عثمان اوزره مزید زیاده

یعنی عثمان عصر غازی وقت | اعنی اول ذات فتح معتاده
دایما حق رایتن فتح و ظفر | ایلدی مأوی او سرو آزاده
چون کمال عطادر آخرته | ویردی حضرت او لطیف وقاده
اولمشدی زمان لوعه صنالکه | که آیین دعوت طریق ارشاده
چوندکلدی سعادتک ازلی | رهبر اولدی زمرۀ بیر افساده
لاجرم شو ثمال الغرض اولدی | اول کروه ضلالت ایجاده
بو ربودی الدی مغفر تبریزی | قوتی اولسون او منبع داده
ویردی مقطعن مژدۀ تاریخ | مصرع ثانی ذهن نقاده

کشف ایلدی کوزلکنیه کوره شاهک
الدی تبریزی اوزدمرزاده ٩٩٣

ما سوال المبارکه بکرمنجی کونی ثلثا اخشام غازی سنه جلوس
کلوب بعلی السحر جانب اربعه دن دشمن کلوب دیو خبر ویرمکین
سحردن وزیر سنان پاشا حضرتلری دعوت اولنوب دشمن اوکنه
وارلجق عسکر سردار ایدوب اون بش پاره ضربزن ویروب
جانب اربعه دن قول قول عسکر تعیینی اولنوب سحردن آتلندقلرنده
سنان پاشا حضرتلری قولندن دشمن کلوب مجموع کرادن مغرب
زمانینه دک عظیم جنک اولوب امرادن اکراددن محمود حسن بکه
و خالد بکه و یوسف بکه دن حسن علی بردم بکه و سنان قاش بکی
اولادن حسین بکه و اکراددن سلطان حسین بکه سلیمان اغلی
کاتبی محمد چلبی مصطفی کتخدا صاحبی پاشا اقرباسی متفرقه
و چکیوکلی الاجی بکی وزیر اعظم حضرتلرینک چاشنکیرباشیسی
احمد آغا و اربعه امینی عسکردن مشهور شهید اولدیلر
و کنعان بکی بن قزلباش اولوب تاج کیوب حاشا ثم حاشا

67b

سبب عیش عثمانی اتمکیله رعایت اولنوب سایر غزوه عسکرندن جد
ولا نبیه و سلطاننک دولت سعادت مبشر اولنوب بکلربکیلریه برسنه
تعصب اتمکیله عسکره بو مقدار انکسار واقع اولور حکم تعالی الاحد
القهار اوجاسندن آنجق باشی عبد شهید سلطانا نالنوب
بکیجیلرده تبریز آغاسی اولان یحیی صوباشی شهید اولشدر
اولدشمن دینی وکوهرضا لینک بو مقدار غلبه سندن شهر خلقنه
تمام فرح و سرور حاصل اولوب شهادت بولنلرک صورتنه
واطراف ایکه شکلی قلرینی جانی آجمیشی عسکر سردار حضرتلری
جانبندن بغیا و قتل عام اولنسون دیدیلر امر شریف بو عمیکن طرف
رقیب العالمینه قتل عام و بغیانه تعلیمه دیو برندا بیدا
اولانق ابلیه عسکر اولا عوزدن هجوم ایدوب شهرده واعودیه
مولتان شهرلنک اوکلکوددکی سنده بجعه لا نعین آدم قرالی
حال ومنال الرزنه بغیا و قتل الادن ایدوب سردار حضرتلرینه خبر
کلیجک فی الحال آتلنوب قول قول طرف طرف آغالر کوندررلر
قتل عامدن منع اولنوب بغیا دفع اولمق ابله بیده عسکر نفر آدمه
سیاست اولنوب بیند فی دفع اولدیجب بو الجوا مضطرابدن سردار
عالی بار حضرتلری سامنوزن برکه بکیرهم ایلیجی کوجه جمع کورت
خدمت اولنوب اول عصاره به کونیند نصکره قزلباش اطرافنده
نعمیده الکدر بصوب اولورده بیندلشنز برآت اضافرنی حتم صوب
الملعون ده وادتی سور هکه بشلیوب تمام غلبه شکلنده
اولوب سالف الذکر صورت یکه قرلوانه ایکی دوه سوربنلر
راستکلوب خیلی دوه الوب بومقدار یوزیا کلمی اولندی
مرادبر منیره ایله خلعت واحسان اولنوب حامز بوبرکه

بکرمی طقوزنجی کونی جمعه کونی جمیع عسکردن بکرمی درت
نفر سنجاق بکی محافظه‌یه تعیین اولنوب روم ایلیندن درت
نفر سنجاق بکی تعیین اولنمشیدی روم ایلی عسکری اوتاق اوکنه
کلوب کلی ادبسزلک و دلازارلق ایدوب حتی اوتاغی طاشه
دوتوب پاشا قوللری هجوم ایدوب کلی فتنه اولیایازدی
روم ایلی عسکری حالا درلرینه کوجیله ایرشوب وماه ذی الحجة
الحرامک غره‌سی کونی که یوم الجمعه در جانب اربعه‌دن نینه دشمن
کلمک مقرر اولنیجق اوصلو بسابق اوزره الایلر عسکر ترتیب
دشمنه مقابله اولنجق بینه صنعوه کبرادن قرق مقربیده کوه عظیم
جنک اولوب دیاربکر بکلربکیسی محمد پاشا شهید اولوب قرمان
بکلربکیسی مراد پاشا دری آلنوب انطولیدن محمد سنجاقی بکی
بیری بکچدری آلنوب و بروسه بکی چرکس مصطفی بک و تکه
سنجاغی بکی بستانجی باشلقندن حسن بک و صمندره
سنجاغی بکی بایرقللجه یجهان بک وکوتاهیه الای بکیسی
بکر بک وحمید الای بکیسی محرم بک بارادت الله تعالی الوب کوچ
دولت شهادت ایله مشرف اولوب عسکر اسلام بغلوب کلمز
اولمغیله توپلر زنجیرینه کلنجه قزلباش هجوم ایدوب جنکلی
انکسار واقع اولمغیله کرچه شیالمنی سرور وعسکردین
برمقدار محزون اولوب سردار حضرتلری خسته اولمغیله
ما الحزاب وبغزبون کباب اولوب العیاذ بالله دشمنک
اولوب عسکر اسلامه مضرت ایرشمک احتمالی اولمغین محافظه‌یه
تعیین اولنان وزیر سنان پاشا حضرتلری عسکر ایله چیقوب
ایچون النیه سرحد اولق حکمن ویروب طرز بلوس شام بکلربکی

اولان خادم جعفر پاشا دیاربکر بکلربکیلکی ایله محافظه‌یه تعیین
اولنوب قلیچ و خلعت ویریلوب اول کون قلعه‌یه کیروب قرمان حمیدی
پاشایه قرمی حسب [illegible] معزول جعفر پاشایه طرابلوس شام سنه
علی پاشایه مقرر اولوب وماه مزبورک [illegible] کونی
کونی نفس تبریزدن قالقوب شام قزان دیدکلری محله قونلوب
شاه اوغلی محمد شاه عسکر ایله اردومزه حمله ایدوب بر عظیم جنک اولوب
اول کیجه جنکلر نسبت اولنوب مرحوم محمد پاشا کتخداسی جعفر
کتخدا اول کون شهید اولوب وماه مزبورک التنجی کونی که
یوم الاربعا در اول کیجه التی ساعتده عسکر مرحوم مغفور
سردار شهید روح شریفی دار النعیمه تسلیم ایدوب
آلام دنیادن خلاص اولدی انا لله وانا الیه راجعون
اول کون کیرو شاه اوغلی کلوب بر عظیم جنک اولوب حق
سبحانه وتعالی عنایتیه هدایت قلوب دشمنی منهزم ایدوب
بیکدن زیاده باشی [illegible] الکوب منهزم و مقهور
دونوب کیتدیلر اردو قدحی کلوب صحت و سلامت ایله وانه
داخل اولمزه حق سبحانه وتعالی صحت ایله
میسر ایده آمین یا معین

سنه
زاده
م

About the Book

Tarikh-e Osman Pasha consists of three historical texts: (*a*) *Tarikh-e Osman Pasha* by Abu Bakr b. Abdullah; (*b*) The letter of Osman Pasha from Damir Qapu (Derbent) to 'Avaz Afandi, composed by Osman Pasha's private scribe; and (*c*) An account of Ottoman invasion to Azerbaijan and occupation of Tabriz under the commander of Osman Pasha, written by Ibrahim-e Rahimizadeh Chavush.

These texts include accounts of the Ottoman invasion to Iran s northwest borderline provinces in Transcaucasia, Azerbaijan and subsequent Ottoman occupation of Tabriz. The authors of these texts have carefully been detailed the Ottoman-Qizilbash warfare. The author of *Tarikh-i Osman Pasha*, himself captured at the battle field by the Qizilbash, was able to escape to his homeland where he drafted his work in 990/1582. Despite his hatred of the Safavids which clearly mirrored throughout his work, he is prudent enough to record honestly all the wrongdoings committed by Sultan's army during the campaign against the Shah's subjects whether civilian or military.

These texts are of primary importance regarding the Ottoman-Safavid wars during the years 986–993/1578–1585, concurrent with the reign of ailing Shah Muhammad Khudabanda in Iran (985–996/1577–1588), and Sultan Murad III's in Ottoman empire (982-1003/1574-1595). The greatest value of the work lay in its detailed and useful information on Safavid-Ottoman wars, while we can find in it other equally invaluable clues about ethnology, geography, historical geography, relics in some cities of Iran, flourishing and populous condition of towns in Azerbaijan and finally the war crimes committed by the Ottoman army, especially the massacre in Tabriz.

Iran & Ottoman History Series, No. 1

TARIKH-E OSMAN PASHA

An account of Ottoman Invasion to Transcaucasia, Azerbaijan and Ottoman Occupation of Tabriz, 986–993/1578–1585

by
Abu Bakr b. Abdullah

Introduced, Annotated & Translated
From Original Ottoman Turkish Text

by
Nasrullah Salehi

Tahouri Publishers
Tehran 2008

Iran & Ottoman History Series, No. 1

TARIKH-E OSMAN PASHA

An account of Ottoman Invasion to Transcaucasia, Azerbaijan and Ottoman Occupation of Tabriz, 986-993/1578-1585

by

Abu Bakr b. Abdullah

Edited by

Yunus Zeyrek

Introduced, Annotated & Translated From Original Ottoman Turkish Text

by

Nasrullah Salehi

ISBN 978-964-6414-77-8

9789646414778

۵۵۰۰ تومان

Tahouri Publishers
Tehran 2008